

ص: ۵

[جلد هفتم]

یک نامه

از شخصیت ممتاز و قهرمان سیاست دکتر عبد الرحمن کیالی حلبی گفتاری بدست ما رسید. این مرد بلند پایه از خاندان کریم (رفاعی) است که در حلب به عظمت و اصالت معروف و در اکناف و اقطار عالم اسلامی بشرافت حسب و نسب و علم و بزرگواری مشهوراند. این نامه شریف گواه سخن‌پردازی و خوش‌بیانی و هم دقت نظر و استواری اندیشه اوست و از روح تابنده و شعور زنده او حکایت می‌کند. خدایش زنده و جاوید بدارد.

و اینک متن نامه:

بزرگ مرد دانش و فضیلت، علامه بزرگ، استاد شیخ عبد الحسین احمد امینی!

سپاس آن خدائی که تواند دلها را بهم نزدیک کند و همت بزرگان را برانگیزد تا افکار مسلمانانرا از پراکندگی باجتماع برگردانند. و درود و تحیت ما بر رسول او باد که همگانرا با روز پاداش آشنا کرد. و هم بر خاندان و یارانش و هر آن مؤمنی که هدف آنانرا به صدق و راستی دنبال نمود.

ص: ۶

و بعد: بدیهی است که تاریخ اسلام همان تاریخ عرب است، متأسفانه اعراب در فهم تاریخ خود و تحقیق آن به صورتیکه از اغراض و تمایلات مبرا باشد کوتاه آمده‌اند. و آنها که تاریخ اسلام را در عهد خلفای اموی و عباسی تدوین کرده‌اند.

بیشتر آنان از عواطف شخصی و نادیده گرفتن حق و واقع پرهیز نداشته‌اند.

در نتیجه نقادان و محققان بعدی نتوانسته‌اند حقائق و واقعیات را آن چنان که باید استخراج کنند و حوادث را بصورت آموزنده بهم پیوند داده علل و اسباب آن را کشف و دفتر تاریخ را به صورتی زنده و گویا در دسترس همگان بگذارند، با آنکه این خود بالاترین مقاصد است.

جهان اسلام که امروز و بلکه همیشه نیازمند این گونه تحقیقات بوده و هست بر این صدد است که بداند، فرماندهی و حکومت قبل از اسلام و بعد از آن، با چه تطورات و دگرگونیها روبرو شده و علل حوادث و انقلاباتی که خلفا را در تأسیس خلافت یاری کرده بشناسد و آنچه در زمان خلفا گذشته، مورد غور و بررسی

قرار دهد.

بداند و بشناسد که چرا دول اسلامی تجزیه گشت و چه جنگها و پیکارها بدنبال داشت؟ و چگونه آن قدرتها به زوال انجامید و جای خود را به دیگران داد؟

و هم بشناسد و بداند که تا چه اندازه در خدمت به تمدن اسلامی سهیم بوده، پایه - گزاران این مشعل فروزان را تأیید کردند.

چه عواملی باعث شد که فتوحات اسلامی با آن وسعت پیش برود و اسلام در میان ملل مختلف، که هر یک دین و آئینی مخصوص بخود داشتند، نفوذ کرده انتشار یابد؟ و اختلاف امت، بعد از رحلت رسول اکرم از چه پدید شد؟ و چرا بنی هاشم از حقوق اجتماعی خود محروم گشتند.

برای جهان اسلام دانستن این مسئله جنبه حیاتی دارد که علل انحطاط و انحلال مسلمین را بشناسد و بداند چه عاملی باعث این وضع نابسامان موجود شده از چه راه میتوان بوحدت کلمه و استقلال دینی و سیاسی و نهضت اقتصادی و ادبی و

ص: ۷

علمی دست یافت.

و آیا - این امکان وجود دارد که گذشته را با مراجعه به تاریخ و اعتماد به کتب پیشینیان روشن کرده، جبران مافات نمود؟ یا باید فحص کرد و با کمال پاکی و نیک - اندیشی و برکنار شدن از عواطف شخصی و محیط ناسالم بجستجو و تحقیق برخاست تا حقیقت را کشف و به علل و عوامل آن دست یافت و سپس با کمال شهامت در اختیار نسل جوان گذاشت تا بتواند خود را برای پیشبرد دانش و نهضت و چنگ زدن بآن راه و روشی که مبادی این تعلیمات و رسوم است مهیا کند و از کسانی سرمشق بگیرد که این راه را طی کرده و از نور حقیقت تا آنجا روشن شده‌اند که خود چراغ فروزان شریعت گشته‌اند و می‌توانند سند حق و کعبه آمال همگان برای دست یافتن به یک زندگی باسعادت بوده، ضمناً مجسمه فضیلت و تقوی باشند.

من عقیده دارم که این بررسی و تحقیق و این سیره و روش علمی مفیدترین و والاترین وظیفه مردان دین و دانش و مصلحین اجتماع است، بایستی با کوشش مداوم آنرا دنبال کنند و باین آرزو جامه عمل بپوشانند.

خوشبختانه می‌بینم کتاب شما الغدیر که به عالم اسلام هدیه کرده‌اید، می‌تواند فایده این درس و تحقیق را با همان روش علمی بما نشان دهد. و پرده از روی یک حقیقت تاریخی راجع به خلافت اسلامی بردارد که مورخین راه انصاف را درباره آن پیش نگرفته‌اند، تا بالاجماع و اتفاق آنرا روایت کنند.

بلکه بعضی آنرا اثبات و برخی نفی می‌کنند، و آنها که روایت کرده‌اند، برخی روایت را کامل و جمع دیگری آنرا ناقص آورده مطلب را درز گرفته‌اند، در این میان برخی هم آنرا تحریف کرده و جمع دیگر آنرا ساده و مبتذل جلوه‌گر ساخته، جاهلانه یا مغرضانه از آن گذشته‌اند.

گویا اتفاقی بوده که نیازمند بررسی و تحقیق و شایان هیچگونه توجه نبوده و در صورت صحت و واقعیت، نتیجه‌ای بر آن مترتب نمی‌شده است، در حالیکه همین

ص: ۸

مسئله به تنهایی می‌توانست صلح و آرامش را در آغاز خلافت و دوام و استحکام مبانی آنرا برای ابد تضمین کند.

آری در اثر این سهل انگاری و غرض‌ورزی، جهان اسلام از درک حقیقت دور ماند، همان حقیقت تاریخی که اگر صحابه، در صدر اول بدان عمل می‌کردند، یعنی سفارش رسول امین مؤسس گرامی اسلام را با کمال امانت و صداقت بکرسی می‌نشاندند این نابسامانی اتفاق نمی‌افتاد، و مسلمانان باین بلای خانمان سوز پراکندگی و درهم گسیختگی، دچار نمی‌شدند، بلکه وحدت اسلامی و اتحاد مسلمانان، با حلقات بهم پیوسته جاوید و پایدار مانده و از هر گونه عاطفه قومی و تمایلات شخصی بر کنار، و در نتیجه دستگاه خلافت با نصرت و پیروزی برای ابد برقرار و پرچم رشد و هدایت بر سر آن در اهتزاز و در مسیر قدرت و وحدت پیش میرفت آن چنان که رسول اعظم خط مشی آنرا ترسیم فرمود.

در آن صورت کسی بر سریر خلافت قرار می‌گرفت که استعداد کافی و کفایت لازم را داشته، از دانش، شجاعت، نیرو، دوراندیشی و ثبات قدم برخوردار باشد:

تشخیص وادار کش تا آن پایه صحیح باشد که بتواند سیاست شرع را به خوبی درک کند، حکمت و کاردانیش آنچنان استوار و متین باشد که بین دنیا و دین جمع کند خلق و خوئی در خور مقام نبوت و راه و روشی چون راه و روش مصلحان داشته از دستورات قرآن الهام بگیرد.

در زندگی با کمال زهد و بی‌اعتنائی به متاع دنیا و زینت و لذت آن بنگرد.

کردارش بر پایه حق، با رحمت و عطوفت همعنان باشد.

شمشیرش بسان کارد یک جراح با تجربه، عضو سالم را از عضو ناسالم تشخیص دهد، و هنگام داوری در اجرای حق از هیچ سرزنشی نیندیشد.

مشت گره کرده را بر سر ستمگر بکوبد و دست نوازش بر سر مستمند ناتوان سپر سازد.

البته در صدر اسلام کار بدین نحوه صورت نگرفته، بلکه دستگاه خلافت

ص: ۹

بر خلاف این جهت سیر کرده و حوادث آن چنان پیش آمده که انتظار نمیرفته است.

اعراب فرصت را از کف نهادند و مسلمانان در آغاز تشکیل و تأسیس حکومت نیروی معنوی و در رأس آن، مردان بزرگ و برجسته خود را از دست دادند، آنهم ضمن درگیریها و جنگهایی که لزومی نداشت و حتی منافع و اغراض آنانرا تأمین نکرد.

اگر آن جنگها و خونریزیها نبود، دنیا را زیرو رو می کردند و تمام قدرت ها را زیر پر گرفته، پرچم صلح و صفا را ظرف نیم قرن در همه جا می افراشتند.

تردیدی نیست که سلطنت و حکومت آنان در همه اقطار جهان نفوذ می کرد و بنیان شریعتشان بدون رنج و زحمت استوار می ماند.

آری در حوادث تاریخ چیزهایی بچشم می خورد که شایسته نبوده و آنچه در خلال این حوادث اتفاق افتاده، باید مورد عبرت قرار گیرد و با کمال نشاط ما را به طرف نشر حقائق و پیوند دادن حوادث سوق دهد، آن چنان پیوندی که علل و اسباب را آشکار و نتیجه لازم را کشف و اعلام دارد.

البته حقایقی که بر پایه منطق و اساس اندیشه و تجربه استوار و بمنظور رفع اختلاف و پرده پوشی بر جراحات صورت گیرد، تا بحث و تحقیق و بررسیهای تاریخی ما، راه انحراف نیابد و از مسامحه و سهل انگاری نیز بر کنار ماند.

در مرحله اول باید راه و روش آن وصیی را که برای خدا و برای دین خدا زنده بود و در راه اعلاء کلمه حق و دفاع از ناموس دین، بشرف شهادت رسید، ترسیم نموده شخصیت او را تحلیل و تشریح نمود.

همان وصیی که پسر عم خود رسول خدا را با نیروی جسم و جان یاری کرد، حتی در راه آنانکه سرپرست مسلمانان شده، رشته حکومت را بدست گرفتند، از هیچگونه کوشش و اخلاص و حتی بذل جان خود دریغ نکرد، بدین امید که یاوران دین خدا باشند: بکتاب خدا عمل کنند، رعیت او را نگهبان باشند، تعالیم او را پاس دارند و رسالت رسول را تأیید نموده از سیره و روش آن سرور خارج نشوند.

این شخصیت عظیم اسلامی، در اندیشه و رفتار و اخلاق خود، نمونه والائی از تعلیمات عالییه است که اسلام برای عموم مسلمانان در نظر گرفته، با این همه، شهسوار خطه سخن، شهر علم و دانش، شمشیر بران رسولخدا بر سر دشمنان بود، با عزم و اراده‌ای که در برابر هیچ خواسته و طمع‌ی نرم نشد.

در واقع او پیشوای پرهیزگاری بود و خداوند تا آن حدش گرامی داشت که در برابر بت ب خاک نیفتاد.

او را و خاندان او را پاک و مطهر ساخت و از شک و پلیدی بر کنار و از انحراف و کجی مصون داشت.

دوستی و موالات آنرا بر بندگان خود حتم نموده و به بهترین اخلاق حمیده و صفای باطن و حسن نیت و عفت دست و زبان آراست و صبر و استقامتشان عطا فرمود.

آری عالم اسلام در این روزگار نابسامان، نیاز مبرمی احساس می‌کند باینکه باید شخصیت این مرد یگانه تحلیل شده، آنچه خداوند متعال از صفات و مزایا و ژرف‌نگری در سیاست و تدبیر بدو عطا فرموده مورد پژوهش و تعلیم قرار گیرد تا مؤمنین در مسیر زندگی هر جا که باشند سرمشق خود ساخته و هر جا که بروند با روح و اندیشه، شخصیت او را پیروی نموده دردهای بیدرمان خود را دوا کنند.

نسیم روح پرور هدایت علوی مشام جانشانرا معطر سازد، و روح و قلبشان از آلودگیهای تمدن دروغین پاک گشته، عقل و اندیشه آنان از وسوسه شک و تردید و تمایلات کفر آمیز صفا یابد.

این کتاب الغدیر است که با عظمت خود و آنچه در مطاوی آن از سنت، ادب علم، هنر، تاریخ، اخلاق، حقائق، ضمن تتبع و بررسی اقوال به چشم می‌خورد، شایان مطالعه و بررسی و تحقیق بوده سزاوار است که هر مسلمانی از دانش سرشار آن کامیاب گشته بداند که تا چه حد، مؤرخین صدر اسلام تقصیر و کوتاهی نموده‌اند و حقیقت کدام است؟

باین وسیله است که ضایعات تقصیر و اهمال مؤرخین جبران می‌شود و در مقابل

این اقرار بحقیقت و پیروی دستورات حق و اتفاق کلمه و اتحاد مذهب و عقیده و اجتماع بر یک رأی و اندیشه، پیاداش اخروی هم نائل می‌شویم.

امید است بتوانیم به این مهم دینی قیام کنیم و هر آنکس که از مصیبت‌های وارده بر مسلمین غمین و اندوهناک است با ما قیام کند، در نتیجه همگان بیدار شوند و رشد و عزت و شوکت و اقتدار خود را باز یابند. و این از

خدای بزرگ بعید نیست.

باری

من این خدمت بزرگ را بشما تبریک می‌گویم و این هدیه نفیس را از شما با نهایت تشکر می‌پذیرم، آرزومندم کوشش شما بر دوام باشد.

البته استاد بزرگ و سرور ارجمندم احترامات برادرش را به ضمیمه آرزوهای او نسبت به دوام صحت و سلامت می‌پذیرد، ضمناً با لطف و مرحمت خود مرا از وصول این نامه و گفتار مطلع می‌سازد. خداوند او را بیاداش عالی‌تر برساند، او بهر کاری تواناست. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

مخلص دکتر عبد الرحمن کیالی

حلب ۱۸ محرم سال ۱۳۷۳

برابر ۲۶ ايلول سال ۱۹۵۳

ص: ۱۲

فیلسوف نامور، دکتر محمد غلاب، استاد فلسفه اصول دین در دانشگاه الازهر، قاهره، ضمن نامه‌ای، مقام علمی مؤلف و جاویدان اثر او، کتاب الغدیر را ستوده است، متن این نامه همراه پیش گفتاری متین که در مجله البیان سال اول شماره دهم منتشر شده، اینک از نظر خوانندگان می‌گذرد- با عرض تشکر مقام ارجمند ناشر را می‌ستائیم و عظمت روح استاد عزیز را در انصاف‌جوئی و حق‌طلبی ستایش میکنیم.

نامه وارده

مجله البیان افتخار دارد که متن نامه دکتر محمد غلاب را که از مصر به محضر علامه جلیل شیخ عبد الحسین امینی، پیرامون بزرگداشت کتاب الغدیر نگاشته، منتشر سازد. استاد در این نامه خود از حقائق بی‌شائبه پرده برداشته، نوید میدهد که اینک هنگام ارج شناسی و بزرگداشت آراء مذهبی فرا رسیده و باید به واقعیات تاریخی گردن نهاد، گرچه دانشمندان سالها با عواطف و اغراض شخصی، در برابر آن مقاومت کرده‌اند.

ص: ۱۳

اینک متن نامه

درود من همراه تشکرات قلبی و حق شناسی، نسبت به دانشمندان عراق- عموماً- و اهل نجف- خصوصاً- و در

پیشاپیش آنان، نویسندگان عالیقدری چون شما تقدیم می‌گردد.

پس از حمد و سپاس. جزء اول و دوم، از کتاب نفیس و اثر پر ارج شما «الغدیر» دریافت شد، کتابی که بسان نامش دریاچه پرفشایی از علم و دانش در خود فرا گرفته و آنکه در جستجوی حقائق است آرزوهای خود را همراه گمشده‌اش در این کتاب می‌یابد چنانکه تشنه و امانده، آتش التهاب و عطش خود را در کنار غدیر آب فرو می‌نشاند.

واقعا کوشش شما بجانب عظیمترین میراث اسلامی معطوف شده، که با نهایت حق جوئی، آثار و احادیث راستین را در این باره استخراج و بررسی فرموده، هر گونه شبهه و پرده پوشی را با تصحیح و انتقاد دنبال کرده‌اید.

ما یقین داریم که نسل جوان اسلامی، بزودی از این میوه شیرین پراثر بهره‌ور خواهد شد، خصوصا که اینک بیشتر آثار نویسندگان بی‌ارج و کم بهاست.

و هر گونه جنبش علمی و ادبی به سوی هدفهای تجاری و مادی می‌رود.

اتفاقا کتاب آن جناب در وقت مناسبی بدستم رسید، زیرا من با کمال اهتمام بررسی این قسمت از تاریخ اسلامی مشغول و در پیرامون آن یادداشتهائی تهیه می‌کنم، و بدین جهت نیازمندم که مدارک دست اول و آراء واقعی شیعه امامیه در دسترس من باشد تا در بررسی عقائد این فرقه جلیله، مانند فلان و فلان «۱» از محدثین تندرو دچار لغزش و سقوط نگردم.

(۱) دو نفر از محدثین را نام برده است و ما به کنایه اکتفا کردیم، چه ممکن است به انتشار نام آن دو راضی نباشد.

ص: ۱۴

البته بهمین منظور، پیش از اینکه اثر نفیس شما واصل شود، چند رشته از کتب دانشمندان عراق را پیرامون عقائد شیعه امامیه تهیه کرده‌ام، از خداوند درخواست دارم که ما را براه رشد و صلاح رهنمون باشد و ملت اسلامی عرب را از این آثار بهره‌مند سازد. انتظار دارم که احترامات متقابل مرا بپذیرید.

دکتور محمد غلاب

استاد فلسفه در دانشکده اصول دین

سخنی از محقق کبیر و نویسنده توانا. استاد توفیق فکیکی - بغدادی، وکیل دادگستری، پیرامون کتاب الغدیر در مجله الغری نجف سال هشتم شماره ۱۷ صفحه ۴۱۵ منتشر شده است،

اینک به ضمیمه تشکرات صمیمانه نسبت به ناشر و نویسنده، محضر خوانندگان تقدیم می‌شود.

اواخر تابستان گذشته، هدیه گرانقدر و پربهائی از علامه جلیل و محقق دانشمند شیخ عبدالحسین احمد امینی نجفی عز وصول یافت و آن جزء اول و دوم کتاب نفیس و اثر گرانمایه الغدیر بود.

علت اینکه نتوانستم به موقع نظر خود را پیرامون این کتاب ابراز کرده، از موقعیت این اثر نفیس تجلیل کنم، خودکامی صحاف بود که کتاب را بی‌هانه جلد سازی نزد خود نگه داشت و بعد از اینکه از مطالعه آن برخوردار و از ثمرات آن کامیاب گردید، بمن بازگردانید.

متأسفانه باز هم گرفتاریهای زندگی و مشکلات شغل وکالت، مرا از انجام وظیفه بازداشت، ولی امیدوارم مؤلف بزرگوار الغدیر، مورد عفو و مرحمتم قرار دهد چون از مردم کریم جز بخشایش انتظاری نباید داشت.

قبل از اینکه نظر خودم را در بزرگداشت کتاب و موقعیت علمی آن بنگارش

آورم، اجازه می‌خواهم مراتب شکر و سپاس را، خدمت مؤلف تقدیم دارم که مرا لایق یک چنین هدیه گرانبهائی دانسته است، بنظر من تقدیم کردن افکار تابناک، و اندیشه‌های روشن و ذوقهای درخشان، پربهاتر از هدیه نمودن دوشیزگان زیبا و برتر از تقدیم داشتن گوهر آلات و سنگهای گرانبهاست.

باری این دو جزء کتاب را ورق زدم و مباحث علمی دقیق و تحقیقات تاریخی آنرا غوررسی نمودم و انتقاد از احادیث مشکله و ایراد روایات مختلفه و برخوردهای ادبی و شعری آنرا با دقت مطالعه کردم و اثر آنها را در خدمت به فرهنگ شریف علوی سنجیدم.

و نیز با کنجکاوی، آراء علمی مؤلف را پیرامون تفسیر آیات و توجیه حکم و مصالحی که در گفتار و یا رفتار رسول اکرم وجود داشته، موشکافی نمودم، البته آراء عمیق و ریشه‌دار و اندیشه‌های استواری که از حقائق روز تاریخی غدیر پرده برداشته و اسرار کتمان شده آنرا مکشوف و برملا ساخته است.

آری مؤلف بزرگوار، در تمام این مراحل نسبت به تنویر افکار و روشن ساختن اذهان، موفقیت کامل داشته و بخوبی توانسته است حیرت زدگان را بسوی شناسائی حقائق تاریخی و درک انگیزه تشریع غدیر و حکم و اسرار آن رهبری نماید و اسباب و عواملی را که باعث شد این روز تاریخی بصورت یک حماسه غمناک درآمده، نتایج دردناکی در پی آرد، بهمگان بفهماند، همان اسباب و عواملی که در تاریخ اسلام و عرب خواهان تأملی شایان و مایه عبرت آموزی است.

البته علامه مؤلف اول کسی نیست که در موضوع غدیر، کتابی تألیف فرموده باشد، جمع کثیری از پیشندان دانش و بزرگان ادب و نویسندگان بزرگ، در این راه بر معظم له، سبقت و پیشی دارند. ولی با اعتراف به فضل سرشار و مقام بلند آنان در علم و ادب، از درمان این درد و شفا بخشیدن این عقده درونی ناتوان مانده و بر آن تحقیق و بررسی و تعمقی که مؤلف الغدیر، در سایه کوشش پی گیر خود دست یافته و توانسته با صبر و بردباری به عالی ترین نتیجه ممکن برسد، واصل نشده اند.

ص: ۱۷

می بینیم مؤلف علامه در این زمینه به هدف خود رسیده و حقیقت را بی پرده و خالص نشان داده و این خود گواه قدرت علمی و زحمات طاقت فرسای او در جمع آوری دلائل تاریخی است که با نهایت دقت براهین علمی روشن و اسناد دقیق ادبی و تاریخی را ارائه نموده و مسئله غدیر را بخوبی اثبات کرده است.

در واقع مثل معروف را که میگوید «پیشینیان فرصتی برای آیندگان نگذاشته اند» زیر پا نهاده و به خوانندگان می نماید که تا چه حد آیندگان از ابتکار و قدرت علمی و فنی برخوردارند.

اگر ادعا کنم که کتاب الغدیر از حیث علم و هنر و تهیه تاریخ و تراجم، در حد آخرین توان بشری است، واقعا گزافه گوئی نکرده ام.

این کتاب بوستان روح افزائی است که نوادر ادبی و تحفه های چون گل خندان آن، چشم دل را میرباید، بلکه باید گفت: دائرة المعارفی است که محکمترین آراء دینی و علمی را ارائه میدهد و می تواند مایه اطمینان گمشدگان وادی جهالت و آرام - بخش سرگشتگان بادیه حیرت باشد.

بلکه باید بحقیقت اعتراف کرد که این اثر نفیس جاویدان، در آن حد است که انجمن های علمی عصر حاضر، مجتمعا از ارائه آن عاجز و ناتوان اند، بنابراین ابراز یک چنین قدرت و توان علمی، بالاترین افتخار جاویدانی است که در میدان علم و دانش، نصیب علامه محقق شیخ عبدالحسین احمد امینی نجفی گشته و در واقع اوست که بزرگترین خدمت را بفرهنگ عربی تقدیم داشته و باید با شگفت و اعجاب و بزرگداشت شایسته تلقی شود.

تنها خرده گیری بر مؤلف علامه این است که این خوان نعمت را تکمیل نفرموده و فهرست های فنی لازم را در

اسماء رجال و شعراء و اماکن و سایر موضوعات علمی تهیه نموده است ولی این مسئله از ارزش تاریخی و علمی و ادبی کتاب نمی‌کاهد و من گمان می‌برم که کمبود کاغذ، از عوامل اصلی این نقیصه فنی بوده است.

علامه مؤلف، این خدمت شایان توجه را به صاحب ولایت کبری، سرور امت

ص: ۱۸

سر دودمان پیشوایان مذهب، مولی امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه، اهداء فرموده است، چون هیچکس را شایسته‌تر از او نیافته است.

ای شیخ فاضل! این سرمایه عظیم که البته در برابر عظمت مقام ولایت ناچیز است، و این اوراق دفتر ولایت و محبت خالصت که تقدیم امیر المؤمنین صاحب ولایت کبری داشته‌ای، عالیترین پاداش و سرشارترین سود را در بازار تجارت اخروی به پی دارد که هیچگاه از رونق و رواج نمی‌افتد.

من ترا بدین بشارت مژده بخشم که برات رستگاری بزرگ را در روز رستاخیز به کف خواهی داشت و تو و خاندانت از هر گونه گرفتاری در امان خواهید بود.

بغدا

توفیق فکیکی، وکیل دادگستری

ص: ۱۹

تقدیر و تشکر

عالیترین سپاس خود را تقدیم راد مردان بزرگ و اساتید گرانقدر می‌نمایم: آنان که پیرامون کتاب ما «الغدیر» مقاله‌ای پرداخته و یا خطابه‌ای ایراد فرموده‌اند تا یاد حق ارجمند و ندای ولایت منتشر و توحید کلمه برقرار گشته، کوشش لازم در راه مصالح امت انجام گیرد.

ضمناً از بزرگمردانی که این مقاله‌ها و خطابه‌ها را در اقطار اسلامی: مصر، سوریه، هند و عراق در صفحات روزنامه و مجلات خود منعکس و به نشر حقائق همت گماشته‌اند، صمیمی‌ترین تشکرات خود را تقدیم می‌دارم.

امینی

ص: ۲۱

جزء چهارم

شعراء «الغدیر» در قرن چهارم و پنجم

و اوائل قرن ششم هجری

شرح حال سی و یک شاعر

ص: ۲۲

[مقدمه مؤلف]

بسم الله الرحمن الرحيم

خدای را بر معرفتش سپاس می‌گزاریم و همو را می‌ستائیم که راه سپاسگزاری را بما آموخت.

درهای علم و دانش را به روی ما گشود تا به ربوبیت او آشنا گشتیم و در توحید و یگانه‌پرستی راه اخلاص گرفته، از کجروی، دو روئی، ستیزه جوئی و تردید بر کنار ماندیم.

سرور پیامبرانش محمد مصطفی را بر ما گسیل داشت که نعمت وجودش عظیم - ترین منت است، و بعد از او، باد و جانشین گرانقدرش قرآن و عترت، بما عزت و کرامت بخشید و در این میان بهره ما را از این خوان نعمت و کرامت چندان فزون و موفور ساخت که توانستیم با گامهای بلند و استوار، در راه مصالح امت و اصلاح اجتماع قدم نهیم و با موفقیت کامل به خدمتگزاری دین و دانش و بزرگداشت دانشمندان صاحب فضل، قیام نمائیم.

آری ذات مقدس او را ستایش می‌کنیم که گامهای ما را بر جاده حق و حقیقت استوار داشت و در حالیکه جز حق نگفتیم و بجز راه حق نپوئیدیم اوراق زندگی ما را با سعادت و نیکبختی برنگاشت و آثار قلم ما را بر صفحات زرین تاریخ به یادگار نهاد.

البته ذات مقدسش توفیق بخش هر نعمت و همو سرپرست و یاور ماست.

عبدالحسین احمد امینی

ص: ۲۳

بقیه شعراء غدیر در قرن چهارم

-له شعل عن سؤال الطلل

أقام الخلیط به أم رحل

سرگرم خاطره‌ای است که از واپرسی خانه معشوق بازمانده، رفیق راهش بیاید یا بکوچد.

-آهو چشمان در پس پرده بدو چشم دوخته از چاک خیمه بدو می‌نگرند.

-ولی گونه‌های نمکین که در اثر شرم، زرد و سرخ می‌شود، قلب او را نمی‌رباید.

-کافی است! نکوهش مکنید. گذشت روزان و شبان زبان به نکوهش باز خواهد کرد.

-او دیگر عشق سوزان را بکناری نهاده، آتش اشتیاق را هر چند زبانه کشد خاموش می‌کند.

-اینک از گریه بر آهووشان سر خورده به گریه بر پاکان سرگرم شده است.

-چه هلالهای نوافروز که قبل از دوران درخشش و کمال فرو افتاد! و چه بدرهای تابان که بزودی غروب کرد.

-آنان در میان خلق، حجت خدا و آیت حق بودند و روز رستاخیز خصم آنکس که از یاری کناره گرفت.

-خداوند سند پیشوائی آنانرا نازل نمود و او سند خدائی را مردود شمرد.

ص: ۲۴

-جد آنان خاتم پیامبران است، این را ملل جهان می‌دانند.

-پدرشان سرور اوصیاء است که دستگیر ناتوان و به خاک افکن قهرمانان بود.

-آنکه به سر نیزه آموخت چگونه در قلب دشمن جای گیرد، و شمشیر را که چه سان بر فرقها نشیند.

-روز نبرد، اگر زمین از جای بجنبد، او از جای نجنبد.

- همانکه از دنیای مردم رو گرداند، موقعیکه با زر و زیور خود را آراسته بود.
- هنگامیکه دیگران با او سنجیده شوند، شریفترین آنان، بمنزله زمین پست است که با آسمان بسنجند و یا چون قطره که با دریا مقیاس گیرند.
- با آن بخششی که ابر ازو آموخته و آن وقاری که کوه از آن پایداری یافته.
- بسا فتنه که با رهبری او رخت بر بست و مشکلاتی که با اندیشه او فیصل یافت.
- خدای عز و جل مشعل گمراهی را بوسیله او خاموش کرد، همان مشعل که شراره‌های آن دامن هدایت را به آتش کشید.
- آن سروری که خداوند، خورشیدش را نزدیک غروب بر او بازگرداند. «۱»
- و اگر باز نمی‌گشت، عوض تابش و درخشندگی برای همیشه روسپاه می‌شد.
- همان سروری که، بخاطر دین و آئین با نیزه باریک بر سر مردم کوبید همانسان که بر سر شتران عربی کوبند.

و قد علموا أن يوم الغدير بغدروهم جر يوم الجمل:

همگان دانستند که در اثر نابکاری آنان بود که روز غدیر، روز جمل را در پی داشت.

- ای گروه سیه کاران که به پیامبر تلخی مصیبت را چشاندید.

* تا آنجا که گوید:

- صریح قرآن خصم شماست و هم آنچه بهترین پیامبران در آن روز فرمود.

- سفارش او را، علنا زیر پا نهادید، و بر او بستید آنچه را که خواستید.

(۱) حدیث رد شمس در جزء سوم ص ۱۲۶-۱۴۱ گذشت.

*تا آخر قصیده که در نسخه‌های خطی به ۴۷ بیت بالغ می‌شود، ولی ناشر دیوان، قسمتی را که با مذهبش مخالف بوده از دیوان چایی ساقط کرده است، و این اولین دست خیانتکاری نیست که سخنان حق را جابجا می‌کند.

شاعر

:ابو الفتح محمود بن محمد بن حسین بن سندی بن شاهک رملی «۱»، معروف به کشاجم.

نابغه‌ای است از نیکان امت و یگانه‌ای از رجال برجسته، و شهسواری در نقد و ادب، کسی با او برابر نبود، و نه با او یارای بحث و مشاجره داشت. شاعر بود، نویسنده و متکلم بود، منجم، منطقی، اهل حدیث، از طبیبان ماهر و زبردست. محقق، مو- شکاف، و هم اهل بخشش و نوال.

خلاصه همه فضائل در او جمع بود، و بدین جهت خود را کشاجم نامید که هر یک از حروف پنجگانه، اشاره به یکی از فنون متداول داشت: ک کاتب.

ش شاعر. ا ادب و انشاد (سرود) ج جدل یا جود. م متکلم یا منطقی و منجم. و بعد از آنکه در علم طب مهارت کامل یافت، حرف طاراهم بر آن افزود و طکشاجم گفت، ولی بدان شهرت نیافت.

شرح این لقب در کتب رجال مضبوط است، با اختلافی که بدان اشاره گشت «۲».

البته این مرد، در تمام این مراتب سرآمد عصر بوده و چه بسا اختلاف در شرح لقب از همین جا، ناشی گشته باشد.

ادب و شعر کشاجم.

نامبرده پیشوای ادب و پیشگام شعر است. تا آنجا که رفاء سری، آن شاعر چیره دست، با مقام بلندی که در فن شعر و ادب داشت، به رونویسی دیوان کشاجم علاقه

(۱) منسوب به رمله از آبادیهای فلسطین.

(۲) شذرات الذهب ۳/ ۳۷، شیعه و فنون اسلام ۱۰۸.

وافر داشت، و در سبک شعر براه او میرفت و بر قالب او خشت میزد «۱» و چنان در این متابعت و دنباله روی شهرت داشت که یکی از شعراء گفت:

-بدبخت آنکه اشک میریزد و دانه‌های اشک بر پهنای سینه‌اش روان است.

-اگر نبود که خود را سرگرم باده ناب کرده و با رساله‌های صابی و شعر کشاجم غم دل را فراموش می‌کند .
«۲»

*ابو بکر، محمد بن عبد الله حمدونی، دیوان شعرش را مرتب کرد، و اضافاتی که از پسر کشاجم ابی الفرج بدست آورده بود، بدان ملحق نمود.

از چکامه‌هایش چنانکه آثار مهارت در لغت و حدیث، و تفوق در فنون ادب و نویسندگی و سرود به چشم می‌خورد، وزنه او را در روحیات و معنویات سنگین می‌کند و ملکات فاضله او را نمودار می‌سازد، مانند این شعر:

-مقامات عالیه‌ام، آوازه مرا در کاخهای خسروان بلند کرد-

-و اشتیاق طبیعی که به مکارم اخلاق دارم، چه من در تحصیل نیکیه‌ها سخت حریصم .

-بسوی بالاترین مراتب مجد و عظمت پر می‌زنم و از درجات مبتذل آن دامن می‌کشم.

-در مکتب دبیری و نویسندگی بشیوه‌های نو پرداختم و هدیه ادب آموزان ساختم.

-مضامین بکر و لطائف نغز را در جامه ادب آراسته به حجله آوردم.

-و روایات ممتاز و برگزیده را با قریحه و ذوق سرشار آیین بستم.

-این‌ها را همه با همتی که در ساحت مجد و بزرگواری می‌خرامد، دمساز کرده‌ام.

-و هم با عزمی راسخ که نه در مشکلات واماند و خسته گردد.

-و این عزم و همت در هر مصیبتی که از چشم خون بچکاند، رفیق و دمساز من است.

*و از اشعار کشاجم که حکایت دارد از نبوغ او در بنظم کشیدن معانی بلند و

(۱) ابن خلکان ۱ / ۲۱۸.

(۲) معجم الادباء ۱ / ۳۲۶.

ص: ۲۷

نکته سنجی، قدرت نظر، دقت اندیشه، استواری فکر، این شعر اوست:

- اگر جمعی به حق بر ثریا دست یافته‌اند، من بر والاترین اختران دست افراشته‌ام.

- نه چنین است که زبان شعرم از دم شمشیر هندی تیزتر و بران‌تر است؟

- و این دست من است که با انگشتان قلمی را می‌فشارد که اشک آن در اختیار است؟

- قلمی چون افعی نر که دشمنان از او در هراس‌اند، و یا چون ماری که افسونگر از آن در جستجوی پناه است.

- و از آن شکاف که سموم جانگزا تراوش می‌کند، فادزهر آن نیز می‌تراود.

- چون پتک بر سر دشمن فرود آید و دوست مستمند را نعمت و توان بخشد.

- و آن خطها که بر نگاشته‌ام، مانند ابر نازک رگرگ می‌درخشد.

- با بیان شیرین، زیوری در قالب الفاظ ریختم که در قدرت همگان نیست.

- و قافیه‌ای پرداختم که چون درّ خوشاب آویزه گردنهاست.

- چنان زیبا و دلاویز که چون گوشها بشنوند، سرور و بهجت در چشمها ظاهر گردد.

- و ادراک هر چند لطیف باشد، چون در معانی اشعارم بخرامد، شیفته و مفتون ماند.

- این لطیفه‌های دلاویز همخواه من است و این اندیشه من است که آنرا در آفاق دور پراکنده می‌سازد.

- اگر مشکلی پیش آید، من پیشاپیش همه چون تیر شهاب روانم.

- و اگر بخواهی، شعرم شیرین‌تر از داستان عشاق و مغازله جوانان است.

-با شراب سرد هم پیمانم و با زیبارویان میانسال، دمسازم. با این همه در رزمگاه چون شیر ژیان.

-صبحانه من سامان دادن امر و نهی است، عصرانه من شراب جان افزا.

-در بزم سنگین و باوقارم: نه حریفان را خجل سازم و نه ساقی را ملامت کنم.

-اگر شراب بپیمایم، پیمانه بر سر دست گیرم و بدلخواه ندیمان لبریز کنم-

ص: ۲۸

-من آماده صید و نخجیرم: نخجیر نخبه‌های زنان که از تژاد اصیل و کریم باشند.

-باریک میانی که چون سمند خوشخرام، برای مسابقه ورزیده شود.

-جوانهای شاداب که از زیبایی طبیعی برخوردارند.

-و چون زبانشان از کام برآید که سخن گوید، اندام سپید و مژگان بلندشان مدیحه سرا شود.

-گویا گاو وحشی با آن نرگس مست، دیده بدیدارشان گشوده که از شرم در گوشه خزیده است.

-اینها همه با حریفان و ندیمانی که در صفا و یکرنگی بی‌نظیراند.

*در واقع، محقق ادیب، شاعر ما کشاجم را هنگام سرودن شعر، در لباس معلم اخلاق می‌بیند، آنهم استادی گرانمایه که در شعر آموزنده‌اش، نمونه‌های اخلاق نیک، طبع بلند، وفا و صمیمیت آشکار است، و واقعا برای ترویج مبادی انسانیت و تحکیم مبانی فضیلت و تقوی بپاخته.

این شعر او را ملاحظه کنید:

-هر که مهر ورزد، با وفا و صمیمیت، محبتش را پاس می‌دارم.

-تا توان در کالبد دارم، رضایت خاطرش را بجویم و چون ناگواری بدو رسد عنایت و اشفاقمان سر رسد.

-این خوی ما است، و ما مردمی هستیم که همت به مکارم اخلاق گماشته‌ایم.

*و یا این شعر دیگرش:

-جمعی بدون جرم و خطا از ما بریدند.

-دچار بدبینی شده‌اند، کاش بما خوشبین می‌شدند-

-و بعد از ما می‌بریدند. اگر مایل باشند باز بر سر پیمان می‌رویم.

-اگر آنها بدوستی باز گردند، ما هم برمی‌گردیم، و چنانچه خیانت ورزند ما خیانت نمی‌ورزیم.

ص: ۲۹

- و اگر آنها از ما سرگرم و بی‌نیاز شده‌اند، ما از آنها بی‌نیازتریم.

* و یا باین شعرش که این مقله را می‌ستاید بنگرید:

- منشهائی در من است که اگر آزمایش شود، مایه آرزوی دگران خواهد بود.

- و همتی عالی که به ثریا بسته است، و تصمیم قوی که در مشکلات از هم نمی‌باشد.

- و تواضعی که لباس کرامت بر من پوشانده و چه بسیار عزت، با تواضع بدست آمده.

- با سروران و بزرگان همدم شدم و کسی از من خطا و لغزش ندید.

- از کاردانی من بهره‌ور شدند، و من برای آنها از ریسمان رساتر و از شمشیر بران‌تر بودم.

- با سبک زیبا و کلمات شیوا، که نه چون سنگلاخ، بلکه روان و سلیس است.

- اگر تشنه‌ای را از شراب شعرم بچشانم، آتش درونش فرو نشیند و دگر آب نیاشامد.

- چه سبک‌های شیوا و شیوه‌های آسان که در شعر نهادم و هر که بدان پوید راهبر شود.

- رسوم و سنتهای من همگانی است: نه دبیر از آن بی‌نیاز است و نه نویسنده صاحب قدم.

- مردانی در این راه با من همگام شدند که بخشش و نوال من آنها را فرو گرفت و این در اثر جود و سلامت طبع من بود.

- اما روزگار در صدد مکر و نیرنگ شد و دامها بر سر راهم چید، روزگار همیشه چنین است.

- ولی من کنج قناعت گزیدم و به هیچکس روی نیاوردم. البته آزاد مرد بار دگران را بر دوش می‌برد.

* ملاحظه بفرمائید: موقعی که کشاجم در اثر انقلاب زندگی از دوستان خود دور می‌ماند، این دوری بر او گران آمده، بار فراق بر دوشش سنگینی می‌کند، در -

ص: ۳۰

نتیجه زبان بشکایت گشوده جزع می‌کند، ناله و زاری سر می‌دهد و در شعر خود، آتش دل، کشش قلب، هم فراق و اشک ریزان خود را چنین شرح می‌دهد:

- کیست که بر چشم اشکبارم بنگرد و بر روان خسته‌ام رحمت آرد؟

- اشکم چون جوی روان است، گویا خاری در چشم خلیده.

- اگر از دیده نامحرم مستور بماند، سیل اشک به پهنای سینه‌ام بریزد و اگر از فتنه رقیب هراسد، چون چشمه آب بخشکد.

- این گریه جز به حسرت روزگار گذشته نیست.

* و یا این شعر دیگرش:

- ایکه از من بریدی و بسویم نمی‌نگری. خدا کند شبی را مثل من بسر نیاوری.

- درد فراق چنان مرا دردمند ساخته که دشمن بحالم گریست.

- دل آشفته‌ام را به آرزوی تو بسته‌ام: زنده‌اش کن یا هلاک ساز.

* کشاجم از قلبی مهربان، روحی خاضع و فروتن و اخلاقی نرم و لطیف برخوردار بود، عواطف انسانیش سرشار، و هیچگاه گرد شرارت و بدذاتی و زخم‌زبان نگشت، و به هجو و بدگوئی کسی نپرداخت.

او شعر را از مفاخر و فضائل خود می‌شمرد، و آنرا وسیله‌ای برای مدیحه - سرائی بزرگان و یا سپری در مورد هجو دشمنان قرار نداد، اصولاً بسوی مدح و یا هجا گرایش نداشت و برای این دو ارزشی قائل نبود، چون نه می‌خواست به کسی زور گوید تا هجو سرا باشد، و نه شعر را وسیله معاش و مطامع خود سازد، تا مدیحه سرا گردد، او می‌گفت:

- اگر حقیقت بین باشی گرد هجو و یا ستایش مردم نخواهی چرخید.

- بلکه خواهی دانست: شعر ترجمان خوش بیانی است که آداب انسانی را بازگو کند.

هجو سرائی کشاجم:

قرن چهارم هجری سرایندگانی تربیت کرده که هر یک روش خاصی از فنون هجو سرائی را پیش گرفته‌اند، هر فنی از این فنون، به تنهایی سبک علیحده‌ای بشمار می‌آید، و چون در کنار هم گذارده شوند، امتیازشان آشکارتر خواهد گشت. البته هجو - سرایان، برخی زیاده‌روی کرده و جمعی کمتر پیرامون آن گشته‌اند، و شاعر ما کشاجم از دسته دوم است. او در هجو سرائی سبکی بدیع انتخاب نموده که از آن تجاوز ننموده.

اگر درست دقت بفرمائید، می‌یابید که کشاجم در انتخاب این سبک، تحت تأثیر اخلاق نیک، طبع کریم و عواطف انسانی خود بوده، تا آنجا که گویا این ملکات فاضله با جانش در هم آمیخته و در تار و پودش نفوذ کرده، فرمانروای روح و اعضای اوست.

شما آثار این روحیات لطیف را می‌توانید در هجویات او عیناً مشاهده کنید جز در یکی دو مورد که از این حد پا را فراتر نهاده است.

موقعی که زبان به هجو می‌گشاید، بنظر می‌رسد واعظ مهربانی بر کرسی خطابه بالا رفته، یا ناصح مشفقى دوستانه عتاب آغاز کرده، یا خصمی در صدد مدارا و مجامله برآمده است. نه چون دیگران که طعن زند و عیب تراشد و در بدگوئی دچار خشم شده پرخاش کند، یا چون کوره بجوش آید و انتقام کشد.

او هجو سرائی را آلت دفاع ساخته نه آلت حمله و هجوم و لذا تمام هجویات او، از لهجه‌های تند و گزنده، فحش ناموس، گفتار زشت و آلودگی پاک است، خصم خود را هتک نمی‌کند و به هر گونه دریدگی و بدکرداری نمی‌آلاید، آزار او را مباح نمی‌شمارد، و حرمت او را نمی‌برد، دروغ و تهمت نمی‌زند، درست برخلاف سیره و روش هجوسرایان و سرایندگان اعصار گذشته.

مثلاً باین اشعارش توجه بفرمائید که در هجو یکی از فرزندان رؤسا سروده چون نامه او را بدون جواب برگردانده:

- آری! نامه‌ای بسویت نوشتم که پاسخ ندادی و نامه‌ام را دست نخورده باز گرداندی.

- نامه‌ام با خواری برگشت و پیک نامه از برخورد پرده‌دار و خودپسندی دربان ناله‌ها داشت.

- گویا می‌بینم نامه‌ای برایم نوشته و عذر این اهانت را، در ضمن ملامت و سرزنش باز گفته‌ای.

- انصاف بده. و البته انصاف شایسته مردم آزاده آداب‌دان است.

- ایکه بر همگان رحمت خدائی و بر من تنها چون تازیانه عذاب.

- پدر و مادرم فدایت باد. تو در این خصلت: خود پسندی سرود گران را، با مهربانی نویسندگان درهم آمیخته‌ای.

* و یا سروده دیگرش در هجو جمعی از رؤسا و بزرگان:

- معدوم باد ریاست آن قومی که در جوانی بدبخت و زیردست بوده در پیری به دولت رسیده‌اند.

- اینان که نو دولت‌اند و در مراتب عالیه انسانی اصالت ندارند.

- سرگرانی و کبر فروشی را صواب می‌شمارند و حال آنکه کسی کبر و خود پسندی را صواب نمی‌شمارد.

- اگر روزی نامه‌ای بنگارند و از دوستی یاد کنند، تنها ادعیه خالصانه نثار کنند، گویا مستجاب الدعوه‌اند.

* و از هجویات لطیفش این گفتار اوست:

- آن زنک مسکین که به ازدواج «ابی عمر» درآمده.

- در شب عروسی پسری زائید.

- گفتم: این پسر از کجا آمد؟ کسی که با او هم‌بستر نگشته.

- شوهرش گفت: مگر در خبر صحیح وارد نشده:

-

«ولد المرء للفراش و للعاهر الحجر»

؟ (فرزند از آن صاحب بستر است و نصیب فاسق سنگ)

- با خود گفتم: پس مطابق این خبر، بینی من ب خاک مالیده باد، چه عوض

ص: ۳۳

اینکه او را هجو گویم تهنیت گفته‌ام.

کشاجم و ریاست مداری:

در اثر همان سلامت طبع، پاکی نفس، نیک نهادی و محاسن اخلاقش، و بخاطر اینکه از مکر، فریب، بد زبانی و شرارت بر کنار بود، خود را به مشاغل حکومتی و قبول پست‌های دولتی، در بارگاه سلاطین و امرا آلوده نساخت، و نه در آرزوی آن بود که در شؤن وزارت و استانداری و یا دبیری و کارگزاری دربار خلفا نصیبی داشته باشد.

لذا فضائل نفسانی و عقل و درایت خود را که سرمایه اینگونه مشاغل است، وسیله نیل بآن قرار نداد، بلکه پوشیدن لباس ریاست را، هلاک روح و جان می‌دانست، می‌گفت:

- اشغال پست ریاست با سرگرانی و نخوت همراه است.

- هر گاه کسی جامه ریاست بپوشد، در خلوت و جلوت، پیدا و نهان، دچار سر بزرگی و تکبر خواهد شد.

- در نتیجه از ادای حقوق برادران کوتاهی می‌کند و طمع می‌بندد که برای خوشایند او، بدر خانه‌اش چون سیل بشتابند.

- حتی از دعای نیک هم درباره دوستان مضایقه دارد، و با این همه انتظار دارد محبوب همگان باشد.

- بخاطر این است که می‌گوییم: اگر من بدو نامه بنگارم، خداوند دعای مرا مستجاب نفرماید.

- حتی من به خانه او پا نخواهم گذاشت، گرچه در خانه خدا مسکن گزیند.

* در این صورت طبیعی است که ببینیم، دوستان خود را از قبول پستهای دولتی باز داشته، از تصدی مناصب و مشاغل دیوانی بر حذر می‌دارد، مبدا گرفتار عار و ننگ نوکری ارباب دولت شوند:

به رفیقان خود هشدار می‌دهد که، ریاست‌مداری، با سیه‌کاری و تیره‌روزی و

ص: ۳۴

دست‌درازی بجان و مال دیگران همراه است، و علاوه بر اینکه، وسیله دشمن‌تراشی است، باعث می‌شود که حق را زیر پا بگذارند و حقوق مردم را ضایع کنند و مکارم اخلاق را بچیزی نخرند.

در این زمینه کافی است توجه بفرمائید که به یکی از دوستانش که کارگزاری اداره پیک را پذیرفته چه می‌نگارد:

- ای کارگزار پست، از چشم من افتادی و منفور شدی، در حالی که قبلا ترا دوست می‌داشتم.

- تو همان بودی که وجود نگهبان را بر خود گران می‌شمردی و امروز با تصدی این پست، نگهبان ما گشته‌ای.

- جانها از تو نفرت کرد، و دلها رمید، با اینکه تو خود صید کننده دلها بودی.

- آیا مردم از او شگفت نمی‌آورند که تا دیروز آهوی اهلی بود و امروز گرگ آدمخوار شده؟-

کلمات گهریز و سخنان حکمت‌آمیز:

در اشعار کشاجم، نمونه فراوانی از حکمت و رهبری خردمندانه بچشم می‌خورد که او را در صف رهبران عالی قدر جای داده، و گواهی می‌دهد که براستی و حقیقت در خیر خواهی است و دعوت بسوی حق سبحانه و تعالی قدم برداشته است، با اندرز نیکو و موقع‌شناسی، سخن حق را پراکنده و منتشر ساخته، و با بیان حقائق، امت اسلامی را به صلاح و نیکی دعوت و از تمایلات نفس اماره بر حذر داشته:

از این جمله اشعارش:

- هر خوی و منشی، چون بیندیشی نیک و بد دارد.

- این در طبیعت و سرشت آدمی است، و هیچ دانشور مطلعی آنرا انکار نکند.

- حکمت و کاردانی صانع و مدبر جهان است که هر چیزی، نفع و ضررش توأم است.

ص: ۳۵

- تو کوشش کن بهره‌ات از نفع بیشتر و از ضرر اندک باشد.

- تلخی اندیشه و سخن حق را بخوبی تحمل کن و آگاه باش که تلخی هوسرانی و خودسری از آن بیشتر است.

- جان خود را در کاردانی و تدبیر امور، ورزیده ساز، و مگذار بدون مطالعه و پیش‌بینی وارد عمل شود. چه تدبیر و کاردانی با فضیلت و افتخار همراه است.

- نفس خود را در هر چه خواهد و جوید، فرمان میر، چه باید از قهر تو حساب برد.

- نفس آدمی، بالطبع از نیکبها کناره می‌گیرد و بسوی بدی می‌شتابد که فریبنده است.

* و نیز این شعر او:

- در شگفتم از آن که، دولتی دارد و خدایش از نگونسار شدن در طلب معاش محفوظ داشته.

- چرا اوقات خود را به دو بخش تقسیم نمی‌کند: نصیب مادی و بهره معنوی.

- موقعیکه از عیش و لذت فارغ شد، به تاریخ و اشعار و نویسندگی رو آورد.

- گاهی بکوشد و گاه براحث گذراند، و چون شب پرده تاریکی آویخت بپاییزد.

- در روشنائی روز از دنیا بهره‌مند شود، و در شب تاریک به حقوق الهی قیام گیرد.

- این تقسیم بندی سهل است، اگر پند پذیری باشد به سعادت و راه صواب موفق میشود.

* و از سخنان گهر بارش در تحلیل «رضای از نفس» و آنچه مایه سرکشی و عناد و بی‌توجهی او بآداب و اخلاق می‌شود، این شعر اوست:

- هیچگاه از خودم خوشنود نشده‌ام که به‌به نفس من خرم و شادان است بلکه یک جوانمرد، موقعی از خودش خوشنود است که نفس را بخشم آورده باشد.

- اگر من از نفس خودم خشنود می‌شدم، بی‌گمان در تحصیل آداب و اخلاق گامهای من کوتاه‌تر بود.

ص: ۳۶

- حتی در آن چند گام کوتاه، زبان به سرزنش و عتاب می‌گشود که چرا به رنج و تعبم افکندی.

* و از سخنان حکمت آمیزش این شعر اوست:

- جوانمرد اگر به زندگی حرص ورزد، باید تن به ذلت دهد ولی در صبر و شکیبائی شرافت عالی تحصیل می‌شود.

- آنکه دائم در طلب دولت گام می‌زند، در واقع حمال دیگران است.

- و گاه آنچه در اختیار دارد، بامید بهره بیشتر به معامله می‌گذارد و سرمایه را از کف می‌دهد، چنانکه پف کننده آتش گاه است که آنرا عوض شعله‌ور ساختن خاموش می‌کند.

* باین شعر دیگرش بنگرید:

- زیور جوانی، عاریت است، تو هم جوانی و خانه جوانان را واگذار!

- از تحصیل مراتب عالیه ادب بازت ندارد، آن معشوقه‌ایکه وعده وصل می‌دهد.

- آن معشوقه که عطر دلاویزش فضا را معطر ساخته، و دستبند زرین ساعد مرمرینش را زینت داده.

- عشق بازی اولش شیرین؛ ولی آخر آن، تلخکامی بیار می‌آورد.

- برای تو که لجام گسیخته، در مستی لذت غوطه‌وری، چه جای عذرخواهی است.
- آنهم بعد از رسیدن به حد تمیز و قدرت تصمیم.
- آنکه در عهد جوانی به مقامی رسد، میان خود و سروری پرده آویخته است.
- مایه افتخار نیست که جوانمرد، خودنمایی کند و پر جنب و جوش باشد.
- یا شیفته شراب و دل‌باخته آهو چشمان.
- مردم از در خانه‌اش مهجور باشند و میهمانان منفور.
- افتخار جوانمرد به این است که دشمنانش محزون و دوستانش عزیز باشند.
- از ناموس آبروی خود دفاع کند و برای جلب رهگذران آتش خود را شعله‌ور سازد.

ص: ۳۷

- کوشش کند ولی یا در طلب فرمانروائی، یا معاونت آن.
- در میدان نویسندگی و خطابه و سخنوری و قافیه پردازی فرد و ممتاز باشد.
- در مهمات بیدار و هوشیار، و چرت بر چشمانش راه نبرد جز اندک.
- چنانکه گویا از تندی و تیزی، چون شراره آتش است.
- تا آنجا که مایه بیم و امید باشد و جمال و جلال او چشمها را پر کند.
- آنهم در اسکورت پر هیاهویی از سیاهی لشکر که گویا شب، چادر خود را بر آن گسترده است.
- فامیل و خاندانش افتخار دارد که گرد و غبار راه را از دوش او بتکاند.
- و حاجتمندان در سر راهش بانتظار نشسته‌اند.
- پس همواره بکوش تا عظمتی تازه کسب کنی یا مشعل مجد و بزرگواری سابق را روشن نگهداری.
- و برای خود بنائی مرتفع در مکارم و آداب برآور و در استحکام و زینت آن بکوش.

- و بازاری برای ترویج آن باز کن و در تجارت خود کوشا باش.

- مبدا انگل دیگران شوی. و پرهیز از آنچه آزادگان از عار آن پرهیز دارند.

- اگر نمیتوانی از خیر زندگی مایه‌ای تحصیل کنی، پس سنگ به دهانت باد.

سیاحت و جهانگردی:

شاعر ما کشاجم، از مهد پرورش خود رمله، به قصد سیاحت حرکت کرد و در سمت شرق روان شد. شهرها را زیر پا گذاشت و مکرر به مصر و شام و عراق سفر کرد و در قصیده‌ای که به ستایش ابن مقله وزیر، زبان گشود، در عراق جا داشته که گوید:

- این همه رنج بخاطر این است که نمیخواهم بهوش آیم و هیچگاه از سفر و باز هم سفر خسته نشوم.

- ماه تمام و درخشنده، تقصی در پرتوش پدید نمیشود با اینکه شب تا به صبح

ص: ۳۸

در سیر و انتقال است.

* موقعی که در مصر رحل اقامت افکنده، گفته است:

- اشتیاق دیدن مصر، خواب از چشم من ربوده بود، اینک مصر خانه من است.

- صبحگاه، با دوستان، بدیدن «جیزه» خوش و آب و هوا میروم و گاه حرکت را تأخیر میافکنم.

- در این میان که با یکی از بزرگان در ریاست و فرمان، پهلوی به پهلوی میزنم ناگهان از میخانه، سر برمیآورم، گویا مردی دائم الخمر باشم.

- صبح برای سرکشی دیوان و دفاتر رهسپارم و بازگشتم به خانه پیروشان است که عود و طنبور فرا گیرند.

- جوش و خروش جوانی را پشت سرگذاشتم در حالیکه هوس دل را فرو نشاندم.

- از آهو بجهای از مردم قبط که زنار خود را بالای سرین زیر ناف می‌بندد.

* و در این اشعار دیگر که سروده، ظاهراً خودش را بین مصر و عراق می‌بیند:

گشت و گزار خود را باین دو شهر یاد می‌کند و آنچه از خوشی و بد حالی، سختی و رفاه دیده یا از مردم آن نعمت و نعمت چشیده و حرمت یا خواری دیده بازگو می‌نماید. گاهی این را ستایش می‌کند و آنرا هجو، گوش کنید:

- ای بت من! گفتی، و اینک گوش فرا ده و بشنو از جوانمردی که زندگیش عبرت است.

- می‌گوئی: صبر و بردباری پیشه کن و دل برگیر، و اگر تو خود عاشق شوی چنین نخواهی کرد.

- کیست بدوستانم خبر برد- گرچه از من دور افتاده‌اند- که زندگی بعد از آنان تیره و تار است.

- مشتاقم روی خرم چون ماهشان را ببینم.

- شاهزادگانی که مایه مجد و بزرگواری و افتخاراند.

- و نعمت و نوالی، که با جوانمردی زینت یافته و این کم نیست.

ص: ۳۹

- موقعیکه دشمن رو آورد، مردم دست یاری بسوی آنان دراز می‌کنند و هم پشتوان آنهایند.

- کوه وقاراند. ماه مجلس‌اند. شیران بیشه‌اند و روز نبرد پیشتازان.

- سفیدرو، نیکوکار، دست باز، که بخل و خست ندارند.

- مردم از آنان خیر می‌برند و خیرات آنها مشهور و زبانزد خاص و عام است.

- اگر مرا در مصر دیده بودی که در جوار و پناه آنان، چگونه پیروشان باریک اندام را اسیر می‌کردم.

- رود نیل امواج خود را مثل حلقه‌های زره پهن می‌کرد.

- زورقها در بالای امواج، گاه بزیر می‌رفت و گاه بالا.

- جام شراب در دست پیر دختری در لباس مردان می‌چرخید که پیراهن خزش را با مشک ناب شسته بود.

-بکران لکن لهنه مائه و تلک تثنان و اثنتا عشرة

- دوشیزه هم دو نوع است: این یکی صد ساله است و آن دیگر چهارده ساله.

- کاش من عراق را ندیده بودم و نام اهواز و بصره را نشنیده بودم.

- گاه بر فلات و گردنه فراز می‌گشتم، و گاه در صحرا و نشیب فرود می‌شدم، گاهی هموار و گاه سنگلاخ.

- گاه بر پشت شتر گردن دراز، هودج نهاده سایبان می‌افکندیم.

- و گاه در میان شط خروشان فرات که امواجش مانند خیال بهم می‌آمیخت روان بودیم.

- گویا عراق عاشق روی من است که مرا ترک نمی‌کند، یا دست بریده تقدیر مرا بدانجا می‌کشاند.

* کشاجم در ضمن این سیاحتها و گشت و گزارها، با شاهان، وزراء و امراء می‌نشست، و از جوائز آنان بهرمند می‌شد، و از عطایشان برای ادامه سفر استقبال می‌کرد. در ضمن با رجال علم و ادب و حدیث، رفت و آمد داشت، از آنان فرا می‌گرفت

ص: ۴۰

و می‌آموخت، حدیث می‌گفت و می‌شنید.

بین او با دانشمندان، بزمهای ادبی و مجالس مناظره تشکیل شده و بعدها نامه نگاری ادامه یافت، تا آنجا که به علوم مختلفه آشنا و ماهر گشت، و در برخی فنون علمی و ادبی گوی سبقت ربود. از جمله در نویسندگی و خطابه پیش افتاد چنانکه مسعودی در کتاب خود مروج الذهب ج ۲ ص ۵۲۳ او را از رجال علم و ادب معرفی می‌کند.

عقائد

دوره شاعر ما کشاجم، دوره‌ای است که آراء و مذاهب و دسته‌بندیهای دینی پدید آمده، در این عصر، کمتر کسی است که برای خودش مسلک خاصی اختیار نکرده باشد، و اسلام را با معنی خاصی تفسیر نکند، منتها برخی افکار و عقائد قلبی خود را صریحا اظهار کرده‌اند، و جمعی شرط احتیاط را از کف نهاده، افکار عمومی را در نظر گرفته‌اند.

ولی کشاجم از این راه و روشها بر کنار بود:

او یک شیعه امامی است که در تشیع و موالات اهل بیت صادقانه قدم برداشته و فداکاری نموده است، چنانکه در خلال اشعارش، دلائل و شواهد این معنی آشکار است:

او به تشیع خود تظاهر بلکه افتخار می‌کرده و با براهین استوار مردم را بمذهب خود فرا می‌خوانده است، از حقوق اهل بیت جانبداری و در سوگ و ماتمشان ناله و زاری دارد و از دشمنانشان نکوهش کرده بیزار می‌جوید.

اعتقادش این است که خاندان نبوت، در این دنیا، وسیله تقرب در بارگاه الهی‌اند و در آخرت واسطه رستگاری و نجات.

در واقع شخصیت کشاجم، نمودار این آیه کریمه است «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمِيتِ» (خداوند است که زنده از مرده برآورد) چرا که جد شاعر، سندی بن شاهک است، همانکه دشمنی او با خاندان طهارت، و فشار و سختگیری او نسبت به امام موسی بن -

ص: ۴۱

جعفر (ع) در زندان هارون الرشید بر کسی پوشیده نیست، همگان صفحات سیاه زندگی او را در تاریخ خوانده و شنیده‌اند.

اما فرزند زاده‌اش کشاجم، در این جبهه بندی شیطانی، کاملاً از جدش کناره گرفته، نه تنها از خاندانش حمایت نمی‌کند، بلکه آشکارا به صف شعرا و قصیده - سرایان اهل بیت پیوسته، بحمايت از آن بزرگواران برخاسته است.

البته شگفتی نیست. خداست که دانه در را در ریگزار می‌پروراند، و گل را در میان خار.

از نمونه اشعار مذهبی او این شعر است:

- می‌گیرم ولی گریه بر خاندان انبیاء چه دردی دوا خواهد کرد.

- اگر در این ماتم اشکهای نازنین و عزیزم بخاک می‌ریزد، در عوض صبر و شکیبائییم سر بآسمان می‌ساید.

- ای دوست نکوهش مکن! این جامه تقوی که به تن دارم، از برکت همان محبتی است که به خاندان نبوت دارم.

- همانها که چون کشتی نوح، هر کس به دوستی و ولایتشان چنگ زند اهل نجات است.

-لعمری لقد ضل رأی الهوی بافئدة من هواها هواء

- بجان خودم سوگند که هوی و هوس به گمراهی کشید دلھائی را که از محبت آنان خالی است.

- پیامبر خدا سفارشی فرمود که امروز سفارش او را به بیابان افکنده‌اند.

- این رسم تازه‌ای نیست، پیش از آن هم دیگران که دار فانی را وداع می‌گفته‌اند، تمشیت‌کارهای خود را به وصی خود محول کرده‌اند.

- قریش کینه‌های دل را آشکار نکردند مگر بعد از آنکه با خواری و پستی، آن کینه‌ها را در جامه پنهان کردند.

- اگر در برابر پیشوای حق تسلیم می‌شدند، افکار کج آنان پرستی می‌گرائید.

ص: ۴۲

- ماه نوی که با پرتو کامل، به سوی صلاح رهبری می‌کند، و شمشیری که به سهولت فرق کفر را می‌شکافد.

- دریای دانشی که موج معجزاتش بآسمان سر می‌کشد، چنانکه آب از چشمه فوران کند.

- آنهم دانش آسمانی که در دسترس دیگران نیست، آخر چه کسی به اختران آسمان دسترسی دارد.

- بجان خودم سوگند که پیشینیان، حق او را انکار کردند و چقدر شایسته بود که متابعت و پیروی می‌کردند.

- در معرکه نبرد بسیار اتفاق افتاد که مرگ بر سر همگان سایه گستر بود.

- و او با شجاعت و دلاوری غمها را به سرور مبدل ساخت. پس اگر فضل او را انکار کنند، خورشید آسمان گواه و معترف است.

- او بود که در نبرد «ذات السلاسل» قبل از طلوع فجر، غبار میدان را بچهره خورشید کشید، و همو بود که خورشید هنگام عصر برای او بازگشت.

- اگر او در جنگ بدر، قریش را داغدار ساخت، بخدا سوگند که آنان در کربلا، داغ دل را گرفتند.

- ای مرکب خطا، در تاریکی شب بتاز که شیطان ترانه سرائی آغاز کرد.

- بخدا سوگند که حرمت مصطفی هتک شد و بالاترین مصیبتها به آنان وارد آمد.

- مردانشان را چون بردگان راندند، و زنانشان را چون کنیزان به بند کشیدند.

- کاش جدشان حاضر و ناظر بود تا به دنبال کاروان غم، ناله و زاری سر می‌کرد.

- کینه‌های بدر بود که شعله‌ور گشته بود، البته کینه دل، درد بی‌درمانی است.

- او با داس مرگ، زیر پرچم قرار گرفته بود و خدا و نصرت بر فراز پرچم.

- در میان لشکر، رهبر هدایت بود، در حالی که چون شیر جولان می‌کرد.

- و چه بسیار جانها که به آتش دوزخ شتافت و سرها که بر هوا پراشید.

- با ضرب دستش، گویا گریبان است که پاره می‌شود، و با طعن نیزه گویا مشکی

ص: ۴۳

است که سوراخ می‌گردد.

- برگزیده خداست از میان برگزیدگان، و نخبه الهی است از میان نخبگان.

- جانم فدایتان باد! پاک شدید، و خود مایه ستایش و ثنائید، و دیگران مایه نکوهش و هجا.

- روزی که برای محاکمه بدرگاه حق بخواندم خواهم گفت: آنچه بر عهده داشتم با برکت دوستی شما ادا کرده‌ام.

- من یقین دارم که گناهان من با دوستی و محبت شما، ریخته خواهد شد مانند برگ درختان.

- خدای عالمیان بر شما درود فرستد، درودی که با ستارگان هم‌طراز آید.

* و در شعر دیگرش خاندان طهارت را چنین می‌ستاید:

- ای خاندان رسول! مقام شما، چون اختران رخشان بلند است.

- شما با افتخارات عالمگیر، بر دشمنان خود فائق آمده‌اید.

- برای شما علاوه بر شرف خاندان، بلاغت زبان و عقل و دانش بی‌کران است.

- اگر در مجد و بزرگواری پای مفاخرت بمیان آید. بالاترین درجه بزرگواری از آن شماست.

- این‌ها بجای خود، شما با فداکاری و شهامت، چه آتشها که از جان احمد خاموش نکرده‌اید.

- با نیزه‌های باریک که با خون رنگین شد و با شمشیرهای بران.

- شفا می‌بخشید جگرهای سوزان خود را از دست هر شخص کافر.

- شما از لذات دنیا چشم پوشیدید، بهمین خاطر به نعیم آخرت فائز شدید.

* و یا باین چکامه‌اش درباره دوستی و ولاء امیر المؤمنین - با توجه بآنچه در ج ۳ ص ۲۶ در این زمینه روایت کردیم - توجه بفرمائید:

- دوستی وصی پیامبر، خود نیکی و صله است، و از طهارت جان خبر می‌دهد.

- اما مردم، دانشمندانشان بدوستی او متدین‌اند و جهال حق او را نمی‌شناسند.

ص: ۴۴

- همیشه تشیع در نجبا و بزرگان مشهود بوده و دشمنی اهل بیت در مردم پست و هرزه.

* و باز در همین زمینه:

- دوستی علی با همت عالی توأم است، چه او خود سرور پیشوایان است.

- دوستان او را بررسی کن! ببین: جز این است که همگان صاحب دولت و نعمت‌اند.

- آن یک رئیس، و آن دیگر ادیب که بهره بکمال و نصیبی وافر برده است.

- و نیز پاک نژاد که موقع آزمایش و تفحص، کمترین تهمتی در نژادش نیست.

- درست که بآنان واریسی، آنان پرتو رخشان‌اند، و دشمنان سیه کارشان سیاهی و ظلمت.

* این اشعار را، ثعالبی در کتاب «ثمار القلوب» ص ۱۳۶ آورده و استشهاد کرده است که، نسبت سیاهی به صورت مردمان «ناصبی» نزد ادبا مشهور و معروف است. و مانند این سخن در ضمن بیوگرافی ناشی صغیر بزودی خواهد آمد.

کشاجم قصیده دیگری دارد که خاندان عترت را مرثیه گفته سوگواری می‌کند، توجه کنید:

- آری مصیبت سنگین همین است: صبح آن دردناک است و عصر آن هم.

- هیچ خانه خراب و دیوار شکسته‌ای غمناکتر از آن نیست که مردان خود را هم از دست بدهد.

- مصیبت‌های ناگوار که اگر طفل در شکم مادر از آن باخبر شود، مو بر اندامش راست خواهد شد.

- وای بر روزگار، که خاندان رسول را با داس مرگ درو کرد.

- اگر در مصیبت آنان بیندیشی. شرار غم و اندوه بجانت خواهد افتاد.

- برخی در همین دیار بخون غلطیدند و جمعی دورتر ب خاک افتادند.

- در کربلا روزگار بر آنان سیاه شد، و چون سیاهی و ظلمت فرو نشست،

ص: ۴۵

قربانیان معرکه همانها بودند.

- هر روز، باران رحمت، چون سیل ریزان باد چه صبحگاهان و چه عصرگاه.

- بر مزاریکه غریب خاندان رسول در آن آرمیده و اعضایش چاک چاک است.

- حامیانش خوار ماندند و یاورانش کم شمار، و دشمن کینه ورش به منتهای آرزو رسید.

- پردگیانش را در پس محمل چنان دواندند که حتی شتران خسته و وامانده شدند.

- با تهدید آنانرا از نوحه و زاری بر قربانیان خود منع می کردند، ولی فرشتگان عالم بالا نوحه گر بودند.

- مصیبت بر جدش و پدرش تازه شد، موقعیکه با فریاد و صیحه استغاثه میکردند.

- اگر خدا نمیخواست که آنان قربانی و شهید شوند، عرصه را بر دشمنانشان تنگ می ساخت.

- او همان خدائی است که قوم ثمود را ریشه کن ساخت، هنگامیکه ناقه او را پی کردند و صالح بدو شکایت برد.

- ای گروه سرگشته و گمراه که در رسوائی غوطه ورید.

- به خدای خود خیانت کردید که رسول ناصح او را آزار کردید.

- چهره کسی را بخاک کشیدید که قبل از پیامبر جبریل بر آن بوسه نهاد.

- در مسئولیت به پیشگاه عدالت حق، همه تان یکسانید:

- آنکس که او را خوار گذاشته یاری نکرد، یا کسیکه بدست خود او را قربان کرد.

- بر آنکسی که حق آنانرا پایمال نمود، لعنت خدا باد در صبحگاه و شبانگاه.

- حق او را نشاختید با اینکه کعبه و ریگزار مکه حق او را می شناسند.

- اگر در ندای غربت و استغاثه آنان گوشها را به کری زدید، به کیفر این عمل روزی گرفتار شوید که هیچ کس، به فریاد شما نخواهد رسید.

ص: ۴۶

- اینک قوچ وحشی هر که را ببیند، نامردانه بخون کشد، فرداست که جهان پهلوانش بخاک و خون خواهد کشید.

- فردای قیامت، مخالفین خواهند دانست چه کسی در دین خود زیان برده و چه کس سود.

- روزی که پیش رویتان شعله‌های آتش به آسمان سرکشد، و زبانه آن چهره‌ها را بسوزاند.

- اگر در اثر سفاهت و نادانی بر آنان خرده بگیرید، ماه تابانرا از بانگ سگ چه باک است.

- اگر حق آنانرا کتمان کنید، محکمت و متشابهات قرآن یکسر به فضل و بزرگواری آنان گواهی می‌دهد.

- این مجد و عظمت که در مزار آنان سر بفلک می‌ساید از مشعل وجود آنان پرتو گرفته است.

- خاندانی که شمشیر پدرشان بخاطر دین در نیام قرار نگرفت، جز اینکه هوا پرستان را بجای خود نشانند.

- اوست که چرخ سرکش زمانه بدست او رام شد، بعد از آنکه کشتزار دین بایر و ویران بود.

- قریش با او بجنگ برخاستند، در حالیکه او یاورشان بود، بدو خیانت کردند با اینکه خیر خواهشان بود.

- روز نبرد که دست و سرها پران می‌شد، شمشیرهای زیادی را بخونشان رنگین کرد.

هنگامی که آنان به قدرت رسیدند، از هیچ جنایتی فروگذار نکردند و همه بخاطر این بود که شمشیر آبدارش، دمار از روزگارشان برآورده بود.

- بلکه جز عناد و کینه با او روا نداشتند، کوشیدند که او را از رسیدن به قدرت مانع گردند، و خداوند یاور او بود.

ص: ۴۷

- چابک و بی‌درنگ، به آزار او برخاستند، در حالی که او از وقار و ثبات چون کوه بر جا بود.

* و از چکامه‌اش:

- تصور کرده‌اند هر که علی را دوست بدارد، باید جامه فقر درپوشد.

- دروغ بسته‌اند، هر فقیری که او را دوست بدارد، جامه‌های عزت و دولت خواهد پوشید.

- منطق وصی پیامبر را تحریف کردند و این خود جنایت دیگری بود که سخن ناحق را صواب شمردند.

- سخن آن سرور این بود: اگر دوست ما هستید، از دنیای پست چشم پوشید و دوستی دنیا را از دل دور کنید.

اساتید، تألیفات:

در کتب تاریخ و رجال هر چه تفحص کردیم، مدرکی بدست نیاوردیم که بتواند دوران کودکی او را روشن کند و از چگونگی تحصیلات و شمار آموزگاران او در فنون مختلف پرده بردارد. جز اینکه از بررسی اشعارش بدست آمد که در محضر اخفش کوچک علی بن سلیمان در گذشته سال ۳۱۰ ادب آموخته است.

این دانش اندوزی، یا در هنگامی بوده است که اخفش در مصر بوده، زیرا او در سال ۲۸۷ وارد مصر شده و در سال ۳۰۶ به حلب کوچ کرده، یا در بغداد، اوقاتی که اخفش هنوز بغداد را به عزم مصر ترک نگفته.

این موضوع از قصیده‌ای مکشوف است که اخفش را ستایش می‌کند و یادآور می‌شود که در شام بر او حدیث عرضه کرده: این برخورد در شام، یا موقعی است که اخفش به سوی مصر میرفته، یا هنگام بازگشت از مصر، در هر حال می‌گوید:

- هنگامیکه تصور می‌شد صبح دمیده و هنوز پرتو آن آشکار نبود.

- راه دشت و دمنی پیش گرفتم که گیاه معطر آن چهره‌ام را خرم کرد.

ص: ۴۸

- به سوی کعبه آداب که در سرزمین شام زیارتگاه همگان است.

- کان علم و دانش که با حکمت و ادب درهم آمیخته.

- گاه بر او عرضه می‌کنند و گاه خود به افاده و تعلیم می‌نشیند، و علم و دانش او چون دریا موج است.

- کیست که تحریفات حسود را با علم و دانش او برابر گیرد.

- هنگامی که اخبار مشکله بر او عرضه شود، تار و پود آن را حلاجی کرده، درهم می‌پیچد.

- بوسیله اوست که دل‌های اهل دانش از شک و تردید خنک می‌شود.

- و اوست که راه‌های حکمت و کاردانی را برای دریافت همگان هموار نموده.

- من راهی خدمت او گشته‌ام تا مشکلی را که از حل آن عاجز مانده‌ام بگشاید.

- و هم بدین جهت که از دانش و ادب خود مرا بهرمند سازد.

- چه کسی سزاوار تکریم و شایسته احترام من است جز آن که من فارغ التحصیل دانشگاه اویم.

- آن که، از علم و دانش خود زیباترین تاجها را بر فرق من نهاده است.

✱ و اما تألیفات او:

۱- ادب الندیم، چنانکه در فهرست ابن ندیم یاد شده.

۲- کتاب رسائل (نامه‌ها).

۳- دیوان شعر.

۴- کتاب مصاید و مطارد (ابن خلکان ج ۲ ص ۳۷۹ را ببینید).

۵- خصائص طرف (چشم)

۶- الصبیح (زیبا)

۷- بیرزه در علم شکار.

ص: ۴۹

ولادت - وفات:

در مصادر ترجمه، به تاریخ ولادت شاعر دست نیافتیم، ولی از شعری که سروده و در اوائل قرن چهارم از پیری خود یاد می‌کند، چنین بر می‌آید که اواسط قرن سوم یا بعصره وجود گذاشته باشد، در آن قصیده می‌گوید:

- اختران شب پیریم، در میان سیاهی زلف طلوع کرده.

- و این برای عذر کافی است، چه اجمال سخن از تفصیل خبر می‌دهد.

- جوانی از من رخ نهان کرد، همان جوانی که در خدمت همگان شفیع و واسطه بود، سیراب باد تربت آن جوانی سیراب باد.

- در آن هنگام خانه من بوستانی بود که، جمعی در پی جمعی به گشت و گزار آیند.

- من کوه آرزو بودم که در دامنم آشیان داشتند، درست همچون بوستانی که بر سر آن ابر سایه گستر باشد.

- پیری توانم را تحلیل برد، پیوسته رو به نقصانم، هر چند بطرف بالا و پست پویم.

- همانا زمین گیر شده‌ام، دیروز شغل و کاردانیم، گواه فضل و دانش بود، اینک بی‌کاری پرده بر روی فضائل من کشیده است.

- شمشیر تا در نیام باشد، جوهر آن مجهول است، موقعی مورد بهره قرار گیرد که از نیام برآید.

* این قصیده را شاعر ما کشاجم در بغداد گفته و ابو علی ابن مقله وزیر را بدان ستوده، قبل از آنکه از وزارت بر کنار و یزندان گرفتار گردد. ابن مقله در سال ۳۲۴ توقیف و در سال ۳۲۸ در گذشت.

و اما وفات شاعر: در «شذرات الذهب» وفات او بسال ۳۶۰ آمده و تاریخ آداب - اللغة العربیة آنرا برگزیده ولی در کشف الظنون و کتاب شیعه و فنون اسلام و اعلام زرکلی وفات او را بسال ۳۵۰ نوشته‌اند، جمعی هم بین این دو تاریخ مردد آورده‌اند.

گواه قطعی در دست نیست که کدام یک واقعیت دارد، از جمله در مقدمه دیوانش آمده که سال وفات شاعر ۳۳۰ هجری است و آنهم ممکن است، زیرا شاعر ما چنانکه

ص: ۵۰

در مدیحه ابن مقله یاد کرده قبل از سال ۳۲۴ از پیری خود می‌نالد.

توجه دیگر:

مسعودی در «مروج الذهب» ج ۱ ص ۵۲۳ چند شعر از کشاجم یاد می‌کند که در نکوهش نرد گفته و برای یکی از دوستانش ارسال داشته، در ضمن نام کشاجم را ابو الفتح محمد بن الحسن «۱» می‌نگارد، و گمان می‌رود سید صدر الدین کاظمی که در کتاب تأسیس الشیعه، نام کشاجم را بین محمد و محمود، و نام پدرش را بین حسن و حسین مردد آورده، بتاریخ مسعودی توجه داشته، ولی مسعودی صحیح آنرا در چند مورد از مروج الذهب به قلم آورده است.

فرزندان شاعر:

از کشاجم دو فرزند بنام ابو الفرج و ابو نصر احمد بجا مانده و شاعر ما، خود را با نام دومین فرزند به کنایه، یاد کرده است از جمله:

- گفتند: ابو احمد خانه‌ای بنیان می‌کند، گفتیم: آری، چنانکه کرم ابریشم ساختمان پيله را بنیان نهاد.

- خانه را بنیاد نهاد و چون به پایان آمد، فرجامش با خیر و نیکی همراه بود.

* کشاجم همین ابو احمد را در شعر خود ستوده و چنین وصف می‌کند:

- جانم فدای او باد که هر گاه ناملایمات روزگار، بر قلبم سنگینی کند با دیدار او جراحات قلب را درمان میکنم.

- پاره جگرم، میوه دلم، نور چشمم، مایه امیدم در تنگنای زندگی و فراخی.

- به پرورش او پرداختم و در سیمای او دیدم آنچه را پدرانم در سیمای من دیدند.

- تربیت من مورد پذیرش و استقبال او قرار گرفت و این را از عطای پروردگار

(۱) در چاپهای جدید از جمله چاپ دارالاندلس محمود بن الحسین آمده هم در مورد نرد ج ۴ ص ۲۳۶ و هم در ج ۵ ص ۲۷۱ / ۲۷۳ / ۲۷۴، در ضمن قطعاتی که از او یاد می‌کند. (مترجم)

ص: ۵۱

منان می‌دانم.

- در عوض مادر، خودم صبح و شب ملازم او گشتم، با آنکه مادرش نجیب و زاده نجباست.

- با وجود او مجالس و محافل خود را آباد و معمور داشتم و آنچه میخواستم از وجود او توشه برداشتم.

- سراسر روز خرم و مسرور بودم که وجود او را در کنار خود احساس می‌کنم و همواره راه چنگ زدن به مقامات بزرگ را بدو می‌آموختم.

- او را به خدمت دانشمندان می‌پردم که از آنان توشه گیرد، اینک کمتر کسی است که زیارت دانشمندان مشتاق باشد.

- و چون تاریکی فرا می‌رسید، سراسر شب با من به گفتگو می‌نشست، یا در کنار من می‌آرمید و یا در برابرم به خدمت ایستاده بود.

- و من شب تا به صبح پاره دلم را به دلم را به دل می‌فشردم و تار و پودم را به بر می‌گرفتم.

* ابو نصر فرزند کشاجم هم شاعری ادیب بود، و از شعر اوست که بخیلی را نکوهش می‌کند:

- دوستی دارم که در بخالت از همه سر است، و بر همه فائق آمده، با اینکه هیچ تفوقی ندارد.
- مرا دعوت کرد، چنانکه یک دوست دعوت کند و منم پذیرفتم چنانکه دوستان می پذیرند.
- چون بر سر خوان غذا نشستیم، دیدم گویا تصور می کند پاره تشش را میخورم.
- گاه خشم می گرفت و برده اش را دشنام می گفت و من می فهمیدم خشم و دشنام بخاطر من است.
- بناچار غذا را پوشیده می ربودم، ولی چشمانش خیره، مراقب دست من بود.
- دست می بردم لقمه ای بدزدم، با خشم بمن می نگریست و من ناچار دست بطرف سبزی برده و بآن مشغول می شدم.

ص: ۵۲

- بالاخره با دست خود گور خود را کردم، چون گرسنگی عقل را از سر من ربود:
 - یعنی دست بردم و ران مرغی را پیش کشیدم و او هم دست برد که پای مرا بکشد.
 - چون بعد از طعام شیرینی آوردند، من که جرات نکردم دست به سیاهی و یا سفیدی بزنم.
 - از سر خوان پاشدم، و اگر دیشب نیت روزه کرده بودم، امروز ثواب آنرا داشتم، چه امروز نه روزه دارم و نه غذا خورده ام.
- * ثعالبی در «یتیمه الدهر» ج ۱ ص ۲۵۷-۲۵۱ در حدود ۶۰ بیت از اشعار او را انتخاب کرده و آورده است، محشی در ج ۱ ص ۲۴۰ می نویسد: در دیوان کشاجم به این اشعار دست نیافتم، و توجه نداشته که دیوان معروف کشاجم، دیوان شعر پدر است نه پسر.

ضمنا و طواط در کتاب «غرر الخصائص» به اشعار او استشهاد کرده است.

- روزی ابو الفضل جعفر بن فضل بن فرات وزیر، در گذشته به سال ۳۹۱ به بوستان شخصی خود در مقس «۱» رفت، ابو نصر پسر کشاجم بر روی سیبی، با آب طلا، این دو شعر را نوشته به خدمت فرستاد:
- بدان هنگام که وزیر در کنار نیل خلوت می کند.

- در واقع دو همنامش: جعفر فرزند فرات بکنار آمده اند «۲».

- * و نیز در «بدایع البدایه» ج ۱ ص ۱۵۷ مختصری از شعر او یاد شده، و هم در تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۱۴۹ آنچه را در رمله به سال ۳۵۶ بمناسبت ورود ابو علی - قرمطی (قصیر) سروده خواهید دید.

محمد بن هارون بن اکتمی، دو فرزند کشاجم را نام برده و چنین نکوهش کرده است: «۳»

(۱) کنار نیل مصر است روبروی قاهره.

(۲) جعفر بمعنی رودخانه پر، و فرات نام رودخانه معروف عراق. به معجم الادباء ج ۲ ص ۴۱۱ چاپ مرجلیوٹ مراجعه کنید.

(۳) یتیمۃ الدهر ج ۱ ص ۳۵۲.

ص: ۵۳

- ای پسران کشاجم! شما هر دو کارگزار مجربی هستید.

- پدر نخستان مرد و شما به جای او نشستید.

- در روزگار ما بهم پیوستید، مانند پیوستن دو ستاره شوم، نحسی شما همگان را گرفت.

- هم قیمت ارزاق بالا گرفت و هم جهان پادشاه صاحب کرم مرد.

ص: ۵۴

قرن چهارم

۲۳ غدیریه ناشی صغیر

(۲۷۱-۳۶۵)

- ای آل یاسین، هر که شما را دوست بدارد، به یقین خیر خواه خویش است.

- با رهبری شما از حیرت و ضلالت رستیم، همان سان که با محبت شما هر گونه تباهی به صلاح انجامید.

- زیبایی دیگران، اگر با فضل شما مقیاس شود، نازیبا جلوه خواهد کرد.

- پرتو روز بخاطر ما تاریک نشد ولی پرتو شب را خدای ذوالجلال تاریک نمود.

- پرتو رشد و هدایت شما چگونه تاریک شود، با آنکه در تاریکی شب خورشید نیمروزید.

- پدر شما احمد است و وزیرش که از علم الهی عطا یافته است.

- ذاک علی الذی تفرده
فی یوم «خم» بفضلہ اتضحا.

- (او علی است که صاحب افتخار غدیر خم است و بدین وسیله برتری او آشکار است).

- آنگاه که رسول خدا در میان مردم پیاخاست، در حالیکه بازوی علی را بلند کرده بود چنین گفت:

- هر آنکه من سرپرست اویم، این وصی من سرپرست او خواهد بود، این را

ص: ۵۵

خدای من وحی کرده است.

- همه به به گفتند و سپس دست بیعت دراز کردند، هر که صادقانه با خدا معامله کند سود خواهد برد.

- او همان علی است که جبرئیل روز نبرد احد، بستایش می گفت:

- اگر نبردی سنگین پیش آید: شمشیری جز شمشیر علی نیست و نه جوانمردی جز خود او.

- اگر شمشیری که بر پای «عمرو» کوبید، با اعمال تمام مردم بسنجند، ارزش آن برتر است.

- او علی است که دیگران از فتح قلعه عاجز آمده دست خالی بازگشتند، ولی او رفت و قلعه ها گشود.

- در آنروز که یهود خیبر بجوش آمده بودند، آنگاه که در قلعه را بر سر دست گرفت و غلطانند.

- مسلمانان در هیچ آسیای نبردی شرکت نکردند، جز اینکه علی را قطب آسیا دیدند.

- خداوند بخاطر پاکی بر او درود فرستاد، و این بنده اش را موفق ساخت تا او را ثنا خوان گردد.

* و نیز در قصیده که ۳۶ بیت آن به دست ما رسیده چنین گوید:

- ای جانشین رسول خدا، بخدا سوگند آنها که با تو، به ستیز برخاستند، بیقین کافر شدند.

- بهترین گواه اینکه آنان، با شنیدن نص وصایت و خلافت تو، زیر بار نرفتند.

- شوریدن آنهاست، بعد از اینکه خود، ترا نامزد ریاست کردند، و پیمان - شکنی آنها، با اینکه دست بیعت سپرده بودند «۱».

(۱) فکر کردند که اگر ریاست علی بدون غوغا بماند، پرده‌ها را بالا زند و نص رسالت را با گواهی مسلمانان باثبات رسانده همگان را رسوا کند. (مترجم)

ص: ۵۶

تا آنجا که می‌گوید:

- ای یاور احمد مصطفی! تو درس یاری از پدرت ابوطالب آموختی.

- دشمنان سر سختش را با قهر و جبر به جای خود نشاندی، لعنت خدا بر دشمنان سر سخت باد.

- خلیفه رسول خدا توئی، نه مردم، پس چه شد که ترا پشت سر نهادند.

- به ویژه آنروز که با لشکر اسلام، روانه تبوک شد، و تو از دنبال بدو پیوستی.

- همان روز که برخی گفتند: خاطر رسول خدا از علی آزرده است، و تو به - خدمت رسیدی که حقیقت بر ملا شود.

- رسول خدا در پاسخ تو فرمود: مگر خوشنود نیستی که بکوری چشمشان من و تو چون موسی و هرون باشیم، اگر تن در دهند.

- اگر بعد از من نبوتی بود، همچنانکه خلیفه منی، شریک در نبوت من بودی.

- ولی من خاتم پیامبرانم و تو جانشین منی، اگر سر باطاعت درآورند.

- توئی خلیفه رسول اکرم، از آنروز که با تو، به راز نشست در برابر همه مردم.

- دیدند که تنها تو برای شنیدن اسرار شایسته بودی و البته این خدا بود که راز قرآن را بتو می‌آموخت -

- منتها از دهان احمد با تو سخن می‌گفت و کینه‌ورزان شاهد و ناظر بودند.

- توئی خلیفه رسول از روز «دعوت عشیره» با آنکه پدرت هم در آن جمع بود.

- و از روز «غدیر خم» و البته «روز غدیر» بهانه‌ای برای فریبکاران باقی نگذاشت.

- آنها، با قید سوگند، پیمان بستند تا بر تو ستم کنند و از این رو تو را یاری نکردند.
- هنگامی که نص رسول، بر آنها عرضه شود، گویند: علی خود سستی کرد، و ترا ضعیف و ناتوان شمردند.
- ما بدانها گفتیم: سخن رسول صریح بود، و شک از دلها زدود.

ص: ۵۷

* و از اشعار ناشی (نوپرداز) قصیده‌ای است که اهل بیت را ستایش می‌کند:

-بآل محمد عرف الصواب و فی ایباتهم نزل الکتاب

- (با آل محمد، راه حق شناخته آمد و در خانه آنان، قرآن فرود شد).
- همانهایند «کلمات» و «أسماء» که پریشان بر آدم دمید و بدین میمنت، توبه او پذیرفته آمد.
- آنان حجت خدایند بر همگان، نه بخودشان و نه فرمانشان کس شک نخواهد برد.
- بازمانده حقیقت علیا و شاخه‌های درخت توحیداند، با بیان شیرین آنان خطاب الهی واضح گشت.
- اخترانی که در هر عصر و دوره‌ای آماده ارشاد همگان‌اند، پس آنها مشعل هدایت‌اند.
- ذریه احمد و فرزندان علی خلیفه رسول خدا، پس آنها حقیقت محض و لب لباب‌اند.
- در هر رشته از عظمت و سیادت به نهایت رسیده‌اند، پس جانشان پاک و طاهر گشت.
- اگر دانش‌پژوهان از دسترسی به حقیقت بازمانند، باید نزد آنها شتابند.
- دوستی آنها همان «صراط مستقیم» است که به حق منتهی می‌شود، ولی این راه بدون مشقت طی شدنی نیست.
- خصوصا ابو الحسن علی، که در روز نبرد جایگاهی دارد که همگان خائف‌اند.

کأن سنان ذابله ضمیر	فلیس عن القلوب له ذهاب
و صارمه کبیعته بخم	معاقدها من القوم الرقاب

- گویا نوک نیزه‌اش خاطره است که یکسر به دلها فرو می‌رود.

- و شمشیر برانش مانند بیعتی که در «غدیر خم» گرفت، بر گردن همگان نشست.

(۱) اشاره است بآیه «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» و آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا».

ص: ۵۸

- علی در خوشاب است، علی طلای ناب است، دیگران همه خار.

- اگر تو از دشمنانش بیزار نباشی، از محبت و دوستی او پاداشی نخواهی برد.

- موقعی که شمشیر برانش جانها را پیش خواند، جز اجابت چاره ندارند.

- نوک نیزه‌اش با خفتان آشتی دارد، شمشیر تیزش با کله خود رفاقت دائم.

- او بسیار می‌گرید، ولی شبها در محراب عبادت، و بسیار خرم و خندان است اگر پای جهاد، در میان باشد.

- همانکه دشمنان در موزه‌اش ماری افکندند تا او را بگزد.

- و چون خواست موزه را بر پای استوار کند، کلاغ موزه او را بر هوا برد.

- چرخید و آنرا واژگون کرد، ناگهان ماری از آن افتاد و بطرف کوه خزید.

- آنکه ازدهای عظیم با او به راز نشست، همان ازدها که ابر بر در خانه رسول بر زمین انداخت.

- مردم همه دیدند و با وحشت خود را کنار کشیدند، راهها بسته شد و میدانها پر از غلغله.

- و چون علی به ازدر نزدیک شد، مردم قدمی پیش نهادند و همه در شگفت.

- علی با ازدها بخشم و قهر سخن گفت، نه میترسید و نه میرمید.

- تا به طرف دره خیز برداشت و در آن خزید. و چون پنهان می‌شد گفت:

- من فرشته‌ام، غضب خدا مرا بدین صورت مسخ کرد، تو سرپرست مائی و دعایت مستجاب.

- رو به تو آوردم، پس شفاعت کن نزد آنخدائی که همگان سوی او روان‌اند.

- علی دعا کرد و رسول خدا آمین گفت، مردم همه می‌گرییدند.

- دعا بهدف نشست، فرشته بر آسمان برشد، چنانکه عقاب چون تیر به آسمان رود.

- پر طاووسی بر تنش روئید و گوهر، و از طلاب ناب زیور بست.

- می‌گفت: بخدا سوگند نجات یافتم به برکت خاندانی که از خشم آنها آتش

ص: ۵۹

دوزخ فروزانست و نعیم بهشت برای دوستانشان رایگان.

- آری آنهایند «خبر بزرگ «۱»» و همانهایند کشتی نوح و هم شاهراه حقیقت چون وحی منقطع گشت.

دنباله شعر:

سخن محکم و درست تر این است که این قصیده از ناشی است، چنانکه ابن - شهر آشوب در «مناقب» بدان تصریح کرده. ابن خلکان از ابی‌بکر خوارزمی نقل می‌کند که ناشی در سال ۳۲۵ به کوفه رفت و در مسجد جامع شعر خود را دیکته کرد متنبی شاعر که در آنوقت نورس بود، در مجلس او حاضر می‌شد و از املاء ناشی، این دو بیت را از قصیده او یادداشت کرد:

کأن سنان ذابله ضمیر	فلیس من القلوب له ذهاب
و صارمه کبیعته بخم	مقاصدها من الخلق الرقاب

«۲»

یاقوت حموی هم در «معجم الادباء» ج ۵ ص ۲۳۵ و یافعی در «مرآت الجنان» ج ۲ ص ۳۳۵ داستان فوق را ذکر کرده‌اند، و صاحب «نسمة السحر» با جزم باین نسبت، شعر را آورده و گفته: هر کس آنرا به عمرو عاص بسته، مرتکب رسواترین اشتباه شده است.

اینان چکیده شعر و ادب‌اند و نظرشان در این گونه موارد حجت است.

پس نسبت این شعر به عمرو عاص، چنانکه در بسیاری از کتب ادبی آمده، مانند کتاب «اکلیل» (تألیف ابی محمد الحسن بن احمد الهمدانی الیمنی) و «تحفة الاحباء» (تألیف جلال الدین شیرازی) مورد اعتماد نشاید بود.

(۱) عم يتساءلون؟ عن النبأ العظيم.

(۲) در چاپ شش جلدی تاریخ ابن خلکان تحقیق محمد محی الدین عبد الحمید ج ۲ ص ۵۲ شعر دوم را چنین تحریف کرده‌اند:

و صارمه لبغته كنجم مقاصدها من الخلق الرقاب

گویا از ذکر «غدیر خم» و اشاعه آن خائف‌اند. (مترجم)

ص: ۶۰

می‌گویند: روزی معاویه با ندیمان‌ش گفت: هر کس درباره علی شعری بگوید این بدره «۱» زر را بدو خواهم داد، عمرو عاص این اشعار را بطمع بدره زر گفت.

و نیز نسبت اشعار به ابن فارض چنانکه در بعضی معاجم آمده صحیح نیست، چه ابن خلکان و حموی هر دو معاصر ابن فارض‌اند، اگر قصیده از او بود، بر آن دو مخفی نمی‌ماند، علاوه بر اینکه این قصیده قبل از ابن فارض دست به دست می‌گشته.

آنچه بگمان می‌رسد، این است که جمعی از قصیده سرایان در ستایش علی امیر المؤمنین با همین وزن و قافیه، مدیحه سرائی دارند که در میان مردم منتشر است، و گاه اتفاق می‌افتد که چند بیت از آن قصیده در این قصیده دیگر مندرج می‌شود چنانکه برخی از اشعار «ناشی» در مناقب ابن شهر آشوب، ضمن ابیات «سوسی» جا- خورده و نیز اشعاری از «ابن حماد» در خلال قطعات «عونی» دیده می‌شود، و هم ابیاتی از شعر «زاهی» در ضمن اشعار «ناشی» و از شعر «عبدی» در شعر «ابن حماد». و بدین وسیله امر بر ناقلان مشتبه شده گاه به این و گاه به آن نسبت می‌دهند.

قسمتی از این قصیده را، علامه حجت شیخ محمد علی اعسم نجفی تخمیس کرده و آغازش این است:

بنو المختار هم للعلم باب	لهم فی کل معضلة جواب
اذا وقع اختلاف و اضطراب	بآل محمد عرف الصواب الخ

(پسران برگزیده حق شاهراه علم‌اند، و برای هر مشکلی جوابی آماده دارند هر گاه اختلاف آراء پدید شد، با آل محمد راه حق شناخته آمد - تا آخر).

شاعر:

ابو الحسن یا ابو الحسین علی بن عبد الله بن وصیف، ناشی صغیر (نوپرداز کوچک) بغدادی است از «باب طاق» که در مصر نشیمن گزیده، معروف به «حلاء» است: چون پدرش حلیه شمشیر می‌ساخته، و به «ناشی» شهرت یافته چون ناشی به قول سمعانی

(۱) ده هزار درهم هزار دینار.

ص: ۶۱

در انساب بمعنی نوپرداز است.

شاعر، یکی از صاحب نظران علم کلام است که ضمناً در فقه دستی داشته و در حدیث نبوغی یافته و در علم ادب پیش افتاده، و بالاخره در سرودن اشعار آبدار مشهور و سرشناس آمده، خلاصه مجمع فضائل و مکارم، معدن فرهنگ و دانش بوده، پیشتاز دانشمندان شیعه و متکلمین و محدثین و فقها و شعراء مذهب است:

شیخ مفید از او روایت می‌کند، و شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی به توسط استادش مفید چنانکه در فهرست خود ص ۸۹ یاد نموده و صاحب «ریاض العلماء» با قید احتمال می‌گوید: شاید همو باشد که از مشایخ و اساتید شیخ صدوق است.

در کتاب «الوافی بالوفیات» و کتاب «لسان المیزان» ج ۴ ص ۲۳۸ مرقوم است که ابو عبد الله خالع، ابو بکر ابن زرعه همدانی، عبد الواحد عکبری، عبد السلام بن حسن بصری لغوی، ابن فارس لغوی، عبد الله بن احمد بن محمد بن روز به همدانی و جمعی دیگر از ناشی صغیر روایت می‌کنند، و او خود از مبرد و ابن المعتز و جز آن دو.

ابن خلکان می‌گوید: ناشی دانش خود را از ابی سهل اسماعیل بن علی بن نوبخت فرا گرفته، و ابو سهل از بزرگان متکلمین شیعه است.

شیخ طوسی در کتاب فهرست ص ۸۹ می‌نویسد: «ناشی در فقه بر مبنای مذهب اهل ظاهر بود».

اهل ظاهر، طرفداران ابو سلیمان داودی علی بن خلف اصفهانی در گذشته سال ۲۷۰ اند که معروف به ظاهری است.

ابن ندیم در «الفهرست» ض ۳۰۳ درباره ابو سلیمان ظاهری می‌نویسد: اول کسی است که ظاهر کتاب و سنت را سند قرار داد و غیر آنرا از رأی و قیاس مردود دانست.

ابن خلکان در تاریخ خود ج ۱ ص ۱۹۳ می‌نویسد: ابو سلیمان مذهب مستقلی داشته و جمعی که دنباله‌رو گشته‌اند به ظاهریه معروف‌اند.

نجاشی در کتاب رجال، برای ناشی شاعر ما فقط یک کتاب در امامت نام می‌برد ولی شیخ طوسی در فهرست می‌گوید: «کتابهایی تألیف کرده» و در تاریخ ابن خلکان هم

ص: ۶۲

دارد که ناشی صاحب تصنیفات زیادی است.

در کتاب «وافی بالوفیات» آمده که: «شعر او تدوین شده و مدایح او درباره خاندان نبوت، قابل احصاء نیست» و لذا ابن شهر آشوب در کتاب «معالم العلماء» او را در عداد شعرائی نام می‌برد که بی‌پروا، از خاندان رسول دفاع می‌کرده‌اند.

در «معجم الادبا» از قول خالغ می‌نویسد: ناشی معتقد به امامت اهل بیت بود و با سبک بدیعی بحث و مناظره می‌کرد، عمرش را در ثنا و ستایش اهل بیت به سر برده و به دوستی آنان سرشناس و معروف است و اشعاری که در مدح آن خاندان سروده قابل احصاء نیست.

با وجود این خلیفه الراضی بالله را ثنا گفته و با او داستانها دارد، برای دیدار کافور اخشیدی به مصر روانه شده و او را ثنا گفته و نیز ابن خنزابه وزیر را مدح گفته و با او همدم بوده، ضمناً مدیحه در ستایش بریدین سروده و به بصره گسیل داشته و مدیحه دیگری در ثنای ابی الفضل ابن العمید گفته و به ارجان ارسال نموده.

و نیز می‌نویسد: ابن عبد الرحیم از خالغ و او از زبان خود ناشی برایم حدیث کرد که: ابن رائق مرا نزد الراضی بالله برد، من مداح و ستایشگر ابن رائق بودم و خاطره مرا می‌خواست، موقعی که به خدمت راضی رسیدم گفت: ناشی رافضی توئی؟

گفتم: من خادم امیر المؤمنین و شیعه هستم، گفت: از کدام فرقه شیعه؟ گفتم: شیعه بنی هاشم «۱». گفت: این گونه پاسخ، حيله‌ای ناپاک است، گفتم: ولی با پاکی نسب همراه است.

گفت: آنچه داری بیاور! من قصیده بر او خواندم، دستور داد: ده طاقه شال به من خلعت دهند و چهار هزار درهم نقد، رفتم از خزانه‌دار تحویل گرفتم و به خدمتش باز شدم: زمین را بوسیدم و از مراحم او تشکر کردم، بعد گفتم: من رسم دارم که طیلسان می‌پوشم، گفت: اینجا طیلسان عدنی داریم، یک طیلسان باو بدهید و یک عمامه خز به‌مراه آن، که دادند، بعد گفت: از اشعاری که درباره بنی هاشم داری چیزی بخوان! خواندم:

(۱) شیعه بنی هاشم، شیعه بنی العباس را هم شامل می‌شود که الراضی بالله از آن نژاد است.

- ای فرزندان عباس، امیه با کینه و دشمنی خونهایی از شما ریخته است.

- پس هاشمی نیست آنکه امیه را دوست بدارد و یا آن مردک لعین ابازبیل را.

* گفت: بین تو و ابو زبیل چه گذشته؟ گفتم: امیر المؤمنین بهتر می‌داند. خندان شد و گفت: مرخص هستی.

بسیاری اخبار حکایت دارد که ناشی علاوه بر اینکه فراوان در ثنای اهل بیت شعر سروده، مورد قبول و تقدیر و علاقه اهل بیت قرار گرفته، و این خود بالاترین فضیلت و مقام است و والاترین کرامت جاوید که رستگاری دو سرا به همراه آن است.

حموی در معجم الادباء از گفت خالع می‌نویسد: من با پدرم به سال ۳۴۶ در مجلس کبوزی محدث بودیم که در مسجد بین بازار کتابفروشا و زرگرا منعقد می‌شد. مجلس پر بود، ناگهان مردی از راه رسید: قبائی پر وصله به تن داشت، در یکدست مشک آب و انبان غذا و در دست دیگر چوبدستی نوک دار، هنوز گرد راه از خود نسترده بود. سلام کرد و با صدای بلند گفت:

من فرستاده فاطمه زهرا هستم. گفتند: خوش آمدی و صفا آوردی. گفت:

می‌توانید احمد مزوق نوحه خوان را بمن معرفی کنید؟ گفتند: آری همین است که اینجا نشسته. گفت: خاتونم علیها سلام را در خواب دیدم، فرمود: راهی بغداد شو و احمد را بجو و بدو برگو که بر فرزندم با شعر ناشی نوحه سرائی کند، آنجا که می‌گوید:

بنی احمد قلبی بکم یتقطع بمثل مصابی فیکم لیس یسمع

(ای زادگان احمد مختار! جگرم در ماتم شما از هم گسیخت، کس نشنید آنچه در این ماتم بر دل من رسید).

* ناشی در آن مجلس حاضر بود، طیانچه محکمی بر صورت خود نواخت، و به دنبال او احمد مزوق و سایرین همه لطمه بر صورت نواخته، گریه را سر دادند. از همه بیشتر ناشی و بعد از او مزوق متأثر شده بودند، بعد با این قصیده نوحه‌سرایی کردند تا ظهر شد و مجلس از هم پاشید.

هر چه کوشش کردند که آن مسافر از راه رسیده، هدیه قبول کند، مفید واقع

نشد. گفت: بخدا سوگند اگر تمام دنیا را بمن بدهند، نخواهم گرفت، روا نمی‌دانم که پیغام آور خاتونم فاطمه باشم و عوض بگیرم، مراجعت کرد و چیزی نپذیرفت.

گوید: این قصیده، بیش از ده بیت است، از جمله:

- شگفت اینجاست که شما با شمشیر خودتان فنا می‌شوید، و آنکسی بر شما چیره شد که دیروز خاضع و فروتن بود.

- گویا رسول خدا سفارش کرده که شما را از دم تیغ بگذرانند که اجساد شما را این چنین در بلاد پراکنده می‌سازند.

مؤلف کتاب امینی گوید: اول این قصیده چنین است:

- بنی أحمد قلبی لکم یتقطع
بمثل مصابی فیکم لیس بسمع

- هیچ بقعه و دیاری در شرق و غرب عالم نیست جز اینکه در آنجا شهید و مقتولی به خاک کرده‌اید.

- ستم کردند، شما را از دم تیغ گذراندند، حقوق شما را صاحب شده بین خود قسمت کردند. تا آنجا که جهان بر شما تنگ شد و در هیچ جا امان نیافتید.

- چه تن‌ها که بر روی خاک افکندند و سرها که بر نیزه‌ها بالا رفت.

- متواری گشته‌اید، دمی پهلویتان بر بستر قرار نمی‌گیرد ولی خواب ناز مرا می‌رباید و آرام بخواب می‌روم.

* حموی از زبان خالع می‌گوید: روزی به ناشی گذشتم که در بازار سراجها نشسته بود، به من گفت: قصیده‌ای ساخته‌ام، از من تقاضای نسخه کرده‌اند، می‌خواهم با خط تو عرضه کنم، گفتم پی‌کاری روانم، بر می‌گردم.

رفتم بآنجا که حاجت داشتم، خواب مرا در ربود، ابو القاسم عبد العزیز شطرنجی نوحه خوان را که مرده بود، در رؤیا دیدم، به من گفت: دوست دارم که بیا خیزی و قصیده بآئیه ناشی را پاک نویسی کنی، ما دیشب در مشهد (حسین) با آن نوحه سرائی کردیم.

آن مرد، موقعی که از زیارت مراجعت می‌کرد، بین راه در گذشته و مرده بود

من بپا خاستم و برگشتم و به ناشی گفتم، قصیده بایهات را بده! گفت: از کجا دانستی که بایه است؟ من هنوز با کسی در میان نگذاشته‌ام، جریان خواب را بازگو کردم گریست، گفت: بدون تردید وقت آن رسیده است، من آن قصیده را پکنویس کردم.

آغازش این است:

رجائی بعید و الممات قریب و یخطیء ظنی و المنون تصیب

(آرزویم دور و دراز است و مرگم نزدیک، امیدم، بخطا می‌رود، ولی تیر مرگ بخطا نمی‌رود).

* مؤلف کتاب امینی گوید: قصیده بایه قسمتی در ثنا و ستایش اهل بیت است:

- مردمی که بالاترین مقام را حائز شدند و در میان صاحبان فضل همتائی برای آنان نیست.

- اگر نسب خود را یاد کنند، از مجد و عظمت سر بآسمان می‌سایند و در صاحبان نسب کسی بدان پایه نیست.

- دریای کرم‌اند که در و گوهر با موج خود به ساحل افکند، و دریغ ندارد.

- کشتیهای نجات بر آن روان است و آبش برای تشنگان سرد و گوارا.

- دریائی که همسایه را بی‌نیاز کند و ساحلش تفرجگاه وسیع باشد.

- آنان دست‌آویز بین بندگان و پروردگارشان باشند، دوستدارشان به روز رستاخیز زیانکار نیست.

- دانش گذشته و آینده را در آستین دارند و هم آنچه هر کس بخواهد.

- دانشها را یکسر، پی سپر کرده‌اند و هر چه تحفه و یا در پرده باشد.

- آنهاوند که با فضل و عظمتشان چشم و چراغ جهانیانند و برای دشمنان به روز رستاخیز مایه عذاب.

* علامه سماوی، اشعار ناشی را در مدح و ثنای خاندان نبوت یکجا گرد آورده که از سیصد بیت متجاوز است.

ص: ۶۶

ولادت، وفات:

حموی در معجم الادباء به نقل از خالع می‌گوید: ولادت ناشی آنچنانکه خودش بمن گفت، در سال ۲۷۱ بوده و به سال ۳۶۵ روز دوشنبه پنجم صفر در گذشت و من در شهر ری بودم.

نامه ابن بقیه «۱» به ابن العمید واصل شد که خبر مرگ ناشی در آن درج بود گفته شد که ابن بقیه با ارکان دولت پیاده جنازه او را مشایعت کردند و در مقابر قریش مدفون شده که مزارش معروف است.

او از جمله کسانی است که سال ۴۴۳ گورش را شکافته و استخوانش را آتش زدند «۲». ابن شهر آشوب در معالم العلماء ص ۱۳۶ گوید: او را آتش زدند و ظاهر گفتارش این است که او را زنده در آتش سوخته شهیدش کردند. و خدا دانایتر است.

در این زمینه سخنان دیگر هم هست که با صحت همعنان نیست مثلاً یافعی در «مرآة الجنان» ج ۲ ص ۲۳۵ وفات ناشی را سال ۳۴۲ نوشته و ابن خلکان سال ۳۶۰ و ابن اثیر در «کامل» سال ۳۶۶ و همین را ابن حجر در «لسان المیزان» از «ابن النجار» نقل کرده و علاء الدین بهائی در «مطالع البدور» ج ۱ ص ۲۵ بازگو کرده ضمناً این شعر را از او یاد می‌کند:

- باز گرداندن و راندن از در شیوه اشراف نیست، این کار از انصاف بدور است.

- کم اتفاق افتد که کسی بر در آید و او را برانند و باز هم با قلب صاف و بی‌کینه باز گردد.

ثعالبی در «ثمار القلوب» ص ۱۳۶ در شهرت هجو «ناصبی» به «سیاهروئی» این شعر او را می‌آورد:

(۱) ابو طاهر محمد بن بقیه، وزیر عزالدوله است، موقعی که عضدالدوله با قهر و غلبه وارد بغداد شد، ابن بقیه را جست و در پای پیل افکند، و بعد از کشتن در مقابل بیمارستان عضدی بغداد به دار آویخت، سال ۳۶۷.

(۲) در شرح حال مؤید، فجایعی که در این واقعه اسفناک اتفاق افتاده مذکور می‌داریم.

ص: ۶۷

- ای دوست و یاور من از نژاد لؤی بن غالب.

- آنکه بر دوست فرمان میراند، ستم می‌کند، فرمان صادر شده ولی واجب نیست،

- لک صدغ کانما لونه وجه ناصبی

(تو صاحب زلفی هستی که رنگش چون صورت ناصبی سیاه است)

- مردم را می‌گزد آنچنانکه عقرب.

جلب توجه:

در کتاب «تنقیح المقال» ج ۲ ص ۳۱۳ ترجمه ناشی دیده می‌شود از جمله می‌نویسد:

«ظاهرا ناشی همان علی بن عبد الله بن وصیف بن عبد الله هاشمی است که در کتاب «عیون اخبار الرضا نص حضرت موسی بن جعفر بر امامت حضرت رضا، از او روایت شده است».

این شگفت‌ترین اشتباهی است که در این کتاب دیده‌ام.

مصادر ترجمه و بیوگرافی شاعر:

فهرست شیخ طوسی / معالم العلماء

رجال ابن داود / رجال نجاشی

یتیمۃ الدهر / انساب سمعانی

وفیات الاعیان / معجم الادباء

میزان الاعتدال / الوافی بالوفیات

خلاصة الرجال / نقد الرجال

کامل ابن اثیر / مجالس المؤمنین

لسان المیزان / شذرات الذهب

مطالع البدور / جامع الرواة

تلخیص الاقوال / منتهی المقال

نسمة السحر / امل الامل

خاتمة الوسائل / رياض العلماء

ملخص المقال / الحصون المنيعه

الشيعة و فنون الاسلام / تلخيص المقال

تأسيس الشيعة / روضات الجنات

تنقيح المقال / هدية الاحباب

وفيات الاعلام / الطليعة

بغية الطالب / شهداء الفضيلة

ص: ٦٩

قرن چهارم

٢٤ غدیره بشنوی کردی

در گذشته بعد از سال ٣٨٠

و قد شهدوا عيد «الغدير» و أسمعوا مقال رسول الله من غير كتمان

- (بيقين روز غدیر به چشم خود دیدند و فرا گرفتند سخن رسول خدا را آشکار:)
- نه چنین است که من بر تمام شما سرورم و از همگان واپیستر؟ گفتند: چرا ای سرور جن و انس.
- برای خطابه بر چوبهای منبر برشد و با صدای بلند و رسا پیش خواند.
- حیدر را، و همگان زبان در دهان گرفته فروتن و آرام دل بودند، برخی پشت سر و برخی پیش رو.
- علی لبیک گویان پیش آمد و چهره‌اش چون قرص ماه بر شاخه سرو می‌درخشید.
- رسول خدا خوش آمد گفت و او را در کنار خود جای داد. آری آن پاک مرد همتای مصطفی گشت.

- بازوی او را بالا برد و در حالیکه فریادش به نزدیک و دور می‌رسید فرمود:

- علی برادر من است که بین من و او جدائی نیست، چونان که هارون نسبت به موسی بن عمران کلیم خداوند.

ص: ۷۰

- او وارث علم من است و جانشین بعد از من بر اتمم، هر گاه روح از بدنم مفارقت جوید.

- پس ای پروردگار من! هر که علی را دوست گیرد، او را دوست گیر، و دشمن گیر هر که او را دشمن گیرد و خشم گیر بر هر که بدو کینه ورزد.

* و در قصیده دیگر گوید:

- آیا این سخن راست و حدیث مشهور را وانهم که در روز «غدیر خم» احمد مصطفی به خطاب به فرمود:

- آیا من سرور شما نیستم؟ علی هم مانند من سرور شماست، پس او را دوست گیرید. من آنچه واجب بود، ادا کردم.

* و این شعر دیگرش:

- روز «غدیر» برای دوستان علی عید است و «ناصریان» شرافت آنرا منکراند.

- روزی که در سپهر برین به عنوان «عهد معهود» جشن گرفته شود.

- و جشن روی زمین نمونه‌ای از جشن آسمانی است، اگر قلدرها سر باطاعت نهند و حسودان از اخلال گری دست کشند.

شاعر:

ابو عبد الله حسین بن داود کردی بشنوی، چنانکه ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» می‌نویسد: از شعرائی است که علنا به ستایش و ثنای اهل بیت زبان گشوده و ندای ولایت در داده است. گواه این شهادت او، اشعار فراوان و مشهوری است که از جمله در سراسر کتاب «مناقب» سروی (ابن شهر آشوب) پراکنده است.

در این صورت باید گفت که: بشنوی از پرچمداران میدان بلاغت و فصاحت، و یکی از شعراء بزرگ امامیه است که برای نشر ادب و فضیلت بپاخاسته.

از جمله اشعار او که گواه مذهب اوست:

- پروردگارم سوگند که بعد از رسول مختار، به دامن دوازده جانشین او چنگ زده‌ام.

- زندگی خود را وقف آن خاندان پاک کرده‌ام که از میان خاندانهای قریش هواخواه دین‌اند.

* و هم این شعر دیگرش:

- ای کسیکه به نادانی منصب خلافت را از ابی الحسن باز می‌گردانی، دروازه شهر، به روی جاهلان گشوده نخواهد گشت.

- آنهم شهر علم که دانش طلبان از ورود بدان شهر ناگزیراند. آری مسئولیت متوجه دانشوران است.

- سرور و هم سرپرست جهانیان اوست، چنانکه از جانب خداوند عرش، بر زبان جبرئیل گذشت.

* و یا این شعر دیگرش:

قد خان من قدم المفضول خالقه و لاله فبالمفضول لم اخن

- آنکه نالایقی را بر والائی مقدم شناسد، به خدای خود خیانت ورزیده، من به خاطر نالایقی پست، به خدای خود خیانت نخواهم کرد.

اشعار دیگرش که بزودی ذکر می‌شود، گواه این است که در تشیع مایه‌ای عمیق دارد و در دوستی اهل بیت، با اخلاص، و جز به سادات ائمه توجهی ندارد، پس او را «شاعر اهل بیت» باید خواند، و اینکه می‌گویند «شاعر بنی مروان» بوده، آن چنان که در «کامل» ابن اثیر ج ۹ ص ۲۴ آمده، منظور، سلاطین «دیار بکر» از خواهر زادگان «باز» کردی است.

سر سلسله آنان، ابو علی بن مروان بود که بر مناطق تحت اشغال خالویش مسلط شد و بعد از کشته شدن، برادرش «ممهد الدوله» به سلطنت رسید، و بعد از کشته شدن او، برادر دیگرش: ابو نصر، و سلطنت ابو نصر از سال ۴۲۰ تا سال ۴۵۳ بدرازا کشید و بعد از مرگش دو پسر بجا گذاشت: یکی نصر که «میافارقین» را صاحب شد و در سال ۴۵۳ در گذشت و فرزندش منصور بجای او نشست، دومی سعید که بر «آمد» دست یافت «۱»

(۱) تاریخ ابی الفداء ج ۲ ص ۱۳۳ / ۱۸۹ / ۲۰۴.

شاعر ما، کردهای بشنویه «۱» را که در قلعه «فنک» سکونت داشتند، تحریر می‌کرد تا به یاری «باز» کردی، خالوی، بنی مروان، به پا خیزند.

بنی مروان، در نبردی که به سال ۳۸۰ پیش آمده، در تاریخ یاد شده‌اند، این نبرد بین «باز» و بین ابو طاهر و حسین دو فرزند «حمدان» اتفاق افتاد بعد از آنکه فرزندان حمدان، بلاد موصل را سال ۳۷۹ صاحب شدند، و بشنوی در این باره ضمن قصیده‌ای سرود،

- کردهای بشنویه، یاران دولت شمايند، عرب و عجم همه می‌دانند.

* در این صورت، نسبت شاعر به بنی مروان، به خاطر علاقه‌ای است که به - خالویشان «باز» دارد، البته این علاقه در اثر هم نژادی است. و بهمین جهت سخن برخی که وفات شاعر را سال ۳۷۰ نوشته‌اند «۲»، بی‌پایه است، چه تاریخ گواهی می‌دهد تا ده سال بعد هم، حیات داشته.

صاحب «معالم العلماء» دو تألیف به نام: «دلائل» و «رسائل بشنویه» برای او یاد کرده، و ابن اثیر، در «لباب» ج ۱ ص ۱۲۷ می‌نویسد: دیوان شعری دارد که مشهور است.

بشنویه:

در عراق، قسمت شرق دجله، طوائف زیادی از اکراد سکونت دارند که به نام قلعه‌ها و آبادیهای محل سکونت، در تاریخ یاد شده‌اند، این قلعه‌ها در اطراف موصل و اربل جای داشته و از جمله «بشنویه» است که شاعر ما از آنجا برخاسته است.

قلاع این طائفه بالاتر از موصل، نزدیک جزیره «ابن عمر» «۳» به فاصله دو فرسخ

(۱) کامل ابن اثیر ج ۹ / ۲۴.

(۲) اعیان الشیعه ج ۱ ص ۳۸۷.

(۳) نام شهری است بالای موصل به فاصله سه روز راه، و روستائی دارد سرسبز، وسیع، با برکت، گمان دارم اول کسی که آنرا آباد کرده: حسن بن عمر بن الخطاب تغلبی باشد. دجله بر این جزیره احاطه دارد، جز از یک طرف مانند هلال، و همین قسمت را هم خندقی کنده و آب در آن افکنده‌اند.

نسبت باین شهر «جزری» است.

واقع می‌شده، و صاحب «جزیره» و نه غیر او، نمیتوانسته‌اند بر آنان دست یابند، با اینکه منزوی نبوده با همگان و به تمام شهرها، رفت و آمد داشته‌اند.

یاقوت حموی در «معجم البلدان» می‌نویسد: «این قلعه‌ها در دست طائفه اکراد است، سالها می‌گذرد، نزدیک سیصد سال. مردمی صاحب مروت و جوانمردی و تعصب‌اند اگر کسی بآنان پناه برد، از او حمایت کرده بزرگش می‌دارند».

از جمله قلاع این طائفه: قلعه برقه، قلعه بشیر، قلعه فنک است و از فرمانروایان این قلعه امیر ابو طاهر، امیر ابراهیم و امیر حسام الدین است که در قرن ششم فرمانروا بوده است. (از جمله) اکراد «زوزانیه» اند، این طائفه، به زوزان «۱» نسبت می‌برند که ناحیه وسیعی را در شرق دجله از جزیره ابن عمر، شامل می‌شود، تقریباً دو روز که از موصل راه طی شود، به مناطق آنان میرسد تا به حدود خلاط می‌کشد و پایانش تا آذربایجان به کارگزاری سلماس منتهی می‌گردد. در این قسمت قلعه‌های محکم و استواری است که طوائف بشنویه، زوزانیه و بختیه ساکن‌اند.

و (بختیه)، در چند قلعه مخصوص به خود سکونت دارند: چون آتیل، علوس، القی، اروخ، باخوخه، باخو، کنگور، نیروه، خوشب و فرمانداری آنان در قلعه جردقیل است که بهترین قلعه‌های آنان است و از جمله رهبران‌شان امیر موسک بن مجلی است.

و (هکاریه) «۲» که در بلوک بالاتر از موصل نزدیک جزیره ابن عمر جای‌گزین‌اند، از فرمانروایانشان در حلب، عزالدین عمر بن علی و عماد الدین احمد بن علی معروف به:

ابن مشطوب بزرگترین امیری است که در مصر به حکومت رسیده و از دانشوران‌شان:

شیخ الاسلام ابو الحسن علی بن احمد هکاری در گذشته سال ۴۸۶ است که شرح حالش در ابن خلکان ۱ ر ۳۷۷ مذکور است.

و (جلانیه «۳») که نام قلعه‌ای از قلعه‌های بلوک هکاریه است و اکراد آن بنام

(۱) به فتح واو و زاء بر وزن چمدان.

(۲) بفتح کاف و تشدید آن بر وزن شدادید.

(۳) بفتح جیم و تشدید لام.

و (و زوادیة «۱») که از اشراف و بزرگزادگان کردند، و از آنهاست: اسد الدین شیر کوه در گذشته سال ۵۶۴ و برادرش نجم الدین ایوب.

و (شوانکاریه) و این همان طائفه‌ای است که در سال ۵۶۴ موقعیکه زنگی بن دکلاء صاحب فارس، از شمله صاحب خوزستان، شکست خورد، بدانها پناهنده گشت و سپس با کمک آنان بر شمله پیروز شده به حکومت فارس رسید. «۲»

و (حمیدیه) که دژهای مستحکمی در کنار موصل داشته‌اند و (هذبانیه) که در قلعه اربل و کارگزاریهای آن جا داشته و (حکیمیه) که از فرمانروانشان امیر ابو الهیجاء اربلی نامبردار است.

طوائف دیگر اکراد به نام، مارانیه، یعقوبیه، جوزقانیه، سورانیه، کورانیه عمادیه، محمودیه، جوییه، مهرانیه، جاوانیه، رضائیه، سروجیه، هارونیه، لریه مشهور و طوائف بی‌شمار دیگری که قابل آمار نیستند.

قسمتی از اشعار بشنوی

از چکامه‌های مذهبی شاعر این دو بیت است:

- بهترین اوصیا از میان شریفترین قبائل و گرامی‌ترین خاندانها برگزیده شده از لغزش و خطا در امان است.

- هر گاه به چهره او بنگری، پروردگار خود را عملاً «۳» و لسانا پرستش کرده خواهی بود.

در بیت اخیر به حدیث رسول خدا (ص) اشاره دارد که فرمود «نگریستن

(۱) این ضبط کامل ابن اثیر است و در دگر جا «ردادیه».

(۲) به صفحه ۳۷ ج ۴ الغدیر و ج ۱۱ ص ۳۴۷ کامل ابن اثیر مراجعه شود.

(۳) عملاً، وجه ظاهری دارد چه روبرو شدن و نگریستن عمل است، و لساناً، بدین جهت که هر کس بدو می‌نگریست، قهراً زبانش به تکبیر و تمجید حق باز می‌شد: سبحان الله چه جوانمردی! (مترجم).

ص: ۷۵

به چهره علی عبادت است»:

محب الدین طبری، در «ریاض» ج ۲ ص ۲۱۹ از ابی بکر، عبد الله بن مسعود، عمرو عاص، عمران بن حصین، و دیگران، از زبان رسول اکرم روایت کرده است.

گنجی شافعی هم در «کفایة الطالب» ص ۶۴ و ۶۵ با دو طریق، از ابن مسعود نقل کرده و گفته: سند حدیث اول از دومی نیکوتر است، دومی را هم جمعی از حافظان حدیث مانند ابو نعیم در حلیۃ الاولیاء و طبرانی در معجم خود روایت کرده‌اند، سند آن هم عالی و خوب است، منتهی از این طریق، سند غریب و شگفت بنظر می‌آید، اما سند اول خوش سیاق است.

باز هم به طریق دیگر، از معاذ بن جبل در صفحه ۶۶ روایت کرده و گفته: حافظ دمشق در تاریخ خود، از جمعی صحابه آنرا روایت کرده که از جمله ابو بکر، عمر، عثمان، جابر، ثوبان، عائشه، عمران بن حصین، ابوذر نامبرده شده، و در حدیث ابی ذر آمده است که رسول خدا فرمود: علی بن ابی طالب در میان شما - یا در میان شما امت - حکم کعبه پوشیده را دارد: نگریستن بدان عبادت و سفر به سوی آن فرض است.

* و از اشعار مذهبی اوست:

- باکی نیست که در کدام سرزمین، خداوند گارم فرمان مرگ دهد.
- و نه اینکه در کدام نقطه زمین پهلوی بر خاک نهم و کسی آرامگاهم را منفور دارد و از آن دوری گزیند.
- در صورتیکه گواهی میدهم: خدائی جز آن خدای یگانه نیست و فرمان او راست.
- و اینکه محمد برگزیده، پیامبر اوست و علی برادرش.
- و فاطمه دختر رسول پاک و پاکیزه از ارجاس است، همان رسول که ما را به دین حق رهبری کرد.
- و دو فرزند گرامیش که هر دو، سرور من‌اند. خوشا بر آن بنده که آن دو سرورشان باشند.

ص: ۷۶

* و یا این شعر دیگرش:

- ای که با من به نزاع و ستیز برخاسته‌ای، هر چه در قوه داری بیار، که من به دوستی آل محمد در آویخته‌ام.
- پاکان و پاک نهادان، ارباب هدایت، آنان پاک نژادند و هر که آنانرا دوست بدارد.
- خود را بدانها بستم و از دشمنانشان بریدم، تو بی پدر هر چه خواهی ملامت کن: کم یا زیاد.
- آنها چون اختران مهار زمین و مایه آرامش آن‌اند و هم آنان کشتیهای نجات غریق، این را از حدیث مسند می‌گویم.

و هم از سروده مذهبی شاعر است:

- مهترشان گفت: چه نظر می‌دهید و با چه وسیله می‌توان امر آشکار خلافت را مردود شناخت؟

- شنیدید که چگونه با سخن رسا خلافت علی را تبلیغ کرده سفارش نمود؟

- گفتند: چاره آن بر ما دشوار است و نظری که می‌دهیم قطعی نیست.

- این کار را هم با سایر امور قیاس گیرید و به دقت مطالعه کنید، بدین وسیله به زندگانی عالی دست خواهید یافت.

- بعد از مرگش - بزودی آنرا به شوری می‌نهیم، خواه نصیب قبیله تیم شود یا قبیله عدی.

* و نیز این شعرش:

- ای خواننده قرآن، که راز متشابهاات را از محکم باز می‌شناسی!

- آیا خدمت کعبه: از راهنمایی زائران و آب دادن حاجیان، با ایمان علی برابر است؟

- یا او را هم‌رتبه «تیم» و «عدی» شناخته‌ای، اصولاً هیچ‌گاه مانند آندو بوده است؟

- بجان همان علی که دوستی او بر من فرض و قطعی است. نه! نزد من دانشمندان

ص: ۷۷

و بی‌خردان برابر نیستند.

* و هم این دو بیت دیگر:

- آن علی که امروز شهر علم را در است، به رستاخیز، فرمانروای بهشت و دوزخ است.

- از این رو دشمن او، بدبخت جهانیان، در آتش جای می‌کند و دوستش سر - فراز روز حساب است.

* و نیز این دو بیت دیگر:

شهد النبی بحقه فی المشهد

خیر البریة خاصف النعل الذی

- سالار مردم کسی بود که پیامبر اکرم در حق او گواهی داد، گفتند کی است که جانش با جان شما برابر است و دشمنان دین را سرکوب خواهد کرد؟ فرمود:

آنکه کفش مرا پینه می‌زند و آن علی بود.

- پیامبر به دانش و داوری او گواهی داد، و دلاوری و شهامتش نیز مشهود فرشتگان گشت.

* و درباره صدیقه زهرا چنین سروده است:

- آنجا که بتول عذراء در صف محشر بگذرد، سروشی بر آید که: چشمها فرو کشید!

- همه چشمها فرو کشیده بر زمین دوزند، و سیه‌کاران سر انگشت ندامت به دهان گیرند.

آروز است که دشمنان روسیاه گردند و اهل حق روسپید.

* و امام صادق را نیز ثنا گفته و سروده:

- چکیده نسل پیشوایان که با کرامت و بزرگواری، راه جدشان رسول خدا را پیش گرفتند.

- اگر مشکلی پیش آید که از حل آن درمانیم، سرّ آنرا با دلیل و برهان اراعه دهند.

ص: ۷۸

قرن چهارم

۲۵ غدیریہ صاحب ابن عباد

(۳۸۵-۳۲۶)

قالت: فمن صاحب الدين الحنيف اجب؟

فقلت: أحمد خير السادة الرسل.

گفت: پس - صاحب آئین اعتدال که بود؟ برگوا!

گفتم: احمد. سرخیل و سالار رسولان.

گفت: بعد از او کیست که از جان و دل راه طاعتش گیری؟

گفتم: وصی کارگزارش که خیمه بر زحل افراشته.

گفت: بر فراش رسول که خفت تا برخی او گردد؟

گفتم: آنکه در طوفان حوادث از جای نجنید.

گفت: رسول خدا دست که را به عنوان برادر خواندگی با اشتیاق فشرد؟

گفتم: همان که خورشید به هنگام عصر به خاطر او بازگشت!

قالت: فمن زوج الزهراء فاطمة.

فقلت: افضل من حاف و منتعل.

گفت: فاطمه که زهره زهرا بود، با که جفت شد؟

گفتم: برترین جهانیان: از پا برهنه و چکمه پوش.

ص: ۷۹

گفت: دو سبط پیامبر که از شرف سر به آسمان سودند، زاده که بودند؟

گفتم: همان که در میدان فضیلت گوی سبقت ربو د.

گفت: افتخار جنگ بدر نصیب که گشت؟

گفتم: آنکس که بیشتر بر فرق دشمنان کوبید.

گفت: در جنگ احزاب شیر ژیان که بود؟

گفتم: کشنده «عمرو» دلاور بود.

گفت: پس در جنگ «حنین» که برید و درید؟

گفتم: آنکس که مشرکین را در یک لحظه درو کرد.

گفت: برای تناول مرغ بریان حضور چه کس آرزو بود؟

گفتم: همان که نزد خدا و رسول مقرب و محبوبتر بود.

قالت: فمن تلوه يوم الكساء أجب.

فقلت: افضل مكسو و مشتمل.

گفت: کدام کس در سایه عبا همتای رسول گشت؟

گفتم برترین عالمیان از گلیم‌دوش و خزپوش.

قالت: فمن ساد فی يوم الغدير أبین! فقلت: من كان للاسلام خير ولی.

گفت: در روز «غدیر» چه کس سروری یافت؟

گفتم: آنکه برای اسلام بهترین یاور بود.

گفت: سوره «هل أتی» که نازل شد چه کسی تشریف یافت؟

گفتم: آنکه عطا بخشیش از همه فزون بود.

گفت: دست که در رکوع نماز با انگشتی به سوی سائل دراز گردید؟

گفتم: دست کسی که محکمر نیزه به سینه دشمنان کوید.

گفت: پس آن که آتش دوزخ را تقسیم کند کیست؟

گفتم: آن که شرار اندیشه‌اش، از شعله آتش گیرا تر است.

ص: ۸۰

گفت: رسول پاک مطهر، در مباحله که را همراه برد؟

گفتم: آن که در سفر و حضر همسنگ و همتای او بود.

گفت: پس چه کسی از میان امت شبیه هرون بود؟

گفتم: آن که در آشوب و فتن نلغزید و از پای نماند.

گفت: پس شهر علم را چه کسی در بود؟

گفتم: آن که نیازمند دانشش بودند و خود نیازمند نبود.

گفت: قاتل «ناکثین» بیعت شکن که بود؟

گفتم: جنگ جمل پرده گشای این راز است.

گفت: با «قاسطین» بیدادگر که نبرد کرد؟

گفتم: دشت صفین را بنگر که صحنه عمل بود.

گفت: «مارقین از دین» را چه کس تیغ بر سر کوفت؟

گفتم: روز نهروان معنی آن آشکار گشت.

گفت: به روز رستاخیز، شرافت حوض کوثر از کیست؟

گفتم: آنکه خاندانش شریفترین خاندانهاست.

گفت: پس «لوای حمد» را که بر دوش خواهد کشید؟

گفتم: همان که از نبرد نهرا سید.

- گفت: تمام این مزایا در یک نفر جمع بود؟

گفتم: آری در یک نفر.

- گفت: کیست؟ نامش بر گو!

گفتم: امیر المؤمنین علی.

* و در قصیده دیگری گفته است:

- ای همسر دخت محمد! اگر گوهر وجودت نبود، فاطمه به خانه شوهر نمی رفت.

- ای ریشه خاندان احمد! اگر تو نبودی، از احمد مرسل نسلی بجا نمی ماند.

- پیامبر خدا که شهر علم و به هر گونه کمال آراسته بود، دروازه طلائی آن شهر توئی.

ص: ۸۱

- خورشید بخاطر تو بازگشت و آن منقبتی است که پرده پوشی نتوان کرد.

- من آنچه را دشمنانت روایت کرده اند. بازگو کردم بهمین جهت جان و مال آنها را حلال می شمارم.

ای همتای محمد، ای پیوند همایون، تو با مشکلات و شدائدی مواجه گشتی که شگفتی ها بیار آورد.

- با لقب «بوتراب» تو را سرکوفت زدند ولی دین خود را با کفی «تراب» معامله کردند.

- ندانستید: وصی رسول همان است که در محراب عبادت انگشتی به رسم زکاة بخشید.

- ندانستید: وصی رسول همان باشد که روز «غدیر»، فرمانروائی او را بر صحابه مسجل ساخت.

* و یا این شعر دیگرش را ملاحظه کنید:

- گفتند: علی بر کرسی افتخار بالا رفت، گفتم: بلکه کرسی از قدم علی فخر گرفت.

- من همانرا گویم که رسول گفت، موقعی که همگانرا گرد آورد، فرمود:

- هلا آگاه باشید! هر که من سرور اویم، باید که علی را سرور خود شناسد. و گرنه خود داند.

* و در قصیده دیگر گوید:

- چه بسیار دعای مصطفی درباره علی به اجابت پیوست و آرزوهای دشمنانش بر باد رفت.

- چشم دردمند او را با دعا شفا داد، موقعی که در جنگ خیبر باد مخالف می وزید.

- برای همیشه از سورت سرما و گرما مصون گشت و در این دعا شگفتی هاست.

- کدامین روز، کارها بر وفق مراد چرخید، که خورشید آسمان ولایت (علی) پرتوافشان نبود؟

- آیا در آنروز که علی خواهان زهرا شد و رسول خدایش به دامادی پذیرفت

با آنکه همه کس خواهان زهرا بود؟

- یا آنروز که مرغ بریان بر سفره نهاده مصاحبت بهترین و محبوبترین مردمان را آرزو کرد، جز علی کس دیگر حلقه بر در کوفت؟ با آنکه خادم احمق سه نوبت او را باز گرداند.

- یا روز مباهله که علی را همتا و هم سنگ خود معرفی کرده جایگاه او را بهمگان نمود و این خود بالاترین منزلتی است که به تصور آید.

-افی یوم «خم» اذا شاد بذکره و قد سمع الایضاء جاء و ذاهب

- یا روز «غدير خم» که نام علی را بلند کرد، و آیندگان و روندگان وصیت او را شنیدند.

- ای پادشاه دین، ای هم‌ریشه رسول، ای کسی که دوستیت از جانب حق فرض و قطعی است.

- جایگاهت بر کوکب فرقدین پیدا است و مجد و عظمتت از ستاره سماک پرتوافکن.

- شمشیرت بر گردن دشمنان قلاده زرین بسته، قلاده‌ای که زرگر ماهر نتواند بست.

شاعر:

«صاحب»، «کافی الکفاة» ابو القاسم اسماعیل بن ابی الحسن: عباد بن العباس بن عباد بن احمد بن ادريس طالقانی:

گاه اتفاق می‌افتد که ادیب سخندان، با اینکه بیانی شیوا و رسا دارد و قدرت ادبی او در غوررسی و تحلیل شخصیت‌ها و رجال برجسته تاریخ، ممتاز و مسلم است در عین حال، زبانش در تحلیل برخی شخصیتها و تحقیق و تشریح عظمتشان دچار لکنت شده در کام می‌خشکد.

از جمله این شخصیتها و رجال با عظمت، صاحب این عباد است، که بسهولت نمیتوان به قعر مجد و معالی او دست یافت، بلکه باید جوانب مختلفه حیات او را یک -

یک مورد تحلیل و تعمق قرار داده، در هر ناحیه بطور علیحده داد سخن داد:

گاه از جنبه علم و هنر، گاه از ناحیه سخندانی و ادب، مرحله‌ای از وجهه سیاست و تدبیر، و بار دیگر، از وجهه عظمت روح و نجابت اصیل، تا برسد به بخشش فراوان و فضل سرشار و شرف خالص و روش استوار و سایر مفاخر روحی و معنوی که قابل آمار نیست و آنچه در فرهنگ رجال و معاجم، پیرامون این خصال برجسته او بحث و تنقیب پرداخته و یا به تشریح و تحلیل برخاسته‌اند، تنها به اندکی از بسیار قناعت جسته‌اند.

البته شهرتی که صاحب ابن عباد، در تمام شئون اجتماعی نامبرده کسب نموده خود گواه عظمت و شخصیت اوست، گرچه تاریخ نویسان، به اشاره برگزار کرده باشند.

مشهورترین و قدیمی‌ترین کتابی که به تحلیل و ترجمه صاحب پرداخته «یتیمه الدهر» ثعالبی است که ۹۱ صفحه آن به تحلیل شخصیت او اختصاص دارد و بقیه مربوط به شعرائی است که او را مدح و ثنا گفته‌اند.

جمعی دیگر کتابی علیحده در بیوگرافی صاحب بقلم آورده‌اند، از جمله:

۱- مهذب الدین محمد بن علی حلی مزیدی، معروف به ابو طالب خیمی، کتابی دارد به نام «الدیوان المعمور فی مدح الصاحب المذكور».

۲- شیخ محمد علی بن شیخ اُبی طالب زاهدی گیلانی (۱۱۸۱-۱۱۰۳).

۳- سید ابو القاسم احمد بن محمد حسنی حسینی اصفهانی، کتابی دارد به نام «رسالة الارشاد فی احوال الصاحب ابن عباد» که در سال ۱۲۵۹ تألیف کرده.

۴- استاد خلیل مردم بک، کتابی درباره صاحب پرداخته که در ۲۵۲ صفحه در دمشق مطبوعه ترقی چاپ شده، و آن جزء چهارم از کتاب مفصلی است که در چهار جزء راجع به پیشوایان چهارگانه ادب تألیف نموده.

با وجود این شهرت جهانگیر، تنها وظیفه‌ای که بر عهده ماست، آوردن چکیده و خلاصه این کتب است که به طور اجمال، آماری از فضل سرشار او بقلم آید.

«صاحب» در یکی از آبادیهای اصطخر فارس- و یا در طالقان- به سال ۳۲۶

ص: ۸۴

شانزدهم ذی قعدة، دیده بجهان گشود. علم و ادب را از پدرش آموخت و از ابو الفضل ابن العمید و ابو الحسین احمد بن فارس لغوی و ابو الفضل عباس بن محمد نحوی ملقب به «عرام» و ابو سعید سیرافی و ابو بکر ابن مقسم و قاضی ابو بکر احمد بن کامل بن شجره و عبد الله بن جعفر بن فارس که از این دو نفر حدیث فرا گرفته است.

سمعانی می‌نویسد: حدیث را از مشایخ اصفهان و بغداد و ری فرا گرفت و به دیگران فرا داد، و همواره تحریر می‌کرد که حدیث بیاموزند و بنویسند، از ابن مردویه بازگو شده و او خودش از زبان «صاحب» شنیده که می‌گفت: «هر که حدیث ننویسد، شیرینی اسلام را احساس نخواهد کرد.

چون در مجلس حدیث، برای املاء و دیکته حاضر می‌شد، جماعت انبوهی به استماع می‌نشستند، و ناچار هفت نفر بلندگو صدا به صدا حدیث را به گوش آخرین قسمت اجتماع می‌رساند.

از این رو، محدثین زیادی از او سماع حدیث دارند و احادیث نخبه فراوانی نوشته‌اند از جمله: قاضی عبد الجبار، شیخ عبد القاهر جرجانی، ابو بکر ابن المقرئ قاضی ابو الطیب طبری، ابو بکر ابن علی ذکوانی و ابو الفضل محمد بن محمد بن ابراهیم نسوی شافعی که هر یک استوانه حدیث و کلام محسوب‌اند.

علاوه بر این، نبوغ علمی و مهارت او در فنون ادب تا آنجا شهرت یافت و مورد گواهی حاضران و غائبان قرار گرفت، که شیخ بهاء الدین عاملی در رساله «غسل - الرجلین و مسحهما» او را از علماء شیعه و در شمار ثقة الاسلام کلینی، شیخ صدوق شیخ مفید، شیخ طوسی و شهید و امثال آنان آورده، و علامه مجلسی اول در حواشی «نقد الرجال» به عنوان «افقه الفقهاء» از او یاد کرده و در جای دیگر از رؤسای اهل حدیث و کلامش شناخته و شیخ حر عاملی در «امل الامل» او را با عناوین: «محقق، متکلم والامقام، گرانقدر در علم» ستوده است.

از طرف دیگر، ثعالبی در کتابش «فقه اللغة» صاحب را از پیشوایانی شمرده که سخندانی و سخن سنجی آنان سند و گواه استنباط ادبی و از هر جهت مورد اعتماد

ص: ۸۵

بوده: مانند لیث، خلیل، سیبویه، خلف احمر، ثعلب احمی، ابن کلبی، ابن درید - و بهمین جهت «انباری» او را از علماء لغت دانسته و برای او در کتاب «طبقات ادباء از نحویین» فصلی باز کرده، و سیوطی‌اش در «بغیة الوعاة» که در طبقات لغویین و نحویین است یاد کرده و علامه مجلسی در پیش گفتار بحار، بعنوان «پرچمدار علم لغت و عروض و عربیت در صفوف امامیه» معرفی کرده است.

اضافات چاپ دوم

[ابن جوزی در «المنتظم» ج ۷ ص ۱۸۰ می‌نویسد: با دانشمندان و ادیبان مراوده می‌کرد، بدانها می‌گفت: «روز چون پادشاهانیم و شب چون برادران».

از محدثین فرا گرفته و به دیگران املاء نموده: ابو الحسن علی بن محمد طبری معروف به «کیا» از زبان ابو الفضل زید بن صالح حنفی می‌گفت: صاحب ابن عباد، موقعی که تصمیم به املاء حدیث گرفت، در منصب وزارت کار می‌کرد، روزی

طیلسان پوشیده تحت الحنک بسته، در هیئت اهل علم برون شد و گفت: آیا پیش کسوتی و سابقه مرا در علم و دانش قبول دارید؟ همگان پذیرفته و اعتراف کردند.

بعد گفت: من به شغل وزارت اندرم و آنچه از کودکی تا کنون، مصرف خرج و انفاق خود کرده‌ام، همه از مال پدر و جدم بوده است، با وجود این نمی‌گویم از مظلومه و حق‌کشی معصوم بوده‌ام، اینک من خدا را و سپس شما را گواه می‌گیرم که از هر گناهی بازگشت و به مغفرت و عنایت الهی پناه می‌برم.

آنگاه برای خود خانه انتخاب و نام آنرا «خانه توبه» نهاد و یک هفته در آن اعتکاف جست، و بعد از آنکه امضای فقها را به راستی و درستی توبه خود جمع آوری نمود، بر مسند املاء نشست و جمع کثیری در محضر او گرد آمد تا آنجا که یک بلندگو کافی نبود، بلکه شش نفر دیگر صدا به صدا سخن او را به اطراف مجلس می‌رساندند، و حتی بزرگانی مانند قاضی عبد الجبار، حدیث او را یادداشت کرده‌اند.

ضمناً «صاحب» هر ساله پنجهزار دینار به بغداد می‌فرستاد تا میان فقهاء و اهل ادب تقسیم شود، و هیچگاه، در اجرای حق الهی، ملامت مردم را به چیزی نمی‌خرید.

ص: ۸۶

جمعی از پرچمداران علم و یکتا سواران ادب، بخاطر بزرگداشت مقام «صاحب» و ارج شناسی نبوغ او، تألیفات علمی خود را به نام او نوشته و اهداء کرده‌اند از جمله:

۱- شیخ و استاد بزرگ ما صدوق ابو جعفر قمی، کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام.

اضافات چاپ دوم

[۲- حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، کتاب نفی التشبیه. در کتاب لسان المیزان ج ۲ ص ۳۰۶ به نقل از فهرست نجاشی چنین آمده ولی در کتاب نجاشی ص ۵۰ بعد از اینکه کتاب نفی تشبیه را یاد کرده می‌نویسد: تألیف دیگری دارد که به نام صاحب ابن عباد نوشته است.

۳- شیخ حسن بن محمد قمی، کتاب تاریخ قم.

۴- ابو الحسن احمد بن فارس رازی لغوی، کتاب «صاحبی».

۵- قاضی عبد العزیز جرجانی، کتاب «تهذیب».

اضافات چاپ دوم:

[۶- ابو جعفر احمد بن ابی سلیمان: داود صواف مالکی، کتابی در شناخت سنگ و اسامی آن به نام «حجر». تألیف و به خدمت صاحب ارسال داشت، صاحب گفت: «ردوا الحجر من حیث جاء» سنگ را به جای اولش برگردانید (مثل است) ولی بعد هدیه را پذیرفت و مؤلف را عطا بخشید. این را ابن فرحون در کتاب «دیاج مذهب» ص ۳۶ یاد کرده].

تألیفات صاحب

صاحب ابن عباد، تألیفاتی در علم و ادب دارد که از آثار جاویدان اوست، از جمله:

۱- کتاب «اسماء الله و صفاته».

۲- «نهج السبیل، در اصول.

۳- «الامامة» در تفضیل امیر المؤمنین علیه السلام.

۴- «وقف و ابتداء».

ص: ۸۷

۵- کتاب «المحیط» در لغت (فرهنگ عربی) ده جلد «۱».

۶- «زیدیه».

۷- «المعارف» در تاریخ.

۸- «الوزراء».

۹- «قضا و قدر».

۱۰- «روزنامه» (یاد داشت روزانه) ثعالبی در یتیمه الدهر از آن نقل می‌کند.

۱۱- «اخبار ابی العیناء».

۱۲- «تاریخ الملک و اختلاف الدول.

۱۳- «زیدیین.

۱۴- «جوهرة الجمهره ابن درید (چکیده جمهره ابن درید است).

۱۵- «اقتناع» در عروض.

۱۶- «نقض عروض».

۱۷- «دیوان رسائل (دفتر انشاء) ده جلد».

۱۸- «الکافی» در رسائل و فنون نویسندگی.

۱۹- «اعیاد و فضائل نوروز باستانی»

۲۰- دیوان شعر.

۲۱- کتاب «شواهد».

۲۲- کتاب تذکره.

۲۳- «تعلیل».

۲۴- «الانوار».

۲۵- «الفصول المهدیه للعقول».

۲۶- رساله ابانه (پرده‌برداری) از مذهب اهل عدل.

۲۷- رساله در طب.

(۱) این نقل از معجم الادباء است و در کشف الظنون ۷ جلد می‌شمارد.

ص: ۸۸

۲۸- رساله دیگری در طب.

۲۹- کشف از مساوی شعر متنبی، در مصر به طبع رسیده و ۲۶ صفحه است.

ثعالبی در یتیمه می‌نویسد: چون صاحب، این رساله را نگاشت، قاضی ابو الحسن علی بن عبد العزیز جرجانی کتابی بنام «وساطت» بین متنبی و مدعیان او در شعر، پرداخت و یکی از ادباء نیشابور در این زمینه سرود:

- ای قاضی که کتابهایت در دسترس است و خانه‌ات دور.

- کتاب «وساطه» در زیبایی، نسبت به زیوری که از مفاخر ادب به گردن آویخته‌ای، چون گوهر میانین است.

۳۰- رساله در فضائل سرورمان عبد العظیم حسنی، مدفون در ری.

۳۱- کتاب «سفینه»، ثعالبی در یتیمه الدهر از آن نام برده.

اضافات چاپ دوم

[۳۲- کتابی منحصر در شرح حال شافعی محمد بن ادریس پیشوای فرقه شافعی چنانکه در کتاب «الکواکب الدریه» ص ۲۶۳ یاد شده.

ضمنا استاد حسین علی محفوظ کاظمی (ساکن کاظمین) شفاها اظهار می‌داشت که از تألیفات صاحب ابن عباد، به نسخه این چند رساله برخورد کرده است،

۱- «فصول ادبیه و مراسلات عبادیه» در ۱۵ باب ترتیب یافته و هر بابی ۱۵ فصل دارد. نسخه آن در تاریخ ۶۲۸ نوشته شده.

۲- رساله در هدایت و ضلالت، با خط کوفی از روی نسخه مؤلف نوشته شده و با خط مؤلف زیور یافته.

۳- امثال سائره، منتخب از شعر ابو الطیب متنبی، و آن ۳۷۲ بیت است، نسخه به خط باخرزی در تاریخ ۴۳۴ نوشته شده.

خواننده گرامی کاملاً توجه دارد که نویسنده این کتابهای متنوع علمی باید یکی از رجال برجسته تاریخ و نوابغ دهر باشد که در هیچ فنی از فنون علمی کوتاه نیامده، مراتب عالیه را حائز می‌شوند: لذا می‌بینیم که صاحب ما، هم فیلسوف است

ص: ۸۹

هم متکلم. هم فقیه و محدث، هم مورخ و لغوی. نحوی، ادیب، نویسنده و شاعر.

شما فکر می‌کنید، شخصیت ادبی و موقعیت علمی این یگانه دهر، که فنون پراکنده را در سینه خود جای داده و در رشته‌های مختلف، از دانش و هنر، تألیفاتی به یادگار نهاده، در چه مقامی است؟ جز این است که او را در قله کوهسار فضائل می‌یابیم که به حق و شایستگی، آوازه او در جهان علم پیچیده و نامش با فلک چرخان، اقطار کیهان را در نور دیده است؟

صاحب، کتابخانه پر ارج و گرانبها و در واقع گنجینه از کتب برای خود فراهم داشته است: موقعی که صاحب خراسان نوح بن منصور سامانی، پیکی به خدمت صاحب گسیل ساخته او را به دربار خود دعوت کرد، ضمناً عطای وافری پیشنهاد فرموده صاحب را به خدمت گزاری در پست وزارت ترغیب نمود، صاحب در مقام معذرت برآمده و از جمله چنین گفت:

«چگونه توانم اموال خود را با باروبنه سنگین حرکت دهم، در صورتی که تنها دفاتر و وسائل و کتب علمی من بر چهار صد شتر و بلکه بیشتر حمل باید شد».

در معجم الادباء از ابو الحسن بیهقی نقل آورده که می‌گفت: کتابخانه‌ای که در ری وجود دارد، گواه صادقی بر ارج و بهای کتابخانه صاحب است. بعد از آنکه سلطان محمود بن سبکتکین قسمتی از کتابخانه ری را سوزانید، من آن کتابخانه را واریسی کردم، دیدم فهرست کتابخانه در ده جلد تدوین یافته:

جریان این است که چون سلطان محمود، وارد ری شد، بدو گفتند: اینها همه کتابهای رافضیان است و اهل بدعت، و او دستور داد، کتابهای کلامی را جدا کرده همه را سوزانند.

از این سخن بیهقی چنین برآورد می‌شود که عمده کتبی که سوخته شده کتابهای صاحب بوده است «۱»، آری دست جور و ستم، این گونه با آثار شیعه و مفاخر ادبی و علمی آنان بازی کرده است.

(۱) و نیز چنین معلوم می‌شود که کتابخانه صاحب اصل و اساس کتابخانه ری بوده است. (مترجم)

ص: ۹۰

باری خزانه دار این کتابخانه و سرپرست آن، ابو بکر «۱» محمد بن ابراهیم بن علی مقرئ متوفی به سال ۳۸۱ و ابو محمد عبد الله بن حسن اصبهانی خازن بوده‌اند.

وزارت - سماحت - مدیحه سرایان:

- ابو بکر خوارزمی گوید: صاحب، در دامن وزارت پرورش یافته، و در همان آشیانه نو پا گشته، و از پستان پر برکت آن شیر نوشیده و در واقع چکیده وزارت است که از پدران خود ارث برده، چنانکه ابو سعید رستمی درباره‌اش گوید:

موصولة الاسناد بالاسناد

ورث الوزارة کابرا عن کابر

رته و اسماعیل عن عباد

یروی عن العباس عباد وزا

- منصب وزارت را پشت در پشت به ارث برده، چون سند روایت که بهم پیوسته است.

- عباد از عباس را وی وزارت گشته و اسماعیل از عباد.

* او اول وزیری است که به عنوان «صاحب» لقب یافته: ابتدا چون در مصاحبت ابو الفضل ابن العمید بود، بدو صاحب ابن العمید می گفتند، بعدها که خود متولی مقام وزارت گشت، این لقب بر او ماند، ولی «صابی» در کتاب «تاجی» می نویسد: بدین جهت او را صاحب گفتند که از کودکی در مصاحبت مؤید الدوله فرزند بویه بود، و همو او را صاحب نامید، و لقب ادامه یافت تا بدان مشهور گشت، بعدها هر که به مقام وزارت رسید او را صاحب گفتند.

ابتدا از سال ۳۴۷ تقریباً تا سنه ۳۶۶ به عنوان منشی و دبیر در خدمت مؤید الدوله مشغول کار شد، و سال ۳۴۷، با او به بغداد رفت، سال ۳۶۶ به وزارت انتخاب شد و تا سال وفات مؤید الدوله ۳۷۳ بر سر کار باقی ماند، بعد از او برادرش فخر الدوله، صاحب را به وزارت برکشید، صاحب با او به ری آمد که مرکز حکومت او بود، و از هیچ کوششی در خدمت گزاری و توسعه حکومت او خودداری نکرد:

(۱) در وافی بالوفیات صفی ج ۱ ص ۳۴۱ عنوان شده.

ص: ۹۱

حموی گوید: صاحب، پنجاه دژ، در اطراف حوزه حکومتی گشوده و به فخر الدوله تسلیم کرد که حتی ده دژ آن در دوران حکومت پدرش و نه برادرش تسلیم نشده بود.

صاحب به دوران وزارتش، در مردم نوازی کوشا بود، علماء و شعراء از عطای فراوان، نعمت سرشار، نوال بی پایانش بهره مند شدند.

ثعالبی از زبان عون بن حسین می گوید: روزی در خزانه داری خلعت های صاحب بودم، دفتر آماری که در اختیار دوستم بود، ملاحظه کردم، دیدم، تعداد عمامه خزی که در زمستان آن سال، به علویین و فقهاء و شعراء، خلعت داده، سوای آنچه در اختیار خدمتگاران و حاشیه نشینان قرار گرفته، ۸۲۰ طاقه بوده.

ضمناً صاحب هر سال پنج هزار دینار، به فقهاء و ادبای بغداد، تقسیم می کرد و صله و صدقات و خیرات او در ماه مبارک رمضان، با آنچه در سایر ماههای سال اتفاق می شد، برابری می کرد، هیچ کس در ماه رمضان بر او وارد نمی گشت - هر که گوباش - جز اینکه بعد از افطار از خانه او خارج می شد، و همه شب، حدود هزار نفر در آنجا افطار می کردند. (یتیمه الدهر ج ۳ ص ۱۷۴).

دوران صاحب، پربرکت‌ترین دورانی بود که بر اهل علم و ادب گذشت: گاه با مقرب ساختن اهل فضل و گاه با تشویق و ترغیب آنان به نشر آثار گرانبهای خود، تا آنجا که بازار علم و دانش رونق گرفت، دانشوری و دانش پروری رواج یافته، دانش پژوهان و دانش اندوزان بی‌شمار گشتند.

صاحب در برابر هر اثر نفیس و رساله شیوا، بدره‌های زر و کیسه‌های سیم نثار کرد، و در اثر جود سرشار و کرم بی‌انتهای نوال بی‌کرانش، پانصد شاعر او را ثناخوان و مدیحه‌سرا گشتند، که قصائد آنان زینت بخش دواوین و فرهنگ رجال است.

حموی از گفت ابن بابک و او از زبان خود صاحب چنین نقل می‌کند: «من - و خدا بهتر داند - با صد هزار قصیده عربی و فارسی مورد ستایش قرار گرفته‌ام».

آری همین قصاید بی‌شمار بود که نام صاحب را در صفحات تاریخ جاویدان ساخت، که نه یادش فراموش شود، و نه شعله عظمت و شخصیتش با گذشت روزگاران

ص: ۹۲

خاموش گردد.

از جمله شعرائی که او را ثنا گفته‌اند:

۱- ابو القاسم زعفرانی: عمر بن ابراهیم عراقی، چند قصیده در ثنای صاحب دارد و از جمله نونیه‌ای که سر آغازش چنین است:

سواک یعد الغنی و اقتنی	و یأمره الحرص ان یخزنا
و انت ابن عباد المرتجی	تعد نوالک نیل المنی

- دگران مال و دولت اندوزند و در اثر حرص و آز گنجینه می‌سازند.

- و تو که فرزند عبادی و امید همگان، عطا و بخشش را وسیله نام نیک ساخته‌ای.

۲- ابو القاسم عبد الصمد بن بابک، صاحب را با قصیده‌ای ستوده که آغازش این است:

خلعت قلائدها عن الجوزاء	عذراء رقصها لعاب الماء
-------------------------	------------------------

- زیور آلات گردنش را از ستاره جوزاء خلعت گرفته، همان مرواریدهای آبدار که از لمعان به رقص آمده.

۳- ابو القاسم عبد العزیز بن یوسف وزیر، از آل بویه، قصیده دارد و از جمله آن:

اقول و قلبی فی ذراک مخیم و جسمی جنبی للصبا و الجنائب
یجاذب نحو الصاحب الشوق مقودی و قد جاذبتنی عنه ایدی الشواذب

- می گویم - و دلم در سایه وجودت خیمه زده و جسمم در گرو باد صباست و شترانی که یدک می کشند.

- اشتیاق مهار شترم را به سوی «صاحب» می کشد، ولی شتران سرکش با من سر نزاع دارند.

۴- ابو العباس ضبی وزیر. در گذشته به سال ۳۹۸ (یکی از شعراء غدیر که قصیده اش همراه شرح حال او خواهد آمد) چند قصیده در ثنای صاحب دارد.

۵- ابو القاسم علی بن قاسم کاشانی، منشی و نویسنده. قصیده پرداخته و به خدمت صاحب گسیل داشت، آغازش این است:

إذا الغیوم أرجفن بأسقها و حف أرجاءها بوارقها

ص: ۹۳

- آنگاه که توده های ابر با صدای رعد آسمانرا به غلغله آرد و برق در اکناف آن بدرخشد.

۶- ابو الحسن محمد بن عبد الله سلامی عراقی در گذشته سال ۳۹۴، قصیده در ثنای صاحب دارد، مطلع آن چنین است:

رقی العذال ام خدع الرقیب سقت ورد الخدود من القلوب

- افسون ملامتگر باعث شد یا نیرنگ رقیب که سرخی شرم از دل برخاسته بر چهره نشیند.

* سلامی چکامه دیگری در ستایش صاحب دارد که در بحر رجز سروده:

فما تحل الوزراء ما عقد
بجهدهم ما قاله و ما اجتهد

- آن قرار و پیمان که با دست و زبان صاحب بسته شود، وزرای دیگر باز - گشودن نتوانند.

- چه نسبت گوسفند پروار را با شیر شکار؟ و آیا حوض آب با دریای متلاطم برابر است.

- از میان نیک روزیها و سعادتها من به این آرزو دل بسته‌ام که صاحب این عباد همیشه و همواره برایم باقی بماند.

۷- قاضی ابو الحسن علی بن عبد العزیز جرجانی، در گذشته سال ۳۹۲، قصیده دارد که این بیت از آن جمله است:

او ما انتنیت عن الوداع بلوعة
ملات حشاک صباة و غلیلا؟

- آیا از وداع معشوق که بازگشتی، آتش فراق تار و پودت را نسوخته.

- یا سیل اشک از چشمانت سرازیر نیست، گویا که دست جود و بخشش اسماعیل در کنار آن است.

- ای بزرگ مردی که مجد و بزرگواری، با همت تو، حاجت خود را از زمانه گرفت.

- روزی مردم با دو دست مبارکت تقسیم شده از این رو نامت ابو القاسم گشت.

ص: ۹۴

* همین شاعر قصائد دیگری هم در مدح صاحب سروده است.

۸- ابو الحسن علی بن احمد جوهری جرجانی (یکی از شعراء غدیر که شعرش همراه شرح زندگی خواهد آمد) قصائد فراوانی در مدح صاحب ساخته:

همزیه، رائیه، فائیه، بئیه و جز آنها با قافیه‌های دیگر.

۹- ابو الفیاض سعد بن أحمد طبری، چند قصیده دارد از جمله میمیه‌ای که آغازش چنین است:

الدمع يعرب ما لا يعرب الكلم

و الدمع عدل و بعض القول متهم

- اشگ رخسار، از آتش درون حکایت دارد، سخن و ادعا- نه، اشک گواه صادق است و سخن مورد تردید.

۱۰- ابو هاشم محمد بن داود بن احمد بن داود بن ابی تراب: علی بن عیسی بن محمد بطحائی بن القاسم بن الحسن بن زید بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام معروف به علوی طبری، اشعار فراوانی در ثنای صاحب سروده و صاحب هم اشعاری در ستایش او.

۱۱- ابو بکر محمد بن عباس خوارزمی، قصائدی دارد و در یک قصیده اش می گوید:

و من نصر التوحید و العدل فعله

و أيقظ نوام المعالی شمائله

- آنکه با کردارش مکتب توحید و عدل را یاری کرد، و خصال ستوده اش در خواب رفتگان وادی غفلت را برای کسب عظمت هشیار ساخت.

- آنکه واداشت تا مردم نیک، در طلب نیکوکاری برآیند، دیر زی ای مرغزاری که مردم آن کوچ کردند.

۱۲- ابو سعد نصر بن یعقوب، قصیده دارد بدین مطلع:

ابی لی ان ابالی باللیالی

و أخشی صرفها فیمن یبالی

روا نمی دارد که من در فکر شبهای عزیز خود باشم و من از عاقبت آن بیمنام که شبهای خود را وقف وجود او سازم.

ص: ۹۵

۱۳- سید ابو الحسین علی بن حسین بن علی بن قاسم بن محمد بن قاسم- بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، داماد صاحب است، قصیده ای سروده در ۶۰ بیت که صاحب را بدان ستوده، با این امتیاز که از حرف واو خالی است. ثعالبی در یتیمه الدهر ۲۰ خط آنرا آورده و مؤلف «الدرجات الرفیعه» ۱۴ خط آنرا، سر آغازش این است:

برق ذکرت به الحبائب

لما بدی فالدمع ساکب

- درختی که مرا به یاد معشوقه‌ها افکند، و اینک اشک بر رخسارم روان است.

۱۴- ابو عبد الله حسین بن احمد، مشهور به «ابن حجاج بغدادی» در گذشته سال ۳۹۱ (یکی از شعراء غدیر که قصیده او همراه شرح حالش خواهد آمد) سروده فائیه‌ای دارد که صاحب را ثنا خوانده مطلع آن این است:

ایها السائل عنی

انا فی حال طریفه

و فائیه دیگری با این مطلع:

ساق علی حسن وجهها تلفی

و سرها مارأته العین من دنفی

و چکامه نونیه‌ای با این مطلع:

یا عدولی اما انا

فسبیلی الی العنا

- ای نکوهشگر! من خودم به سوی نابودی روانم.

- ولی داستانم، شایسته است که زیور تاریخ گردد.

۱۵- ابو الحسن علی بن هارون بن منجم، قصیده‌ای دارد که بارگاه صاحب را ستوده است از جمله گوید:

و ابوابها اثوابها من نقوشها

فلا ظلم الا حین ترخی ستورها

۱۶- شیخ ابو الحسن بن ابو الحسن، متصدی چاپار، پسر عمه صاحب است قصیده سروده و بنای با شکوه صاحب را که در اصفهان ساخته و بدانجا منتقل گشته می‌ستاید:

دار علی العزو التایید میناها و للمکارم و العلیاء مغناها

خانه‌ای که اساسش بر عزت و قدرت نهاده شده و منزلگاه اخلاق ستوده و

ص: ۹۶

جایگاه بزرگی و والائی است.

۱۷- ابو الطیب کاتب (منشی)، او هم قصیده‌ای در ستایش همان بنا دارد که با این بیت شروع می‌گردد:

و دار تری الدنيا علیها مدارها تحوز السماء ارضها و دیارها

- خانه‌ای که چرخ زمانه بر محور آن چرخد و خاک و خشتش با آسمان برابر آید.

۱۸- ابو محمد ابن المنجم، رائیه‌ای دارد که بارگاه صاحب را ستوده با این مطلع

هجرت و لم انو الصدود و لا الهجرا و لا اضرمت نفسی الصروف و لا الغدرا

۱۹- ابو عیسی ابن المنجم، صاحب را با توصیف بارگاهش چنین می‌ستاید:

هی الدار قدعم الاقالیم نورها و لو قدرت بغداد کانت تزورها

- بارگاهی که پرتوش بر جهان تابیده، و اگر بغداد هم می‌توانست به دست بوس آن می‌آمد.

۲۰- ابو القاسم عبید الله بن محمد بن معلی، او هم خانه صاحب را با قصیده‌ای بدین مطلع ستایش کرده:

بی من هوا هاو ان اظهرت لی جلدا
وجد یدیب و شوق یصدع الکبدا

- مرا در آرزوی زیارت آن بارگاه- گر چه بظاهر شکیبائی ورزم- عشقی جانکاه است و اشتیاقی جگر سوز.

۲۱- ابو العلاء اسدی، در ضمن قصیده صاحب را ستوده و بارگاهش را با این سر آغاز وصف می‌کند:

و اسعد بدارک انها الخلد
و العیش فیها ناعم رغد

- خوش زی که اینجا خانه خلد است و زندگی در آن با نعمت و فراوانی همراه.

۲۲- ابو الحسین غویی، چند سروده دارد از جمله قصیده‌ای که همان خانه اصفهان را ستوده، با این سر آغاز:

دار غدت للفضل داره
افلاک اسعده مداره

بارگاهی که جولانگاه بخشش و نوال است، چون فلک که مدار آن بر سعادت باشد.

۲۳- ابو سعید رستمی محمد بن محمد بن حسن اصبهانی، صاحب را با چند

ص: ۹۷

قصیده ستوده، از جمله باییه که سرآغازش این است:

عقنی بالعقیق ذاک الحبيب
فالحشی حشوه الجوی و النحیب

و لامیه‌ای دارد که در آن چنین می‌گوید:

- شایسته است که سی تن شاعر کامروا گردند، و مانند من شاعری محروم ماند؟

- این بدان ماند که به «عمرو» و او اضافه دهند و در نام خدا: «بسم الله» از الف مضایقه کنند.

۲۴- ابو محمد عبد الله بن احمد خازن اصبهانی، چند قصیده دارد که از همه بهتر آن با این مطلع شروع می‌گردد:

هذا فؤادک نهی بین اهواء و ذاک رایک شوری بین آراء

۲۵- ابو الحسن علی بن محمد بدیهی، و او کسی است که صاحب درباره او چنین سروده:

- تو که باید پنجاه سال بیندیشی تا یک شعر بسرائی؟ چرا لقب «بدیهی» (بدیهه سرا) به خود بسته‌ای.

* این شاعر قصائدی پرداخته، از جمله لامیه‌ای بدین مطلع:

قد اطعت الغرام فاعص العذولا ما عسی عائب الهوی ان یقولا

- اینک که سر به طاعت عشق سپردی، پند ناصح را به چیزی مخر، آن که عشق را نکوهش کند، چه عیبی بر آن تواند بست؟

۲۶- ابو ابراهیم اسماعیل بن احمد شاشی عامری، چند مدیحه درباره صاحب سروده از جمله بایه‌ای با این سرآغاز:

سرینا الی العلیا فقیل کواکب و ثرنا الی الجلی فقیل قواضب

- به آسمانها بر شدیم، گفتند: ستاره رخشان آمد، به میدان نبرد تاختم گفتند:

شمشیر بران آمد.

۲۷- ابو طاهر ابن ابی الربیع عمرو بن ثابت، چکامه‌ای چند در مدح صاحب دارد، از جمله جیمیه و اول آن:

علی دمن اکنافها تتأرج

اما لصحابی بالعذیب معرج

۲۸- ابو الفرج حسین بن محمد بن هندو، چند سروده در ثنای صاحب دارد از جمله با این مطلع:

لها من ضلوعی أن یشب وقودها
و من عبراتی أن تفض عقودها

- رواست که به خاطر آن (معشوقه) آتش درون شعله کشد و اشک دیدگانم چون مروارید غلطان نثار شود.

۲۹- عمیری، قاضی قزوین، چند کتاب، خدمت صاحب اهداء کرده و این دو شعر را همراه آن ارسال داشته:

- عمیری، برده «کافی الکفاة» است، گر چه در شمار اعیان قضاة است.

- با اهداء چند کتاب نفیس و فرد، شرط خدمتگزاری و ادب بجا آورد.

* صاحب دو بیت سروده و آنرا در رقعه‌ای گسیل داشت:

- از کتب اهدائی، یک کتاب پذیرفتیم و ما بقی را بلا درنگ برگشت دادیم.

- من هدیه فراوان را غنیمت نمی‌شمارم: منش من این است که می‌گوییم:

«بگیر» نه - بیاور!

۳۰- ابو رجاء اهوازی، موقعی که صاحب به اهواز رفته بود، او را با چکامه‌ای ثنا خوان گشت و از آن جمله:

الصاحب اسماعیل کافی الکفاة

الی ابن عباد ابی القاسم

من بعد ماء الری ماء الفرات «۱»

و تشرب الجند هنیئا بها

۳۱- ابو منصور احمد بن محمد لجیمی دینوری، چکامه‌ای در ثنای صاحب دارد.

۳۲- ابو النجم احمد دامغانی معروف به (شصت کله) درگذشته سال ۴۳۲ قصیده به زبان فارسی در مدح صاحب سروده است.

(۱) شگفت‌ترین تعلیقه‌ای که در چاپ جدید معجم الادباء ج ۶ ص ۲۵۴ دیده‌ام، این است که استاد رفاعی، قسمت دوم این شعر را چنین آورده (من بعد ماء الی ماء الصراة) و گفته: صراة نام نهری است در عراق. (مؤلف) در چاپ مرجلیوٹ ج ۲ ص ۳۱۳ نیز «ماء الصراة» ضبط شده. (مترجم)

ص: ۹۹

۳۳- شریف رضی (یکی از شعراء غدیر است که شعرش همراه شرح حال او خواهد آمد) صاحب ابن عباد را با قصیده دالیه‌ای در سال ۳۷۵ ثنا گفته ولی آنرا گسیل نداشته و قصیده دیگری به سال ۳۸۵ قبل از درگذشت صاحب ساخته و آنرا به محضرش ارسال داشته است.

۳۴- قاضی ابو بکر عبد الله بن محمد بن جعفر اُسکی، چکامه‌ای در مدح صاحب دارد که از آن جمله است:

واصل منک الی معتزله

کل بر و نوال وصله

لفراق الجیرة المرتحله

یا ابن عباد ستلقى ندما

۳۵- ابو القاسم غانم بن محمد بن ابی العلاء اصفهانی، چند چکامه درباره صاحب دارد که برخی در ستایش او و برخی در سوگ او سروده شده، ثعالبی در تتمیم یتیمه گوید: روزی با صاحب دوش به دوش می‌رفتند، صاحب پیشنهاد کرد تا در وصف مرکبی که به زیر ران داشت، شعری بسراید، و او بدون تأمل گفت:

سفها فتعجز ان تشق غباره

طرف تحاول شاهه ریح الصبا

صبغا ورض حجاره بحجاره

باری بشمس قمیصه شمس الضحی

- سمندی اصیل، که باد صبا از سفاهت، با او به مسابقه برخاست ولی به گردش نرسید.

- سپیدی رنگش از سپیدی خورشید سبق برده و با سنبک خود سنگ بر سنگ می‌کوبد.

۳۶- ابو بکر محمد بن احمد یوسفی زوزنی، قصیده در مدح صاحب ساخته با این مطلع:

اطلع الله للمعانی سعودا
و أعاد الزمان غضا جدیدا

و از آن قصیده است:

- زمانه سپاه خود را تجهیز کرد و ما با دعا و زاری به درگاه حق، به استقبال آن شتافتیم.

ای سالار زمانه! شبهای سیاه، دلها را در غم عشق فرو برد.

ص: ۱۰۰

- حوادثی که باید کاخ عظمت او را ویران سازد، مایه استحکام و استواری آن گشت.

* و در قصیده دیگر چنین سروده:

سلام علیها ان عینی عند ما
أشارت بلحظ الطرف تخضب عند ما

- درود بر او (معشوقه) آنگاه که با نرگس چشمش اشارت کرد، چشمان من از خون خضاب گرفت.

۳۷- ابو بکر یوسف بن محمد بن احمد جلودی رازی، در ضمن قصیده می گوید:

ریاض کأن الصاحب القرم جادها
بانوائه أو صاغها من طباعه

- بوستانهائی که گویا «صاحب» جوانمرد، هر ماهه با ابر جود و بخشش سیرایشان کرده یا از طبع خرم و خندان خود پی ریزی کرده است.

- تاریکی مشکلات را با اندیشه خود می‌زداید چنان که صبح صادق با پرتو خود تاریکی شب.

* و از جمله:

سحاب کیمناه و لیل کبأسه
و برق کماضیه و خرق کباعه

- ابری به جود و ریزش چون دست راستش، و شبی به شدت و سختی چون سطوتش و برقی در سوزندگی و جهندگی چون شمشیرش و شکافی در وسعت همچون فضل و کرمش.

۳۸- ابو طالب عبد السلام بن حسین مأمونی، فرید و جدی در «دائرة المعارف» ج ۶ ص ۲۰ گوید: صاحب را با چند قصیده ستوده که سروده‌اش مورد شگفت و اعجاب بوده، به سال ۳۸۳ در گذشته.

۳۹- ابو منصور گرگانی، در رقعهای که به خدمت صاحب گسیل داشت، چنین نوشت:

قل للوزیر المرتجی. کافی الکفاة الملتجی
انی رزقت ولدا. کالصبح اذ تبلجا

- با وزیر که مورد امید است، با کافی الکفاة که پناه همگان است برگو!

ص: ۱۰۱

- کودکی در شبستان زندگیم طلوع کرد که چون صبح می‌درخشد.

- پیوسته در سایه تو باشد، سایه عقل و کرامت.

- تو خود او را با نام گزاری شرف بخش و با لقب دادن تاج بر سر نه!

* صاحب در زیر رقعہ نوشت:

شمس الضحی بدر الدجی

هَنْتَه هَنْتَه

و كنه أبا الرجا

فسمه محسنا

- گوارایت باد گوارا، خورشید روزت باد و ماه شب. او را محسن نام کن و ابا الرجا بخوان.

۴۰- اُوسی، قصیده بایه‌ای در مدح صاحب سروده و در برابرش خواند، چون بدین بیت رسید:

بدر السماء و سمرت بکواکب

لما رکبت الیک مهری أنعلت

- چون به سویت تاختم، مادیانم از ماه آسمان نعل بست و از ستارگان میخ.

* صاحب بدو گفت: «مهر» مذکر است، چرا مؤنث آوردی؟ و از چه بدر آسمان را به نعل مانند کردی که به نعل نمی‌ماند؟ اگر با هلال مانند ساخته بودی بهتر بود چه هلال بر هیئت نعل است؟

اُوسی در پاسخ گفت: اما تأنیث «مهر» چون مؤنث آنرا که «مهره» است منظور داشتم، و اما تشبیه نعل به ماه آسمان چون نعل تمام کف بکار بسته بودم.

۴۱- ابراهیم بن عبد الرحمن معری، صاحب را با قصیده ثنا گفته که از آن جمله است:

لمن له عینان او قلب

قد ظهر الحق و بان الهدی

- حق چهره گشود و راه روشن گشت برای آن کس که چشم دارد و بیند یا دل دارد و فهمد.

- همان سان که خورشید از پس ابر چهره گشاید و جهان را به نور خود آراید.

- با سالار بزرگ (صاحب)، شرق و غرب گیتی، خندان و خرم گشت.

۴۲- محمد بن یعقوب، از پیشوایان علم نحو، چنان که در «دمیة القصر» ج ۱

ص ۳۰۱ آمده، به خدمت صاحب نوشت:

قل للوزير - أدام الله نعمته
مستخدما لمجاری الدهر و القدر

- با وزیر بگو که خداوندش بر نعمت پایدار دارد و قضا و قدر او را به خدمت گزاری مفتخر سازد.
- برده خود را برکشیدی و فرزندی پسر بدو بخشیدی، اینک او را با نامی از نامهای عرب افتخار بخش.
- اگر باز هم لطف فرموده با دادن لقب او را تشریف بخشی، با کرم خود، بوستان را با باران خرم ساخته‌ای.
- سایه‌ات پیوسته و گسترده باد که از میان پیوسته‌ها و گسترده‌ها بهترین است.

[و صاحب در کنار رقعہ نگاشت]

هنته ابنا یشیع الانس فی البشر
هنیت مقدم هذا الصارم الذكر

- نعمت فرزندت گوارا باد! که چون «انس و بشر» قرین خوشخوئی و خوشروئی است، قدم نورسیده‌ات مبارکباد که چون شمشیر فولادین برنده و تیز است «۱».

۴۳- محمد بن علی بن عمر، از بزرگان ری است که در محضر صاحب حدیث فرا گرفته و با قصیده رائیه‌ای او را ثنا گستر شده.

- ادبا از صاحب ابن عباد و ابو اسحاق صابی با لقب «صادین» (دو صاد) یاد کرده‌اند، از جمله در چکامه شیخ احمد بربر، در گذشته سال ۱۲۲۶ که در کتابش شرح جلی ص ۲۸۳ ثبت آمده، و منشی با نمکی را می‌ستاید:

لله کاتبنا الذی انا رقه
و هو الذی لازال قره عینی
فی میم مبسمه و لام عذاره
ما بات ینسخ بهجة الصادین

(۱) اشاره به اینکه نامش «انس» یا «بشر» باشد، و لقبش «صارم»، به اصل کتاب مراجعه شود حتما. (مترجم).

(۲) شاید منظور از دو صاد، دو حلقه چشم یا دو لاله گوش باشد - (مترجم)

ص: ۱۰۳

- قربان آن منشی گردهم که مرا برده خود ساخته و پیوسته چشمم بدو روشن است.

- با غنچه خندانیش که چون میم است، و خط رخسارش که به شکل لام است شب تا صبح از خرمی صاحب و صابی نسخه برداری می‌نماید.

اشعار صاحب در شعائر مذهب:

صاحب، با دوستان و آشنایان و خصوصا چکامه سرایانی که او را ثنا گفته‌اند با نظم و نثر، نامه نگاری داشته که برخی از آن رسائل و منشآت در کتابهای ادبی و فرهنگ رجال ثبت است، و اشعار او چنان که گفته شد، در دیوانی گرد آمده، و ما از میان جواهر منظومش، آنچه بسان مروارید، در رشته مذهب به نظم آمده عرضه می‌کنیم.

- ثعالبی در «یتیمه الدهر» ج ۳ ص ۲۴۷ از اشعار مذهبی صاحب این دو بیت را می‌نگارد.

هو الذی یهدی الی الجنة

فلعنة الله علی السنة

حب علی بن ابی طالب

ان کان تفضیلی له بدعة

- دوستی علی بن ابی طالب است که راهبر همگان به سوی بهشت است.

- اگر ترجیح او بر صحابه، بدعت به شمار است، پس نفرین خدای بر سنت باد.

* و در همان کتاب «یتیمه الدهر» این دو بیت دیگر هم یاد شده:

- بد کیشی گفت: معاویه خالوی تو است: آن بهترین عموها و این هم بهترین خالوها.

قلت خال لکن من الخیر خال

فهو خال للمؤمنین جمیعا

- در واقع او خالوی همه مؤمنین است، گفتیم: آری خالو است ولی خالوی خالی از خیر.

* فقیه حجاز، گنجی شافعی، در گذشته سال ۶۵۸ در کتاب «کفایة الطالب»

ص: ۱۰۴

ص ۸۱ و هم خوارزمی در کتاب «مناقب» ص ۶۹ این چند بیت او را یاد کرده‌اند.

- ای امیر مؤمنان علی مرتضی! من دل در گرو تو دارم.

- هر گاه زبان به ستایشت گشودم، دشمن بدکیشیت گفت: خلفای اسبق را از یاد بردی.

- کدام یک مانند سرور من علی، زاهد و وارسته بود که براستی دنیا را با سه طلاق رها کرد.

- چه کسی برای تناول مرغ بریان دعوت گشت؟ برای صدق دعوی ما همین بس است.

- به عقیده شما وصی محمد مصطفی کیست؟ وصی مصطفی هم باید مصطفی و برگزیده باشد.

* باز فقیه گنجی در «کفایه» خود ص ۱۹۲ و سبط ابن جوزی در «تذکره خواص امت» ص ۸۸ و خوارزمی در «مناقب» ص ۶۱ چنین یاد کرده‌اند «۱»:

- دوستی رسول و خاندانش تکیه گاه من است پس چرا مشکلات زندگی به سعادت و نیکبختی ما بدبین است.

- ای پسر عم رسول، ای برترین کسی که رهبر جهانیان و سرور هاشمیان بودی.

- ای نادره دین، ای یگانه دهر! منت گزار و ثنای این بندهات را گوش کن که دین و آئینش تفضیل و برتری شما بر تمام جهانیان است.

- آیا شمشیری چون شمشیر تو در اسلام به کار افتاده است؟- اگر حقشناسی کنند- و این خود فضیلت تابناکی است که به تنهائی گواه مدعاست.

- آیا چون علم تو، علمی در اسلام وجود داشته؟ آن هنگام که دیگران لغزیدند و تو خود به اسرار دین راهبر شدی و راهبر ما گشتی؟

- آیا کسی چون تو می‌شناسیم که قرآن مجید را با لفظ و معنی و هم تأویل و تنزیل، گرد آورده و نگهبان باشد؟

(۱) این اشعار فقط سه بیت آن در اعیان الشیعه یاد شده.

ص: ۱۰۵

- و چون رسول خدا به درگاه حق دعا کرد و تنها تو برای تناول مرغ بریان حاضر شدی، کسی همپایه تو بود؟
- یا کسی در صدق و اخلاص همطراز تو بود که «مسکین و یتیم و اسیر» را بر خود ایثار کردی و سوره هل اُتی در این باره نازل گشت.
- آیا کسی در حد تو پایدار و شکیبیا بود، آن هنگام که خیانت کردند و مرتکب رسواترین نیرنگها شدند، و بالاخره در روز صفین، گذشت آنچه گذشت؟
- و یا چون تو کسی مشکل گشائی کرد، تا آنجا که از شوق فریادشان بآسمان برخاست: «اگر علی نبود، در اثر ندانم کاری نابود می شدیم».
- بار پروردگارا! توفیق زیارتشان را نصیب فرما، چه مرغ دلم به سوی تربتشان پر می کشد.
- بارخدا یا! زندگی مرا در دوستی و محبت آنان خلاصه کن و روز حشر مرا با آنان برانگیز. آمین. آمین.
- * ابن شهر آشوب، از این قصیده، انتخاب دیگری دارد، و بعد از آوردن دو بیت اول، چنین یاد می کند:
- تو پیشوائی و چشم همگان به سوی تو است. هر که این سخن را مردود شمارد براهین متقن را زیر پا نهاده.
- آیا کسی در شب «فراش» چون تو فداکاری نمود که جان را، برخی خاتم - انبیا کردی؟
- آیا چونان فاطمه زهرا سالار زنان که همسر تو گشت، زنی همتای او بود تا زیور دگران شود؟ ای زیور خاندان فاطمه!
- و یا چون تو کسی یافت شد که در حال رکوع انفاق کند، آنهم انگشتی خاتم؟

لو لم یکن جاحدوا التفضیل لاهینا

هل مثل فعلک عند النعل تخصفها

- موقعی که رسول خدا فرمود: ای مردم تقیف! سخن کوتاه کنید و گرنه شیر مردی را که همتای من است، به سویتان گسیل دارم که جنگاورانتان را درو کند، و

زنان و فرزندان را به اسیری آورد! پرسیدند: و او که باشد؟ فرمود: آنکه نعلین مرا وصله می‌زند؟ آن پاره دوز تو بودی، نه دیگران. البته اگر بی‌خردانه بر این سخن نگذرند و مقام برترت را منکر نشوند.

آیا مانند دو شیر بچه‌ات، در عظمت و بزرگواری یافت می‌شود که از نسل بزرگواران به عمل آمده‌اند؟

* در «مناقب» خوارزمی ص ۱۰۵ و «کفایة الطالب» گنجی شافعی ص ۲۴۳ و تذکره خواص امت ص ۳۱ و مناقب ابن شهر آشوب و سایر معاجم، قصیده از صاحب یاد شده که شمار ابیات آن اختلاف دارد، ما این قصیده را با توجه به تمام روایات، می‌آوریم، و ابیاتی که رجال عامه روایت کرده‌اند، با حرف «ع» مشخص می‌سازیم:

- به وسیله سرورانم آل «طه»، جانم به آرزو رسید.

- هر آنکه بر درجات بالا پای نهاده، به برکت رسول خدا بوده.

- و برکت فاطمه دخترش که در فضیلت و شرف مانند پدرش مصطفی است.

ع- موقعی که، آتش جنگ شعله می‌زد، چه کسی چون علی به میدان می‌تاخت؟

ع- چه کسی شیران را شکار می‌کرد، موقعی که شمشیر تیز را از نیام برمی‌کشید؟

- روزی که شمشیر راند و باز هم شمشیر راند تا آنجا که جوهر آنرا ستود.

ع- چه کسی هر روز کشتار تازه‌ای می‌کرد که تاریخ به یاد ندارد؟

ع- چقدر، و باز هم چقدر با شمشیر نازکش، بر دهان غول جنگ کوبید؟

ع- روز «بدر» را به خاطر آورید. از جنگهای دیگر سخن نمی‌کنم.

ع- یا جنگ احد را که خورشید رخشان آن علی است.

ع- و یا نبرد با «هوازن» در «حنین» که ماه تابان آن علی است.

ع- و پیش از روز «حنین» روز «احزاب» که شیر بیشه آن علی است.

ع- به خاطر آورید، خون «عمرو» را که ریخت؟

ع- سوره «براءت» را بخوانید و به من بگوئید: چه کسی آنرا بر مشرکین تلاوت کرد؟

ص: ۱۰۷

ع- یا بگوئید: با زهراء که - تربتش پاک باد - چه کسی همسر گشت «ا»؟

ع- از مرغ بریان یاد کنید که فضیلت آن جهانگیر شد.

ع- یا بگوئید: بر قله‌های علم و دانش که صعود کرد؟

ع- داستان او، داستان هارون است و موسی، هر دو را خوب درک کنید.

ع- آیا در محبت علی مرا با سفاهت نکوهش می‌کنند؟

ع- خویشی او را با پیامبر نادیده گرفتند و مقتضای مودت را زیر پا نهادند.

ع- اول نمازگزاری که با تقوی زینت بست.

ع- خورشید، بعد از آنکه پرتوش ناپدید شد، بر او بازگشت.

ع- او بر خلق جهان حجت خدا است، هر که او را دشمن گیرد، شقی و بدبخت خواهد بود.

- آری من با دوستی حسن به آرزوهایم رسیدم که والاترین مقام را حائز گشته.

- و با دوستی حسین، آن پسندیده‌ای که در میدان مکارم همه افتخارات را صاحب گشت.

- در این خاندان هر چه بنگری، جز ستاره رخشان به چشم نمی‌خورد که بالا رفته و بر طاق فلک نشسته.

- خاندانی ویژه، که جهانی در حمایت آنان قرار گرفته.

- گروه متجاوز، با ارتکاب آنهمه عناد و لجاجت. چه افتخاری می‌جست؟

- سبط اکبر را با زهر به خاک کردند و این بس نبود؟

- با تعرض در جستجوی حسین بر آمده با او به پیکار برآمدند و او هم پیکار کرد.

- او را از نوشیدن شربتی آب مانع شدند، با آنکه پرندگان سیراب بودند.

- او جان خود را بر سر این پیکار گذاشت، کاش جان من برخی او گشته بود.

- دخترش فریاد می‌زد: ای پدر! و خواهرش در سوگ برادر می‌نالید.

(۱) در مصادر اهل سنت چنین آمده:

با زهرا چه کسی همسر گشت تا او را به افتخار برساند؟.

ص: ۱۰۸

- اگر احمد مختار می‌دید، به روزگار او و خاندانش چه رسید؟

- شکایت به سوی خدا می‌برد، و البته شکایت برده است «۱».

* در مناقب ابن شهر آشوب و مناقب خوارزمی ص ۲۳۳ قصیده از صاحب یاد شده که در شمار ابیات اختلاف دارد، و ما هر دو روایت را بهم پیوست می‌دهیم:

ما لعلی العلی اشباه لا و الذی لا اله الا هو

- علی عالی قدر شبیه ندارد، نه بآن خدائی که جز او خدائی نیست.

- سیره او همان سیره رسول است که تو هم می‌شناسی و پسرانش - اگر پای فخر در میان باشد - پسران رسول‌اند.

- علی بر پایه از شرف بر شده که وهم و پندار بدان نخواهد رسید.

۱- ای صبح، به یاد بود حدیث کساء، در شرح مفاخر علی سستی مگیر که روز مباهله صبحگاهان علی در زیر «کساء» قرار گرفت.

۲- و ای ظهر، به یاد بود مرغ بریان از شرف علی پرده برگیر، آن شرفی که بر والاترین مراتب آن دست یافت.

۳- و ای سوره براءت، اعلام کن: چه کسی از ابلاغ تو معزول گشت و چه کسی کارگزار آن بود؟

۴- ای مرحب! ای امید کافران، از دم شمشیر چه کس شربت مرگ چشیدی؟ «۲»

- و ای عمرو عبود، کی بود که شرنک مرگ در کامت ریخت؟

- اگر خواهد، بر ثریا بر شود و از «فرقدین» موزه سازد.

- مگر پایگاه بلند او را نشناخته‌اید و جایگاه والایش را درک ننموده‌اید؟

- ندیده‌اید که چگونه محمد بدو مشفق و مهربان بود و به تربیت او همت گماشت؟

- از کودکی در دامن مهر و محبتش پروریده مخصوص خود دانست و از کمال

(۱) برخی ابیات در اعیان الشیعه ثبت نشده است.

(۲) این چهار بیت، تنها در مناقب خوارزمی ثبت است.

ص: ۱۰۹

صفا و اخلاص به برادری برگزید.

- دخترش فاطمه را که پاره تنش بود به او کابین بست، چه او را بهترین شوهر و پرهیزکارتر از همگان یافت.

- پدرم فدای حسین سرور آزادگان باد که روز عاشورا، در راه اعلاء دین جهاد کرد.

- پدرم فدای خاندانش که در اطراف او به خون غلطیدند و چشم از او برنداشتند.

- خدا رسول کند امتی را که سرور خود را تنها گذاشتند و در رضایت خاطرش نکوشیدند.

- و نفرین خدا بر آن گندیده مردار نجس باد که از کین، چوب بر دندان او کوبید!

* و بهمین ترتیب، قصیده به قافیه دال دارد که خوارزمی در «مناقب» ص ۲۲۳ و ابن شهر آشوب در مناقب مجتمعا روایت کرده‌اند:

- او در جنگ بدر چون ماه (بدر) درخشید و دیگران را از شنیدن نام شمشیر لرزه بر اندام بود.

- برای علی در حدیث «مرغ بریان» فضیلتی است که آوازه‌اش در اکناف جهان پیچیده و حتی دشمنانش گواه و معترف‌اند.

- برای علی در سوره «هل أتی» اخلاص و صفائی است که خود ناچار، آنرا تلاوت کردید و بینی خود را به خاک کشیدید، باز هم از یاری او دامن بکشید!

- و چه سخنها که در جنگ خیبر روایت کردید: او را محبوب خدا و رسول، کرار غیر فرار، شناختید، ولی چون شتر مرغ شانه از زیر بار تهی کرده فراری شدید.

- و یا در روز «احد» که همگان پشت داده فرار نمودند و شمشیر او روی کفر را سیاه نمود.

- و در روز «حنین» که برخی از شما راه خیانت گرفت. و او با شمشیر تیز،

ص: ۱۱۰

یکنواخت بر سر دشمن کوبید.

- امور مردم را در دست کفایت گرفت و به مال آنان طمع نیست، گاهی می‌شود که امانت والیان مورد تردید است.

- در داوری به دانش دیگران نیاز نداشت، آنجا که دیگران نیازمند شده چون خر به گل ماندند.

- راه خانه‌اش که به بهترین مساجد (مسجد رسول) باز می‌شد، مسدود نگشت در صورتیکه راه دگران یکسره مسدود شد.

- و همسرش زهرا، بهترین دختری بود که به خانه بهترین شوهر رفت، مقام زهرا قابل انکار نیست «۱».

- در سایه حسن و حسین بود که مجد و بزرگواری، رواق عظمت برکشید، اگر آن دو نبودند، مجد و بزرگواری در کجا مشهود می‌گشت.

- پرتو نور، از آن دو وجود مبارک بر زمین تابید، برای خدا پرتوهاست که تجدید می‌شود.

- آنان حجت‌های تابناک خداوند که روشن گشته‌اند و مشعلهای افروخته که خاموشی ندارند.

- ای خاندان محمد. من پیوسته دوستدار شما خواهم بود، این شمائید که برای علم و آئین ستاره رخشانید.

- آنکه از دوستی شما پاکشد، به هیچش نخرم که بی‌آبروست و مادرش ننگین.

* حموی صاحب «فرائد السمطين» در سمط دوم باب اول، این دو بیت را از صاحب آورده است.

- الطاف الهی از حدود آرزو و تمنایم در گذشته و با دست و زبان، شکر آن نتوانم گزاشت.

- از بهترین الطاف و کامل ترین نعمت‌ها، همین دوستی امیر المؤمنین علی

(۱) این شعر را خوارزمی روایت می‌کند ولی در اعیان الشیعه نیست،

ص: ۱۱۱

است که بدان چنگ زده‌ام.

* علامه مجلسی در «بحار» ج ۱۰ ص ۲۶۴ قصیده‌ای طولانی به نام صاحب ثبت کرده که از برخی کتب قدیمی نقل فرموده
«۱»:

- فرزندان علی، برادر مصطفی را به خون کشیدند، و شایسته است که بر این سوگ اشکهای ما بریزد و سیلاب کشد.

- و لعنت و نفرین، پیوسته نثار دشمنانش گردد، چه آنها که در گذشته‌اند و چه آنها که از دنبال آیند.

- ابتدا بر سر پسرانش ریختند، سپس بر سر دخترانش و مصیبتی عظیم به بار آوردند: اینک سخنی از شهادت او بشنو!

- حسین را در کربلا، از نوشیدن آب مانع شدند، بی‌پروا، فریاد نوحه و زاری برکش!

- آب گوارای فرات را بر او بستند، از این‌رو به رستاخیز، ناگوارترین آب دوزخ را به حلقومشان خواهند بست.

- رواست که سر پسر پیامبر را جدا کنند، و در جهان اسلام کسی زنده باشد و در رکابش شهید نشود؟

- زنازادگان درباره آنها که شعارشان «حی علی الفلاح» «۲» بود، هر چه خواستند کردند و فرصت از کف نهادند.

- زنازاده پسر زنازاده با چوب خیزران لب و دندان کسی را به بازی گرفت که بهترین بوسه گاه بهترین پیامبران بود «۳».

پسران هند جگر خوار، با شمشیرهای هندی خود رگهای گردن پیامبر را می‌برند و سرفرازی می‌کنند.

(۱) چاپ جدید ج ۴۵ ص ۲۸۴.

(۲) پیش به سوی رستگاری.

(۳) سید محسن امین در اعیان الشیعه تنها همین یک بیت قصیده را ذکر کرده.

- فرشتگان به خاطر شهادتشان زاری کرده گریستند، آری آنانرا از ناوک تیر و نیزه شربت شهادت دادند.

- من گریه و زاری را گر چه پیوسته و بر دوام باشد روا می‌دانم، و بعد از مصیبت طف (کربلا) خنده را بر احدی روا نخواهم شمرد.

- چقدر این سخن را بر زبان راندم و گفتم: ای اندوه! بر دوام باش و ای غم در قلب من خانه گیر و کوچ مکن.

* اینها نمونه از اشعار صاحب است که درباره ائمه اطهار سروده، و در مناقب این شهر آشوب، قسمت دیگری در ابواب کتاب به تناسب پراکنده شده که همه را سید «امین» در کتاب «اعیان الشیعه» گرد آورده، و چون هر دو کتاب در دسترس همگان است از نقل آن اشعار، خودداری و تنها به ذکر قسمتی پرداختیم که در سایر معاجم یاد شده بود.

سید علیخان مدنی، در کتاب «الدرجات الرفیعه» می‌نویسد: صاحب- که خدایش رحمت کند- قصیده بدون الف پرداخته، با اینکه الف، در نثر و نظم از هر حرفی دیگر بیشتر وارد می‌شود، مطلع قصیده این است:

قد ظل یجری صدری من لیس یعدوه فکری

این قصیده که در مدح اهل بیت سروده شده، هفتاد بیت است، و لذا مورد اعجاب و شگفت همگان واقع شده دست بدست می‌گشت. چون طلوع خورشید، به هر شهری سرکشید و چون وزش باد، به بر و بحر تاخت.

صاحب، بر این طریقه و روش به کار خود ادامه داد، و قصائدی ساخت که هر کدام، از یک حرف خالی بود، و تنها سرودن قصیده‌ای که از حرف واو، خالی باشد بر او مشکل افتاد.

دامادش ابو الحسین علی، در صدد آن بر آمده قصیده‌ای سرود که از واو خالی و همه در تنای صاحب بود، مطلع قصیده این است:

برق ذکر ت به الحباب لما بدی فالدمع ساکب

وَاللَّهُ تَوَكَّلْتُ

* و بر خاتم دومی چنین:

شفيع اسماعيل في الاخره
محمد و العترة الطاهره

مذهب صاحب:

- چه بسیار مرا به خاطر دوستی و محبت شما، رافضی خواندند، ولی زوزه‌هایشان مرا از ساحت شما بر نتافت.

و نیز ابن شهر آشوب، در «معالم العلماء» او را از شعراء بی پروای امامیه شمرده و شهید دوم او را از «اصحاب ما» دانسته، در کتاب «معاهد التنصیر» آمده است که

ص: ۱۱۴

«صاحب شیعه تندى است مانند آل بويه و طرفدار اعتزال».

بالا تر از این، گواهی دو شیخ بزرگ کافی است: اول رئیس المحدثین صدوق طائفه در «عیون الاخبار». دوم شیخ مفید، آن طور که ابن حجر در «لسان المیزان» ج ۱ ص ۴۱۳ حکایت می‌کند و از جمله شواهد رساله‌ای است که خود صاحب در شرح حال عبد العظیم حسنی نگاشته و در خاتمه مستدرک ج ۳ ص ۶۱۴ ثبت آمده است «۱».

در «لسان المیزان» ج ۱ ص ۴۱۳ می‌نویسد: «۲» صاحب به مذهب امامیه می‌رفته و کسیکه تصور کرده معتزلی است به خطا رفته، قاضی عبد الجبار، آنگاه که برای نماز بر جنازه صاحب پیش افتاد، گفت: نمیدانم بر جنازه این رافضی چگونه نماز گزارم.

و از ابن ابی طی آورده که شیخ مفید گواهی داده است که آن کتابی که در تأیید مذهب اعتزال، به صاحب ابن عباد منسوب است، ساختگی و مجعول است.

در این میان سخنان درهم ریخته‌ای وجود دارد که برخی گواه بطلان برخی دیگر است، از جمله می‌گویند: صاحب پابند مذهب اعتزال بوده، و شافعی مذهب گاه می‌گویند حنفی مذهب بوده و شیعه زیدی است.

در میان نکوهشگران او، برخی سینه پر کینه‌ای دارد که از گفتن آنچه حقد و حسد بدو الهام کند، باکی ندارد، مانند ابو حیان توحیدی، و برخی نظرشان ضد و نقیض نقل شده چون شیخ مفید که ابن حجر، هم مجعول بودن رساله اعتزال را از او نقل کرده هم اعتقاد صاحب را به مذهب اعتزال.

این تهافت و درهم‌ریزی سخن، اعتماد بر این حکایات و واریسها را سست می‌کند اما تصریح به تشیع او، با گواهی دانشمندان متقدم و متأخر تأیید شده و سید ابن طاوس که در کتاب «الیقین» به امامی بودن او تنصیب می‌کند، بعد، از شیخ مفید و علم الهدی نسبت او را به مذهب اعتزال، حکایت می‌نماید، البته این صرف حکایت است و

(۱) رساله به خط برخی از فرزندان بویه با تاریخ ۵۱۶ هجری به رؤیت علامه نوری صاحب مستدرک رسیده.

(۲) به نقل از ابن ابی طی.

نظر شیخ مفید که قبلاً معلوم شد، اما نظر سید مرتضی علم الهدی، ظاهراً نسبت از اینجا ناشی شده که صاحب درباره جاحظ که از بزرگان معتزله است تعصب داشته و از او جانب‌داری می‌کرده و چون سید مرتضی بر او رد و اعتراض نموده، گمان برده‌اند که صاحب بر مذهب اعتزال بوده و سید مرتضی بدین جهت بر او ایراد کرده است.

ولی ما احتمال می‌دهیم که تعصب و جانب‌داری صاحب، به خاطر بزرگداشت ادب و هنر جاحظ باشد، نه به خاطر مذهب اعتزال، چنانکه می‌بینیم، سید رضی نسبت به صابی زندیق تعصب دارد.

اما آنچه از رساله «ابانه» حکایت شده و اشعار دارد که صاحب، نص بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را منکر بوده، صرف حکایت است. چون عبارت این رساله به تنهایی می‌تواند، امامی بودن او را به ثبوت رساند.

اینک متن کلام صاحب را آن گونه که از ابانه نقل شده همراه آنچه در «تذکره» آمده ملاحظه فرمائید.

در «ابانه» گوید:

عثمانیه (طرفداران عثمان) و طوائف ناصبیان، تصور کرده‌اند که سایرین، از امیر المؤمنین والایم و مهتراند، و گواه آورده‌اند که ابو بکر و عمر بر او ریاست کردند.

شیعه عدلیه گویند: پیامبر خدا، عمرو عاص را در غزوه «ذات السلاسل» بر آن دو امیر ساخت، اگر آن گواهی درست باشد، باید که عمرو عاص از آن دو خلیفه برتر باشد.

بعد از آن طائفه شیعه گفتند: علی بعد از رسول افضل و برتر از همگان باشد و از این رو بود که رسول خدا- در آن هنگام که بین ابو بکر و عمر عقد برادری استوار کرد- علی را برادر خود خواند، البته رسول، بهترین را برای خود انتخاب فرموده است.

حتی به این معنی تصریح فرموده و گفته: انت منی بمنزله هارون من موسی، و از این نسبت که تو بمنزله هارون هستی، جز نبوت را استثنا فرموده است.

ص: ۱۱۶

و نیز درباره علی فرموده است (اللهم آتني باحب خلقک الیک یا کل معی هذا الطیر) خدایا محبوب‌ترین بندگان را بفرست، تا این مرغ را با من تناول کند.

و خدا علی را فرستاد.

و نیز رسول خدا فرموده: من كنت مولاه فعلي مولاه: هر که مرا سرپرست خود می‌داند، علی سرپرست او خواهد بود، پروردگارا یاورش را یاور باش و دشمنش را دشمن. تا آخر دعا.

بعد از همه اینها، فضیلت و برتری، با سبقت به اسلام ثابت شود، و اسلام علی از همه پیشتر بود، و خدا هم فرموده است: پیشروان پیشروان، آنها مقرب درگاه‌اند.

و هم با جهاد و پیکار در راه دین، و علی شمشیر در نیام نکرد، و از پیشروی باز ننشست:

او است که غبار حزن، از چهره رسول می‌زدود، اوست که مشکلات را از پیش برمی‌داشت اوست که آتش افروز پیکار بود:

او قاتل مرحب است و برکننده در خیبر و به خاک افکننده عمرو بن عبدود.

او همان کسی است که رسول خدا درباره‌اش فرمود: «فردا پرچم به کسی سپارم که خدا و رسول را دوست دارد، و خدا و رسول او را دوست دارند، حمله می‌کند و فرار نمی‌کند» و قرآن هم فرموده است: خداوند پیکارگران را بر باز نشینان از جنگ برتری داده است با اجر بسیار.

و هم با علم، و رسول فرمود: انا مدینه العلم و علی بابها: من شهر علمم، و دروازه این شهر علی است. اثر این حدیث روشن است، چه علی از صحابه پرسش نکرد. و همگان ازو پرسش کرده‌اند، او از کسی فتوی نخواست، و همه از او فتوی خواسته‌اند تا آنجا که عمر می‌گفت: لو لا علی لهلك عمر: اگر علی نبود، عمر نابود شده بود، و می‌گفت: خدایم برای مشکلی زنده نگذارد که ابو الحسن آنجا نباشد. و خدا هم فرموده است: بگو آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند برابرند؟

و هم با زهد و تقوی و نیکی و احسان، در صورتیکه علی اعلم آنان باشد، با تقوی تر آنان خواهد بود، چه خداوند فرماید: از میان بندگان، تنها دانشمندانند که از

ص: ۱۱۷

خدا می‌ترسند.

ضمناً همو است که مسکین و یتیم و اسیر را بر خود ایثار کرد و هر سه شب، تنها خوراک موجود خود را که برای افطار ذخیره داشت، بدانها بخشید، و خدای عز و جل چنین نازل فرمود: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَ أَسِيراً» و به پیامبرش خبر داد که پاداش این عمل بهشت است. داستان مفصل است و فضیلت آن بسیار.

و نیز همو است که انگشتی خود را در حال رکوع، تصدق کرد، و خدا نازل کرد:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ.

و یک طائفه از شیعه، غافل از حقیقت استدلال، تصور کرده‌اند که علی در حال تقیه بود، و از این رو از دعوت مردم به امامت خود دست کشید. و نیز تصور کرده‌اند که بر امامت او نص آشکاری است که قابل تأویل نیست.

طائفه عدلیه گویند: این سخن فاسد است. چگونه وظیفه او تقیه بوده، آنهم در اقامه حق، با آنکه سرور بنی هاشم بوده است؟ این سعد بن عبادہ نبود که با مهاجر و انصار در افتاد و از همه برید. بدون اینکه از مانع و دافعی بهراسد؟ و بالاخره به «حوران» رفت و حاضر به بیعت نگشت؟

و نیز اگر روا باشد نص آشکاری بر امامت باشد و از همه امت مخفی بماند.

رواست که بگوئیم: نماز ششمی هم در فرائض یومیه وجود داشته و هم ماه دیگری جز ماه رمضان که باید روزه‌دار بود، و همه را مخفی کرده‌اند، با اینکه امت اسلامی بر آنچه در امر امامت اتفاق افتاده، و هم خلافت آن خلفا که قیام به حق کردند و بر عدل و داد فرمان راندند، اجماع دارند و اجماع گواه حقانیت است.

البته آنان که با علی در افتادند و به پیکار برخاسته شمشیر بروی او کشیدند، از ولایت الهی خارج‌اند، مگر آنان که بازگشت نموده و راه صلاح گرفته باشند. و خداوند، توبه کنندگان و پاکی طلبان را دوست دارد.

سخن صاحب تمام شد.

بنابر آنچه از جواب طائفه عدلیه بدست می‌آید، مراد این است که، ادعای

ص: ۱۱۸

شیعه: دائر به تقیه علی (ع) و ترک فرمودن آن سرور دعوت مردم را به امامت خود، با ادعای دیگرشان راجع به وجود نص جلی مجتمعا، تصور باطلی است که با هم سازگار نمی‌نماید، چه اگر نص بود، علی خود آنرا آشکار می‌فرمود و از دعوت بامامت خود صرف نظر نمی‌کرد.

و در واقع می‌گوید: مدعی این دو مطلب، از ظاهر ساختن حقیقت به صورت برهان، غافل مانده و نتوانسته است به آنچه در کتاب و سنت آمده استدلال کند، چه ما می‌دانیم که آن سرور به امامت خود دعوت کرده و با براهین و نصوصی که بدان اشاره شد، احتجاج فرموده است.

و خلاصه از این عبارت، انکار نص جلی، مفهوم نمی‌شود. و نمیتوان صاحب را منکر آن شمرد. آنچنان که دیگران نسبت داده‌اند.

و در ذیل کتابش «تذکره» می‌نویسد:

«صاحب که خدایش رحمت کند، در آخر کتاب «نهج السبیل» چنین مرقوم داشته است که امیر المؤمنین علی، بطور قطع، فاضل‌ترین صحابه رسول است و بر این اعتقاد خود گواه آورده که برتری با مسابقه و پیش قدمی در خدمات دینی است و هم در اثر علم و جهاد و زهد که بالاترین درجات است:

بدون تردید علی بر همه صحابه مقدم بوده و از هیچکس دنبال نمانده است، چه می‌بینیم که در پیکار با دلاوران و کشتن سران کفار و پرچمداران ضلالت بر همه پیشی گرفته، و همو است که رسول خدا بین خود و او، عقد برادری بست، آن هنگام که بتناسب بین ابو بکر و عمر رشته برادری استوار کرد.

و نیز رسول خدا او را کفو و همتای فاطمه زهرا شناخت که سالار زنان جهان بود.

و هم دعا فرمود که «خداوند دوست او را دوست بدارد، و دشمن او را دشمن» و همگانرا مطلع فرمود که «علی نسبت باو منزلت هارون دارد، نسبت به موسی» به خاطر آن فضائی که در او می‌شناخته.

و نیز فرمود: «پروردگارا محبوبترین بندگان را بفرست تا در تناول این مرغ

ص: ۱۱۹

بریان با من شریک گردد» و علی آمد. و البته محبوبترین صحابه فاضل‌ترین آنها خواهد بود.

و فرمود: «من شهر علمم و علی در آن شهر».

و فرمود: «از خدایم درخواستی نکردم جز آنکه مانند آنها برای علی در-خواست کردم حتی مقام نبوت را و پاسخ رسید: نبوتی پس از تو سزاوار نیست» و البته مقام نبوت را به خاطر فضل و برتری او مسئلت فرمود، و از این رو بود که در حدیث

«انت منی بمنزله هارون من موسی»

، نبوت را استثنا فرموده گفت

«الا انه لا نبوة بعدی»

. علی بر محنت روزگار و سختیها و شدائد آن شکیبا ماند، و در دوران خلافتش هم در استحکام مبانی دین و آئین، سرسخت بود و خود جز با خوراک درشت و لباس خشن سر نکرد، همگان از سرچشمه علمش سیراب شدند، و این خود معلوم که مردم جز به دانشمندتر از خود مراجعه نکنند.

او بهترین گذشتگان امت و بهترین آیندگانشان خواهد بود، رسول خدا سفارش کرد که با ناکثین جمل و قاسطین صفین و مارقین نهروان پیکار کند، و عمار بن یاسر که رسول خدا در اثر بصیرت و بینش در دین، مزده بهشتش داده بود، در رکاب او شهید گشت.

رسول خدا او را به عیسی بن مریم مانند کرد، آن چنانکه به هارونش مانند کرده بود، و حاضر نشد برای او مثلی، جز از میان انبیاء انتخاب فرماید.

و علی بود که در رکوع نماز، انگشتی به سائل بخشید و آیه نازل گشت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» تا آخر آیه.

و همو بود که سه روز، قوت روزانه خود را بر مسکین و یتیم و اسیر ایثار فرمود و آیه نازل گشت: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا».

و هم در قرآن نازل گشت «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» و از این رو، رسول فرمود: من رسول و منذرم و تو یا علی، سرور و رهبر آنان.

و آیه نازل گشت «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» یعنی قرآن را گوش شنوا فرا خواهد گرفت

ص: ۱۲۰

و رسول فرمود: آن گوش شنوا گوش علی است.

و خدایش مرزدار ایمان ساخت که دوستیش آیت ایمان و دشمنیش نشانه نفاق بود، تا آنجا که گفتند: ما در دوران رسول، منافقین امت را فقط و فقط از راه دشمنی با علی می شناختیم.

و رسولش خبر داد که روز رستاخیز علی تقسیم کننده سهام بهشت و دوزخ است:

سهم دوزخ را از مردم محشر بدو می سپارد و بهشتیان را با خود به بهشت خواهد برد.

و ابن عباس گفت: خدا در قرآنش خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نازل نفرمود جز آنکه علی سرور آن مؤمنان و شریف آنان بود.

و از این والاتر، سخن رسول است که فرمود: علی یعسوب مؤمنان است. و یعسوب، نام ملکه زنبوران است که در گرد او انبوه شوند و هر کجا رود، از او جدا نگردند.

در شب هجرت، که قریش، گرد خانه رسول، بانتظار سپیده دم مراقب بودند، تا هجوم آورده او را مقتول سازند، علی با استقامت و شیردلی، بر جایگاه رسول خوابید و در هر آن منتظر هجوم آنان بود، در آن شب درست موقعیت و منزلت اسحاق ذبیح «۱» را داشت که با آرامش دل بانتظار قربان گشتن در راه حق بود.

و همو است که عمر بن الخطاب در حق او گفت: لو لا علی لهلك عمر: اگر علی نبود نابودی عمر قطعی بود، و یا گفت: خدایم برای مشکلاتی چنین زنده نگذارد که ابو الحسن در کنارم نباشد.

علی، زندگیش تماماً اسلام و عمرش سراسر ایمان بود: لحظه ای به خدا کافر نگشت، زحماتش در یاری اسلام، پسندیده و مشکور و بالاخره در راه آئین و احیای دین، شربت شهادت نوشید.

خداوند ما را در زمره آن کسانی قرار دهد که دوستی و مودت خاندان پیامبر را بر همه چیز دنیا برگزیدند، و هم ما را بر آن سیره و روشی بدارد که نیکوتر و

(۱) بنابر مذهب خصم (اهل سنت) که اسحاق را ذبیح دانند.

ص: ۱۲۱

شایسته تر است، و خدا ما را بس است: همان فرستنده باران و شکافنده دانه، خالق جان «۱».

از اینها گذشته، صاحب در اشعار خود، به مذهب حق که همان مذهب امامیه است تصریح کرده، و نص غدیر را سند اعتقاد خود می‌شمارد؛ می‌گوید:

بالنص فاعقد ان عقدت یمینا کل اعتقاد الاختیار رضینا

- اگر سوگند یاد کنی، بر نص خلافت یاد کن، ما به قانون «اختیار» گردن نهادیم.

- در برابر سخن خداوند تسلیم شو که فرمود: موسی از میان امت هفتاد نفر اختیار کرد.

* و نیز در قصیده که با قافیه «با» گذشت، گفته بود:

- ندانستید وصی رسول همان است که در محراب عبادت انگشتی به رسم زکاة بخشید؟

- ندانستید وصی رسول همان باشد که روز «غدیر» حقانیت او را اعلام و صحابه را محکوم ساخت؟

* و یا این شعرش:

- دوستی جانشین پیامبر امیر مؤمنان فریضه قرآن است.

- که خداوند بر عهده تمام جهانیان نهاده و به سالاری مؤمنانش برگزیده.

* و آنچه در «لسان المیزان» آمده که: صاحب از مذهب اعتزال جانبداری می‌کرده و بدان شهرت داشته، از چند جهت مردود است، چه این حجر، خود این نسبت را تخطئه کرده و هم از قاضی عبد الجبار حکایت کرده که هنگام نماز بر جنازه صاحب

گفته: «نمی‌دانم چگونه بر این رافضی نماز بخوانم» و از همه بالاتر اشعار او است که می‌گوید: از شماتت دشمن که مرا رافضی می‌خوانند، باکی ندارم.

(۱) تمام این احادیث که در فضل و منقبت مولایمان امیر المؤمنین، مورد استناد صاحب واقع گشته. صحیح و در نزد محدثین مسلم و ثابت است، و کسی که به اجزاء کتابمان «الغدیر» مراجعه کند، خواهد یافت که این احادیث به صورت صحیح و مسند از حفاظ اهل حدیث روایت شده.

ص: ۱۲۲

ممکن است منظور ابن حجر، تنها شهرت باشد، گرچه با واقعیت همراه نباشد و در آن صورت است که سخن او از تناقض و تهافت خارج می‌شود.

با توجه به قرائن، بنظر می‌رسد که صاحب، مانند سایر بزرگان مذهب، موقعی که موضوع «عدل الهی» مطرح بحث بوده، علنا به حمایت و جانبداری از معتزلیان برمی‌خاسته است.

البته علت حمایت این است که شیعه و معتزله، در برخی مسائل، کاملاً اتفاق نظر داشته مجتمعا در برابر اشاعره ایستادگی داشته‌اند، خصوصا در مسئله جبر که مستلزم انکار عدل الهی است، گرچه در فرع دیگر آن که موضوع تفویض و اختیار است، اختلاف نظر دارند.

و از آنجا که فرق نهادن بین این دو مسئله، خصوصا در هنگام مشاجره و جدال برای همگان سهل و میسر نیست، فراوان بین پیروان این دو مذهب خلط و اشتباه شده، شیعه را معتزلی، و معتزلی را شیعه قلمداد کرده‌اند، چنانکه غیر از صاحب بزرگان دیگری همچون علم الهدی سید مرتضی و برادرش شریف رضی به اعتزال منسوب گشته‌اند.

و اما شافعی بودن صاحب، درست مانند حنفی بودن اوست، و تناقض شگفت‌تر سخن ابی حیان در امتناع ج ۱ ص ۵۵ می‌باشد که گفته: «صاحب شیعه‌ای است که بین مذهب ابی حنیفه و سخن زیدیه، جمع کرده»، با اینکه صاحب در اشعار فراوانی نام ائمه اطهار را صریحا یاد کرده و در واقع اعتقاد زیدیه را از خود نفی می‌کند، به این شعر او توجه فرمائید:

- سرور من محمد است و هم علی وصیش و دو پسر پاکشان و سالار عابدان.

- و محمد باقر و فرزند او جعفر صادق و آنکه با موسی بن عمران همانم است.

- و علی که در خاک طوس خفته بعد محمد و آنگاه علی که مسموم شد و بعد رهبرمان -

- حسن و بعد از او به امامت «قائم آل محمد» معتقدم که در کمین ستمکاران است.

* و یا این شعر دیگرش:

- به برکت محمد و علی و دو پسرشان و زین العابدین و دو باقر و یک کاظم.

- بعد رضا، بعد محمد، سپس فرزندش، و عسکری پرهیزکار، و قائم آل محمد.

- امیدوارم که روز رستاخیز، رستگار شده به نعیم بهشت واصل گردم.

* و یا این دو بیت:

- پیامبر حق و وصی او، با دو سرور آزادگان بهشت، بعد زین العابدین و دو باقر.

- و موسی و رضا و دو فاضل که با برکت آنان چشم طمع به بهشت جاوید دوخته‌ام.

* و در این رجز خود گفته است:

- ای زائری که مشاهد مشرفه را عازم گشتی و کوه و صحرا در نوشتی.

- درود مرا بر رسول خدا نثار کن درودی که با گذشت روزگاران کهنه نگردد.

- و چون به کوفه بازگشتی، همان تربت پاک معروف.

- در بهترین جایگاه «نجف» به مهتر عالمیان ابو الحسن درود فرست.

- و مجدداً باز گرد به مدینه و در بقیع. بر امام مجتبی سلام گوی.

- و در کربلاء، صحرای طف عنان بازگیر و سلام مرا با بهترین تحیات هدیه کن!

- به خدمت آن خفته در خاک، حسین که سالار شهیدان است.

- و باز در پهنه بقیع پهلوی گیر که تربتی شریف و والاست.

- در آنجا زین العابدین چراغ تابان و باقر شکافنده علم و جعفر صادق بخاک اندراند.

- سلام مرا به آنان برسان، سلامی پیوسته که طنین آن دشت و دمن را پر سازد.

- و بعد در بغداد پهلوی بگیر و بر پاکیزه نهاد: موسی، سلام مرا نثار کن!
- و با عجله به طوس رو ولی آرام دل، و سلام و تحیت مرا به ابی الحسن تقدیم کن.
- سپس بر بال همای نشین و به بغداد باز شو! و درود مرا بر معدن تقوی محمد نثار کن.
- و بعد در سامرا سرزمین عسکر، بر علی هادی سلام گوی که از شک و ریب،

ص: ۱۲۴

پاک است - و هم بر حسن فرزندش که رفتارش پسندیده و گفتارش از معدن علم الهی سرچشمه گرفته.

- اینانند، نه سایر مردمان، که پناه من اند و هر روز با جان و دل رو به سوی آنان دارم.

* و نیز ارجوزه دیگری دارد که به نام یکایک پیشوایان رهبر زینت داده است.

اضافات چاپ دوم:

[و نیز قصیده در ثنای امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا هشتمین حجت خدا دارد، که در مقدمه «عیون اخبار الرضا» تألیف شیخ صدوق درج شده و هم قصیده دیگری در ستایش آن امام که می گوید:

- ای زائر که پا در رکاب کرده به تاخت می روی!

- چنان از ما گذشت که گویا برقی بود: جهید و ناپدید شد.

ابلق سلامی زاکیا بطوس مولای الرضا

- درود خالصانه ام را در طوس به سرورم رضا نثار کن.

- فرزند زاده پیامبر مصطفی، فرزند خلیفه اش مرتضی.

- آنکه به عزتی پایدار، دست یافته و با عظمتی رخشان زیور بسته.

- از این مخلص که دوستی و ولایت آنان را فرض می شمارد پیغام برده بگو:

- در سینه سوز آتشی است که دلم را پردرد ساخته.
- از این ناصیبان که دام نهاده در کمین نشسته‌اند، قلب دوستانان جریحه‌دار است
- با صراحت لهجه بر آنان گذشتم و سخن را بی‌پرده گفتم.
- علنا پرچم خلاف برافراشتم و از اینکه بگویند: رافضی گشته، هراس نداشتم.
- چه خوش است ترک گفتن آنها که رسماً به دشمنی و خلاف شما برخاسته‌اند.
- اگر امکان می‌یافتم، خود به زیارت او مشرف می‌گشتم، گر چه بر آتش تفته پای نهم.
- ولی من پای بست این دیارم، با قید و بندی خطیر.

ص: ۱۲۵

- این ثنا و تحیت را نثار مرقدش می‌سازم تا به ثواب زیارت نائل گردم.
 - این امانتی است که به خدمتش گسیل داشته‌ام، باشد که خوشنود گردد.
 - پسر عباد، با سرودن این تحیت، به شفاعتی امید بسته که هرگز مردود نخواهد گشت.
- خصال نیک همراه شگفتیها:
- ۱- می‌گویند: روزی صاحب این عباد، نوشیدنی خواست، قدحی پر آوردند چون خواست بیاشامد، بعضی از دوستان نزدیک گفت: مخور که مسموم است، هنوز چاکری که آب آورده بود حاضر بود، صاحب به دوستش فرمود: گواه سخت چیست؟
- گفت: آزمایش، به همین غلامی که آب را آورده بگو خودش بیاشامد، صاحب فرمود:
- این کار را نه برای دیگران تجویز کنم و نه حلال دانم. گفت: به مرغی بنوشان! فرمود: هلاک حیوان را هم تجویز نکنم.
- قدح را برگرداند و دستور داد آبرا بریزند. و به غلام فرمود: پی کار خود روا و دیگر به خانه من وارد مشو، و فرمان داد که کنیزی در عوض غلام به خدمت گمارند، و حقوق آن غلام را هم مرتب پرداخت نمایند.
- بعد فرمود: یقین را با شک نمیتوان زدود، و قطع حقوق هم کیفری است که با خست همراه است.

۲- یکی از سادات علوی، رقعہ‌ای گسیل داشت که خداوندش فرزندی پسر عنایت فرموده، تقاضا دارد که نام و لقبی برای مولود، معین فرماید. صاحب در کنار رقعہ او نوشت:

«خداوندت با نورسیده تک‌سوار و بخت‌کامگار، قرین سعادت گرداند، بخدا سوگند که چشمها روشن گشت و دلها خرم: نامش علی باشد، تا خدایش بلند آوازه گرداند، و کنیه‌اش ابو الحسن. تا کار و بارش نیک و حسن آید. آرزومندم با کوشش خود فاضلی ارجمند و ببرکت جدش نیکبختی سعادت‌مند گردد، بمنظور دور بادش از چشم

ص: ۱۲۶

بد دیناری زر به وزن صد مثقال نیاز کردم «۱» تا به فال نیک صد سال زندگی با سعادتش نصیب گردد، و چون طلای ناب از تصرف روزگار در امان ماند. و السلام.

۳- یکی از حاشیه‌نشینان رقعہ‌ای به خدمت صاحب فرستاده تقاضای حاجتی کرد.

نامه را بدو عودت داده و گفتند: صاحب به دست خود نامه‌ات را امضا و وعده مساعدت داده است، ولی او هر چه نامه را زیر و رو کرد، چیزی بنظرش نرسید، نامه را به ابی العباس ضبی عرضه کرد، ابو العباس بعد از دقت کافی متوجه شد که صاحب با نوشتن فقط یک الف، پاسخ مساعد داده است:

در رقعہ متقاضی چنین بود: فان رأی مولانا أن ینعم بكذا، فعل. اگر رأی مبارک سرورمان تعلق گیرد که مساعدت فرماید، خواهد کرد، و معلوم شد صاحب جلو «فعل» که فعل ماضی است، بمعنی «خواهد کرد» یک الف اضافه کرده یعنی «افعل» خواهم کرد.

۴- صاحب، در یک طبق نقره، عطری خدمت ابی هاشم علوی هدیه کرده و با این سروده گسیل داشت:

- این بنده به قصد زیارت عتبه مبارکه خدمت رسید، تا از پرتو انوارت نصیبی گیرد.

- از این عطری که تقدیم مقامت شده بهره گیر، که عطر فروش از خوی چون مشکت مایه گرفته.

- اما ظرف پیشکشی است که با عطر همراه شده، با قبول آن، عنایتی بر عنایاتت بیفزاید.

۵- ابو القاسم زعفرانی به شکوه و جلال صاحب نگریست که جمعی از خدم و حشم و حاشیه‌نشینان با لباسهای فاخر و جبهه‌های خز گردا گرد مجلس نشسته‌اند به کناری رفت و به نوشتن پرداخت، به صاحب گفتند: در حضور شما چنین جسارتی

(۱) این سکه‌ها به نام صاحب زیور یافته و مخصوص عطا و صله بود، نه اینکه رواج بازار باشد سکه‌های هزار مثقالی هم وجود داشته که ذکرش خواهد آمد. (مترجم)

ص: ۱۲۷

مرتکب می‌شود، صاحب فرمود: او را بیاورید زعفرانی لحظه‌ای مهلت خواست تا از نوشتن بپردازد، صاحب تقاضای او را رد کرده دستور داد طومار را از دستش گرفته باز آورند، زعفرانی نزدیک شد و گفت خداوند صاحب را مؤید بدارد، و سرود:

- چکامه را از زبان شاعرش بشنو که بیشتر در شگفت شوی، گل بر سر شاخه زیباتر است.

* صاحب فرمود: بیاور تا چه داری، ابو القاسم اییاتی برخواند که از آن جمله است «۱»:

- دگران مال و دولت اندوزند و با حرص و ولع گنجینه سازند.

- و تو ای زاده عباد، ای امید همگان، نوال و بخشش آرزوی توست.

- عطایت برای همگان، خواه دستی دراز یا فرو کشیده دارند، چون میوه رسیده مهبای چیدن است.

- جهانی را با نعمت و احسان فرو گرفتی، کمترین بهره‌ای که نصیب مردم شد، دولت و بی‌نیازی است.

- حساس‌ترین شعرا در برابرت زبان بسته، و شاکرترین آنان از سپاس نعمت عاجز و خسته.

- ای سروری که جود و نوالش، دولت و مکنّت به ارمغان می‌آورد و به پای دور و نزدیک می‌ریزد.

- همگان را از زائر و مجاور، خلعت بخشودی، آنهم خلعتی که در پندار نگنجد.

- حاشیه‌نشینان این بارگاه، در لباس خز می‌خرامند و جلوه می‌فروشند جز من.

- البته آن را که بر عهد خود پایدار است و همواره نیکی کند حاجت یادآوری نیست.

* صاحب فرمود: در داستانهای معن زائده خواندم که مردی بدو گفت:

ای امیر مرکبی عطایم کن. و او فرمود تا یک ناقه، یک سمند، یک قاطر، یک الاغ، یک

کنیز بدو عطا کردند، و اضافه کرد: اگر من دانستم خداوند بلند پایه مرکوبی جز اینها آفریده، عطایت می‌کردم.

اینک من که صاحبم، فرمایم که از جامه خز: یک جبه، یک پیراهن، یک جلیقه یک شلوار، یک عمامه، یک دستمال، یک طاقه ازار (کمربوش)، یک رداء (بالاپوش) یک جوراب بر تو خلعت کنند، و اگر دانستم جز اینها لباس دیگری از خز ساخته شود.

عطایت می‌کردم.

بعد فرمود تا به خزانه اندر شد، و تمام این خلعتها را بر او ریختند. هر چه توانست پوشید، و آنچه نتوانست به غلامش تحویل شد.

۶- ابو حفص وراق اصفهانی، در رقعهای به صاحب نگاشت:

خداوند سایه سرورمان صاحب را مستدام بدارد، اگر نه این بود که یادآوری مایه سودبخشی، و افراختن شمشیر بعد از جنبش آن در نیام، سهل و هموارتر است نه یادآوری کردمی، و نه این شمشیر برنده را، تکان دادمی، ولی حاجتمندی که کارش به استخوان رسیده، به روا گشتن حاجت شتاب، و در برابر بخشنده بی‌دریغ هم، دست طلب و الحاح دراز دارد.

حال و روزگار این بندهات - که خدایت مؤید بدارد - پریشان است، حتی موشها از انبار گندم در حال کوچاند، اگر رأی مبارک باشد که این بنده را با سایر چاکران که در نعمت غوطه‌وراند و از این رو رحل اقامت افکنده‌اند، دمساز فرمائی - خواهی فرمود. ان شاء الله.

صاحب در کنار رقعهایش نگاشت:

چه نیک سخن ساز کردی، ما هم به نیکی پاسخ آغاز کنیم: موشهای خانگی را به نعمت سرشار و نوال بی‌زوال، مژده بخش! گندم، همین هفته می‌رسد، سایر حوائج در راه است.

۷- ابو الحسن علوی همدانی مشهور به «وصی» گوید: از جانب سلطان به سفارتی عازم ری گشتم، در راه بسیار اندیشیدم که مقالی زیبا و سخنی شیوا که در خور ملاقات

صاحب باشد، طراز بندم، موفق نشدم. هنگامی که در اسکورت خود با من روبرو گشت و من نزدیک شدم تا آنجا که عنان دو مرکب بهم پیوست، به یاد یوسف افتادم و بر زبانم گذشت: «ما هذا إِلَّا بَشَرٌ إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» این مرد ما فوق بشر است، این فرشته عالی مقام است. و او در پاسخ گفت: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ» اگر نه این بود که مرا تخطئه کنید می گفتم بوی یوسف بمشام می رسد، بعد فرمود: خوش آمدی؟

مرحبا بالرسول، ابن الرسول، الوصى ابن الوصى.

۸- صاحب در اهواز با مرض اسهال به بستر افتاد، هر گاه که از سرطشت بر می خاست، در کنار آن ده دینار زر سرخ می نهاد، مبادا خدمتگزار از کار ملال گیرد و از این رو خدمتکاران خواهان دوام کسالت بودند، و چون عافیت یافت، قریب پنجاه هزار دینار تصدق کرد

۹- در «یتیمه الدهر» از ابو نصر ابن المرزبان حکایت آورده که هر گاه برای صاحب ابن عباد، آب یخ می آوردند، بعد از نوشیدن آن می گفت:

تستخرج الحمد من اقصى القلب

قعقة الثلج بماء عذب

- قورت قورت آب یخ، بیرون کشد سپاس الهی را از ته قلب.

* و بعد می گفت: بار پروردگارا لعنت خود را بر یزید، تجدید فرما.

۱۰- در «معجم البلدان» می نویسد: ابن حضیری، شبها به مجلس صاحب حاضر می گشت، شبی چرت بر او غالب گشت و بادی از او برخاست، در نتیجه شرمسار و از حضور دربار برید، صاحب گفت این دو بیت را بر او برخوانید.

- حضیری زاده! به خاطر آوازی که چون ناله نای و آوای عود است خجل مباش.

- باد است، چه می توان کرد؟ می توانی آنرا حبس کنی. تو که سلیمان نیستی.

ص: ۱۳۰

کلمات قصار:

* آنکه - به دریای شیرین پوید، گوهر آبدار جوید.

* آنکه - دست عطا گشاده دارد، چشم امید به سویش کشیده آید.

- * آنکه - نعمتی را کافر آید، نعمتش به کیفر در سپارد.
- * گوشتی که از حرام روید، با داس بلا دروده آید.
- * آنکه بروزگار سلامتشی غره آید، فردا از پشیمانی و ندامت داستانها سراید.
- * آنکه با اشاره اندک هوشیاری نگیرد، از بیان مفصل چه سود گیرد.
- * بسیار شد که با سخنی نرم و هموار، کاری بسامان آمد، آنجا که بذل اموال نافع نیامد.
- * سینه از مایه درون جوشد و از کوزه آن تراود که در آن باشد.
- * خردمند با اشاره چشم دریابد و از گفتار زبان بی نیاز آید.
- * خورشید تابان که در پس ابر ماند، دیری نگذرد که رخسار نماید، چونان که بوستان در زمستان افسرده و در بهار خرم آید.
- * بدر تابان که نهان شود، باز بر آید، شمشیر که کندی گیرد دگر بار جوهرش نمایان آید.
- * دانشت در گرو درس و مذاکره جهلت بر اثر اهمال و متارکه.
- * سخن که بر سامعه مکرر آید در قلب ریشه دواند.
- * مهربانی بی غش و پاک، رساتر از زبانهای پر آب و تاب.
- * هر کاری به موقع آن شاید، چونان که هر میوه به فصل آن در مذاق خوش آید.
- * آرزو بی نهایت، چه سود که نعمت دنیا عاریت.
- * یادآوری اثری آشکار دارد، و چنانکه خدایش فرمود: نفعی سریع به بار آرد.
- * پشت شمشیر، نرم و لغزنده و دم آن تیز و برنده، از آن شگفت تر مار، که

ص: ۱۳۱

پشت آن نرم و لغزنده تر و نیشش گزنده تر.

- * رشته منت و احسان، بر گردن کس استوار نتوان کرد، جز با خدمات شایان.
- * گاه باشد که حلم و بردباری خواری آرد، چونان که از پایداری بیجا شکست زاید.
- * نامه هرکس، تراز اندیشه و ادراک، بل محک اعتبار اوست و ترجمان فضل و مقام، بل، نمونه فهم و دانش اوست.
- * وفای به وعده، برهان تشخیص و عظمت، امروز و فردا کردن، نشان بخل و خست، و گواه بی‌وفائیت تجدید مهلت.
- * احسان نکو آن است که خالص و فراوان باشد، و احسان شوم آنکه امروز و فردا شود و با خاطره ناخوش آلوده گردد.
- * هشیاری جوانمردان کندی نگیرد، و سیمای شوم خطا نپذیرد.
- * سگ که بر چهره ماه تابان بانگ کند، با سنگ دهانش بسته گردد.
- * بسیار شد که به آرزوی خونخواهی و انتقام، در ورطه هولناک به خاک راه افتاده‌اند.
- * وعده نوال، برخی چون آب حیات است و برخی چون درخش سراب.
- * نفوذ سخن گاه بدانجا رسد که تیر پران نرسد.
- * چه بسا اعتراف به تقصیر که گویاتر است از زبان تشکر آمیز.
- * چه بسا سخن کوتاه که رساتر به مقصود باشد.
- * هر سری آرزویی پرورد، و هر روزی کاری شایسته خود دارد.
- * سخن نرم و هموار سود بخشد و گرنه شمشیر بران، سودبخش‌تر افتد.
- * دلاور شیر دل فراوان است، ولی نه چون عمرو، و بر مردگان ماتمرداری کرده‌اند ولی نه چنان که بر صخر «۱».
- * فراموش مکن که فاصله جوان و پیر فراوان است و فرق میان عقاب و شاهین از زمین تا آسمان.
- * کفران نعمت، سر آغاز نعمت است.

(۱) مراد از عمرو، پسر معدی کرب دلاور عرب است، و از صخر، برادر خنساء شاعره. (مترجم)

* ناسپاسی نوال، مایه زوال است.

* مقابله احسان با کفران، نعمت موجود را تاراندن است.

* گاه باشد که ضعیف قوی گردد، جراحت التیام پذیرد، کج، راه استقامت گیرد، و فرومانده در خواب غفلت بیدار شود.

* ناله از دل تنگ برآید و شکایت از درون دردمند.

* نه هر که را خوانی، پاسخ مثبت دهد، و سر به اطاعت سپارد.

* شود که، بی گناه به جرم گناهکار بسوزد و نیکوکار در عوض بدکار گرفتار آید.

* نه هر که حق طلبد، باز جوید و نه هر که چشم طمع به ابر دوزد، از باران رحمتش شراب اندوزد.

ثعالبی در یتیمۃ الدھر از این گونه کلمات قصار و سخنان درر بار، از صاحب فراوان یاد کرده که سید امین تمام آنها را در «اعیان الشیعہ» ثبت فرموده است.

این است یک شیعه نمونه و این نمونه افکارش. این است یک وزیر شیعه و این سخنان حکمت شعارش، این است فقیه شیعه و این ادب تابناکش. این است دانشمند شیعه و این اندیشه عالمتابش، این است متکلم و سخنگوی شیعه و این مقاله و گفتارش.

اینان مردان بزرگ شیعه‌اند و این مفاخر و میراثشان. شیعه راستین که در پی خاندان حق گام زند، باید که چنین باشد. و گرنه نباشد.

وفات صاحب:

صاحب، در شب جمعه ۲۴ ماه صفر از سال ۳۸۵ در ری، دار فانی را ترک گفت مردم ری که از مرگ او باخبر شدند، تمام شهر و بازارها تعطیل گشت و همگان بر در خانه‌اش به منظور تشییع جنازه گرد آمدند. فخر الدوله به همراه سرهنگان و فرماندهان حضور یافته و جامه سیاه بر تن داشتند. جنازه صاحب که بر دوش خدام از در قصر خارج شد، تا بر او نماز گزارند، به تعظیم و بزرگداشت، حاضرین یکسر به پا خاستند: فریاد شیون و زاری بلند شد، جامه‌ها بر تن دریدند، سیلی‌ها به صورت زدند، چندان گریه و ناله کردند که از تاب و توان رفته به خاک افتادند.

ابو العباس ضبی بر جنازه او نماز خواند، فخر الدوله پیشاپیش جنازه حرکت می‌کرد. و چند روز برای عزا در خانه نشست.

بعد از نماز جنازه را در یک خانه آویز کردند تا هنگامی که به اصفهان برده و در قبه‌ای به نام دریه «۱» دفن شد، ابن خلکان می‌نویسد: این قبه تا این زمان آباد مانده و دختر زادگانش به تعمیر و کچکاری آن مواظب‌اند. و سید در «روضات الجنات» اضافه کرده و گوید: اکنون هم آباد و معمور است، چندی پیش دچار شکست و انهدامی گشته بود که پیشوای بزرگ علامه سترک محمد ابراهیم کرباسی به تجدید عمارت آن فرمان داد، و با وجود ناتوانی، دو ماه یکبار و گاه ماهی و چه بسا هفته‌ای یکبار، زیارت آن قبه را ترک نمی‌فرماید. در این اوقات به نام «باب طوقچی» و گاه «میدان کهنه» خوانده می‌شود، و مردم با زیارت مرقدش برکت می‌جویند و در کنار آن قبه حاجات خود را از خداوند تعالی مسئلت می‌دارند.

ثعالبی در «یتیمه» می‌نویسد: موقعی که ستاره‌شناسان، با اشاره و کنایه از مرگ او خبر دادند، صاحب در قطعه‌ای چنین سرود:

- ای خالق ارواح و اجسام و ای آفریننده اختران و آثار.

- ای پدید آورنده روشنی و سیاهی!

- نه چشم امید به مشتری دارم.

- و نه از مریخ بیمناکم.

چرا که ستارگان در واقع علامت‌اند.

- سرنوشت در دست خدای داناست. بار پروردگارا! از درد و بلا محفوظم دار.

- و از حوادث روزگار در امان و از رسوائی گناه نگهبان باش.

- بدوستی محمد مصطفی برگزیده‌ات و همتایش علی مرتضی و خاندان گرامش بر من ببخشای!

(۱) به فتح دال و کسر راء بر وزن ضریح، در اعیان الشیعه چنین ضبط شده ولی در «یتیمه» و جز آن با ذال نقطه‌دار آمده، چونان که در شعر ابو منصور لجیمی خواهد آمد.

ص: ۱۳۴

* در مرگ صاحب قصائد فراوانی سروده شد، از جمله قصیده ابو منصور احمد بن محمد لجیمی است با قافیه نون:

- ای بزرگ مرد با کفایت که مشکلات را با سر پنجه تدبیر گشود و با نوال سرشارش نیاز ما را برآورد.
- آرزوی ما این بود که جاودان مانی، و روزگار نخواست، اراده او بر تمنای ما پیروز گشت.
- بر مرگت گریبان چاک زدم، اما قانع نشده اندوه و غم را دمساز آمدم.
- اگر خود را کشته بودم، ممکن بود حق ترا ادا کرده باشم.
- از رازی که اینک دریافته‌ای پرده بردار که چه بسیار از بیانات رشیکه‌ات بهرمند بودیم.
- مگر نه مردی دادگستر و با انصاف بودی؟ از چه گوری آباد کردی و شهرها ویران ساختی؟
- وانهادی که مردم لجام گسیخته شوند، دیروز که چنین نبودند.
- سفله‌گان مسلط شده بر ما سوار شدند با آنکه دیروز برده ما بودند.
- اگر در ماتم او دل‌های ما آب شود و اشک از دیدگان بیاریم.
- حق ماتم را ادا نکرده‌ایم، ولی گذشت روزگاران خواهد گفت چه کسی را از دست داده‌ایم. «۱»

* و در قصیده دیگری گوید:

- بزرگ مردی در گذشت که هر گاه دانش وجود کمیاب می‌شد، هر دو را از دست و زبان او باز می‌جستیم.
- بزرگ مردی که هر چه در میان خلق جویا گشتم کسی را مانندش نیافتم.
- جود و بخشش را با «کافی الکفاة» در یک گور کردند تا بهم مأنوس باشند.
- در زندگی با هم زیستند و اینک در گور هم‌خوابه گشتند، گوری که در باب

(۱) یتیمۃ الدهر ج ۴ ص ۳۷۵.

ص: ۱۳۵

ذریه است «۱».

* گاهی چند بیت این قصیده به نام ابی القاسم ابن ابی العلاء اصفهانی ثبت شده که با حکایتی لطیف همراه است.

از قصائدی که در سوک صاحب سروده شده، نونیه ابو القاسم ابن ابی العلاء است که ثعالبی در ج ۳ ص ۲۶۳ برخی ابیات آنرا چنین آورده:

- ای یگانه رهبر! من آنچه در ستایش و ثنایت گویم، کم گفته‌ام.

- تو از ستایش و ثنا برتری، هیچ کس ترا نستاید جز که شأن ترا بکاهد.

- با مرگ تو فرزندان حوا همه مردند، دنیا مرد، بلکه دین مرد.

- اینک، سروش فضیلت و آزادگی است که عزای تو را اعلام می‌کند بعد از آن که، حوریان به عزایت نشستند.

- عطا وصله بر تو می‌گیرند چنانکه ملت و دولت می‌گیرند.

- بدگویان و خبرچینان به پا خاستند، هم آنها که از بیم تو خانه نشین بودند بعد از مرگت رانده‌های درگاه همه جان گرفتند.

- شگفت نباشد که اینان همه بر کوی و برزن روانند، سلیمان درگذشت و شیاطین از بند رستند.

* از جمله قصائدی که در ماتم صاحب سروده شده، دالیه ابی الفرج ابن میسره است، ثعالبی این چند بیت آنرا در یتیمه ج ۳ ص ۲۵۴ یاد کرده:

- اگر می‌پذیرفتند، جانها برخی او می‌گشت، گر چه این هم مصیبتی بزرگ بود.

- ولی مرگ چون شاهین تیز بین است و بهترین را می‌رباید.

- زمانه را برگو: این ستم به خود کردی، اینک به کوری چشم، جامه عزا ببر کن.

- با این مصیبت، عظیم‌ترین ضایعه بشری را پیش انداختی، و رونق بازاریت کاست.

* از جمله دالیه ابو سعید رستمی است، که ثعالبی دو بیت آنرا آورده:

- بعد از «صاحب» آرزومندی به شب بار سفر خواهد بست؟ یا اصولا دست تمنا

به سوی رادمردی گشوده خواهد گشت؟

- خداوند راضی نگشت جز به اینکه (آرزو و بخشش) هر دو با صاحب بمیرند دیگر این دو، تا روز حشر باز نخواهند گشت.

* و نیز لامیه ابو الفیاض سعید بن احمد طبری در ۴۴ بیت که تمام آن در یتیمه ج ۳ ص ۲۵۴ مذکور افتاده:

- ای همسفر! چگونه در بستر خواب آرمیدی، با آنکه به روزگار نه خوابیدی و نه خوابد.

- هر روز در میان فرزندانش بپا خاسته و ندا در دهد: بپا خیزید که هنگام کوچ است.

- دودسته‌اند: یکدسته با غفلت در انتظارند و دسته دیگر کمر بسته و با شتاب.

- گویا داستان آنان که می‌روند و می‌مانند، گروهانی است که از پس گروهان روان‌اند.

- آنان سواراند، بی‌مرکب، روانند و بازگشت ندارند.

- جام مرگ در میانشان می‌چرخد چونانکه شراب ناب در دست حریفان.

- راننده با خشونت از پی، فریاد رحیل می‌زند و به سوی میعاد می‌دواند.

جلودار قافله نمایان نیست.

- ندیدی آنها که پیش از این در گذشتند و غول مرک آنانرا در ربود.

- آنان حيله‌ها بکار بستند، بی‌ثمر بود، ما ناله‌ها زدیم نافع نیفتاد.

- شیوه روزگار چنین است، عمر می‌گذرد، احوال دگرگون می‌شود و باز نمی‌گردد.

- گر چه نخواهیم و یا به هراس اندر شویم، پیک مرگ در میرسد و مهلت نمی‌دهد.

- در پایان راه، مقصد مرگ نمایان است ولی راه دیگری وجود ندارد.

- بجانت سوگند، عمر فرصت کوتاهی است و بعد از آن راهی دور و دراز در پیش.

- می بینم که اسلام و اسلامیان در اندوه و ماتم فرو رفته اند.

ص: ۱۳۷

- خورشید رخشان تاریکی گرفته همچون چشم بی فروغ.

- ماه تابان ناتوان برآمده رخشان نیست گویا از لاغری رنجور است.

- اختران درخشان ماتم گرفته اند گویا کاخ بلندشان روبه ویرانی است.

- می بینم چهره روزگار و هر چهره دیگری از رنج درون دژم است.

- کوهساران با قله های بلند، چنان در اضطرابند که گوئی، اینک آب شود، و یا درهم ریزد.

- آسمان تیره گشته می لرزد، گوئی دردی به دل دارد.

- نسیم صبا که روح پرور بود، اینک چون باد سموم جانکاه است و سورت سرما اینک گوارا مینماید.

- ابرهای سنگین به هر دره و هامون سیلاب اشک روان کرده اند ولی کشتزارها همچنان در سوز و گدازند.

- پیک مرگ، عالم کیهان را از مرگ عزیز جوانمردی، که امین ملک و ملت بود، با خبر ساخت، اینک جهانیان در ماتم عزیز خود غرق اند.

- جارچی، مرگ «کافی الکفاة» را به جهان اعلام کرد، یعنی آزاد مرد گرانبایه بعد از این، خوار و ذلیل خواهد گشت.

- خبر داد که پناه حاجتمندان از جهان چشم بر بست و خاک بر چشم جهانیان نشست.

- سحرگاه که نسیم تربتش می وزد گویا باد صباست که از روضه رضوان خیزد.

- و چون بر مشام کاروان نشیند، گویند غبار است یا سوده مشک ناب؟

- ای درخشان ماه آسمان فضیلت، از چه بدین زودی غروب کردی!

- چگونه شب مرگ بر تو ظاهر گشت و با آن عزت و شوکت غول مرگت در بر بود؟
- ای ادب آموز جهانیان که هم ارباب قلم را مهار کردی و هم افسران صاحب کمر.
- هر که از روزگار به تو شکایت برد، دادش گرفتی، اینک که روزگار بر تو تاخت چه کسی داد تو خواهد گرفت؟
- دین و دنیا بر تو گریست، و هم اهل دنیا و دین، آن چنان که پردگیان گریستند.

ص: ۱۳۸

- شمشیر بران بر تو گریست و هم نیزه جان ستان، و تو خود کفیل ارزاق آن و این بودی.
 - خیل اسب بر تو گریست و گریه آنها شیهه ماتم بود.
 - دل‌های جهانیان بر تو منقلب است و نصیبت از زاری آنان کم.
 - دلی دارم که به «صاحب» خود وفادار است لذا از غم آب شده و با جانم روان است.
 - هر خطی از شعر که بر صفحه کاغذ نگاشتم، قطرات اشک رخسارم شست.
 - اگر بینی که شعرم بی مایه و سست می‌نماید، علت این است که از هوش بیگانه‌ام.
 - هر شعری که رقم زدم، از آب دیده مرکب سازم، چرا که سرشکم همواره روان است.
 - فکر می‌کردم که جان من برخی تو خواهد گشت، ولی لیاقت آنرا نداشت.
 - بعد از او زنده باشم و چشمم روشن باشد؟ ابدًا. زندگی بعد از او حرام است.
 - بر تو باد درود پروردگارت همه وقت، و به همراهش نسیم روح پرور خلد-وزان باد.
- * از جمله قصیده با قافیه میم از ابو القاسم غانم بن محمد بن ابی العلاء اصفهانی است که ضمن آن سروده است «۱»:
- شیر بچه عباد، امید جهانیان در گذشت، گویا جهانی در گذشت.
 - تربت را با اهل زمانه سنجیدم، از عالم کیهان فزون بود.
- * چکامه دیگری در سوک صاحب سروده که در آن چنین گفته است:

- این جان من است که با ناله‌ام برون شد و این خون دل است که از چشمم سیلاب کشید.

- جوانی چون سبزه‌زاری خرم با چشمه‌سار آب شیرین گذشت و پیری چون مرغزاری خشکیده و سوخته نمایان است.

(۱) تتمیم یتیمه الدهر ج ۱ ص ۱۲۰.

ص: ۱۳۹

- روزگاری خوش که اینک دیدگانم اشک حسرت بر آن فشاند تا آنجا که شمع وجودم آب شود.

- به یاد آن روزگاران، آتشی چون شعله خورشید در درونم زبانه می‌کشد و اشک چون سیلاب بهاری بر دامنم می‌نشیند، اینک زمستان و تابستان با هم گرد آمده‌اند.

- دورانی که باران رحمتش چون ژاله با برکت و مرغزارش سبز و خرم بود.

- خرمی و سرسبزی آن از روزگار نبود، بلکه از دست بخشنده «صاحب» بود:

شیر بچه امیر، «کافی الکفاة».

- دو دستش به کارگشائی برخاسته‌اند: با یک‌دست به واردین جایزه بخشد، و با دست دگر، سرکشان را به دیار مرگ فرستد.

- عطایش از سود سرشار حکایت کند و شمشیرش آمار ارواح نگه دارد.

- به هنگام نشاط مانند طلحة الطلحات (جوانمرد عرب) است که هزار-هزار بخشد.

- دست مبارکش زیر بوسه شاکران نعمت غرق و یا بر روی دوات می‌چرخد و جائزه می‌نگارد.

* از جمله قصیده تائیه دامادش سید ابو الحسن علی بن حسین حسینی است چنین شروع می‌شود «۱»:

- آری این دست فضیلت و کرم بود که خشک شد و آزادگی و عظمت با مرگش بعزا نشست.

- بر تاریکی حرام باد که کوچ کند و بر خورشید عالم آرا که بتابد.

- آن مفاخر و آزادگیها که با ستارگان رخشان برابrand، باید که بر صاحب ما کافی الکفاة بگریند.

- بجان حق سوگند که مصیبت او سنگین و دردناک است، آن چنان که عطا و نوالش بزرگ بود.

(۱) حموی در معجم الادباء و سید علیخان در «درجات الرفیعه» یاد کرده‌اند.

ص: ۱۴۰

- آیا آفاق جهان دانست که چه اندوهی سایه گستر شد! و یا کدام نعمت و دولت پشت کرد؟

- این خاک سیاه خبر شد که چه جانی در خود نهفت؟ و آن عماری تابوت که چه گوهری در بر گرفت؟

- درخش ابری ندیدم که از باران جود و نوال حکایت آرد، جز اینکه از شوق به فریاد آمد.

- اگر می‌پذیرفتند که جان ما، برخی جان تو باشد، فدایت می‌کردیم و این کمترین فدا بود.

* سید ابو الحسن محمد بن حسین حسینی، معروف به وصی همدانی که شرح حالش در کتاب «یتیمه الدهر» عنوان شده، در سوک صاحب چنین سروده است.

- آنکه خاندان علی را دوست و خدمتگزار بود، در گذشت.

- آنکه چون کوه بلند پناهگاه آنان بود، اینک در خاک نهان گشت «۱».

* و همو در سوک صاحب چنین سروده است:

- بر آن چشمی که قطرات اشکش با خون روان است، خواب شیرین ناگوار است.

- آزادگی و دین و قرآن و اسلام همه، در سوگ وزیر: صاحب بن عباد، چشمی اشکبار دارند.

- خانه خدا با همه شعائر، حاجیان با احرام و قربانی، همه و همه در ماتمش گریان‌اند.

- مدینه بر او می‌گرید با رسول خدا و هر که در مدینه است، دره‌های مدینه بر او گریان است و دشت و کوه آن هم.

- «کافی الکفاة» با نام نیک در گذشت، همان که پیشوا بود و هم سرور و سالار.

- آزادگی و دانش با مرگ او مرد، دیگر با آزادگی و دانش وداع باید گفت.

* سرور ما شیعیان، شریف رضی هم که شرح حالش در پایان همین جلد خواهد

(۱) ثعالبی آنرا در ضمن شرح حال شاعر در «یتیمه» ج ۳ ص ۲۶۰ ثبت کرده.

ص: ۱۴۱

آمد، صاحب را با قصیده مفصل رثا گفته است، این قصیده را، آنچنان که حموی در معجم الادباء ج ۵ ص ۳۱ یاد کرده، ابو الفتح عثمان بن جنی در گذشته سال ۳۹۲، به صورت کتابی جداگانه شرح کرده است، و چون قصیده در دیوان سید رضی و سایر فرهنگهای رجال ثبت آمده، از نقل تمام آن معذرت خواسته و به این چند بیت اکتفا می‌کنیم:

- بدینسان مرگ دلاورانرا در خون کشد؟ و روزگار کوه را در هم ریزد؟

- بدینگونه شیر بیشه به خاک غلطد، بعد از آنکه با غرور و نخوت از حریم خود دفاع کرد؟

- این‌سان بی‌باک بر شکار شیر می‌گذرند، بعد از آن که جهانی از نعره جانشکافش در بیم و هراس بود؟

- اینچنین ستارگان رخشان از آسمان به زیر آیند، با آنکه چشمها از دریافت پرتوشان عاجز و ناتوان بود.

* این قصیده ۱۱۲ بیت است.

ابو العباس ضبی، بر قصر صاحب گذشت، و خطاب بآن چنین سرود:

- ای خجسته درگاه! از چه گرد اندوه بر چهرهات نشسته؟ پرده‌های زرنگارت کو؟ دربان‌ت چه شد؟

- آنکه روزگار از او در هراس بود؟ امروز با خاک تیره یکسان است.

* خواننده گرامی! فراموش نشود که صاحب ابن عباد، با آن فرهنگ و ادب و آن گام استواری که در علم لغت دارد، با نظم و نثر خود، به حدیث غدیر، احتجاج کرده و آنرا گواه برتری مقام امیر المؤمنین علی علیه السلام دانسته است، این استدلال صاحب، سندی متقن و برهانی متین است بر اینکه کلمه «مولی» از مفهوم امامت و خلافت خارج نیست.

ص: ۱۴۲

مصادر ترجمه و فرهنگ رجال:

یتیمه الدهر ج ۳ ص ۱۶۹ تا ۲۶۷ / فهرست ابن الندیم ص ۱۹۴

انساب سمعانی / معالم العلماء

محاسن اصفهان نگارش ما فروخی اصفهانی / نزهة الالباء در طبقات ادباء

کامل ابن اثیر ج ۹ ص ۳۷ / معجم الادباء ج ۶ ص ۱۶۸-۳۱۷

منتظم ابن جوزی ج ۷ ص ۱۷۹ / تجارب السلف ابن سنجر ص ۲۴۳

تاریخ ابن خلکان ج ۱ ص ۷۸ / مرآة الجنان یافعی ج ۲ ص ۴۴۱

تاریخ ابن کثیر ج ۱۱ ص ۳۱۴ / شرح درایة الحدیث تألیف شهید

نهاية الارب ج ۳ ص ۱۰۸ / شذرات الذهب ج ۳ ص ۱۱۳

معاهد التنصيص ج ۲ ص ۱۶۲ / بغية الوعاة سيوطي ص ۱۹۶

مجالس المؤمنین قاضی ص ۳۲۴ / بحار الانوار ج ۱۰ ص ۲۶۴-۲۶۶

الدرجات الرفیعه سید علیخان مدنی / أمل الامل حر عاملی

لسان المیزان ج ۱ ص ۴۱۳ / تکمله أمل الامل نگارش کاظمی

منتهی المقال ابو علی ص ۵۶ / روضات الجنات

تنقیح المقال مامقانی ج ۱ ص ۱۳۵ / اعیان الشیعه ج ۱۲ در ۲۴۰ صفحه

سفینه البحار محدث قمی ج ۲ ص ۱۳ / الکنی و الالقاب ج ۲ ص ۳۶۵ تا ۳۷۱

الطلیعه در شعراء شیعه ج ۱

یاقوت حموی در «معجم البلدان» ج ۶ ص ۸ گفته: من اخبار زندگی صاحب را به نحو کامل و حد استقصاء، ضمن شرح حال مردویه آورده‌ام.

ابو حیان توحیدی، در گذشته سال ۳۸۰ رساله‌ای دارد به نام «مثالب الوزیرین» که در نکوهش و عیبجویی از صاحب ابن عباد و ابو الفضل ابن العمید نگاشته و در «الامتاع و الموائسه» ج ۱ ص ۵۳ تا ۶۷ منتشر گشته است، ابو حیان در این رساله:

هر گونه افتخار و فضیلتی را از این دو وزیر بی نظیر نفی کرده و تا توانسته بر آنان

تاخت و تاز نموده، سخنی باطل و شهادتی مردود آورده و به ناسزا و ناروا دشنام گفته. باتفاق مورخین و نویسندگان نه راه انصاف پوئیده است و نه کاری ستوده به فرجام آورده، البته برای این حرمت شکنی او علل و انگیزه‌هایی بوده که در اعیان الشیعه و غیر آن از فرهنگ رجال مشروحا ذکر شده است.

ص: ۱۴۴

قرن چهارم

۲۶ غدیریه جرجانی

در گذشته ۳۸۰ تقریباً

أ ما أخذت علیکم از نزلت بکم
غدیر خم عقودا بعد ایمان

- و بعد از آن سوگندها، پیمان نگرفتم از شما در «غدیر خم».

- آنجا که بازوی علی را افراشتم: همان که سرور عرب و زبده نژاد عدنان است؟

- گفتم - و خدایم فرموده بود: «کوتاهی نکنم و سخن در پرده نگویم».

- علی است سرور آنان که من سرورشان باشم، چه نهان و آشکارم با او یکی است.

- او پسر عم و صاحب منبر و برادر و وارث من است نه اصحابم و نه دیگران.

- منزلت او، گرش با خود قیاس گیرم، منزلت هارون است به موسی پسر عمران «۱»

* و در مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۰۳ شعر دیگری از او آورده:

و غدیر خم لیس ینکر فضله
الا ز نیم فاجر کفار

- افتخار روز غدیر را منکر نشود جز بدنام و یا بدکار ناسپاس.

- مگر در بابل، خورشید به خاطر کی برگشت؟ برو تحقیق کن و دریاب!

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۳۲، صراط المستقیم بیاضی عاملی ج ۱ ص ۳۱۱.

ص: ۱۴۵

- بار دیگر هم خورشید به احترام او بازگشت، و آن در روزگار مصطفی بود که اخبارش فراوان است.

- او همه افتخارات را صاحب گشته، از این رو ثنا و ستایش او از قلمرو شعر و احساس شاعران بیرون است.

شاعر:

ابو الحسن علی بن احمد جرجانی، معروف به «جوهری» است، چنانکه در اشعار خود یاد کرده.

وزنه‌ای در فضل و ادب، استوانه‌ای در لغت عرب. ماهری قافیه پرداز و نقادی سخن ساز بود. دست پرورد وزیر، صاحب ابن عباد و از ندیمان مخصوص و در سلک شاعران دربار او بشمار است.

در ابتدای جوانی و آغاز زندگی به شعر و شاعری پرداخت و در خطه سخن تا آنجا به کمال رسید که با عبارتی آسان و سبکی روان، مضامین نغز و سروده‌های پر مغز می‌ساخت و در میدان ادب یکه سواری بود که هر گونه توسن سرکش را مهار می‌کرد، چنانکه گفته‌اند: جذع بین علی المذاکی القرع «۱».

«صاحب» از قدرت ادبی او در شگفت بود و از اشعار نیکوی او چنان به وجد می‌آمد که از سیمای نکویش و تناسبی که میان صورت و سیرت او از حیث طراوت و ظرافت مشهود بود، زبان همه را به تحسین می‌گشود.

از این رو صاحب ابن عباد، او را مخصوص به خود ساخت، و برای رسالت بین خود و کارگزاران و امیران برگزید.

موقعی که او را به صوبی گسیل می‌داشت، در رساله خود، چنان او را می‌ستود که چشمها مفتون جمال دلارایش و دلها شیفته کمال والایش بود.

(۱) مثل است، جذع: یعنی نو سال. مذاکی: پر توان، قرع جمع قارح: پر سال، یعنی نو سالی که پا پیاپی به کهن سالان پرتوان می‌دود.

ص: ۱۴۶

از جمله در نامه‌ای که به ابو العباس ضبی (یکی از شعراء غدیر «۱») نوشته و به اصفهان گسیل داشته، بالاترین ثنا را در مدح جوهری بکار بسته و بدین وسیله ابو العباس را به اکرام و بزرگداشت و جلب رضایت او واداشته.

این نامه در «یتیمه» ج ۴ ص ۲۶ یاد شده و ما در اینجا چکیده آنرا می‌آوریم:

«اگر سرور من گوید: صاحب این همه شأن و جاه و این رفعت پایگاه کیست؟

گویم: همان که فضل و دانشش ترجمانی عادل است و طبع سرشارش زیب محافل.

آنکه همشهریانش مایه افتخار و سرآمد آن دیار شمارند تا آنجا که نه در جرجانش - به گذشته‌های دور و نزدیک - و نه در طبرستان جوارش، از قدیم و جدید مثل و مانند نشناسند.

آنکه شهر سخن را فرمانروا گشته، نظم و قافیه را چون اسیران به فتراک بسته آنهم در ابتدای جوانی و شور زندگانی پیش از آنکه آموزگارش درس ادب آموزد و رخس سخن در میدان فضل و هنر تازد.

او ابو الحسن جوهری است - که خدایش مؤید دارد - و همگان دانند که انتسابش به این دربار، قدیم است و اختصاصش بدین درگاه، عظیم، و با این همه باید گفت:

شنیدن کی بود مانند دیدن.

همانا که در میدان فضیلت گوی سبقت ربوده و بر پیش گامان آزموده برتر و فزون آمده. ندانمش از چه آغاز کنم؟ از پاس ادبش در خدمت یا معرفتش به حق دوستی و حدود معاشرت؟ یا درخشیدن چشم گیرش در حضور، که سراپا گوش باشد جز در وقت ضرور و از جای نجنبند، مگر به دستور.

با ظرافت و بذله گوئی، بزم خلوت را رونق فزاید، و با شیرین زبانی غم از دل ببرد و دشمنی بزدايد.

اگر به فارسی سخن ساز کند چه نثر باشد چه نظم، از طبع سرشارش چون دریا خروش خیزد و موج از پس موج گهر ریزد، چه پارسی زبانان دیارش - جز اندکی - چون

برق رخسنده به آسمان تازند، اگر به پارسی سخن آغازند، و زبان در کام کشند، اگر به لغت عرب پردازند، تا آنجا که پیشتاز سخندانیشان و تاجدار هنرمندشان، هنگامی که در میدان عربیت تکاور دواند، کندی گیرد، گویا نداند «عدنان» که بوده و «قحطان» کیست؟.

و از مزایای این برادرمان، یا فضل و هنرش آنکه، دبیری باشد که با منطق خود فصاحت آموزد و نگارنده‌ای که در فن انشاء نکته‌ها پردازد. روزگاریش به - ناصر الدوله ابو الحسن محمد بن ابراهیم گسیل داشتیم، در خویشتن داری و امانت نگهداری با دست و زبان توفیقی عظیم یافت و شیوه‌ای ملکوتی و منشی پسندیده در معاشرت به کار بست که مرا هم در گمان نمی‌گنجید، تا آنجا که از خدمت ناصر الدوله مرخص آمد، بی‌آنکه نقد و ایرادی در میان آید. با آنکه نکته سنجی و نقادی او نسبت به سفیران و کاتبان فراوان بود.

از این‌رو، سرور من او را چنان گرامی دارد که منش دارم چه خورد و خواب و نشست و برخاست او، یا کنار من است و یا در نزدیکترین غرفه‌ها به من، و نفرماید که:

شاعری، برای عرض ادب و دریافت صله شعری سروده، یا مهمانی به طمع نوال دستبوس آمده، بل چنان پندارد که سالها و ماهها سبکبال به خدمت کمر بسته تا کودکی را به جوانی پیوسته.

چنین بزرگی تا آن هنگام نیازمند معرف و شفیع است که متاع ادب نگسترده و زیور آزادگی حمایل نبسته و گرنه خود شفیع دگران و معرف این و آن خواهد بود، آنجاست که سرور من خدا را سپاس گوید بر این یکه‌تاز نام آور که چه سرعت و مهارتی دارد و چه سپر بلائی.

او فراوان به مناظر زیبای جرجان و مرغزارها و جنگلها و بوستانهای آن بنازد و باید که سرورمان چشم و دل او را از گلگشت اصفهان و نسیم عبیر آمیزش پر سازد که دیگر فخر و ناز نفروشد و هوای وطن از سر بگذارد.

ص: ۱۴۸

ثعالبی هم از هر گونه ثنا و ستایش جوهری دریغ نکرده است، گوید: در سال ۳۷۷ که با منصب سفارت، خدمت امیر ابی الحسن رسید، با او دمساز شدم» و در مجلدات «یتیمه الدهر» پاره‌ای از اشعار بلندش را زینت کتاب ساخته است.

و نیز صاحب «ریاض العلماء» شرح حال شاعر را ترجمان گشته و دانش و فضلش را همراه شعر گهربارش ستوده است.

از اشعاری که در ماتم سید شهدا سبط پیامبر (ص) سروده این است:

- من شیدای کوفه‌ام. آنهم چه شیدائی؟ پیش از آنکه سر شک رخسارم سیلاب کشد، خون از جگر من روان است.

- تربتی که چون نسیمش وزان گردد، عطر جان فزایش از سر حد خراسان بگذرد.

- شهیدی که در کربلا با لب تشنه جان داد و از رحمت خدا سیراب بود.

- آنجا که گوری چند و مزاری کوچک به چشم می خورد، ولی به آن عظمت و آبرو که گورستان بقیع را سیراب سازد و خود از عبیر خلد و رضوان الهی آکنده است.

هذا قسیم رسول الله من ادم قدما معا مثل ما قدما لشراکان

- آن یک با رسول خدا از یک پوست برآمده چونان دو میوه از یک شاخ.

و ذاک سبطا رسول الله جدھما وجه الھدی و هما فی الوجه عینان

- و این دو سبط رسول اند که جدشان چهره هدایت بود و این دو، نور چشمش.

- وه! چه شرمساری از روی پدرشان که به روز رستاخیز، غرق خویشان بیند.

- گوید: ای امتی که به ضلالت و گمراهی اندر شدید و با کوردلی، کفر از ایمان باز نشناختید.

- چه جنایتی مرتکب شده بودم؟ جز این بود که بهترین دستاویز هدایت را که قرآن و فرقان است، به شما هدیه کردم؟

- آیا از آتش سوزان، که بر لب پرتگاه آن بودید، شما را نجات نبخشیدم.

- و دلهای شما را که پر از کینه و دشمنیهای دیرینه بود، بهم مهربان نساختم؟

- و کتاب خدا را در میانتان به میراث نهادم و آیات تابناکش را فراهم نیاوردم

ص: ۱۴۹

که در میان جمع تلاوت شود؟

- آیا پناه دردمندان نبودم و آب گوارای تشنه کامان؟

- پسر مرا با لب تشنه بلا دفاع کشتید، با این همه بر لب آب کوثر چشم امید به من دارید؟

- مادر تان بعزا نشیند، دختران زهرای بتول را اسیر کردید با آنکه پاره تنم بودند.
- عهد و پیمان پدرشان علی را در هم شکستید، با این پیمان شکنی رشته مرا قطع کردید.
- بار خدایا، تو خود انتقام مرا باز ستان که خاندان گرامیم را به روز سیاه نشانده، می‌خواستند بنیاد مرا بر باد دهند.
- موقعی که زهرا به محاکمه برخیزد و داور میان ستمکشان و ستمگران خدا باشد، چه پاسخی توانید داد؟
- ای «اهل کساء» درود و رحمت خدا بر شما نازل باد تا روزگار باقی است.
- شما ستارگان نسل آدم و حواید، تا خورشید تابناک می‌درخشد و دو اختر «سماک» نور می‌پاشد.
- پیوسته دل در آرزوی شما می‌طپد و روزگارم به این عشق و شیفتگی فرمان می‌دهد و منع می‌کند.
- اینک با سر آمدم: مرکب توحید را زین بستم و از عدل الهی توشه ساخته از تقوا و پرهیزگاری مدد جست.
- اینها همه حقائق است که در پرده الفاظ نهفته شده و چون بدرخشد، با لمعانش چشم کوردلان را شفا بخشد.
- اینها زیور آل طه است و زیب خاندانش، و همین‌هاست که برای فرزندان ابو سفیان و مروان، پستی و ننگ به بار آورد.
- آری این همه جواهر بود که «جوهری» به پاس محبت، از سرزمین جرجان

ص: ۱۵۰

به ارمغان آورد.

* جوهری، قصیده دیگری در رثاء و ماتم حسین شهید دارد که خوارزمی در «مقتل» خود، و ابن شهر آشوب در «مناقب» خود، و علامه مجلسی در جلد دهم «۱» بحار آورد؛ ملاحظه بفرمائید!

یا اهل عاشورا! یا لهنی علی الدین خذوا حدادکم یا آل یاسین

- ای ماتم‌زدگان عاشورا! این آه و ناله‌ای که سر کرده‌ام، در ماتم دین است.

ای «آل یاسین» جامه ماتم ببر کنید.

- در این روز، گریبان دین چاک شد، چون دختران احمد را بسان کفار روم و چین به اسیری بردند.

- امروز، نوحه سرای این خاندان بر فراز تپه‌های کربلا، با صدای بلند می‌گفت:

کی است که از پدرکشته بی‌نوا تفقد کند؟

- امروز جگر مصطفی به خون نشست، خونی که اینک بر سینه حوریان چون مشک دلاویز است.

- امروز ستاره افتخار «مضر» از پا در افتاده خوار و ذلیل گشت.

- امروز مشعل فروزان الهی خاموش شد، و کشتی تقوی به گل نشست.

- امروز رشته هدایت از هم گسیخت، و گرد خواری بر سیمای اسلام پاشید.

- امروز بارگاه قدس الهی فرو ریخت و عرصه آن پامال ستوران گشت.

- امروز فرزندان ابو سفیان آرزوی خود را دریافتند، از آتشی که در «بدر» و «صفین» افروختند.

- امروز سبط مصطفی را خون دل در گلو گرفت و از پای درآمد.

- آب را به رویش بستند و به آتش درویش دامن زدند، نگون باد پرچم این خسارت زدگان.

- با زور و ستم زمام قدرت را به چنگ گرفتند، کاش از شربت آبی دریغ نمی‌کردند.

(۱) چاپ جدید ج ۴۵ ص ۲۷۹ و ۲۵۳ (مترجم).

ص: ۱۵۱

- تا آنجا رسوائی و ننگ به بار آوردند که راهب قنسرین «۱» گفت: ای گمراهان و ای یاوران شیطان.

- آیا به سر این شهید که بر نیزه استوار کرده‌اید، سخریه و توهین روا می‌دارید، با اینکه همین سر مرا به دین خدا سفارش می‌کند.

- وای بر شما. من به خداوند و رسول او ایمان آورده راه هدایت گرفتم، دوستی مرتضی آئین من است.

- او را نگون به خاک افکندند و با شمشیر و کارد پاره پاره نمودند.

- چه کینه‌ها که بر گرده اسبها بار کردند و فرعون منش، به جان اسیران تاختند.
 - با غل و زنجیر بر جهاز شترانشان بستند و با کعب نیزه بدنشان را خستند.
 - شیر خوار فاطمه را از شیر باز گرفتند، و در عوض پستان، نیش مار بدهان نهادند.
 - ای گروهی که شیطان پرچمدار شماسست و گمراهی در دل شما جا گرفته.
 - مرتضی و فرزنداناش را چه نسبت با معاویه و فاطمه را چه نسبت با هند جگر- خوار و یا میسون مادر یزید؟
 - خاندان رسول از دم شمشیر پراکنده شدند: برخی سر خود گرفته به صحرا گریختند و جمعی در زندانها جای کرده‌اند.
 - ای دیده! به انتظار منشین که با ابر صبحگاهان بیاری و یا با غمدیده دگری دمساز گردی.
 - بیا خیز بر تربت کربلا و چون مروارید غلطان سرشک بیفشان. چندان که در قوه داری.
 - ای خاندان احمد زبان «جوهری» شمشیر است که عار و عیب را از ساحت شما می‌زداید.
- * ثعالبی در «یتیمه الدهر» ج ۴ از صفحه ۲۹ تا ۲۱ قسمتی از سروده‌های

(۱) شهری در نزدیکی حلب به فاصله یک منزل.

ص: ۱۵۲

- جوهری را ثبت کرده و از جمله در قصیده‌ای که «شریف حسنی» را ثنا گفته چنین آورده است:
- اگر در غم دل، سرشک از دیدگان روان ساخته‌ام، نکوهشی نیست، هر که در این رنج و غم به تسلیت آمد، بر من گریست.
 - اگر رمقی به تن داشتم، پروانه‌وار بر سر کاروان طواف می‌کردم تا دلم آرام گیرد، ولی چکنم؟ توانم رفته است.
 - نیمه جانی داشتم که سرگرم خیال و خاطره آنان بود، آنرا هم در پی کاروان روان ساختم.
 - ای شب تاریک که اخترانش بر من دیده نمی‌گشایند، با دیده دردمندم مدارا کن.
 - من صبح روشن را می‌جویم ولی نیمه شب هنوز به سراغم نیامده، این درد من چه طولانی است.

- اگر وعده وصلی بود، راه شکیبائی می‌گرفتم، ولی شب هجرم پایان ندارد.
- عوض اشک، صبر و قرارم آب گشت و از دیده روان شد، شنیده‌ای سرشک دیده چنین باشد؟
- آه دلم از حسرت و ناامیدی یخ زده از ناله سردم تگرگ می‌بارد، شنیده‌ای که از آتش تگرگ خیزد؟
- گفتند: با تپه‌های شهر «جی» «۱» «خو گرفته‌ای، گفتم: آری دوستی شهر مام است و دریافت آرزوها فرزند.
- طراوت شبهای آن شهره آفاق ولی شبهای آن چه سخت و نامیمون است.
- اگر شهر و دیار باید به خاطر عیش و رفاه گزین گردد، هر آن شهری که روزگارم قرین سعادت باشد، وطن خواهم ساخت.
- برای جوانمردی و آزادگی هم مردانی بپا خاسته‌اند که معروف خاص و عام‌اند و با طلعت نیک شناخته آیند.

(۱) نزدیک اصفهان است.

ص: ۱۵۳

- خدا را، آن گروه راستین که هر گاه از مجد و بزرگواریشان فصلی تلاوت شود همگان به خاک افتند و خضوع برند.
- خاندانی که تاج افتخاری چنین بر سر دارند: «طه» در شأن جدشان و «هل اتی» در ثنای پدرشان نازل گشته
- اگر مدح و ثنای درباره کریمان و آزادگان ساخته شود، ای پسر پیامبر! چکامه من در خانه ترا می‌کوبد.

-

اصبت فیک رشادی غیر مجتهد و لیس کل مصیب فیک مجتهد

- جود و نوال جهان را گرفته و هر کس به زبانی ثنا خوان تو است.

* شاعر گرانمایه ما جوهری، در جرجان، بین سالهای ۳۷۷ و ۳۸۵، وفات یافته است. یک نوبت به سال ۳۷۷ صاحب ابن عباد، او را خدمت امیر ابو الحسن ناصر - الدوله به رسالت فرستاد، نوبت دیگر، خدمت ابو العباس ضبی امیر اصفهان. و چون

از اصفهان به جرجان بازگشت، دیری نگذشت که دیده بر جهان فرو بست و چون در حال حیات صاحب، دار فانی را وداع گفته، و فوت صاحب به سال ۳۸۵ یاد شده، حدود تقریبی وفاتش سال ۳۸۰ خواهد بود.

ص: ۱۵۴

۲۷ غدیریه ابن حجاج بغدادی

در گذشته سال ۳۹۱

یا صاحب القبة البيضاء فی النجف من زار قبرک و استشفی لدیک شفی

- ای سپید قبه که در نجف به خاک رفته‌ای! هر آنکه تربت پاکت زیارت کند و شفا جوید شفا یابد.
- بروید و از مزار ابو الحسن رهبر آزادگان دیدار کنید تا به پاداش و تقرب و اقبال نائل شوید.
- شرفیاب شوید خدمت آن سروری که، مناجات در پیشگاهش مقبول است و هر کس بدو التجا برد، حاجتش رواست.
- چون به حریم بارگاهش رسی احرام ببند و لبیک گوین و وارد شو، آنگاه گرد مزارش هروله کن.
- و چون شوط هفتم را به پایان بردی، پشت به درگاه رو بروی آن سرور بایست.
- بگو: درود و صفا، از جانب خداوند درود و صفا بر اهل درود و صفا: اهل دانش و شرف باد.
- به آرزوی زیارتت از وطن خارج و در حالی که رشته ولایت را به چنگ

ص: ۱۵۵

می‌فشارم، شرفیاب خدمت شده‌ام.

- اطمینان دارم که مشمول شفاعتت واقع شده از شراب بهشتیم سیراب و عطش درونم را شفا می‌بخشی.
- چرا که تو دستاویز محکم خدائی و هر کس بدان چنگ زند، نه بدبخت شود و نه از تیره روزی هراسد.
- هر گاه نامهای مبارکت بر مریض خوانده شود، شفا یابد و از دردمندی برهد.

- زیرا مقام و منزلت پستی نگیرد و نورت تاریک نشود.
- تو بزرگ آیت حقی که بر عارفان در جلوه‌های ملکوتی ظاهر گشتی.
- و اینان فرشتگان خدای رحمان‌اند که پیوسته با مهر الهی و ره آورد آسمانی بر مزارت نزول گیرند.
- همچون سطل آب و جام وضو و هوله که جبرئیل امین برایت هدیه آورد و کس را در آن خلاف نیست.
- و چون رسول خدایت نامزد کار مهمی نمود، به خوبی و همواری از پیش بردی.
- داستان «مرغ بریان» که «انس» راوی آن است، بر شرف مؤبدت از زبان رسول مختار گواه است.
- و حکایت «دانه و شاخ و زیتون» که در قرآن آمده از لطف و کرامت خدای عرش آگاهی دهد.
- و داستان «گروه اسبان» و «غبار فرا آسمان» که در «عادیات» آمده و «شمشیر بران» که سپرها دریده و ناله‌ها دارد.
- جوانانی چون شاخ شمشاد بر آنان گسیل داشتی، تا همه را به آتش کشیدند و خاکسترشان بر باد رفت.
- اگر می‌خواستی، همه را در خانه‌هایشان مسخ و بازگون می‌فرمودی، یا می‌فرمودی: ای زمین آنها را به کام درکش!
- مرگ در فرمانت و جانها در قبضه‌ات، فرمانروا توئی! نه ستم کنی، نه جفا

ص: ۱۵۶

روا داری.

- خدایشان از آلودگیها پاک نکند آن گوینده‌ای که گفت، بخ بخت چه فضل و چه شرفی؟

محمد بمقال منه غیر خفی

و بایعوک بخم ثم اکدها

- در «غدیر خم» با تو پیمان بستند، و رسول خدا با سخن خود پیمان را استوار نمود.
- ولی ترا عقب زدند و سخن رسول خدا را زیر پا افکندند و نه این سخن پیامبر بازشان داشت، که فرمود: این برادر من و خلیفه من است.

- این سرپرست شماسست بعد از من، هر که در دامن او چنگ زند نه از آینده هراسد و نه از گذشته.

* این قصیده قریب ۶۴ بیت است و داستانی دارد که به موقع یاد خواهد شد.

قصیده دگری هم دارد که در پاسخ «ابن سکره «۱»» سروده، همان که بر خاندان حق و شاعرشان ابن الحجاج زبان درازی کرده است، ما این قصیده را از نسخه خطی دیوانش که به سال ۶۲۰ با قلم عمر بن اسماعیل بن احمد موصلی رونویس شده برداشته‌ایم آغاز قصیده چنین است:

- لا اکذب الله ان الصدق ینجینی
ید الامیر بحمد الله یحیی

- نه - خدا را - دروغ نگویم. چه راستی راه نجات و نعمت امیر - سپاس خدا را - مایه حیات است.

* تا آنجا که گوید:

- و درمانی نیافتی که بدان شفا جوئی، جز اینکه در طلب آمده آل یاسین را هجو گفتی.

- و سزای آن ناسزا که نثار اهل حق و رو سفیدان مبارک سیرت نمودی، پروردگارت بدست قدرت این سزا بخشید.

(۱) محمد بن عبد الله بن محمد هاشمی بغدادی از فرزندان علی بن مهدی عباسی، دیوان شعری دارد که از ۵۰۰۰۰ بیت متجاوز است.

ص: ۱۵۷

- فقری همراه کفر که در میان هر دو سرگردان و نالان بمانی، تا روز مرگ که نه دنیائی مانده باشدت و نه دین.

- به راستی سخت درباره فاطمه زهرا، سخن دشمنی سرگشته و لجوج بود.

- با دست آسیا و آرد جوینش نکوهش و سرزنش کردی. پیوسته گندمت بی آسیا باد.

- گفتی: رسول خدایش با فقیر مسکینی کابین بست: دختری مسکین و شوهری مسکین.

کذبت یا ابن اللتی باب استها سلس الاغلاق باللیل مفکوک الزرافین

- دروغ بافتی ای مادر ... که شب همه شب حلقه‌های ...

- فاطمه خاتون زنان است، آن که در روز حشر، همه بهشتیان با دوشیزگان سیمتن آهو چشم، کمر به خدمتش بندند.

- گفتی: امیر المؤمنین در نبرد صفین بر معاویه ستم راند.

- و گفتی: فرمان پیشوای مقتدر، به خاطر حق، بر کشتن حسین سبط پیامبر صادر گشت.

- نه پسر مرجانه در این خونریزی گناهی مرتکب گشت و نه شمر، ملعون و مطرود است.

- و گفتی: پسر سعد را در حلال شمردن حرمت خاندان نبوت، اجری فزون و بی‌کران است.

- و سپس به عقب بازگشتی و عثمان را ماتم‌سرا گشتی آنهم با اشعار بی‌مایه و مبتذل.

- و از این راه مورد طعن و ملامتی گشتی که بر کم خردان و دیوانگان هم پوشیده نیست.

- و گفتی: بالاتر از «روز غدیر» اگر روایتش صحیح باشد، روز «شعانین» یهود است.

- و روز عیدت، روز عاشوراست که شراب و شیرینی تهیه بینی چونانکه نصاری

ص: ۱۵۸

شراب و نان مقدس.

- در آنروز پیرزنانتان به خانه درآیند. غیر از این است که سخن پیرزنان وحی شیطان است؟

با خدایت بدشمنی برخاستی و از نعمتش بی‌پروا شدی، و حال آنکه از سطوت الهی ایمن نتوان گشت.

- پس خدایت گفت: برو بوزینه باش که بر کونش دم روید. و فرمان خدایت با کاف و نون است.

- و بمن فرمود: برو آزاده‌ای باش که هر آن، رتبهات بالا گیرد، در پیشگاه ملوک و دربار سلاطین.

- خداوند پیش از تو، به دوران موسی و هرون جماعتی را مسخ فرمود.

- به خاطر گناهی که کمتر از این بود، برو بآنها ملحق باش و پیرامون این مگرد که بمن ملحق شوی.

* و در قصیده دیگری از «روز غدیر» یاد کرده و گفته:

شاعر:

ابو عبد الله، حسين بن احمد بن محمد بن جعفر بن محمد بن حجاج نیلی بغدادی از استوانه‌های تشیع و اعیان علمای مذهب و سرآمدی از سرآمدان علم و ادب است.

صاحب «ریاض العلماء» از بزرگان علمایش شمرده، چونان که ابن خلکان و ابو الفداء از اکابر تشیع و حموی در «معجم الادباء» از بزرگان شعراء شیعه، و دیگری از سران دبیران.

در این صورت، قافیه پردازی فنی از هنرهای او است چنان که دبیری و نویسندگی از امتیازات فراوانش.

با قدمی استوار بر قله‌های علم و دانش بالا رفته، جز اینکه مقام والایش در ادب

ص: ۱۵۹

و شهرت عالمگیرش در نکته سنجی ماهرانه و سخن پردازی شاهانه - تا آنجا که در نسمة السحرش، معلم ثانی شمرده - آوازه علم و دانشش را تحت الشعاع گرفته و پرده بر روی آن کشیده است. ما در اینجا به مقتضای وظیفه از هر دو جنبه حق او را ادا خواهیم کرد.

پایه علم و دانش:

مقام بلندش در علوم دینی و مهارت و کاردانی و حتی شهرتش در مجامع مذهبی بدان پایه بود که مکرر در مرکز خلافت اسلامی آن روز یعنی بغداد، سرپرستی امور حسبه را عهده‌دار گشت. «۱» این سرپرستی، خود منصبی از مناصب با شکوه علمی بود که عهده‌داری و تولیت آن مخصوص پیشوایان دین و رهبران مذهب و اکابر ملت بوده و هم چنان که ماوردی در «احکام سلطانی» ص ۲۲۴ یاد کرده، «پایه و اساس مذهب بر آن استوار بوده و پیشوایان صدر اول مباشر این خدمت دینی می‌گشته‌اند».

حسبه یا امور حسبی:

حسبه یا امور حسبه، عبارت از امر به معروف و نهی از منکر است که به معنای وسیع آن از تمام جهات، در میان مردم عموماً، مورد اجرا قرار می‌گرفته. از جمله کسانی که در بغداد، قبل از شاعر ما ابن الحجاج، این خدمت با شکوه دینی و علمی را عهده‌دار گشته، فیلسوف بزرگ احمد بن طیب سرخسی، صاحب تألیفات گرانهای علمی در فنون مختلف است که در سال

۲۸۳ هجری مقتول شد، و بعد از شاعر ما، عهده‌داری آن به فقیه شافعیه و پیشوایشان ابو سعید حسن بن احمد اصطخری واگذار شد که در سال ۳۲۸ دار فانی را وداع گفته است، آن چنان که در تاریخ ابن خلکان و مرآة الجنان یافعی و غیر آن دو یاد شده.

(۱) رک: ابن خلکان، تاریخ ابن کثیر، مرآة الجنان، ریاض العلماء، دائرة المعارف اسلامی، دائرة وجدی، اعلام زرکلی.

ص: ۱۶۰

ماوردی در احکام سلطانیه ص ۲۰۹ می‌نویسد:

از شرایط عهده‌داری امور حسبه این است که محتسب: آزاد، عادل، دادگستر صاحب نظر، با برش و کار کشته باشد، در امور دین متعصب و سرسخت بوده منکرات قطعیه‌ای را که همه مذاهب بر فساد آن اتفاق نظر دارند بشناسد.

فقهاء مذهب شافعی، در این معنی اختلاف نظر دارند که آیا محتسب، می‌تواند در موارد اختلاف مذاهب عقیده و اجتهاد خود را بر مردم تحمیل کند یا نه؟ ابو سعید اصطخری معتقد بود که می‌تواند، و در این صورت باید گفت که محتسب باید دانشمندی باشد مجتهد و صاحب نظر تا بتواند در مورد اختلاف، رای شخصی خود را ابراز دارد.

سخن ماوردی پایان پذیرفت.

رشید الدین و طواط، در گذشته سال ۵۷۳ می‌گوید:

سزاوارترین کارها که باید مورد توجه قرار گرفته، نظام آن تمشیت یابد و همت بر تأسیس مبانی و درستی تشریفات آن گماشته آید، کاری است که پایه دین و آئین بر آن استوار و مصالح اجتماعی مسلمین بدان برقرار خواهد گشت، و آن تولیت امور حسبه است، که بدین وسیله منحرفین از جاده حق، براه آمده، فروماندگان وادی فسق و تباهی ادب یافته، بازوی شرع و دین نیرو گیرد و برخوردهای اجتماعی بر پایه قانون و قاعده و مصالح همگانی انجام پذیرد.

شایسته آن است که تولیت این امر، کسی را سپرده آید که به دین داری موصوف و به حفظ و امانت معروف، از رسوائی و بدنامی دور و از عیب و تهمت برکنار بوده، پیراهن تقوی و درست کاری بر تن، به راه رشد و صلاح پویا و کوشا باشد.

(نقل از معجم الادباء ج ۱۹ ص ۳۱).

با توجه به اینکه شاعر ما ابن الحجاج، بارها عهده‌دار این خدمت خطیر اجتماعی گشته، و تصدی این منصب با شکوه، جز با احراز رتبه اجتهاد و وصول به مقام فقه و عدالت ممکن نیست، نیازی به اثبات شؤن نامبرده، و ستایش مقام علمی و اجتماعی او نمی‌ماند.

ابن الحجاج، دو مرتبه در بغداد، متولی امور حسبه گشت: یک مرتبه در عهد خلیفه عباسی «مقتدر بالله» چنان که از ابن خلکان و یافعی شنیدیم، و بار دگر، عز الدوله او را به این مقام اجتماعی برگزید و آن در دوران وزارت ابن بقیه بود که در سال ۳۶۲ به وزارت رسیده و در سال ۳۶۷ رخت از این جهان کشید، موقعی که ابن بقیه در منصب وزارت باقی بود، شاعر ما قصیده‌ای سروده و در مطلع آن چنین گفت:

– ای وزیر! اگر می‌توانی انصاف ده و داد مظلوم بگیر، و گرنه با همه درباریانت از جای برخیز.

* و در همین قصیده می‌گوید:

– من که محتسب و بازرس اجتماعی این مردم، کاش می‌دانستم چرا مقام و رتبه مرا نمی‌شناسید.

ادب و هنر:

چنان که قبلاً اشاره کردیم، ابن الحجاج، از نوابغ شعراء شیعه و در میان دبیران ممتاز و برجسته بود، تا آنجا که گفته‌اند: همپایه امریء القیس شاعر «۱» و در چهارصد سال فاصله زمانی میان این دو شاعر هیچکس از شعرا همطراز آنان نگشت.

دیوان شعرش در ده جلد تدوین شده، و اغلب سروده‌هایش از روانی و سلاست برخوردار و با الفاظ و تعبیراتی سهل و آسان، مضامین نغز و بلند پرداخته و اسلوب بدیع و سبک تازه و مورد توجهی بکار بسته است. در «نسمه السحر» او را معلم دوم شناخته و می‌گویند: معلم اول یا مهلهل بن وائل است و یا امرء القیس، از این جهت که شیوه نوینی ابداع کرده و دیگران امثال ابو رقعمق و صریع الدلاء از سبک و روش او پیروی کرده‌اند.

ثعالبی گویند: از اهل بصیرت و ادیبان و سخن‌سنان شعرشناس، شنیدم که او را در فن و شیوه اختراعیش که بدان مشهور شده یگانه دهر می‌شناسند زیرا شیوه

(۱) رک: تاریخ ابن خلکان، معجم الادباء، شذرات الذهب.

او بی‌سابقه بود و هنر او پرمایه، و استعداد و مهارتی بس شگفت در پرداختن معانی داشت، هر چند صعب و دشوار باشد، آنهم با طبعی روان و الفاظی شیرین و ملاحظاتی تمام و بلاغتی به کمال.

بدیع اسطرلابی، هبة الله بن حسن در گذشته سال ۵۳۴، اشعار ابن الحجاج را در ۱۴۱ باب تدوین کرده که هر بابی در فنی از فنون شعر مرتب گشته است، نام دیوان را «درة التاج در شعر ابن الحجاج» «۱» نهاده که نسخه آن در کتابخانه پاریس تحت شماره ۵۹۱۳ نگهداری می‌شود، و ابن الخشاب نحوی مقدمه‌ای بر آن پرداخته.

شریف رضی هم برگزیده اشعارش را گرد آورده و به نام «الحسن من شعر - الحسين» «۲» نامیده که ضمناً بر ترتیب حروف الفباست. این گزینش در زمان زندگی شاعر ابن الحجاج بود، و لذا درباره این حسن توجهی که از شریف رضی نسبت به شعر او بعمل آمد چکامه‌ای ساخته که در جلد آخر دیوانش ثبت است، بدین شرح:

- میدانی سروده‌ام به که پیوست؟ و اینک در حوزه اختیار اوست!

- به ماه تابان، به سرورم شریف ابو الحسن موسوی.

- جوانمردی که چون مرا با شعر سخیف و بی‌مایه‌ام باژگون دید، دستم بگرفت و قامتم را استوار ساخت.

- اندیشیدم و وارسیدم: گاهی شعرم درست و گاهی در عین درستی پیچیده و غامض بود.

- پس به لطف و مهربانی، ناموزون و پستش را از بلند و موزون جدا ساخت.

- وزن و آهنگش را با علم عروض راست کرد، و قافیه آنرا نیک پرداخت.

- و بعد به استقامت و استواری هدایت کرد و شیطان شعرم را از گمراهی به راه رشد و صلاح آورد.

- آثار سرپنجه زربش در این بافته خز خسروی آشکار است.

(۱) رک: معجم الادباء، تاریخ ابن خلکان، مرآة الجنان، کشف الظنون.

(۲) دائرة المعارف اسلامیة نام کتاب را «التنظیف من السخیف» یاد کرده.

ص: ۱۶۳

- بخداوند سوگند - و البته پیری چون من سوگند دروغ نیاورد.

- که اگر زردشت به استماع شعرش نشیند، بر منطق و گفتار پهلوی خرده گیرد.

- سبزه زار سخن رسایم را تشنه و پژمرده یافت.

- از این رو پیوسته و همواره به آبیاریش پرداخت تا خرمی و طراوت گرفت.

- اینک شعرم رو به زندگی جاوید می‌رود، و دل حسود از خشم بر سرورم داغدار است.

- حسودی که جگرش بر آتش تافته کباب و بریان است.

* ثعالبی گوید: برای نسخه دیوانش سرو دست می‌شکنند و ارزش یک نسخه‌اش از ۶۰ دینار کمتر نشده است، و هم گوید: دیوان شعرش سریعتر از پند و امثال در آفاق جهان سیر کرده و لطیف‌تر از طیف خیال بر دل نشسته است. در «یتیمه» قسمت مهمی از فنون شعر او را یاد کرده و ۶۲ صفحه از جزء سوم آن در اشغال چکامه‌های اوست.

شعر ابن الحجاج، غالباً با خل‌بازی و لودگی همراه است، گویا این دو، از لوازم احساس و انگیزه ذوق حساس و خمیر مایه طبع و فطرت اوست، هر گاه، طبع شوخ و بی‌پروایش گل می‌کرد، نه محضر سلطان و نه هیبت امیران، هیچیک مانع گستاخی و لودگی او نبود، هر چه در دل داشت می‌گفت، و جز با لطف و مهربانی و پذیرش عموم روبرو نمی‌گشت، چونان که بیشتر چکامه‌هایش گواه ولایت خالص و دوستی اهل بیت است و نکوهش و بدگوئی از دشمنانشان.

معاصرین شاعر از خلفا و شاهان:

ابن الحجاج با گروهی از خلفاء بنی‌العباس معاصر و همزمان بوده است و آنان:

۱- معتمد علی‌الله، پسر متوکل، در گذشته سال ۲۷۹.

۲- معتضد بالله، ابو‌العباس، در گذشته سال ۲۸۹.

۳- مکتفی بالله، در گذشته سال ۲۹۵.

۴- مقتدر بالله، در گذشته ۳۲۰.

ص: ۱۶۴

۵- الرازی بالله، در گذشته ۳۲۹.

۶- مستکفی بالله، در گذشته ۳۳۸

۷- قاهر بالله، در گذشته ۳۳۹

۸- متقی لله، در گذشته ۳۵۸

۹- مطیع لله در گذشته ۳۶۴

۱۰- طائع لله، در گذشته ۳۹۳

* و از سلاطین آل بویه، آنان که در عراق حکومت کرده‌اند:

۱- معز الدوله، فاتح عراق، در گذشته سال ۳۵۶

۲- عز الدوله، ابو منصور، بختیار پسر معز الدوله، که در سال ۳۶۷ کشته شد.

۳- عضد الدوله، فنا خسرو، پسر رکن الدوله، در گذشته ۳۷۲.

۴- شرف الدوله، پسر عضد الدوله، در سال ۳۷۹ درگذشت.

۵- صمصام الدوله، پسر عضد الدوله، در سال ۳۸۸ مقتول شد.

۶- بهاء الدوله، ابو نصر، پسر عضد الدوله، سال ۴۰۳ در گذشت.

* شاعر ما، آن چنان که تعاللی گوید، تا عمر داشته بر وزراء وقت و امیران معاصرش زور گفته، چونان که کودک به خانواده‌اش زور گوید، و از این‌رو در جوار آنان زندگی خوش و مطبوعی داشته و از نعمت بی‌کران و بی‌شائبه‌ای برخوردار گشته.

در دیوان شعرش، چکامه‌های فراوانی یافت می‌شود که رجال برجسته آن عصر را، از خلفا، وزرا، امیران، دبیران و استادان، در مرگ و زندگی هجا گفته و یا ثنا گستر گشته، و آنان، چنان که از مجلدات دیوانش، آمار گرفتیم، از شصت نفر متجاوزاند از جمله:

- ابو عبد الله، هارون بن منجم، در گذشته سال ۲۸۸.

- ابو الفضل، عباس بن حسن، در گذشته ۲۹۶.

- وزیر، ابو محمد مهلبی، در گذشته ۳۵۲.

- ابو الطیب، متنبی شاعر، در گذشته سال ۳۵۴.

ص: ۱۶۵

- وزیر، ابو الفضل، ابن العمید، در گذشته سال ۳۶۰.

- مطیع لله، خلیفه عباسی در گذشته سال ۳۶۴.
- ابو الفتح، ابن العمید در گذشته سال ۳۶۶.
- وزیر، ابو ریان خلیفه عضد الدوله در بغداد.
- وزیر، ابو طاهر، ابن بقیه در گذشته سال ۳۶۷.
- عز الدوله، بختیار فرزند بویه در گذشته سال ۳۶۷.
- عمران بن شاهین در گذشته سال ۳۶۹.
- امیر، ابو تغلب، غضنفر در گذشته سال ۳۶۹.
- عضد الدوله، فنا خسرو در گذشته سال ۳۷۲.
- ابو الفتح، ابن شاهین در گذشته سال ۳۷۲.
- ابو الفرج، پسر عمران بن شاهین در گذشته سال ۳۷۳.
- ابو المعالی، فرزند محمد بن عمران در گذشته سال ۳۷۳.
- شرف الدوله، پسر بویه در گذشته سال ۳۷۹.
- ابو اسحاق، ابراهیم صابی در گذشته سال ۳۸۴.
- قاضی، ابو علی تنوخی در گذشته سال ۳۸۴.
- وزیر، صاحب ابن عباد در گذشته سال ۳۸۵.
- ابن سکره، شاعر، عباسی در گذشته سال ۳۸۵.
- ابو علی، محمد بن حسن، حالتی. در گذشته سال ۳۸۸.
- ابو القاسم، عبد العزیز بن یوسف در گذشته سال ۳۸۸.
- وزیر، ابو نصر، شاپور بن اردشیر در گذشته سال ۴۱۶.

- وزیر، ابو منصور، محمد بن مرزبان در گذشته سال ۴۱۶.

- ابو احمد، ابن حفص، که با شاعر ما ابن الحجاج، در امور حسبيه، معارض بود.

- وزیر، ابو الفرج، محمد بن عباس بن فسا بخش.

* ثعالبی در «یتیمه» ج ۳ ص ۷۰ می‌نویسد: وزیر ابو الفرج با وزیر ابو الفضل

ص: ۱۶۶

ابن العمید. در دفتر وزارت، خلوت گزیده و کارمندان ابو محمد مهلبی وزیر را، پس از مرگش، تحت محاکمه و بازخواست کشیده بودند، و فرمان دادند که اگر مردم رجاله نزدیک شوند، با پاشیدن نفت، آنانرا متفرق سازند، اول کسی که چنین امریه‌ای صادر کرده بود، وزیر مهلبی بود، ابن الحجاج شاعر، به دفتر وزارت آمد، از انبوه جمعیت و حيله دو وزیر، در پراکنده ساختن مردم، شگفت آورد، و از ترس نفت بازگشت و گفت:

- پس گردنی، آنهم با پاشیدن نفت بر جامه و لباس! چنین حسابی نداشتیم، ایدا.

- ورود به دفتر وزارت و رسیدن خدمت وزیر، با دو تار از نخ جامه، پیش من برابر نیست.

- بار پروردگارا! هر که این سنت نهاد، شکنجه و عذابش را دو چندان ساز.

- در کوره آتش که جز بچه‌های چوچولک و زنان قحبه نباشند.

- با گوشت تفتیده‌اش همان کن که آتش سرخ، با کباب کند.

- بوزینه، پیش من بزرگوارتر از آن کسی است که چنین شکنجه را بر سگان روا داند.

* شاعر ما ابن الحجاج، فراوان زبان به ثنا و ستایش اهل بیت گشوده و دشمنانشان را امثال مروان پسر ابی حفصه نکوهش کرده و دشنام گفته تا آنجا که نقادان سخن بر او خورده گرفته‌اند که نمی‌باید تا این حد، با زبانی تند و گزنده، فحش‌های رسوا و ننگین بر زبان رانده باشد.

ولی باید گفت، شاعر ما، از ظلم و ستمی که بر سادات اهل بیت رفته، دلی پر خون داشته، و این برخورد شدیدش با دشمنان خدا و دین، به منزله آهی است که از سینه دردمند خیزد و ناله‌ای که از سوز درون و خشم فزون مایه گیرد، گویا می‌خواسته عقده دل بگشاید و آبی بر جگر تفتیده پاشد، نه اینکه، فحش و ناسزاگوئی را پیشه خود ساخته، در پرده دری و هتاک‌ی راه هوی و هوس گرفته باشد، و از این رو می‌بینیم که سروده‌هایش نزد سرورانش - صلوات الله علیهم - مورد قبول و پذیرش واقع شده و از

نایسند آن، کریمانه چشم پوشی فرموده‌اند:

سرور اجل ما، زین الدین علی بن عبد الحمید نیلی نجفی «۱» در کتابش «الدر النضید فی تعازی الامام الشهید» نقل می‌فرماید که «۲» در زمان ابن الحجاج، دو مرد صالح بودند که از شعر او عیبجوئی می‌کردند، یکی محمد بن قارون سیبی و دیگری علی بن زررور سوراتی:

محمد بن قارون در خواب می‌بیند: گویا به روضه شریف حسینی مشرف شده و فاطمه زهرا- سلام الله علیها- در آنجا حضور دارد و به جرز چپ در ورودی تکیه داده سایر پیشوایان تا امام صادق- علیهم السلام- نیز مقابل آن خاتون، در زاویه‌ای که میان ضریح حسین و فرزندش علی اکبر شهید واقع شده، نشسته‌اند و سخن می‌گویند، و او (محمد بن قارون) در برابرشان ایستاده است.

سوراتی هم که چنین خوابی دیده و خود را در کنار این پیشوایان مشاهده کرده است، می‌گوید: دیدم ابن الحجاج در حضور آنان می‌آید و میرود، به محمد بن قارون گفتم: نمی‌بینی که این مرد چه گستاخانه در حضور پیشوایان راه می‌رود؟ و او در پاسخ من گفت: من او را دوست نمی‌دارم تا به او بنگرم!

می‌گوید: حضرت زهرا، این سخن را شنید، و با خشم بدو فرمود: ابو عبد الله را دوست نداری؟ او را دوست بدارید! چه هر کس او را دوست ندارد، شیعه ما نیست. از اجتماع امامان هم صدائی برخاست که: «هر کس ابو عبد الله را دوست ندارد، مؤمن نیست».

محمد بن قارون گوید: ندانستم گوینده این سخن کدامشان بود، بعد با وحشت

(۱) فقیهی یگانه، صاحب مقامات و کرامات است و از اساتید دانشمند سترک ابن فهد حلی در گذشته سال ۸۴۱.

(۲) این را متتبع محقق میرزا عبد الله اصفهانی در «ریاض العلماء» و سرور ما، در «روضات- الجنات» ص ۲۳۹ و استاد ما علامه حجت، نوری، در «دار السلام» ج ۱ ص ۱۴۸ نقل کرده‌اند و ما خلاصه آنچه در ریاض العلماء آمده می‌آوریم.

از خواب جستم، و از اینکه در حق ابو عبد الله ابن الحجاج کوتاهی نموده و عیبجوئی کرده بودم، اندیشه ناک گشتم.

دیری گذشت و خواب را بدست فراموشی سپردم، تا اینکه به زیارت سبط شهید- سلام الله علیه- مشرف شدم، در راه جماعتی از شیعیان را دیدم که شعر ابن الحجاج را می‌سرایند، به آنها ملحق گشتم و با شگفت مشاهده کردم که علی بن زررور سورائی هم در میان آنهاست.

بر او سلام کردم و گفتم: پیش از این شعر ابن الحجاج را ناروا می‌شناختی و روگردان بودی؟ اینک چه شده که با سکوت بدان گوش فرا داده‌ای؟ گفت: خوابی دیده‌ام، و درست عین آن رؤیائی که من دیده بودم حکایت کرد، و من هم جریان خواب را بدو باز گفتم.

این دو نفر مرد صالح، پس از این خواب، زبان به ثنا و ستایش ابن الحجاج گشودند: اشعارش را می‌سرودند و مناقب و فضائل او را منتشر می‌ساختند.

و نیز- موقعی که سلطان مسعود فرزند بابویه «۱»، باروی نجف را ساخت، و به حرم شریف وارد شده با حسن ادب، اعتاب مقدسه را بوسید، ابو عبد الله ابن الحجاج در برابر او ایستاد و قصیده فائیه‌ای را که از او یاد کردیم انشاد کرد، چون به ابیاتی رسید که فحش و ناسزا تثار دشمن کرده بود، سرورمان شریف مرتضی علم الهدی با خشونت او را از خواندن این گونه اشعار در حرم شریف علوی منع فرمود، و او هم ساکت شد.

چون شب در آمد، ابن الحجاج علی علیه السلام را در خواب دید که باو می‌فرماید:

خاطرت اندوهگین نباشد، چه مرتضی علم الهدی را فرستادیم برای معذرت خواهی بیاید، تا نیامده از خانه خارج مشو!

شریف مرتضی هم در آن شب رسول اکرم را در خواب می‌بیند که پیشوایان و امامان بتمامی در اطراف او نشسته‌اند، در برابر آنان می‌ایستد و سلام می‌گوید، و

(۱) در نسخه چنین بود، و گمان می‌رود صحیح آن عضد الدوله فرزند بویه باشد.

ص: ۱۶۹

از پاسخ آنان احساس سردی می‌کند، به عرض می‌رساند که سروران من! من برده شمایم، فرزند شمایم، دوستار شمایم، این سردی از چیست که روا می‌دارید؟ می‌فرمایند:

به خاطر اینکه شاعر ما ابن الحجاج را دلشکسته و غمین ساختی، بر تو است که خود نزد او روی و معذرت بخواهی و بعد او را برداشته خدمت مسعود بن بابویه برده و از عنایت و شفقتی که به این شاعر داریم، باخبرش سازی.

سید مرتضی بلادرنگ بر می‌خیزد و به منزل ابو عبد الله رفته در می‌کوبد، ابن الحجاج از داخل منزل با صدای بلند می‌گوید: همان سرور من که ترا به اینجا گسیل ساخته، دستورم داده است که از خانه خارج نشوم. و خودش فرموده: که نزد من خواهی آمد، سید مرتضی می‌گوید: چشم و گوش بفرمانم، داخل می‌شود و بعد از عذر خواهی خدمت سلطانش می‌برد و هر دو داستان رؤیا را برایش بازگو می‌نمایند، و سلطان مقدم او را گرمی داشته، عطائی شایسته و رتبه‌ای شایان بدو می‌بخشد و دستور می‌دهد شعرش را در حضور، باز خواند.

ولادت و وفات:

ابن الحجاج در جمادی الاخره سال ۳۹۱ در «نیل» دار فانی را وداع گفته است و آن شهرکی است در کنار فرات که بین بغداد و کوفه واقع می‌شده، جنازه او را به بقعه مبارکه امام کاظم علیه السلام برده دفن می‌کنند، وصیت کرده بود که در پائین پای دو امام، او را دفن کرده و بر لوح گورش بنویسند «و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید» (سگ آنان بر درگاه دست خود را گشوده است).

شریف رضی، در سوک و ماتمش قصیده‌ای دارد که در ج ۲ ص ۵۶۲ دیوانش دیده می‌شود، و ابن الجوزی در کتاب «منتظم» ج ۷ ص ۲۱۷ چند بیت آنرا یاد کرده است.

در کتب تراجم و فرهنگ رجال، هر چه جستجو کردیم، از تاریخ ولادت شاعر سخنی در میان نبود، ولی به تحقیق می‌توان گفت که در قرن سوم هجری پا به وجود نهاده و روزگاری بس دراز، در حدود صد و سی سال، زنده بوده، و شواهدی قطعی در این

ص: ۱۷۰

زمینه بدست است از جمله:

۱- ابن شهر آشوب در معالم العلماء می‌نویسد که بر «ابن الرومی» قرائت داشته و ابن الرومی در سال ۲۸۲ در گذشته.

۲- قبل از امام اصطخری در گذشته سال ۳۲۸ متصدی امور حسبیه بوده است چنان که در تاریخ ابن خلکان و مرآة الجنان یافعی و غیر آن دو کتاب یاد شده:

گفته‌اند: «ابن الحجاج در بغداد عهده‌دار امور حسبیه شد و مدتی در آن سمت پائید، و می‌گویند با عزل او ابو سعید اصطخری به عنوان محتسب بر سر کار آمد، و ابن الحجاج درباره عزل از این سمت، ابیاتی سروده که مشهور است.»

امام اصطخری، آن چنانکه در شذرات الذهب ج ۲ ص ۱۳۲ یاد شده: در سال ۳۲۰ به فرمان مقتدر بالله عباسی عهده‌دار این منصب گشته است.

۳- سروده شاعر در هجو ابو عبد الله هارون بن علی بن ابی منصور منجم در گذشته سال ۲۸۸، که در دیوانش موجود است، و جامع دیوانش گوید: این شعر را در جوانی سروده.

۴- قصیده‌ای درباره ابو الفضل عباس بن حسین، وزیر مکتفی بالله عباسی دارد که در دیوانش موجود است، این وزیر به سال ۲۹۶ مقتول شده.

ضمنا اشعار فراوانی در اواسط قرن چهارم سروده که ضمن آن از پیری و سالخوردگی خود یاد می‌کند، از جمله اییاتی است در ستایش ابو منصور بختیار پسر معز الدوله که در سال ۳۶۷ مقتول شده:

- گفتم: رأی مرا بپذیر. که رأی پیر، خوش فرجام است و با تدبیر.

* و درباره ابو طاهر «ابن بقیه» در گذشته ۳۶۶ قصیده‌ای دارد که حقوق پس - افتاده خود را مطالعه کرده ضمنا درخواست می‌کند که نام فرزندش در دفتر «بادویا» با حقوق کافی ثبت شود، از جمله آن اییات:

طلبت ما یطلبه مثلی الشیوخ الفسقه

- من چیزی را مطالبه می‌کنم که مانند من دیگر پیران فاسق، مطالبه کرده‌اند.

ص: ۱۷۱

* شما هیچ شاعر دیگری را نمی‌یابید که به اندازه ابن الحجاج از پیری و سالخوردگی خود یاد کند، از جمله با ابو محمد یحیی بن فهد می‌گوید:

- ای شاعر تازه دوران که با شاعری ممتاز و بی‌پروا بیازی برخاسته‌ای.

- تو بسان جامه نو بافته‌ای، و شعر من چون طرازی است بر گریبان پیراهن خواب.

- من پیرم، طبعاً بر هر شاعر مطبوعی بگذرم، پشکل نثار او خواهم کرد.

* و نیز، ضمن اشعاری که به ابی محمد ابن فهد مرقوم داشته و از تولد فرزند خود یاد می‌کند، چنین می‌گوید:

- یحیی بن فهد را گوئید: ای کسی که جانم قربانش باد.

- نه این است که خدایم پسری داد که حسن رخسارش همه را مفتون سازد؟

- چون خورشید، آنهم خورشید نیمروز، و چون ماه تابان ولی در شب تاریک.

- آب و رنگش مرا شیفته ساخته و در گهواره دلم برای خایه‌هایش غنج می‌زند.

- گویا- با اینکه فرزندان بسیاری دارم- قبل از او چنین پسری نداشته‌ام.

* و در قصیده که ۱۲۹ بیت دارد، و درباره وزیر ابو نصر گفته، با این مطلع:

یا عاذلی کیف اصنع؟ و لیس فی الصبر مطمع

* چنین می‌سراید:

لها من الحسن برقع	خذا الیک عروسا
بحسنها تتمتع	الاذن لا العین منها
مهملج الفکر مصقع	خطیبها فیک شیخ

- چون عروسیش دربر کش که از تابش حسن، پرده بر رخسار دارد.

- چشم نه، بلکه گوش از حسن رخسارش تمتع می‌برد.

- و آنکه خطبه عقدش را برای خوانده، پیری است که فکرش باد پیمای و بیان رسا است.

* و نیز، عضد الدوله فنا خسرو، در گذشته سال ۳۷۲ را با قصیده‌ای که ۴۱ بیت است، ثنا گفته و در آن از پیری و فرسودگی خود یاد کرده.

ص: ۱۷۲

ضمناً هر محققى که بر این دو بیت دیگرش بگذرد، یقین می‌کند که شاعر از سالمندان و متولدين قرن سوم است، ملاحظه کنید:

و قائله تعیش... ...مظلوما بسيف «۱»

- گوینده می‌گفت: امروز با عزت و شوکت زندگی داری و فردا با ستم از دم شمشیرت می‌گذرانند.

- گفتمش: آیا غم و دردم فزون می‌شود؟ با اینکه صد سال و اندی رنج کشیده‌ام.

* بعد از این شرحی که در طول عمر شاعر گذشت. ارزشی برای سخن ابن کثیر درج ۱۱ تاریخش ص ۳۲۹ نمی‌ماند که گفته ابن خلکان را تضعیف کرده و می‌گوید:

چگونه ابن الحجاج قبل از ابو سعید اصطخری متصدی امور حسبیه شده با اینکه اصطخری در سال ۳۲۸ در گذشته و به سال ۳۲۰ منصب احتساب را متولی گشته؟

چنان که شاگردی او بگفته «معالم العلماء» در محضر ابن الرومی در گذشته ۲۸۳ بعید نمی‌نماید، چه این شاگردی در قسمت ادبیات و مقدمات آن بوده و امکان دارد قبل از دوران بلوغ به محضر او رفته باشد، درست مانند شاگردی شریف رضی نزد استادش سیرافی بروزگاری که هنوز ده سال از عمر شریفش نگذشته بود و بیان آن در شرح حالش خواهد آمد.

مصادر ترجمه ابن الحجاج:

یتیمه الدهر ج ۳ ص ۲۵ / تاریخ خطیب ج ۸ ص ۱۴

معجم الادباء ج ۴ ص ۶ / تاریخ ابن خلکان ۱ ر ۱۷۰

معالم العلماء ص ۱۳۶ / کامل ابن اثیر ج ۹ ص ۶۳

منتظم ابن جوزی ۷ ر ۲۱۶ / مرآة الجنان ۲ ر ۴۴۴

معاهد التنصيص ۲ ر ۶۲ / مجالس المؤمنین ۴۵۹

(۱) در دیوانش چنین یافتیم، و البته کلماتی افتاده دارد.

ص: ۱۷۳

شذرات الذهب ۳ ر ۱۳۶ / ایضاح المقاصد از شیخ بهائی خ

کشف الظنون ج ۱ ر ۴۹۸ / ریاض العلماء از میرزا عبد الله خ
 امل الامل - از شیخ حر عاملی / ریاض الجنة از سید زنوزی خ
 روضات الجنات ص ۲۳۹ / نسمة السحر فیمن تشیع و شعر خ
 سفينة البحار ۱ ر ۲۲۵ / تتمیم امل الامل از ابن ابی شبانہ خ
 الشیعة و فنون الاسلام ۱۰۶ / تنقیح المقال ج ۱ ر ۳۱۸
 دائرة المعارف اسلامیہ ۱ ر ۱۳۰ / اعلام زرکلی ۱ ر ۲۴۵
 دائرة المعارف بستانی ۱ ر ۴۳۹ / دائرة المعارف فرید وجدی ۶ ر ۱۲
 ص: ۱۷۴

قرن چهارم

۲۸ غدیریہ ابو العباس ضبی

در گذشته ۳۹۸

مجدا ناف علی ثبیر

و وصیه یوم الغدیر

لد شبر و ابو شبیر «۱»

لعلی الطهر الشهیر

صنو النبی محمد

و حلبل فاطمة و وا

- علی پاک و بلند آوازه، عظمتش سایه افکن شد بر قله ثبیر.

- همیشه پیامبر خدا محمد و خلیفه اش در روز غدیر.

- جفت حلال فاطمه، پدر شبر و شبیر.

دنباله شعر:

«ثبیر» با فتح ثاء سه نقطه و بعد از آن باء مکسوره، مرتفع‌ترین کوههای مکه است که بین عرفه و مکه قرار گرفته: مردی از بزرگان قبیله «هذیل» در آن کوه مرد و نامش بر آن کوه ماند.

ابو نعیم در کتاب «آنچه از قرآن درباره علی نازل شده» و نظری در کتاب

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۰۰ ط ایران.

ص: ۱۷۵

«خصائص علوی» از شعبه از حکم از ابن عباس روایت کرده که: ما با رسول خدا در مکه بودیم، رسول خدا دست علی را گرفت و ما را بر کوه «ثبیر» بالا برد، چهار رکعت نماز خواند و بعد سر به آسمان کرده و عرض کرد:

«بار پروردگارا موسی پسر عمران از تو تمنا کرد و من نیز که محمد پیام آور توام تمنا دارم که سینه‌ام را باز کنی و کارم را فرجام بخشی و گره زبانم بگشائی تا سختم را بفهمند، یآوری برایم برانگیزی از خاندانم همین علی بن ابیطالب باشد که برادر من است، کمرم را بوسیله او بر بند و او را در کار من شریک ساز!»

ابن عباس گوید: سروشی شنیدم می‌گفت: ای احمد، تمنایت برآورده شد.

شاعر:

«کافی اوحد» ابو العباس، احمد بن ابراهیم ضبی - از قبیله ضبه - وزیر، ملقب به «رئیس» یکی از سیاستمداران و ادب پرووران که بعد از صاحب ابن عباد، زمام ملک و سیاست را بدست گرفت.

از ندیمان صاحب بود که تقریبی ویژه یافته، از فضل و ادب او بهره‌افزای گرفته تا آنجا که خود پرچمدار فضل و ادب گشته، پناه ادب دوستان و فضل پرووران بود معروف همگان، و مشار الیه بالبنان.

همواره بر آن پایگاه والا بود تا صاحب ابن عباد، در سال ۳۸۵ رخت از جهان کشید و با اشاره و فرمان فخر الدوله بویئی در منصب وزارتش جانشین خود ساخت و ابو علی ملقب به «جلیل» را با او شریک کرد، برخی از فرزندان منجم در این باره گوید:

- بخدا قسم، بخدا قسم بعد از وزیر پسر عباد هرگز رستگار نشوید.

- اگر از شما کار جلیل و بزرگی ساخته آید، اجل مرا قطع کنید، و اگر رئیسی از شما برخاست سرم را.

* باری شاعر ما ضبی به آن پایگاه از جلال رسید که حاجتمندان بار سفر بسته بر در خانه‌اش آرزومند نوال شدند، قصائد ثناگران از اکناف دیار به سویش سرازیر

ص: ۱۷۶

شد و چکامه‌اش چون تحفه و ارمغان به اقطار جهان رفت.

در واقع جانشین شایسته‌ای برای درگذشته صالحش صاحب بود که تمام شئون و مقامات او را صاحب گشت.

در جامع اصفهان دکه‌های مرتفع و سراهای وسیع و آبرومندی داشته که وقف بر ابناء سبیل و درماندگان نموده و در مقابل آن قراءتخانه مخصوصش با غرفه‌های مطالعه و مخزن کتاب که از آثار نفیس علمی مشحون و فنون علم و هنر را گنجی شایگان و فهرست آن - چنانکه در کتاب «محاسن اصفهان» ص ۸۵ آمده - در سه جلد بزرگ تنظیم شده بود.

فرهنگ رجال و تراجم از ثنا و ستایش او پر، و شعراء روزگارش با قصائد نمکین ثنا گستر «۱» از جمله آنان:

۱- ابو عبد الله محمد بن حامد خوارزمی است که در چکامه‌اش چنین ستایش می‌کند.

- روزی نوین و عیدی سعادت قرین و ساعتی خوش آئین دیگرت چه بکار است.

- و از آن بهتر، طلعت نیکوی رئیس است که پرتو آن سعادتبار است.

- چه بسیار، ردای عظمتی بر دوش افکنده که طراز آن از حله‌های آل یزید بیشتر است «۲».

۲- ابو الحسن، علی بن احمد جوهری جرجانی (که یادش گذشت) قصائدی در ثنای ضبی دارد، از جمله سروده‌ای در سالگرد تولدش که ثعالبی در «یتیمه» ج ۴ ص ۳۸ آورده، برخی ابیاتش چنین است:

- روزی که رفعت و شرف آیین بسته، بی‌پروا پرده‌ها را به کنار زد.

- روزی که ستاره مشتری با شهابی مسعود، شرار افکن شد:

(۱) رک: یتیمه الدهر ۳/ ۲۶۰، معجم الادباء ۱/ ۶۵ کامل التواریخ ۹/ ۷۳ معالم العلماء از ابن شهر آشوب، دیوان مهیار دیلمی ۴/ ۲۹ اعیان الشیعه ۸/ ۷۷ دائره بستانی ۱۱/ ۱۲۰.

(۲) جامه نادرخته که بر دوش می‌افکندند برد یا حله می‌خوانند و طراز- یعنی خطوط راه‌راه آن- گواه شخصیت و نمودار عظمت بوده.

ص: ۱۷۷

- چکیده عزت آشکار و برگزیده دودمان و الاتبار.

- شهریاری که چون جبه شرف پوشد، روزگار از جامه شرف عریان ماند.

- و هر گاه در کاری خشم گیرد، چه آتشها که بی‌فروزد.

- و به هنگام عطا و بخشش که چون ابر خنده زند، طلا بر دامن ریزد.

- ای طلعت صاحب کرامت! کجا مانندت یافت شود؟

- امروز، روزی است که از یمن و سعادتش، بینوایانهم کمر بند زرین بسته‌اند.

- امروز، زاد روز مسعود تو است که در واقع زاد روز ادب است.

- خوش زی در این بزم با برکت که از آب انگور سیراب شده.

- و سرا پرده عشرتی بر افراز که بر جهانی سایه افکن شود.

۳- مهیار دیلمی (یکی از شعراء غدیر که یادش خواهد آمد) شاعر ما ضبی را با چند قصیده ثنا گفته، از جمله قصیده‌ای با قافیه میم که ۶۵ بیت است و درج ۳ دیوانش ص ۳۴۴ دیده می‌شود، آغازش چنین است:

- ای همجواران! قافله بر سر کوه مانده شما در مغاک شده‌اید؟ آری! دلی که از عشق خالی است کجا داند که بر عاشق شیدا چه گذشت؟

- شما کوچ کردید، ساعات شب برای ما و شما یکسان است ولی جمعی بیداراند و گروهی در خواب.

* و از جمله، قصیده‌ای با قافیه باء در ۴۵ بیت که با این مطلع درج ۱ ص ۲۳۰ دیوانش ثبت شده:

و صبرا متی یسمع به الدهر یعجب

شفی الله نفسا لا تذلل لمطلب

* و قصیده در ۶۱ بیت با قافیه دال که با این مطلع درج ۱ ص ۲۳۰ دیوانش آمده:

إذا صاح وفد السحب بالريح أوحدا
وراح بها ملای ثقالا أو اغتدی

و چکامه‌ای دیگر با قافیه باء ۳۷ بیت که درج ۱ ص ۱۲ دیوانش با این مطلع دیده می‌شود:

دواعی الهدی لك أن لا تجيبا
هجرنا تقی ما وصلنا ذنوبا

ص: ۱۷۸

و دیگری با قافیه عین در ۴۰ بیت درج ۲ ص ۱۷۹ دیوانش با این سرآغاز:

على أي لائمة أربع
و قد أخذ العهد يوم الرحيل
و فی أيما سلوة أطمع
أمامی و العهد مستودع

- به کدامین نکوهش و عتاب رو کنیم، و در کدامین تسلیت خاطر طمع بندم.

- با آنکه روز وداع عهد و پیمان گرفت و البته عهد و پیمان، امانت است.

* و دیگری با قافیه لام ۵۲ بیت، درج ۳ ص ۱۸ دیوانش با این سرآغاز:

اليوم أنجز ما ظل الامال
فأتتك طائفة من الاقبال

و قصیده دیگر ۶۹ بیت که درج ۴ ص ۳۰ دیوانش ثبت آمده، مهیار این قصیده را در سال ۳۹۲ به نظم آورده، ملاحظه فرمائید:

قالوا: عساک مرجم فتبین
هیئات لیس بناظری ان غرنی

- گفتند: نیک بنگر! شاید خطا کرده باشی، هیئات! اگر فریب دهد دیدگان من نخواهد بود.
- این است خانه‌هایشان و اینهم چشمه آب، نگهدار و بنوش، گوارایت مباد! اگر نوشانی.
- بجان خودم، نزدیک بود راهبر نشوم، بوی عنبری که محبوبان بر خاک افشانده‌اند، راهبر من گشت.
- نکهت جانرا با شاخ عنبر به خاک افشانند و رفتند، بوی مشک آن بر جای ماند.
- ای تربتی که بازیچه جوانان گشتی، آنهم بازیچه شک و تردید، اینک با یقین من آشکار آمدی.
- اگر عهد دیرینه را فرا خاطرم آری، بدان که محفوظ است، و چه بد خاطره‌ای است.
- بعد از آن محبوبکان، آهوان وحشی در تو جای گرفتند که اینجا خانه شوخ چشمان است، و کاش جا نمی‌گرفتند.

ص: ۱۷۹

- من که نرگس مستشان را با اثر جادوی آن می‌شناسم، این آهوان وحشی با چه امید اطراف من می‌لولند.

* و در همین قصیده می‌گوید:

- حاشا که دست تمنا به هر سو دراز کنم، با آنکه جود و کرامت جایگاه مشخصی دارد.
- ای بخت بپاخیز و در ری آنجا که پایگاه دولت و استغناست صلا درده و رحمت آر بر بی‌نوائی که بی‌خبر است.
- یاریش کن تا به مراد رسد، این چنین موفق از محروم باز شناخته آید.
- به خاطر کیست که رفیقم راه شرق گرفته، با آنکه ضمانت او کافی است، و جز آن مجاز نباشد.
- ای شتران رهوار که چون کشتی در صحرا روانید، مشتاقم، سعی کنید وای کاروان سالار، به نشاط آمده‌ام، سرود بر خوان.
- ای غلام! برخیز و بر شتری راهوار جهاز ببرند که ریگزار صحرا در زیر پایش استوار باشد.
- اگر گیاهی نباشد، با بوی گیاه سر کند ولی از راه سپردن سیر نشود.
- چنان با نشاط و رقصان که سواری بر پشت آن مشکل و جهاز شتر فریاد زند:

آهسته!

- روزی و انصاف در این مرز و بوم نایاب است، به ری پناه بر و هر دو را از معدن بجوی.
- اگر راه به سوی «ابو العباس» شهریار آن دیار باشد، دشواریها آسان و سختیها هموار شود.
- ۴- ابو الفیاض، سعد بن احمد طبری قصیده در ثنای او دارد از آن جمله:
- من با این قافیه پردازیم، شعر خود را به حساس ترین قافیه پردازان و شاعران هدیه می کنم:

ص: ۱۸۰

- چونان که در مثل آمده خرما به قلعه خیبر می برم. اینگونه مثل فراوان است.
- از دست کرم آرزویی دارم که روا ندانستم نزد دیگرانش اظهار کنم.
- نه بینی که زاده امیرم پناه داد و از ساحت خود، عالی ترین غرفه را مخصوص من ساخت؟
- ۵- صاعد بن محمد جرجانی، این دو بیت را به خدمتش ارسال داشته:
- اگر بخواهم درخور اشتیاق و آرزویم تحفه ای به خدمت آورم، جز دیدگانم نخواهد بود.
- ولی هدیه من بر حسب قدرت و استطاعت است، از این رو دیوانی با خط ابن مقله به ارمغان آوردم.
- ۶- ابو القاسم، عبد الواحد بن محمد بن علی بن حریش اصفهانی، ضمن قصیده بسیار طولانی که ثناگستر ضبی گشته، چنین می گوید:
- جان و خاندانم فدای آن منزل که تو ساکن باشی، و هم فدای آن روزگاران که گذشت و جز ایامی قلیل نافع نیفتاد.
- و آن زلفان دلاویز که بر رخسارش راه برده و باد صبا وزیده و از راهش بدر می برد.
- و آن لذت هم آغوشی که چون ماه تابانش ببرگرفتم، خواستم بیوسم روا نداشتم.
- در کنار هم ایستادیم. زبان سرزنش، طوفانی از رعد برانگیخت و از دیدگان ما سیلاب اشک سرازیر بود.
- دانه های مروارید غلطان بر صفحه رخسارش می درخشید چونان که شبنم بر روی گل.

- رقیب از صحنه وداع مان دور شد که نبیند، ولی نفس پراشتیاق ما را می شنید و برنج اندر بود.

- از سرزنش دوست و معذرت او دل در برم می طپید و از شوخی رقیب و سخنان

ص: ۱۸۱

جدیش در بیم و اضطراب بودم.

- چگونه قلبم را سپر بلایش سازم، با اینکه نمیدانم از کدام ترکش تیز می زند.

- پشت کرده و میرود، ولی گلزار چشم را در زیر قدمش فرش کرده، فدایش گشته و قدمهایش را می بوسد.

* پس از دورانی که از وزارت او گذشت، مادر مجد الدوله او را متهم ساخت که برادرش را مسموم ساخته، از این رو ۲۰۰ هزار دینار مطالبه می کرد، تا در سوگواری او خرج کند، ابو العباس از پرداخت آن امتناع کرد و ناچار در سال ۳۹۲ از ترس به «بروجرد» گریخت که در حوزه عمل «بدر» فرزند «حسنویه» «۱» بود.

بعد حاضر شد که مبلغ معهود را بدهد و بر سر کار خود برگردد، مورد قبول واقع نشد، و در همان «بروجرد» باقی ماند تا در سال ۳۹۸ دار فانی را وداع گفت.

برخی گفته اند ابو بکر فرزند رافع که یکی از سرهنگان فخر الدوله بود، با یکی از چاکران ابو العباس توطئه کرده بدو سم خورانید.

پسرش تابوت او را با یکی از پرده داران به بغداد فرستاد، و نامه ای به ابو بکر خوارزمی نگاشته خاطر نشان کرد که پدرش وصیت کرده است تا او را در جوار سید شهدا در کربلا دفن کنند، درخواست کرد تا خوارزمی ترتیب کار را بدهد و آرامگاهی معادل ۵۰۰ دینار برایش اتیاع نمایند.

موضوع را با شریف ابو احمد (پدر سید شریف علم الهدی و سید شریف رضی) در میان نهادند، فرمود: ابو العباس مردی است که به جوار جدمان پناه آورده، از

(۱) از امیران جبل (عراق ایران) است، القادر بالله او را ملقب به ناصر الدوله ساخت و پرچمی به نامش بست، علماء و زهاد و یتیمان را می نواخت، هر جمعه ده هزار درهم صدقه می داد و سه هزار دینار به کفشدوزانی که در فاصله همدان و بغداد بر سر راه حجاج بودند می پرداخت تا کفش حجاج درمانده را تأمین کنند و هر ماه ۲۰ هزار درهم برای کفن مردگان بی نوا اختصاص داده بود، در حوزه فرمانرواییش سه هزار مسجد و رباط ساخته و هر ساله صد هزار دینار حوائج زوار حرمین مکه و مدینه را تأمین میکرد با وجود این خرجها ۲۰ میلیون درهم دیگر به خزانه او سرازیر می شد. (شذرات ۳/ ۷۳)

این رو برای تربتش بهائی نخواهم گرفت.

تربتش را مشخص کرد و تابوت را به مسجد «براثا» بردند، ابو احمد به همراه اشراف و فقهاء حاضر شده بر او نماز خواندند و دستور داد پنجاه نفر همراه تابوت حرکت کرده جنازه را در کربلا دفن کنند «۱».

مهیار دیلمی (که ذکرش خواهد آمد) با قصیده که ۵۹ بیت است و درج ۳ دیوانش ص ۲۷ ثبت آمده، وزیر مرحوم را رثا گفته و قصیده را خدمت فرزندش سعد به «دینور» گسیل داشت تا او را تسلیت داده باشد، ملاحظه بفرمائید:

- چیست که از شاه نشین پرسی: که از اینجا برخاست؟ و از صدر زین که: چه کس بر زمین افتاد؟

- از چه دفتر وزارت که دیروز غلغله بود، تعطیل شد و مجالس آن که پر بود خالی گشت؟

- اسبان راهوار از چه زانوی غم ببرگرفته، و ساکت و سر بزیرند، با اینکه دیروز با غریو شبیه و شادی در صحنه میدان دوان بودند؟

- دلاوران را از صدر زین که بر زمین افکند، هم آنها که دیروز در سایه نیزه و شمشیر چون شاهین در کمین بودند؟

- از چیست که آسمان تاریک است، و چرا در عزای اختران نشست؟

- جارچی عزای کی را اعلام کرد که زبانش در کام شکسته بود، پرسیدند: مرگ آجلش درر بود یا سم قاتل؟

- رفعت و شرف در گور شد؟ یا طالع دنیا سقوط کرد؟ یا رکن «ضبه» فرو افتاد؟

- گمان نمیرفت که با آن عزت و اقتدار، غول مرگ بدو دست یابد.

- آیا غول مرگ دانست - بجانم سوگند ندانست - که دام و ریسمانش پای که را خواهد بست؟

- حادثه‌ای که روزگار از عقل بیگانه شد، گاهی روزگار دچار جهالت است.

- ای باران، زمین را سیراب کن و برگرد بوستان خیمه زن تا سرزمین خشک و سوزان زبان بتشکر گشاید.

- بارانی که چون دهان مشک‌ریزان باشد و زمین تشنه را جان بخشد.
- بارانی که بر سنگ خارا اثر گذارد چونان که نعل سمند بر مرغزار.
- ابری تیره چون شتر که مهار بینی‌اش را شتر مرغی رم کرده بر نوک کشد.
- و پستانهایش برای دره‌ها و تپه ماهورها سوگند خورده سوگندی راست و درست که پر و لبریز است.
- برق چهنده آسمان با شمشیرش رگهای آنرا برید، اینک به هر دره جوی کشیده روان است.
- ابو العباس را از جانب من برگو: به هر دره و هامون سر می‌کشم تا اینکه تربت را جسته و سیراب کنم.
- ولی توده خاک پرده و حجابت گشته، چگونه مورد خطاب و پیغام گردی.
- خوش بخت آن سنگ و خاکی که در زیر تنت بالش و متکا گشت و بدبخت آنچه بر روی تنت هوار شد.
- می‌گیریم و می‌مویم: به خاطر خودم و به خاطر خاک نشینانی که فرزندان‌شان بعد از تو یتیم شوند و زنان‌شان بی‌سرپرست.
- و به خاطر پناهنده‌ای که حوادثش در سپرده تمنای خوراک دارد، و روزگارش خورنده او است.
- به انتظار مانده که چه تصمیم گیرد: نه در خانه بی‌سامانش رحل اقامت می‌افکند و نه اراده کوچ دارد.
- از دوره گردی به هلاکت رسیده هر روز بر در این و آن یار و یاور می‌طلبد و همه‌گانش از در می‌رانند.
- تا اینکه بخت و اقبالش را در بارگاه شما یافت و رنج گذشته را با شادی سال نو از یاد برد.

ص: ۱۸۴

- می‌گیریم بر آن گروهی که فضل و دانششان در نظر مردم جرم و گناه است و اینک همان فضل و دانش را به درگاهت شفیع آورده‌اند.
- با اطمینان خاطر از کوشش مداوم و خستگی و خواری بر کنار شدند، و کفیل حوائج آنانی توئی.
- بعد از آنکه هلاکت راهرا بر تو بست، آواز ساریان هم راه بر آنان بست که در گمان شرفیابی و کاموری نباشند.
- گروهی پس از گروه دگر که اگر بر فراز سمند نشینی، در گردت حلقه زنند و چشمها را خیره سازند و اگر خشمناک شوی چون سپاهی چیره باشند که.

- با مشت استخوان دشمن را درهم شکنند. و در سایه نیزه چون سرنیزه آهنین باشند.
- اگر دشمن خونخوارت تیراندازان ماهر «ثعل» باشند، یک نفر از آنان باقی نماند.
- درنگ و شکیبائیت را منکر و عجیب شمردند، ولی این مرگ بود که پیش می‌تاخت و تو با توانی به دفاع برخاستی.
- آشنایان دور از یاریت دریغ کردند و نزدیکان ترا تنها گذاشتند که صیاد تو چه خواهد کرد؟
- مرگ بر تو درآمد از آن دری که هیچ مانع و دافعی نداشت جز فشار انبوهی که به خدمت می‌آمدند.
- خوشحال و خرم بودند که به دست بوس تو آمدند، و هیچکدامشان متحمل نشده او را از در نراند.
- خوان کرم‌ت مانع نگشت، بذل و نوال‌ت به حمایت برنخاست و نه عطا و بخشش به کفایت و دفاع.
- تلخ و شیرین روزگار تو بودی: هر که کامش تلخ بود از قهر تو بود و آنکه شیرین، از عسلی که تو در دهانش ریختی.

ص: ۱۸۵

- به حالی اندر شدی که نه خود چاره دشمن توانستی و نه دوست یکرنگت کاری از پیش برد.
- آری مرگ پرچفاترین قاضی است ولی جویری که یکسان تقسیم شود عدالت است.
- آنکه از زندگی تو عبرت گیرد، و حق خود بشناسد فریب روزگار نخورد و از باطل به شگفت اندر نشود.
- ای پای‌بند گورستان که جگرهای تفتیده و چشمان اشکبار، حق ترا ادا نکرده‌اند
- اگر مرگ هلاکت بارت فدا می‌گرفت، خون دلم و تمام خاندانم را فدای تو می‌کردم.
- چه شد که روزگارم با فقدان تو چون نیمروز، در تب و تاب است، با آنکه در کنارت چون عصر طربناک بود؟
- پیش از این با مدح و ثنا خوانیت، جامه فخری بر تن داشتم که دامنش بر خاک می‌کشید ...

* و در همین قصیده گفته است:

- گمان مبر، با آنکه طالع سعد فرزندات تابان است. اختر دیگران در برج طالعیت فروزان شود.
- بعد از تو میهمانان و واردان وجه نکویش را با میمنت پذیرا شدند، البته در ماه تابان از خورشید رخشان نشانه‌هاست!

- ای سعد! نیکرفتار باش و بار سنگین پدر را بر دوش بکش، تا توان داری و تا دگرانت اطاعت کنند.

- من آنم که با گریه و ناله ترا خورسند سازم و در آنچه گویم و سراپم ترا مسرور سازم.

* شاعر ما ابو العباس ضبی خود شعری لطیف و قریحه نمکین دارد، از جمله گوید:

ص: ۱۸۶

- ای سرور من! لختی با اسیران کویت مدارا کن همانا نگاه مستت جانها مفتون ساخته.

- و عقل‌ها ربوده است، و ندانیم واقعا جام شراب است که می‌نوشیم یا جادوی فتنان.

* و قطعه دیگری دارد که بر زبان سرود گران می‌چرخد:

- ای کاش دانستمی که مرادت چیست؟ این قلب نامراد، از دوریت دردمند است.

- کاش می‌دانستم با کدام حسنت مرا اسیر خود ساخته‌ای؟ با جمالت؟ یا کمالت؟

یا با مهر و وداد؟

- و یا میدانستم کدامین سیاهتر است؟ خالت؟ یا خط عذارت؟ یا قلب و فؤاد؟

* و یا این قطعه دیگرش:

- گفتم به آن که گلی تحفه آورد، و محفل ما از نشاط خندان بود.

- نور دو چشم، نزد من، درک آرزو است، نه فرزندی چون سام و یا حام.

- گفتمش: از سخن چین پرهیز و به خود راهش مده، سخن چین بدبخت هیزم‌کش است.

- از چشم زخم جاسوسانی هراسناکم که حسودان و دشمنان گسیل می‌دارند.

* و این قطعه هم از اوست:

- به جدائی و قهر مکوش که مایه تلخ کامی و عذاب است.

- خورشید که به هنگام غروب زرد رو شود از بیم فراق است.

* و از جمله قطعاتی که به صاحب ابن عباد گسیل داشته:

- ای «کافی الکفاة» دولتت جاوید و عزتت بر دوام است و چه عظیم نعمتی است؟
- با نثر خود بر صفحه کاغذ در شاهوار پاشیدی و دگر باره گوهری منظوم که رشک ستارگان است.
- گوهری که اگر از «جواهر» بود، واقعا در سلک کشیده می‌شد، ولی «عرض» است و سلک ناپذیر.

ص: ۱۸۷

* و قطعه در ستایش «پروین» دارد:

- گمان بردم که «پروین» هنگامی که در سیاهی شب طالع شد.
- خوشه‌ای است از لؤلؤتر یا دسته از گل نرگس.

* و نیز این قطعه دیگر:

- چون «ثریا» به جلوه آمد هنگام طلوع فجر.
- گمان بردم - از لمعانش - که خوشه‌ای است از در و گوهر.

* و این قطعه در کوتاهی شب:

- شبی کوتاهتر از اندیشه من، در مقدار.
- جلوه کرد و رفت، چون دوشیزه بی‌قرار.

* و قطعه دیگر در شب طولانی:

- چه شبها که نخواییدم و در فکر شدم از چه جهت طولانی است.
- هر چه بیش نظاره کردم، سیاهتر شد.
- دانستم که او هم خواب بسر گشته.
- یا اختراش مرده‌اند و جامه سیاه پوشیده.

* شاعر والامقام، پایگاه مجد و عظمتش را بعد از خود به فرزندش ابو القاسم سعد بن احمد ضبی سپرد، و او بعد از فرار پدر به «بروجرد» دنبال پدر گرفت و در همانجا بعد از پدرش به چند ماه رخت به دار بقا کشید.

مهیاری دیلمی قصائد زیادی در ثنا و ستایش او سروده، از جمله قصیده با ۴۵ بیت که در دوران اقامت بروجرد شخصا در حضور او خوانده است: آغازش این است:

ذکرت و ما وفای بحیث أنسی بدجلة کم صباح لی و ممسی

* و قصیده دیگر نیز در ۴۵ بیت و مطلعش این:

أشاقک من حسناء رهنا طروقها نعم کل حاجات النفوس یشوقها

* و سروده‌ای با قافیه نون در ۴۴ بیت که در ج ۴ دیوانش ص ۵۱ با این سرآغاز ثبت آمده:

ص: ۱۸۸

ما انت بعد البین من أوطانی دار الهوی و الدار بالجیران

* در این سروده می‌گوید:

– سخن از کریمان و آزادگان فراوان بود، اما هر که را آزمودم لفظ بی‌معنی بود.

– مگر «سعد» آنکه برای رفعت و تعالی بپا خاست، هیئات که خواب رفتگانشان چون شخص بیدار باشد.

– آرام ای حسودان کینه‌ور! همانا تعالی و شرف با کینه و حسد، دست نخواهد داد.

– در میان کوههای سر به فلک کشیده دریای هشتمی است که صخره‌های کوه پیکر بر آن احاطه کرده و هم ماه تابان دگری است.

- گروهی که چون باد به سوی خواسته‌ها می‌تازند، بادی که برای مسابقه در جریان است.
- گروهی که هر گاه به وزارت شاهان رسند، عمامه آنان بر تاج شاهی فرمان دهد.
- خرگاه خود را بر رهگذر مسافران بپا کرده‌اند، گویا برای جلب مهمان قرعه می‌کشند.
- شب که بر سر بام خود آتش افروزند، از شوق مهمان، چه بسا جان خود را بر سر هیزم نهند چه با آتش فروزاتر مهمان بیشتر آید.
- زادگان «ضبه» در پهنای زمین پراکنده‌اند به هر کوی و کنار، و در روز نبرد چون صف دندان در شمار.
- ای سواری که به سوی اختران تابان می‌تازی، پیش رو، باشد که مرا در آنجا بیابی.
- بایست و ندا در ده که: ای سعد شاهان، رسالتی دارم از بنده دور افتاده و دوست نزدیک:
- پیش از آنکه به دیدارت نائل شوم، اشتیاق خود را می‌فریستم، البته نزدیک شدن چون خیال است و دیدار آرزو.

ص: ۱۸۹

- و چون با روز وصلت آتش دل را فرو نشاندم! تشنه‌تر از روز هجران گشت.
- بسیار شد که در برابر اشتیاق زبان مقاومت کردم، چون به عیان آمد ناتوان ماندم.
- و تو این شیوه را بر من باژگون کردی: پیش از آنکه مرا ببینی محبوب‌تر بودم.
- از شگفتی‌هاست که نزدیکی من، خود باعث دوری گشته است، آری زمانه چون بوقلمون رنگ و وارنگ است.

ص: ۱۹۰

قرن چهارم

۲۹ غدیریہ ابو رقعمق انطاکی

«۱»

در گذشته ۳۹۹

کتاب الحصر الی السریر: أن الفصیل ابن البعیر

- بوریا به تخت خواب نوشت که «فصیل» نام بچه شتر است.
- به خاطر یک چنین موضوع، سرکار امیر، هوس قورمه قیر کرده.
- بجان خودم سوگند که ما چه خرم را دو سال از علف جو محروم خواهیم نمود.
- بار خدایا- مگر اینکه از لاغری با پرندگان پرواز گیرد.
- میخوام داستان خودم را بگویم، و این شانس توست که پیش صاحب خبر آمدی.
- آنان که در خشکسالی به جان هم افتادند و با کدو تنبل بر سر هم کوفتند:
- به خاطر من اندوه گرفتند که چرا همگان بودند و من در آن میان نبودم.
- اگر بودم و تو سری خورده بودم، امروز می گفتند: کسی هست که دست این کور بیچاره را بگیرد؟
- بجان خودم که یک روز بارانی به خانه دوستی از دوستان رفتم.
- دامن بر کمر زده و باد به سبیل انداخته که با سطل بزرگ بر سر هم بکوبیم.

(۱) منسوب به انطاکیه شهری معروف در فاصله دو مرحله از شهر حلب.

ص: ۱۹۱

- آنها پیش تاختند، منم دلوم را دور سرم چرخاندم، ولی متأسفانه بر سر خود کوبیدم.
- ای شیر مردان، پس کله هم را نشانه بگیرید، که این بازی، کلید نشاط است.
- غافل مشوید که سینه‌ها را از کینه‌ها پاک کند.
- این بازی مانند «بخور» فضای مجلس را معطر کند از این «بخور» ملال مگیرید.
- بخدا سوگند که هر گاه موقع سحری به یاد دوستان افتم، جایشان را خالی می‌کنم.

- و هم اندوهگین شوم چه همینکه نزدیک شد دیزی بیزد.

- رفتند. با اینکه خودشان فطیر کرده بودند، از خوردن فطیر بازماندند.

بفضله یوم الغدير	لا و الذی نطق النبی
فی البرية من نظیر «۱»	ما للامام ابی علی

- نه بجان آن سروری که رسول خدا در روز «غدیر» زبان به شنایش گشود.

- سرورمان «ابو علی» در جهان بی نظیر است.

شاعر:

- ابو حامد، احمد بن محمد انطاکی، ساکن مصر، معروف به «ابو رقعمق» یکی از سرایندگان مشهور و کار آمدان فنون شعر است، در اسلوب سخن و سبک بدیع چنان پیش تاخته که میدان وسیعی را پشت سر نهاده، جز اینکه گاه شوخی را با جد درآمیخته است.

جوانی را در شام بوده، بعد به مصر رفته و شهرتی عالمگیر بدست آورده و در علم و ادب مکانتی عظیم یافته است: شاهان و رهبران و سروران مصر را ثنا گفته و از جمله:

معز، ابو تمیم معد بن منصور بن قائم بن عبید الله مهدی، و فرزندش «زفر» عزیز مصر و «حاکم» فرزند عزیز، و «جوهر» سرهنگ سپاه، و «وزیر» ابو الفرج یعقوب بن

(۱) یتیمۃ الدهر ج ۱ ص ۲۸۴.

ص: ۱۹۲

کلس و امثال آنان.

در مصر، با جماعتی از بذله‌بافان و شوخ‌طبعان مصادف شد، و در شوخ‌سرائی و هزل بافی افراط کرد تا آنجا که لقب «ابو رقعمق» «۱» به او بسته شد، گاهی گفته میشود که خودش این لقب را ساخته و این خود اوست که در شعرش صریحا اظهار می‌دارد که با دیوانگی هم پیمان است:

- از خدا آمرزش طلبم از سخن عاقلانه‌ای که بر زبان راندم، فرزاندگی شأن من نیست.

- نه بآن خدائی که تنها مرا از میان خلق بر سر زبانها افکند و به دیوانگیم واداشت.

* این دو بیت، از قصیده‌ای است که خاطراتش را در شب «تنیس» در آن باز گفته و آن «۲» نام شهری است در مصر که روزگاری مهد تمدن بوده و پانصد محدث صاحب قلم در آن حدیث می‌نوشته. آغاز قصیده چنین است:

لیلی بتنیس لیل الخالف العانی تفتی اللیالی و لیلی لیس بالفانی

* سروده دارد که کاملاً از افراط او در دیوانگی و خل بازی حکایت می‌کند:

- بس کن از نکوهش و عتابت ای معشوقه پر چانه. من این خل بازی و مسخرگی را با هیچ مقامی عوض نخواهم کرد.

- موقعی که ترانه‌های خارجی سر کنم و گروه جاکشان دنبالم روان باشند گویا-

- کشیش دیری باشم که سحرگاه، تلاوت خود را با آوای خوش بر گروه کشیشان به پایان برده است.

- من خل شده‌ام و استاد این فتم، با هیچ عنوانی نامبردار نشوم جز «خدای مسخره‌ها».

- علت آن است که دیدم فرزاندگی بی‌ارج مانده، منم برای اهل زمانه، خل-

(۱) نیم اول آن از «رقاعه» بمعنی حماقت گرفته شده و نیم دوم آن از کلمه «احمق» (مترجم).

(۲) با کسر اول و تشدید نون و بعد از آن یاء ساکن.

ص: ۱۹۳

بازی و مسخرگی آوردم.

* و در قصیده دیگری گوید:

- آنچه خواهی خل بازی و مسخرگی دارم، و هوسی که مقدار کمش اکسیر حماقت و خل بازی بسیار است.

- شاعران زیادی در طلب آن شدند و دست نیافتند، چگونه بر آن دست یابند که باید از پلهای زیادی بگذرند.

- من از خل بازی و حماقتم قدردانی می‌کنم، چه بدین وسیله پرچم خود را در آفاق جهان افراخته‌ام.
 - و آنرا با هیچ دوستی و نه با هیچ عوضی برابر نخواهم کرد، ایدا. دیگران اند که از ترک حماقت معذوراند.
 - ایرادی در وجود من نیست جز اینکه هر گاه به نشاط آیند و من باشم چندان بر سرشان بگویم که شکاف بردارد.
- * و در قصیده دیگری گوید:

- گوشت به من باشد، بر من خرده مگیر از زیاد و کم.
 - و کوچک و بزرگ و نازک و کلفت.
 - همانا با خل بازی و دیوانگی از فرزندگان بردیم.
 - خدایش در نعمت پیرورد و نگهدارد هر که کم عقل و بی‌مایه است.
 - هر چه بجویند مانند من احمق و کم‌خرد نخواهند یافت.
 - هر گاه یاد من افتند، خواهند گفت: استاد ما طبل طبلها است.
 - استاد ما استاد است ولی نه استادی خردمند.
- *- بیشتر اشعارش محکم و خوب است، بر روش «صریح الدلاء» و «قصار بصری» چنانکه ابن خلکان گوید، و به سروده‌اش در فنون ادب استشهاد شده آن طور که در باب مشکله «۱» در کتاب تلخیص و سایر کتب ادبی یاد شده، در کتاب تلخیص

(۱) عوض کردن تعبیر، بخاطر اینکه با تعبیر دیگران هم شکل باشد.

ص: ۱۹۴

باین شعرش استناد کرده است.

قلت اطلبخوا لی جبة و قمیصا

قالوا: اقترح شیئا نجد لك طبخة

* سید عباسی در ج ۱ «معاهد التنصيص» ص ۲۲۵ گوید: این شعر، سروده ابو رقعمق شاعر است، از زبان شاعر نقل شده که می‌گفت: چهار نفر دوست گرامی داشتم که در روزگار کافور اخشیدی ندیم و همدم بودیم، یک روز سرد، پیک آنان آمد و گفت:

دوستان سلام می‌رسانند و می‌گویند: امروز صبح بزمی ترتیب داده‌ایم و گوسفندی فربه کشته‌ایم، هر چه هوس داری بگو که برایت بپزیم! من که دیدم لباس گرمی ندارم که از سرما نگهبان باشد، به آنان نوشتم:

- دوستانم صبح زود، در فکر چاشت شدند و پیک آنان پیغامی ویژه آورد:

- گفتند: پیشنهاد کن! هر چه خواهی برایت بپزیم، گفتیم: برای من یک جبه و یک پیراهن بپزید.

گوید: پیک با رقعہ رفت، من فکر نمی‌کردم ولی بزودی برگشت، و چهار خلعت آورد با چهار کیسه زر که در هر یک ده دینار زر سرخ بود، یکی از خلعت‌ها را پوشیدم و روان شدم.

ثعالبی در ج ۱ «یتیمۃ الدھر» از ص ۲۶۹ تا ۲۹۶ به شرح حال او پرداخته و چهار صد و نود و چهار بیت از سروده‌های او را یاد کرده و در ثنائیش گفته:

«یگانه دوران بود و چکیده احسان. و از آن چکامه سرایان که با طبعی روان در میدان جد و هزل گوی فضل دربرود، مدیحه سرائی بود بنام و فاضلی نیک انجام و در شام همانند ابن الحجاج در عراق».

شاید تشبیه کردن شاعر به ابن الحجاج، از نظر تشیع او باشد، چه شیعه‌گری ظاهرترین و مشهورترین خصال ابن الحجاج است، و هر که او را شناسد با محبت و ولایت اهل بیت وحی - که سلام خدای بر آنان باد - می‌شناسد، خصوصاً ترشروئی و خشونت او با دشمنان حق و بدگوئی و تند زبانی با آنان.

از این رو اساس تشبیه که بر اخص و اشهر اوصاف مشبه به، پایه‌گذاری شود

ص: ۱۹۵

اقتضاء دارد که شاعر ما ابو رقعمق نیز در تشیع همانند ابن الحجاج و یا نزدیک بدو باشد، علاوه بر اینکه صاحب «نسمۃ السحر فیمن تشیع و شعر» او را در شمار شیعیان شعر پیشه یاد کرده و فصلی مشیع و طولانی در شرح حال او آورده است.

البته ابو رقعمق با ابن الحجاج، در شیوه شعر سرائی بر یک روش میرفته یعنی همیشه جد را با شوخی و هزل درآمیخته و خل‌بازی و لودگی بر اشعارش غلبه داشته و جدا بعید نیست که ثعالبی همین نکته را منظور نظر داشته.

باری. از سروده‌های او، قصیده‌ای است در ثنای یکی از ممدوحین خود از سادات علوی «۱»، و از جمله:

- و شگفت است! با اینکه «حسین» دستی دارد به جود و بخشش گشاده و ریزان.

- نوشابه‌ام در خدمت او ناگوار است و بهارم خشک و بی‌باران.

- بارگاهی دارد که بدان پناه برند و ساحتی سبزه و آبادان.

- هر گاه ابر آسمان از بارش دریغ کند، بارانی است پر فائده و شایگان.

- و پناه ما در حوادث زمانه «رسی» است و در روز سختی‌ام به ساحت او گریزان.

- سروری که سر رفعت به آسمان سوده، گواه عزت و شرفش نجابت پدران.

- بارگاه شرفش در آسمانها باشد فوق کهکشان.

- از شرافت همیش بس که از نسل مصطفی است و زاده علی شاه مردان.

- مرتبه‌ای که در عزت سر به فلک کشیده مافوق رتبت دگران.

- افتخاری که هیچکس منکر نیست از عجمان و تازیان.

- این شمائید که در شأنشان نازل شده اخبار آسمان.

- هر آن منقبتی که در جهانیان یافت شود، انتسابش بشما خاندان.

- در میدان نبرد، با زور بازوی شما جلوه فروشد، شمشیر بران.

(۱) نقیب سادات در مصر، ابو اسماعیل: ابراهیم بن احمد بن محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ترجمان الدین ابو محمد قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن مثنی، منسوب به رس، در گذشته سال ۳۶۵ هجری. رک: تاج العروس ج ۴ ص ۱۶۱.

- و در مکتب معارف، بیان شیوای شماسست پرده‌گشای راز عرفان.

- و در روز جنگ که نیزه‌ها درهم پیچید شمائید برطرف کننده احزان.

* و در قصیده دیگری گوید، با این آغاز:

- اندوه عشق را آشکار کرد، زانکه کامش بر نیامد.

- شیدائی که درد عشقش بزانو درآورده امید شفا نباشد.

- چنان نحیف و لاغر گشته که گویا به چشم نیاید.

- اگر لاغری کسی را از دیده ناپدید می‌کرد، هم او بود.

- و در همین قصیده می‌سراید:

- وه که چه سروری است «رسی» که همگان به سروری او خوشنوداند.

- خداوند دشمنانش را، در حوادث زمانه برخی او سازد.

- بخدا سوگند، هر که در بارگاهش جا سازد، به دولت و ثروت دست یابد.

- کیست که در مقامات عالیه هم‌رتبه و همتای او باشد.

- بالاتر از آن است که در سروری و عظمت به پایه او رسند.

- شاهی که تا بوده، با قدرت و صولت از حریم خود دفاع کرده.

- دریای جود و کرم که ساحلش ناپیداست.

- هر که از جهانیان امیدش به «ابراهیم» باشد نا امید نیست.

- نه. و نه از حوادث روزگار ترسد، اگر پایبج او گردد.

- کسی که زمانه از او امان خواست و او امانش داد.

- چگونه نستایم کسی را که هیچکس از خان کرمش بی بهره نیست.

* و از بهترین چکامه‌هایش این قصیده اوست که باز هم زبان به ستایش گشوده:

- سخنش را شنیدیم، پوزشش را پذیرفتیم، گناه و لغزشش را بخشیدیم.

- هر سخنی مخاطبی دارد، ولی روی سخنم با تو است، درست بشنو ای همسایه.
- آن که با او راه آمد و شد باز کرده‌ای، همیشه و هر گاهش ببینی بند قبایش باز است.

ص: ۱۹۷

- می‌داند وجودش عذاب و شکنجه است که برای دیده تماشاگران مهیا گشته.
- خداوند، پرده آزمزش را دریده و رواست که شما پرده‌های دگرش را بدرانید
- با نگاهش مرا جادو کرد، و هر نمکین پسری نرکس چشمش جادو است.
- آن که جفا آورده و دوری گزیده، چه می‌شد که با خوشنودی راه آشتی می‌گرفت.
- با دوری و جفا مرا شکنجه و آزار داده، با وجود این خواهان اویم.
- همیشه، خدا نکند چنین دوستی را از دست بدهم که جوار او را خواهانم و از جفایش بیزار.

* در قسمت ثنا و ستایش گوید:

- برای عزیز مصر، دشمنی باقی نگذارد جز آنکه آتش او را خاموش کرد.
- به خاطر این بود که سر و سامانش بخشید و برای خود برگزید.
- منصب وزارت، پایه عظمتش را استوار نکرد، نه و نه بر مقدار و مقامش افزود.
- بلکه، بنیاد وزارت ویران و خراب بود، و او جامه عظمت و نشاط و خرمی بر او پوشید.
- هر روز با بخشش و نوالش بر سپاه مشکلات غارت می‌آورد.
- دستی دارد که از بخل و خست بیزار است و در میدان بخشش و نوال کرار غیر فرار.
- همین دست بخشنده و پر عطاست که دشمنان عزیز را گریزند و یارانش را فزون ساخت.
- از دست مردی لایق و فاضل، این چنین - در شبان و روزان - نفع و ضرر خیزد.
- بدو پناه بر که در امان نماند جز آنکه به سایه او رخت کشد و پناه آرد.

- هر گاه بینی که در بحر اندیشه، غوطه‌ور شده، فکر خود را در مهمی بکار انداخته.

- با هوش و درایت، نکته‌ای را در پرده غیب نگذارد، جز اینکه روشن و

ص: ۱۹۸

آشکار سازد.

- نه و نه نقطه‌ای از زمین را، جز اینکه با نظر صائب، حدود و اقطار آنرا باز شناسد.

- خدایش قدرت بخشیده و از حوادث روزگار درامان داشته.

* نویری در کتاب «نهاية الارب» ج ۳ ص ۱۹۰ سه بیت از سروده‌های او را یاد می‌کند:

- اگر با مجد و بزرگواری بتوان بر قله شرف برشد، او بر گردن آسمانها صعود خواهد کرد.

- هر گاه بینش دانشمندان به تاریکی گراید، با شرار اندیشه‌اش تاریکیهای حوادث را می‌شکافد.

- او را نخواهم یافت جز نزد کسی که قدرش را شناسد و یا در برابر نیزه‌های تابدیده. «۱»

* ابن خلکان در ج ۱ تاریخش ص ۴۲ شرح حال او را ذکر کرده و بعد از ثنا و ستایش سخن ثعالبی را که یاد کردیم نقل نموده و چند بیت از اشعارش را نمونه آورده و بعد می‌گوید: امیر مختار مسیحی در تاریخ مصرش یاد کرده و گفته: در سال ۳۹۹ وفات یافته، و دیگران اضافه کرده‌اند که روز جمعه بیست و دوم ماه رمضان بوده و هم گویند:

در ماه ربیع الآخر و گمان دارم که در مصر زندگانی را بدرود گفته باشد.

«یافعی» هم در «مرآة الجنان» ج ۲ ص ۴۵۲ شرح حال و تاریخ وفاتش را همین طور نوشته و نیز «ابن عماد حنبلی» در کتاب «شذرات» ج ۳ ص ۱۵۵ و سید عباسی در معاهد-التنصیص ج ۱ ص ۲۲۶ و «زرکلی» در کتاب «الاعلام» ج ۱ ص ۷۴ و صاحب تاریخ آداب-اللغة در ج ۲ ص ۲۶۴.

(۱) همین ابیات در «یتیمه ثعالبی» ج ۱ ص ۲۷۴ ثبت شده.

ص: ۱۹۹

قرن چهارم

۳۰ غدیریه ابو العلاء سروی

- علی بعد از رسول خدا پیشوای من است و روز داوری، شفیع من خواهد بود.

- برای علی فضل و مقامی ادعا نمی‌کنم، جز آنچه در عقل گنجد.

- نه می‌گویم که پیامبر است، بلکه پیشواست با نص جلی و سفارش صریح.

- و سخن رسول درباره او، گاهی که مقامش چون مقام هرون والا و برتر بود:

الا ان من كنت مولی له فمولاه من غیر شک علی

- هلا آگاه شوید! هر که من سرور اویم، بدون شک سرور و مولایش علی است «۱».

شاعر:

ابو العلاء، محمد بن ابراهیم سروی، شاعر یکتای طبرستان و پرچمدار فضیلت و دانش آن سامان. با ابو الفضل ابن العمید، در گذشته سال ۳۶۰، نامه نگاری داشته و به مبادله شعر و ادب می‌پرداخته است.

(۱) این سروده را «ابن شهر آشوب» در ج ۱ مناقب ص ۵۳۱ ط ایران یاد کرده و در این کتابش از شاعر فقط به عنوان «ابو العلاء» یاد می‌کند، چنانکه در ج ۲ ص ۱۳۹ موقعی که قصیده فائیه او را می‌نگارد.

ص: ۲۰۰

تألیفاتی دارد با شعری شیوا و مشهور و کلام نمکین که قسمت مهمی از آن در یتیمه الدهر ج ۴ ص ۶۸ محاسن اصفهان ص ۵۲ و ۵۶ و همچنین نهاییه الارب نویری ثبت آمده و از جمله چکامه‌ای در وصف طبرستان دارد که یاقوت حموی در معجم - البلدان ج ۶ ص ۱۸، ایراد کرده است:

- آن هنگام که باد از بی باد خیزد، فاخته بر شاخساران به سرود آید.

- چه غنچه‌های نوشگفت که در فضا پران سازد و گل‌های خبازی پرپر کند -

- درختان سیب که میوه‌های گلگونش مانند عارض مه رخساران بروی عشاق خود خنده زند.

- اگر با تابش خورشید رنگ بیشتری گیرد، چون گونه‌های سرخ یار، تمام رخ و نیمرخ عیان گردد.
- مرغان سرودگر بر سر شاخ، نغمه سرا گشته، شور تازه‌ای در دل عشاق بر انگیزد.
- * و حکامه‌ای در ستایش اهل بیت دارد که ابن شهر آشوب در مناقب ج ۲ ص ۷۳ طبع ایران ثبت کرده:
- دو مخالف بر رخسارت بهم پیچیده و آشتی کردند، بعد از آنکه روزگاران سر خلاف داشتند.
- این یک با پرچم سپید طالع شده و آن یک پرچم سیاه بخود پیچیده و به - میدان تاخته.
- شگفتم از این است که دو شعار مخالف را بهم درآمیخته است.
- این شاهان بنی العباس‌اند که جامه سیاه را اشعار خود ساخته مایه شرافت دانستند.
- و آن، سروران از زادگان زهرا، که پرچم سفید بر بالای سرشان در اهتزاز است.
- اما حادثه‌ای که در شرف وقوع است.

- چندی با رونق جوانی دمساز شد که دوامی نداشت و چندی با پیری که دوره

ص: ۲۰۱

خردمندی است.

- جز این است که پیری بعد از جوانی چون صبح سفیدی است که پرده از رخسار سیاهی کشد؟
- و یا غیر از این است که با گذشت جوانی و آمدن پیری کدورتها و تاریکیها به صفا و روشنی تبدیل شود؟
- اگر برای حقانیت فرزندان زهرا جز این گواه دیگری نبود، کفایت می‌کرد:
- زادگان عباس را پرچمی است سیاه و دژم که از ناز و نخوتشان حاکی است.
- و زادگان زهرا - علیها سلام - را پرچمی تابان و سفید که نشان حق و عدالت است.
- این گواهی از روی حقیقتی پنهان پرده برداشته، حق را اعلام کن و انصاف ده.
- پیامبر خدا و دو فرزند و خاتونش مقامی را حائز شدند که در کتاب نگنجد.

- اگر افتخارات آنان به صورت عروسی تصویر شود، فضائل و مناقبشان چون آویزه‌ای در گوش او عیان خواهد گشت.
- ولی خردها درباره اهل بیت دگرگون گشته و اینک نور خدا تاریک است.
- جز اینکه ابو الحسن با علم و دانش خود تاریکی را زدود و آتش دلها را فرو نشاند.
- آیا در زهد و پارسائی مانند او یافت شد با آنکه دنیا در اختیارش بود؟
- آیا در اطاعت پیامبر مصطفی، کسی بر او پیشی جست که همواره دنباله‌رو او باشد؟
- آیا دیدیم و یا شنیدیم که جز او با ذو الفقار به سوی دلیران و پهلوانان بتازد؟
- یکه تاز میدان را به مبارزه تن به تن خواند، موقعی که گوساله قوم، نفس در سینه حبس کرده و سامری از ترس بیخود گشته بود.
- روز نبرد که دلها از ترس مرگ می‌طپید، او غم و اندوه را از دل رسول خدا می‌زدود.

ص: ۲۰۲

- موقعی که میدان جنگ در زیر پای دلیران بلرزه آید، او چون شیر ژیان است که بیشه خود را غرق کرده است.
- پیروزی بر سر او سایه گستر است به همراه ترسی که دل دشمنان را می‌لرزاند چه بایستد و چه روان گردد.
- دلائلی که طاعت او را بر خلق واجب می‌کند، و بینی حسودان و منحرفان را به خاک می‌ساید.
- بعد از او، امامان و پیشوایان از فرزندانش چون اختران تابنده‌اند که تاج هدایت بر تارک آنان می‌درخشد.
- برخی در خانه نشسته به کمال علم و دانش مشهور است و آن دگر، قبضه شمشیر را بچنگ می‌فشارد.
- پاک‌اند و گرامی و همگان برتر و والا، آن چنان که گویند «مشکل گشا! نه مشکل‌زا».

* و در «یتیمه الدهر» ج ۴ ص ۴۸، این دو بیت را از او یاد کرده:

- بر چمنی گذشتیم که چون گل خندان ولی از گلوی لاله‌ها خون می‌چکید.
- منظره‌ای زیباتر از این ندیده‌ایم که چمن خندان و خون دل از دیده‌اش روان باشد.

* و در ستایش نرگس گوید:

- سلام بر باد بهاران که نرگس زیبا به بازار آورد.

- کاسه برگش به دلبری - دهان گشاده، گویا ظرفی از طلاست در ملافه‌ای سفید.

* و هم درباره نرگس گوید - آن چنان که صاحب «ظرائف و لطائف» در ص ۱۵۹ و صاحب «حلبه الکمیت» در ص ۲۰۳ یاد کرده:

- صبحگاهان به گل نرگس بنگر که شاخه آن می شکفت.

- آنان که این گل زیبا را به چشم دلبر مانند کنند، نامشان را در دفتر حماقت ثبت کن.

ص: ۲۰۳

- کی تواند چشم زیبا، منظر بدیع نرگس را باز نماید، گر چه درخش و تابش در گوشه‌های آن نمایان باشد.

- برگی از تره! بر سر آن یک نان برنجی سفید! در وسط آن زرده تخم مرغ!

* شاعری غریب بدو نامه نوشت، و در ضمن ابیاتی از پذیرفتن او گله آورد که:

- چند نوبت بزیارت آمدم، گفتند: رفت! تشریف برد!

- شایسته نیست از مانند من شاعری روی پنهان کنید.

* به پاسخ در پشت نامه‌اش برنگاشت:

- رونهان کردنم از جفاکاری نیست و یا فراموشکاری که حرمت مهمان را پاس ندارم.

- بخاطر این روزگار فرو مایه خائن است که حق آزادگان را فرو می‌گذارد.

- پیش از این روی از مهمان نهان نمی‌داشتم، اینک از سایه خود هم می‌گریزم.

* ثعالبی در «ثمار القلوب» ص ۳۵۴ این شعر او را یاد می‌کند.

- نبینی شاخسار درختان در لباس گل غرق گشته است؟

- حلقه‌ای از در بافته چون گردن بند که در زیبایی و رونق آن خون رز حلال خواهد بود.

- مرغان خطیب بر منبری از گل سرخ و آس ساز سخن کرده بترنم برخاسته‌اند.

* مرغان خطیب (خطباء الطیر) همان فاخته و قمری نر و ماده و هزار دستان و امثال آن است، ثعالبی گوید: گمان می‌رود، اول کسی که این استعاره ملیح را برای مرغان خوش نوا آورده (خطیب- منبر) ابو العلاء سروی است در همین شعر یاد شده.

* صاحب «محاسن اصفهان» در ص ۵۲ این شعر او را یاد می‌کند:

اطیاره و زها لنا ریحانه	او ما تری البستان کیف تجاوبت
انهاره و تعارضت اغصانه	و تضاحکت انواره و تسلسلت
حلل نشرن ریاضه و جناحه	و کانما یفتر غب القطر عن

- به بوستان ننگری که چگونه مرغانش نوائی با شور و حال، ساز کرده

ص: ۲۰۴

گل‌هایش ناز می‌فروشد؟

- شکوفه‌هایش می‌خندد، جویبارش دل می‌برد، شاخسارش بهم می‌پیچد؟

- گویا بعد از باران سحرگاهی خوش و خندان جامه‌های دیبا را در بر آفتاب پهن کرده است.

* و در ص ۵۶ نقل می‌کند:

- گویا بلبل بوستان مست شراب، بر سر شاخ و گل، ترنم و هلهله آغاز کرده.

- که نسیم صبا از رفتار مانده و در اطراف شاخساران آرام و قرار گرفته.

* صاحب ابن عباد، چند بیتی دارد که به ابی العلاء نامبرده نگاشته، آن چنان که «مافروخی» در «محاسن اصفهان» ص ۱۴ یاد می‌کند:

- دوست گرامی، ابو العلاء سروی! بشارتت باد که با رخس بادپا بسویت روانم.

- گمان نمی‌رفت بدین زودی باز گردیم آنهم به فاصله‌ای چنین کوتاه.

- با آنکه بغداد با اصرارم می‌طلبید و اهواز به وعده‌گاهم می‌خواند.

- پیامم فرستاده که بشتاب و مرا صاحب شو تا آب رفته باز به جو آید.

- گفتم: گزیری از اصفهان و دیدن دوستانم نیست، کاش جوانی بمن باز می‌گشت.

- در آنجا دوستان یکدلم را خواهم دید، بالاترین آرزویم همین است.

- و از دیدار کسانی برخوردار شوم که محضر آنان با ملک سلیمان برابر است.

* ابو العلاء نامبرده در نزاع شعوبیه که عرب برتر است یا عجم، نسبت به هم میهنان خود عجم تعصب می‌ورزید، ابن العمید وزیر در نامه‌ای بدو نگاشت که:

«سفارش دوست را بپذیر، و پند ناصح مشفق را در گوش گیر! در میدان جهالت بیهوده متاز که به سر درائی، و با لجاجت و خودسری پرواز میاغاز که پروانه وار جان بر سر آتش نهی! سرور من! از آن بیم دار که گویند: نبرد «بسوس» از ریختن خون پستان شتر، بالا گرفت و جنگ «غطفان» به خاطر شتری گر، شعله‌ور گشت.

خون هزار جنگجو، بر سر یک تایی نان ریخت که از «حولاء» ربوده شد، و تازیانه

ص: ۲۰۵

عذاب بر سر عجم از آنجا فرود آمد که ابو العلاء سروی زبان به شوخی باز کرد «۱»

بیان (نبرد بسوس)

«بسوس» دختر «منقذ» تمیمی بدیدن خواهرش: مادر جساس بن مره رفت، و پناهنده‌اش مردی از قبیله جرم به نام سعد بن شمس همراه او بود، شتر سعد در چراگاه مخصوص «کلیب وائل» وارد شد، و کلیب به خاطر این بی‌حرمتی شتر، تیری در کمان نهاد، تیر زوزه کشان بر پستان شتر نشست، و شتر ناله کنان به سوی صاحبش سعد گریخت و شیر آمیخته به خون از پستانش روان.

سعد که حال و روز شتر را چنین دید، نزد «بسوس» آمده شکایت آغاز کرد «بسوس» دست بر سر فریاد کشید: وا ذلalah! وا غربتاه: داد از خواری و فریاد از بی‌کسی! سپس چند بیتی سرود که عرب نام آنرا چکامه «مرگ» نهاده است:

- بجان خودم، اگر در خانه پدرم منقذ بودم، پناهنده‌ام سعد با چنین خواری روپرو - نمی‌گشت.

- اما اینک در دیار غربتم که اگر گرگی بجهد، گوسفند من غریب را می‌رباید.

- ای سعد! جان خود را بخطر میفکن، بار سفر ببرند که در میان این قوم پناهندگی مرده است.

- هر چه زودتر زاد و توشه مرا بگیر و بیاور تا راه را نبسته‌اند از این دیار بگریزیم.

* پسر خواهرش جساس، استغاثه خاله را شنید و بدو گفت: خانم آزاده! آرام و قرار گیر، بخدا سوگند، بخاطر شتر پناهنده‌ات سعد، خون «کلیب» را خواهم ریخت، بی‌درنگ سوار گشت و به جانب کلیب تاخت و با نیزه سینه‌اش را شکافت که از آن زخم دیری نیابیده مرد.

- در نتیجه آتش جنگ بین دو قبیله بکر و تغلب شعله‌ور شد که تا چهل سال ادامه یافت و هنگامه‌ها برخاست، شومی «بسوس» زبانزد همگان گشت و «نبرد بسوس»

(۱) ثمار القلوب ثعالبی ص ۲۴۸.

ص: ۲۰۶

که مشهورترین نبردهای عرب است، به نام او ثبت صفحات تاریخ شد.

(قرص نان حولاء) از مثل‌های مشهور عرب است: «أشام من رغیف الحولاء» شوم‌تر از نان حولاء.

حولاء زنی خباز بود که در قبیله سعد بن زید مائة می‌زیست، سببی نان بر سر می‌گذشت، مردی از میان سبد نانی ربود، حولاء گفت: بخدا سوگند نه از من طلبکاری که حق خود بازجوئی و نه دست‌گدائی بسویم دراز کردی که ناامیدت کرده باشم، از چه قرص نان را ربودی؟ معلوم است که با فلانی سر نزاع داری که پناهنده او را آزار می‌دهی. به حال شکایت نزد پناه‌دهنده خود رفت و آن مرد با کمک اقوام و عشیره بر سر رباینده نان ریختند، قوم و عشیره آن مرد هم بحمايت برخاستند و هزار تن بر سر یک نان جان باختند، و نان حولاء مثل شد برای هر چیز بی‌ارزش که هنگامه بزرگ بپا سازد.

(تازیانه عذاب) از استعاره‌های قرآن کریم است «فصب علیهم ربک سوط عذاب». «۱»

«نویری» هم در کتاب «نهایة الارب» ج ۲ ص ۲۳ این دو بیت را به شاعر گرانمایه ما نسبت داده است:

- سلام بر پیری که به مهمانی دائم آمد و سلام بر جوانی که رفت و باز نیامد.

- زیباتر از این چیست؟ طره‌ای سپید همچون عاج به‌مراه زلفی سیاه چون آبنوس.

(۱) حمله آتیلان به نام تازیانه عذاب معروف است. (مترجم).

ص: ۲۰۷

[۳۱] غدیریہ ابو محمد عونى

قرن چهارم

امامى له يوم الغدير أقامه نبى الهدى ما بين من أنكر الامرا

- پیشوای من صاحب افتخار «روز غدیر» است رهبر هدایت او را در میان منکران بپا داشت.
- هنگامی که دست او را برافراشت، خطبه‌ای برخواند و پس از ستایش کردگار آشکارا گفت:
- این مرتضی شوهر فاطمه علی است که به دامادیم سرفراز است. و چه خوب دامادی است.
- وارث علم من است و جانشین بعد از من. از دشمنانش به سوی خدای گریزانم.
- شنیدید؟ پذیرفتید؟ سخنم را فهم کردید؟ همه گفتند: در هیچ کاری راه خلاف نیوئیم.
- شنیدیم و پذیرفتیم. ای مرتضای پسندیده از ناحیه ما خاطر آسوده‌دار. ولی نیرنگ زدند. «۱»

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۳۲ ط ایران.

ص: ۲۰۸

* در همین قصیده به حدیثی که در جلد دوم ص ۲۸۸ گذشت چنین اشاره می‌کند:

- در خبری که از مصطفی رسول خدا به صحت پیوسته، شکی ندارد که مورد تردید قرار گیرد.
- فرمود: چون به آسمانها بالا شدم، مشاهده کردم فرشتگان با گوشه چشم نگراند-
- سوی شخصی که میان من و او پرده افتاد، به خاطر عظمتی که از او در خاطر نشست.

گفتم دوست من جبرئیل! این کیست که فرشتگان بدو خیره شده‌اند؟ گفت بشارت باد.

- گفتم بشارت چیست؟ و این کیست؟ گفت علی همان مرد پسندیده که خدایش بافتخارات برکشید.

- بدین خاطر، فرشتگانش مشتاق دیدار شدند، و خدایش با این صورت نمودار ساخت.

- رسول خدا مشتاقانه سوی او شتافت و چهره چون گلش را بشناخت.

* و از سروده‌های اوست این «غدیریه» دیگر چنانکه در مناقب ابن شهر- آشوب ج ۱ ص ۵۳۷ ط ایران آمده است:

الیس قام رسول الله یخطبهم
یوم الغدیر و جمع الناس محفل

- نه این است که روز غدیر، رسول خدا- هنگامی که تمام مردم گرد آمدند- به خطبه برخاست-

گفت: هر که را من رهبر و سرورم، این علی پس از من سرورم و رهبر است، ولی نپذیرفتند.

- اگر زمام خلافت را به ابو الحسن هادی امم می‌سپردند، جهانرا بس بود و راهها امن.

- ولی آن یک با سینه پر کین منتظر فرصت و آن دیگری بر شتر سوی بصره می‌تازد.

* و از قصیده دیگرش این چند بیت است که در مناقب ج ۱ ص ۵۳۸ ط ایران آمده:

ص: ۲۰۹

- رسول خدا فرمود: این مرد (علی) امروز سرور شماست چونانکه من سرور شمایم، بارخدا یا بشنو.

- منکری نفاق پیشه برخاست و فریاد از دل پر درد برکشید:

- این فرمان از خداست یا خود بافته‌ای؟ فرمود: پناه بر خدای بزرگ که من خود رأی باشم.

- گفت: بار الها اگر راست می‌گوید که این فرمان از تو است، عذاب را بر من فرود آر.

- کیفر کفرش از آسمان، سنگی بشتاب بر سر آمد و به رو در افتاد.

✽ ابو العلاء نامبرده، قصیده طولانی در ستایش مولی امیر المؤمنین علیه السلام سروده و ائمه پاک گوهر را تن به تن نام می‌برد:

- رسول خدا مشعل هدایت و بر تمام عالمیان حجت و گواه است.
 - با معجزی روشنگر حق و باطل از جانب خدای مقتدر آمد.
 - اول کسی که او را تصدیق کرد، وصی او بود نوجوان.
 - که نه شرک ورزید و نه با سجده به سنگهای جامد روح خود را آلوده کرد.
 - این نوجوان، اولین مؤمن به پروردگار است، و همانکه دین خدا را با جهاد یاری کرد.
 - اول کسی که پیشانی عبودیت بر خاک نهاد و با آداب تمام مناسک عمره و حج بیای آورده طواف کرد.
 - همانکه روز مباحله (روز کساء) با پاکمرد جهان رسول خدا برابر آمد. هر که در این مقاله تردید کند کافر است.
 - کیست آن جوانمردی که در شب هجرت بر فراش رسول برخی او گشت؟
 - و آن که از بذل جان دریغ کرد؟
 - کیست صاحب آن خانه که ستاره آسمان در آن سقوط کرد؟
 - کیست صاحب آن پرچم فتح که دیروزش، فلان و فلان با خواری شکست به
- ص: ۲۱۰

رسول خدا باز دادند؟

- کیست آنکه درب خانه‌اش به مسجد باز می‌شد، حلال و آزاد، و دگران ممنوع شدند.

من حاز فی خم بامر الله ذاک الفضل و استولی علیهم و اقتدر

- کیست که در روز «غدیر خم» بفرمان حق صاحب فضل و امتیاز شد و بر همگان فرمانروای مقتدر؟

- کیست که در تناول «مرغ بریان» با دعای رسول خدا شریک گشت و کیست مخصوص به این افتخار؟

من ذا الذی اسری به حتی رای
القدرة فی حندس لیل معتکر؟

- «خاصف نعل» کیست، آنکه رسول خدا انواع فضائل او را برشمرد.

- از روز «حنین» یرس چه کسی در صف نبرد مخلصانه شمشیر زد و چه کس راه فرار گرفت؟

- آنکه با خورشید سخن گفت و بعد از غروب و تاریکی به دعای خود فرازش خواند تا نماز گزارد.

- آنکه با اصحاب کهف هم سخن گشت، در آن شب که بفرمان رسول بر پلاس خیبری سوار شدند.

- و داستان ازدها که در پای منبر با علی سخن گفت و همگان دسته دسته بکناری خزیدند.

- و آن شیر دژم که به فضل و منقبت علی زبان باز کرد و اعتراف نمود که:

- او خلیفه خداست در روی زمین و خدای رحمان آنچه خواهد مقدر کند.

- گنجور دانش حق و باب علم رسول که از آن در درآیند.

* و در قصیده دگر گوید:

- ای امت کج خیم که به خواب خرگوشی گرفتار و از عبرتها پند نمی گیرید!

- ای امتی که تبار پیامبر و خاندان او را به خون کشید، آنهم چه خون کشیدنی؟

ص: ۲۱۱

- ای امتی که با مرتضی، پرچم هدایت، پیشوای امم، راه خیانت گرفت همانکه غمگسار ملت بود.

- در جنگ «بدر» و «احد» و حصار «بنی نضیر» و نبرد «خیبر» و روز «حنین» که غبار جنگ برخاست.

صاحب افتخار «غدیر خم» و فداکار «شب هجرت» و آنکه به تبلیغ سوره براءت مخصوص گشت.

* و قصیده دارد که علی بن ابی طالب امیر المؤمنین را می ستاید:

- خداوندش جامه هیبت و لباس فرزانی بر تن آراست و از عبادت تنها پیراست.
- همواره با آئین محمدش پیرورد: هم در پیری و کودکی، نوجوانی و نورستگی.
- جز او کیست که در قضاوت شک و شبهه را زدود و عقول را بحیرت افکند؟
- هر گاه بر خلاف رأی همگان نظر داد، با آنکه دگران جدیت و کوشش خود بکار بستند.
- کتاب آسمانی طبق نظر او نزول گرفت، گویا خداوند عزت احکام را با رای او پیوند داده است.
- کیست جز او که - هر گاه نیزه‌ها در هم رفت، و دلیران از حمله و پیشروی باز نشستند.
- طرقا طروق اسلحه فضا را پر کرد و سوار کاران با فریاد و غلغله از کار ماندند.
- اگر نیک بنگری، از گرد و غبار معرکه، کله خودها سیاه و رویها دژم است:
- خداوند با شمشیر او که از خون دشمنان سیراب شود، عقده‌های مؤمنین بگشاید؟
- و در روز نبرد جبرئیل و میکائیل دستیار او باشند.
- کیست جز او که احمد مرسل، روز «غدیر» و روزهای دگر، می‌گفت:
- این برادر من سرور و پیشوای شماست و جانشین من اگر مرگ به سراغم آید.
- نسبت به من چنان است که هرون برای موسی، در حق شناسی او کوتاهی نکنید.
- اگر معترف‌اند که هارون در غیاب موسی پیشوا و سرور بنی اسرائیل بود.
- علی هم جانشین رسول و پیشوای امت و سرور داوران و سبکباران است.

ص: ۲۱۲

- حتی پسر خطاب، هنگامیکه از غدیر خم بار می‌بستند، گفت:
- تو امروز سرور من گشتی و سرور همه آنان که برای خدای جهان روزه و نماز گزارند.
- شاخه‌ای که رسول خدایش در زمین نشاند و طراوت و خرمی آن بر همه شاخساران فزون گشت.

- تا آنجا سر کشید و به آسمان بر شد که خدایش خواسته بود، سروری والا.
 - از اینکه بر سروران قریش فرمانروا باشد، حقیرش نشمرد و نه «اسامه» را بر او سرور ساخت.
 - در زندگی و مرگ امیر مؤمنان بود، فرمانی است الزامی از خدای بزرگ.
 - خداوندش پیاس کرامت درود فرستاد و هم فرشتگانی که نزد خدای گرانقدر و بزرگواراند.
- * و از غدیریه دیگرش:
- ای خاندان احمد، اگر برکت وجود شما نبود، نه خورشیدی می‌دمید و نه مرغزار و چمن خندان می‌گشت.
 - خاندان احمد! این قلب زارم در ماتم شما گریان و خون چکان است.
 - خاندان احمد! شمائید بهترین فرزندان آدم و شمائید آخرین امید.
 - پدرتان علی بهترین فریادرسی بود که برای گرفتاریها و غمها بخوانند.
 - همتای قرآن، وصی مصطفی، پدر سبطین: حسن و حسین، به‌به به آن پدر.
 - شوهر زهرای پاک، پاک گوهر با حسب که رسولش جفت خاندان خود ساخت.

من قال احمد فی یوم الغدیر له من کنت مولی له فی العجم و العرب

- آنکه احمدش در روز «غدیر» گفت: هر که من سرور او باشم از عجم و عرب.
- بدانند که این مرد، سرور و رهبر اوست. وه چه خوب سروری، پدرم فدایش باد.
- کیست همسنگ او! در صورتیکه او سرور خلایق است، بفرمان خدای جهان و نص بهترین پیامبران.

ص: ۲۱۳

- فردای قیامت با پرچم سپاس به محشر آید، و مردمان را روی دژم و سیاه است.
- و چون قدمها بر صراط به پیچد و لغزان شود به سوی آتش

شاعر:

ابو محمد، طلحة بن عبید الله بن ابی عون غسانی «۱» عونی.

نام عونی معروف و اشعارش بهر مرز و بوم بر سر زبانها مشهور و لطائف سروده‌هایش زینت بخش کتب ادبی است، و این خود، نویسنده را از معرفی نام و نشان و یاد آوری شخصیت و قدرت ادبی او در بنظم کشیدن جواهر آبدار و لالی گهربار، بی‌نیاز خواهد ساخت، چنانکه تاریخ حیات و قصائد و قطعات شعرش، گواه تشیع و خود باختگی او در محبت و ولاء اهل بیت است و حاجتمند بحث و تنقیب نخواهد بود.

کاروانها شعر عونی را به شهرها و آبادیها ارمغان بردند، و همگان قصائد شیوایش را با جان و دل پذیرفتند، تا آنجا که مداحان اشعار او را در مجالس دینی و بازارهای جهان با صدای بلند ائتصاد کردند، از جمله، «منیر» شاعر، پدر احمد بن منیر که شرح حالش در شعراء قرن ششم خواهد آمد، شعر عونی را در بازارهای شهر طرابلس می‌خواند و فضائل اهل بیت را آویزه گوش دوستان می‌ساخت.

اما ابن عساکر، که [أساء سمعا و أساء جابة «۲»] سخنی کج شنیده و کج تعبیر کرده از اینکه نام اهل بیت با صدای بلند در بازارها برده شود، به خشم آمده، پیرایه‌ای بر سخن بسته تا نام شاعر را لکه‌دار سازد، گفته: «منیر شاعر در بازارهای طرابلس با شعر عونی آواز خوانی می‌کرده».

بعد از روزگاری، ابن خلکان که بر این قصه واقف گشته و از این ندای حق

(۱) غسان: نام آبی است در یمن و قبائلی بدان منسوب‌اند. و نیز - نام آبی است در مشلل نزدیک جحفه.

(۲) جابة اسم است از اجابت مانند طاعة از اطاعت، مثل معروف عربی است، پسری را گفتند «ما أمک» بفتح حمزه، یعنی کجا می‌روی؟ پنداشت که گوید: «ما امک» بضم همزه، یعنی مادرت کجاست؟ پاسخ داد: بازار رفته آرد بخرد، پدرش گفت: أساء سمعا فأساء جابة: کج شنید و کج جواب داد (مترجم)

ص: ۲۱۴

بیشتر به خشم آمده، [زاد ضغثا علی ابالة «۱»] غوزی بالای غوز نهاده و می‌نویسد: «شاعر منیر در بازارها آوازه خوانی می‌کرده» و بقیه سخن را حذف کرده است. البته روزی به حساب این دو نفر خواهند رسید و آن روز رستاخیز است که منیر شاعر، حق خود را از این دو نفر مؤرخ امین! باز خواهد گرفت، و خداوند در کمین ستمکاران است.

اینها همه و قصائد و قطعاتی که در این کتاب یاد شده و در آن ائمه دوازده گانه را نام می‌برد، گواه روشنی از مقام بلند و پایه ارجمند او در موالات و تشیع است، تا آنجا که کوتاه فکran و یا بهتر بگوئیم کینه‌وران، بخاطر اینکه اکثر مناقب را به نظم کشیده، او را به غلو نسبت داده‌اند چنانکه ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» یاد کرده است.

البته آنکه بر مضامین اشعارش واقف شود، خواهد دید که عونی در جاده وسط: بین افراط و تفریط قدم می‌زده، و برای اهل بیت جز آنچه شایسته مقام والا بلکه دون مراتب آنان است، اثبات نمی‌کند، و نظم او منحصر در مناقبی است که احادیث مشهوره درباره آن در دست است، از این رو تهمت غالی‌گری سخنی است جاهلانه یا از روی عناد.

در هر حال. تشیع عونی از دیر باز در زمان زندگی و بعد از مرگ او مشهور و معروف است، حتی موقعی که در بغداد سال ۴۴۳ هجری، میان شیعیان و سنیان فتنه بالا گرفت و کار به خونریزی کشید، از جمله فجایعی که دستهای ستم پیشه مرتکب شد، این بود که گور جمعی از شیعیان بزرگ را شکافته و به آتش کشیدند، و از آن میان گور «عونی» و گور شاعر معروف «جذوعی» و گور ناشی صغیر علی بن وصیف «۲» بود که شرح حالش تحت شماره ۲۳ گذشت.

عونی شاعر در فنون ادبی شعر و پرداختن شیوه‌های متنوع چیره دست بود

(۱) مثل معروفی است: یعنی مشتی هیزم بر بالای بارش نهاد، در موردی گفته شود که بلیه‌ای پشت بلیه حادث شود.

(۲) رک کامل ج ۹ ص ۱۹۹ شذرات الذهب ج ۳ ص ۲۷۰.

ص: ۲۱۵

و قالب الفاظ و جملات بسهولت و سادگی در دست او می‌چرخید، ابن رشیق در کتاب «عمده» ج ۱ ص ۱۵۴ می‌نویسد:

از انواع شعر، نوع شگفتی است که آنرا «قوادیسی» نامیده‌اند، قوادیس چینهای سطل چرمی را گویند که زیرورو قرار می‌گیرد همانسان که قافیه شعر در این اسلوب بدیع، زیر و رو می‌شود: گاهی ضمه دارد و گاهی کسره، اول کسی که من شناخته‌ام در این فن ادبی گام نهاد، طلحة بن عبید الله عونی است در قصیده طولانی و مشهور از آن جمله:

کم للدمی الالبکار	بالجنین من منازل
بمهجتي للوجد من	تذکارها منازل
معاهد رعیلها	مثنعجر الهواطل
لما نای ساکنها	فأدمعی هواطل

عونی در پیراستن مضامین شعری، قدرت و تسلط کافی داشته تا آنجا که شعرای معاصر و غیر معاصر همگان ذوق لطیف او را ستوده و از ابتکارات ادبی او بهره‌ور گشته‌اند. گرچه نام او را بمیان نیاورده‌اند، ولی واقعیت گواهی زنده است که امتیاز اصلی متعلق به شاعر ماعونی مبتکر این مضامین است.

ابو سعید محمد بن احمد عبیدی در کتاب «الابانة» [پرده برداری از سرقت‌های متنبی شاعر] ص ۲۲ می‌نویسد:

✽ عونی گفته:

- فصل بهاران گذشت تابستان آمد و در پیشاپیش آن سپاه گرما که زمین را با شراره خود به آتش کشید.

كأن بالجو ما بی من جوی و هوی و من شحوب فلا یخلو من الكدر

- گویا فضای جهان از حرارت عشق و سوز و گداز دلم رنگ گرفته که چنین تیره و تار است.

✽ و متنبی گوید (مقتول بسال ۳۵۴هـ):

ص: ۲۱۶

كأن الجو قاسی ما اقاسی فصار سواده فیه شحوبا «۱»

- گویا فضای جهان بدرد من مبتلاست که رنگ آن تیره و تار است.

✽ و در ص ۶۴ «ابانه» گوید: و از شعر عونی است:

- ای یاران دیرین! رفتید و قلب مرا در سوز و گداز عشق و جوانی تنها گذاشتید.

أبکی وفاء کما و عهدکما کما یبکی المحب معاهد الاحباب

- می‌گیریم بر وفای شما و می‌مویم بر وعده‌هایتان، چونانکه دوست را یادگاری دوست می‌گریاند.

و متنبی گفته:

وفاء کما کالربع اشجاه طاسمه بأن تسعدا و الدمع أشجاه ساجمه «۲»

- وفای شما همچون دیار معشوق، عاشق زار غمزده را اصلا دهد: بیا تا بگیریم! و اشکها را چون زاله روان سازد.

* و باز در ص ۶۶ «ابانه» می‌نویسد:

عونی در ضمن قصیده که در ستایش و ثنای اهل بیت سروده چنین می‌گوید:

- همدمی نیست که با من همناله شود؟ چه گوارا و شیرین است اشکی که به دامن دارم.

- دختر زاده مصطفی را دوستارم، مشتاقانه و بی تاب بزیارت او روانم.

و ما قدمی فی سعيه نحو قبره بأفضل منه رتبة مرکب العقل

- گامهای من که به سوی مرقدش در تب و تاب است، امتیازی کمتر از سر من ندارد که جایگاه عقل است.

* و متنبی گوید:

(۱) تمام قصیده ۴۲ بیت است و در ج ۱ ص ۹۸ دیوانش ثبت شده، و در مدح علی بن محمد تمیمی است.

(۲) قصیده ۴۲ بیت و در ج ۱ ص ۲۳۲ دیوانش ثبت است، این قصیده اولین چکامه شاعر است که در سال ۳۳۷ در ثنای سیف الدوله سروده است.

ص: ۲۱۷

- شريفترين اعضاء سر و گردن است ولى با اين كشتش و كوششى كه قدمها در ديدار دوست داشته، امتياز بيشترى يافته.

امينى گويد: در همين مضمون، سرور شهيدمان سيد نصر الله حائرى، از عونى شاعر اقتباس کرده که در قصيده با قافيه كاف، در ثنائى تربت كربلاى شريف چنين مى گويد:

تفاخر الرأس منه طاب مثواك

اقدام من زار مغناك الشريف غدت

«۱»

- اى پاك مرقد! گامهاى آنكس كه مرقد شريف ترا زيارت كند، تواند كه با سر، بمفاخرت و مباهاات برخيزد.

* بارى - اشعار و قصائد عونى، آنچه درباره اهل بيت سروده، چه در ثنا و ستايش و يا ماتم و سوگوارى، در كتاب «مناقب ابن شهر آشوب» و «روضه الواعظين فتال» و «صراط المستقيم بياضى» پراكنده است و آنچه از چكامه هايش گرد آورى كرده ايم، از ۳۵۰ بيت تجاوز مى كند، علامه سماوى اشعار او را در ديوانى ثبت كرده و از جمله قصيده معروف به «مذهب» است كه در «مناقب» ابن شهر آشوب بطور ناقص و نامنظم ياد شده است.

قصيده مذهب:

-

پرسيد: آيا در شأن على عالى، نصى در قرآن مجيد هست كه

اوست وصى احمد پاك گوهر عدنانى، نه ديگر كس؟

* حجتى صريح و روشن آر *

گفتم: آرى نص «غدير خم» و آيه تبليغ بدو اختصاص دارد.

باضافه اخبار و نصوص فراوان، غير از آنها كه دست خائنان ربود.

* پنهان كرد، باشد كه بنى اميه را خشنود سازد *

(۱) این بیت، داستانی ادبی و لطیف دارد که ضمن ترجمه سرورمان بحر العلوم در سلک شعراء قرن دوازدهم خواهد آمد.

ص: ۲۱۸

ای کور ذهن! نشیدی که احمد مصطفی با حال تهنیت گفت:

نسبت تو به من، نسبت هارون است به موسی که برادرش را گفت جانشین من باش.

* از ایشان پرس: کز چه مخالفت کردند*

داستان مباهله را نشیدی و ندانستی که بدان وسیله برتر آمدند

از همگان، آیا کسی با او برابر هست و نزد خدا رتبت او دارد؟

* مگر نه رسولش او را بخود خواند*

نشیدی که رسولش وصی خود ساخت با آنکه فقیر بود و تو هم دانی

او را مخصوص کرد که تواند ادای دین کند و اگر جز او را مخصوص می‌کرد- و نکرد.

* دین او را کس ادا نتوانست*

پرسید: آیتی هست که بی تعلل بر علی پاک گوهر دلالت آرد

بدان سان که تنها آن پاک گوهر صاحب فضل باشد و دیگران مهجور.

* و هر کس جز او رانده و مطرود؟*

گفتم: خداوند فرمود: آنگاه که لباس تشریف بر قامت پدران و فرزندان آراست

آل ابراهیم از همگان برتر و والاتراند و ما بدانها مرحمت کردیم.

* خاطره‌ای گرامی و آوازه‌ای بلند*

از این رو ابراهیم مردی گشت الهی و از آن پس رسول پسندیده

و از آن پس خلیل خدا و برگزیده و از آن پس پیشوائی راهیاب و راهبر.

✽ نزد خدایش ستوده گوهر ✽

این گاه بود که استدعا کرد: پروردگارا از نژاد من پیشوائی برانگیز، فرمودش نه

ولی عهدی من به ستمگران از خلق نرسد، از ذات یگانه من بدورست.

✽ منزله باد آنکه پیوسته یکتاست ✽

مصطفی هم در این امت آمر و ناهی است، شبیه و نظیر ندارد

کردارش با گفتاری چون لؤلؤ رخشان جز به فرمان حق صادر نگشت.

✽ و نه از پیش خود افترا بست ✽

ص: ۲۱۹

گر او از هوای دل سخن نکند بلکه بفرمان حق دم زند

از چه طرد آنها کرد و علی را پیش خواند؟ بیهوده؟ اینکه گمراهی است.

✽ حاشا که گمراه و سرگشته باشد ✽

قصه این است که مهاجر و انصار در سقیفه با نظر خود خلیفه ساختند و پرداختند

و علی سرگرم وظیفه انسانی و دینی خود بود که جثه شریف رسول را غسل دهد.

✽ با اندوهی گرانبار و غمی جانکاه ✽

دوری گذشت و خلیفه در گذشت و دست دومی را در میان عرب افراشت

او هم در گذشت و سومی را علم کرد، البته با مجلس شوری که آنهم انگیزه داشت.

✽ پیدا بود که چگونه برگزار خواهد گشت ✽

سومی هم درگذشت و گروه گروه به در خانه علی روان گشتند

و او جز قبول چاره نیافت در حالی که اتفاق نظر محال بود.

❖ چه هر کس در پی آرزوی خود بود❖

ابتدا زنی شتر سوار برخاست و آن دو (طلحه و زبیر) با او همعنان گشتند

شمشیر قضیه را فیصله بخشید ولی زبان ملامتگران را نبرد.

❖ البته نبرد هم اندکی بیش نبود❖

بعد از آن معاویه خشمگین برخاست و علی با ذوالفقارش در پی شتافت

اما یار موافق دشمن مخالف گشت، چون قرآنها بر سر نی بالا رفت.

❖ بسان پرچم صلح که فراز و نشیب گیرد❖

نزدیک بود سر تسلیم فرود آرد و بر تکاوری رعدزا راه فرار گیرد

نیرنگی ساز نمود و بفرمان شیطان مطرود، شور حکمیت آغاز کرد.

❖ رعیت حاکم بر سلطان گشت❖

علی ناچار دست از نبرد کشید و حکمیت سرنوشت همگانرا بدست گرفت

شامیان با پسر عاصی (عمرو) به میعاد آمدند و او دام خود را پهن کرده.

❖ ابو موسی اشعری را بفریفت❖

ص: ۲۲۰

ابو موسی بر منبر به خطبه برخاست، گفت: من علی را خلع کردم

چونانکه این انگشتی از انگشت خلع کنم، خلافت از آن زاده عمر باد.

❖ ای پسر عاص بر شو و معاویه را خلع کن❖

پسر عاص گفت: ای مردم گواه باشید که این مرد مقتدای خود را خلع نمود

سخن مرا هم بشنوید و بر من متابید: من زاده هند معاویه را بخلافت برگرفتم.

❖ مردم راه و روش عمروعاص را می‌پسندند❖

با وجود این حال و مقال، نظرت چیست؟ چه میگوئی و چه خواهی کرد

دست به دل هر کس بگذاری، انباشته از کینه و پدر کشتگی است.

❖ آتشها در درونشان شعله‌ور است❖

علی با گواهی اهل حدیث، اول کسی است که به این نام مفتخر آمد

این مرتبت از جانب خدا و به دست برادر و پسر عمش بدو مخصوص شد.

❖ وحی الهی از عنایت ازلی پرده برداشت❖

اوست که در تورات نامبردار است، پیشینیان که او را هادی امم خوانند

صریح و آشکار در صف پاکان نامبرده شده تا بینی دشمنان بخاک مالیده شود.

❖ آری از هر عیب و عواری بری است❖

و نزد کاهنان معبد: آنها که پس از ضایعه تورات، به جمع آن پرداختند

از هر فصلی آنچه نیکتر بود گرفتند، همانها که گنجوران تورات کلیم محسوبند.

❖ تا حق را به کرسی بنشانند، نامش بوری است❖

اوست که نامش در انجیل معروف است و با عظمت و بزرگواری همعنان.

ناظر بر کارگاه امکان

سرور دست و رو سپیدان

❖ در نزد آنان نامش الی است❖

اوست که در زبور نامش مشهور است، زبور داود تابان و درخشان

صاحب مقام و منصب والا و پرچم بلند، همنام شیر زیان.

* یک‌تاز میدان، منظوم آری است *

ص: ۲۲۱

اوست که بزرگان هند و سران آن سرزمین از میان جهانیان نام برند

همانها که از تاریخ پیشین مطلع‌اند نامش را کنگر صاحب هنر دانند.

* و کنگر قهرمان تاریخ باستان است *

اوست که رومیان فطرسش خوانند: ابرقدرت و ابردانش

حافظ اسرار پنهانی، خطیب و سخن‌دان صاحب معانی.

* و هر کس چنین باشد بطرسی خوانند *

اوست که فارسیانش به هنگام درس و تعلیم یاد کنند

با نام نمرسنا که نامی است مقدس و معنایش رباینده جانها.

* و گاهی بنام بازی شاهباز پرندگان *

اوست که در میان ترکان معروف به تیر است یعنی محک

از این رو که زداينده هر گونه شک است از پیرامون حق.

* اگر با لغت ترک آشنائی *

اوست که سیاهان حبشه بتریک خوانند: شجاع بی‌پروا

پر قدرت و بی‌مهابا درهم کوبنده هر هیولا ابر قهرمان والا.

* از آن پرس که زبان حبشی شناسد *

اوست که در زنگبار بنام حنبر شناخته آید: بنیاد کن و نجات بخش

شیر صحرا که دشت و دمن حوزه اقتدار اوست و جز به فرمان او نگذرند.

* اگر خواهی از زنگیان پرس *

در لغت ارمن بنام فریق معروف است: فاروق حق و باطل، مؤمن و منافق

بزرگسالان و پیران از قدیم می‌شناسند، اگر اهل تحقیق و اطلاع باشی

* از مردم ارمن بازجو *

مادر پاک گوهر برای او نامی برگزید: آنگاه که در کعبه قدسش بزائید

از کعبه برون آمد و خلق گفتند: این چیست؟ گفت: شیر بچه‌ام حیدر.

* پاک و مقدس پای بجهان نهاد *

ص: ۲۲۲

پدرش او را ظهیر نامید، چه او را از کودکی یار و پشتیبان دید

چون دامن کشتی بر میان می‌بست، برادران بزرگتر را بر زمین می‌کوبید.

* درشت استخوان، ورزیده و نیرومند *

دایه‌اش بنام میمون می‌شناخت که مبارک و سعادت قرین بود

بسان دانه درش به جان مواظب بود، چه او حامی نوزادان همشیر بود.

* ببرکت وجودش پستان او چون جوی روان *

نام برادر همشیرش در بنی هلال، آویخته دست میمون با حبال «۱»

این داستانی است که مردان قبیله در شب‌نشینیها بازگو کرده‌اند.

* موهبتی شریف، در کودکی و صباوت *

نام او در آسمانها نزد خداوند عزت علی است، صریح و روشن و آشکار

نامش از نام خود مشتق ساخت چونانکه نام رسول را در ازل از نام خود گرفت.

❖ عطائی بود مخصوص رسول و وصی❖

آراء اهل علم در نام مبارک علی متفق است در معنی آن مختلف

در معنی و مقصود این لفظ، هر کس سخنی گفته، البته مناسب و مؤتلف.

❖ تیر فکرش به هدف نشست❖

جمعی گفتند: او بر همه قهرمانان چیره گشت و دست همه را بر بست

هر دلیری که او را شناخت، کناری گرفت و سر بر تافت.

❖ زین رو نامش علی است❖

برخی گفتند: علی پای بر دوش نبی نهاده بتهای کعبه را سرنگون ساخت

چون نتوانست سنگینی رسول را بر دوش کشد، که از بار وحی گرانبار است.

❖ زین رو منزلت عالی یافت❖

(۱) برادر شیر خوارش یکسال بزرگتر بود، روزی تا کنار چاه خزید و نزدیک شد که سرنگون گردد، علی دنبال او می خزید پایش به تتاب خیمه پیچید، کشان کشان خود را به کودک همشیرش رسانده دست او را گرفت و نگه داشت تا دایه سر رسید، دید پای علی به تتاب آویخته و کودک بدست او. مترجم

ص: ۲۲۳

فرقه گفتند: چون جایگاهش بلند است و با رسول مختار هم مکان

فرمانروای عرش بر نیکانش برگزید و اینک در بوستانی مخصوص خرامان

❖ مرتضی صاحب جایگاه برترین است❖

و جماعت دگر گویند: دانش علی از همه سر بود که رسولش

«اقضاکم علی»

فرمود

آنکه با فرمان رسول بر کرسی قضا بالا رود، مقامش عالیت و والاتر بود

* بکوش که شیعه آن دانشور والا شوی *

در قرآن و حدیث راه تأویل میوی، و جز ظاهر و آشکار آن مجوی

خدای با مهین فرد بشر چنان سخن گفت که همگان توانند شنف

* هم مقام رسول را باز شناسند و هم منزلت وصی *

به دستاویز محکم الهی چنگ زن که نه بگسلد و نه یاوه گردی پایدار

آزادانه بر صراط روی - با قدمی ثابت، قلبی آرام و استوار

* جانب بهشت گیری سالم و با قرار *

بهشت جاویدان، بالاترین مراتب، که هر کس با محبوب خود دمساز شود

این موهبتی است از جانب خدای که سپاسش واجب است، مهربان پروردگار

* عزیز و با شوکت، پادشاه با اقتدار *

بار پروردگارا - برده که با فضل و انعامت پروریدی از روز نخست

ندانسته نافرمانی کرد، گفتی: اگر باز گردد گناهش بیامری

* اینک بازگشتم تجاوزم را بیامرز *

بار پروردگارا - کرداری ندارم جز ولاء احمد و خاندان والایش

همتای رسول و وصی او آزمون گشته با بلایا و هم فاطمه و دو فرزندش

* سپیدرویان، زیور عرش و کرسی *

از آن پس علی و فرزندش محمد و هم جعفر صادق و موسی راهبر

باز علی و آنکه سرور جوادان محمد و بعد علی هادی کامور

* و حسن آنکه مهدی را برآورد*

ص: ۲۲۴

بارخدایا، پیاس اینانم عزت دنیا بخش و هم راحت در گور

در زندگی باز پسین ایمنی از عذاب و پرده بر گناهان و سیرابی از کوثر

* و دمساز گشتن با آنان در مقام ارجمند*

ای طلحه! اگر پایان دفترت بر این نسق باشد، دلهره و اضطرابت نباشد

طلحه‌ای باشی نیک انجام، و پاداشت بر خدای جهانیان در فرجام

* آری پروردگار مهربان مرا بس*

* و از چکامه اوست در ستایش امیر المؤمنین (ع):

- من کفالت کسی را پذیرفتم که رسول خدایش در میان انبوه گفت:

- به رستاخیز سوارانی به محشر آیند: ما پنج سواریم که ششمی نداریم

- از آن میان، من بر براق سواریم و پاره تنم فاطمه دنبال من روان

- در آن روز ناقه عضبای من پاکش محمل او خواهد بود. بهر سوی دوان

- پدرم ابراهیم خلیل حق بر تکاوری رهوار، شوکت ما در آنروز باشد پدیدار

- برادرم صالح بر ناقه الهی پیشاپیش من در صحرای محشر کامگار

- و علی بر شتری سپید از شترهای بهشتی سوار، چه گویم در وصف آن شاهباز

- پرچم سپاس را بنام خدای یکتای پسندیده در دست دارد بر سر من فراز

- بر سر او تاجی مرصع از نور، درخشان و تابان چون آفتاب
- پرتو نورش عرصه رستاخیز را روشن ساخته، وه چه باشکوه
- تاجی که هفتاد کنگره دارد، کنگره رخشان چون اختر پر فروغ
- سپاس گزارم پروردگار خود را بر نعمت ولاءشان فراوان و بی حساب
- * قصیده‌ای دارد که در ماتم حسین سبط فداکار رسول سروده است:
- ای ماه تابان که دیر نپائیدی، در ماتم تو است که نوحه‌سرا گشته‌ام
- ای چرخ غدار، گردش ناموزونت حوادث نامطلوب بیار آورد
- بعد از عاشورای حسین وای بر من، شوخی و طرب گواراست؟
- ش- ای ماه تابان! راه کربلا گرفتی تا بامت رسم زندگی آموزی و هم راه رستگاری

ص: ۲۲۵

و صلاح.

- از این رو، دین خدا حله شاهوار به تن کرد و شرک بال و پر فرو هشت.
- از این رو، صبح شرک تاریکی گرفت و شام دین روشنائی یافت.
- نامه نگاشتند و به کربلایش خواندند، شتابان آمد تا حقیقت خالص مشهود گردد.
- و چون به وعده گاه رسید، ازو کناره گرفتند، بلکه به سویش تاختند.
- دشت صاف را از نیزه و شمشیر چون جنگلی انبوه آراسته در کشتنش شتاب کردند.
- دوستانش به دفاع برخاستند و با شمشیر و نیزه هم آغوش گشتند.
- هفتاد تن در میان هفتاد هزار لشکر، مجروح و غرقه خون بر زمین افتاد.
- جملگی شربت شهادت نوشیدند، جامی که از پیش مهیا بود.

- حسین بر ایشان بتاخت و شمشیرهای پهن به سویش شتافت.
- ای خشم خدای! مباد که به ناله و فریادشان رحم آوری.
- بالاخره تنها و تشنه از میان دشمن برگشت، و همچنان تشنه و تنها رفته بود.
- پیوسته، مرغ جانش به سوی جانان پر می‌کشید، تا پیک حق در رسید. گفت:
- بیائید. بیائید! این جرعه خون دلم را بریزید که مرا سوی عالم بالا خواندند.
- هجوم بردند بر سرش: آن یک سرش برید و آن دیگر بازویش.
- پدرم قربان آن تشنه کمان که خشکیده لب سوی جنان پر کشیدند.
- پدرم فدای آن چهره‌های تابناک که سپیده دم سر در قدم جانان کردند.
- پدرم فدای آن تنهای عریان که از خون، جامه گلگون ساختند.
- ای سروران من! ای زادگان علی! دین خدا در ماتم شما شیون و زاری آغاز کرد.
- کعبه و حجر و هم صفا و مروه از وحشت فقدان شما به خود لرزان و ریگزار دشتها با در آغوش گرفتن پیکر شریفان روح افزاست.

ص: ۲۲۶

- با فقدان شما ارکان دین ویران گشت، قرآن و مثنای با سوره‌های فرقانی.
 - خدای بر آنها رحمت نیارود که شما را دشمن گرفتند و بر آنان که پیرو شمایند رحمت فراوان باد.
- * در ثنای امام صادق گوید:
- مهار شتر را سوی مزار بقیع بچرخان و درود فراوان بر جعفر بن محمد نثار کن.
 - بگو ای زاده دخت محمد! ای پسر علی! ای فروغ هدایت که قابل انکار نیست.
 - ای صادق راست گفتار که خدایت به راستی گواه است و گواهی او بس.

- پدرت رهبر، زاده‌ات رهبر، خودت رهبر! ای پرتو جان یکتا پرستان.
- ای زاده رسول! توئی که دوستی اهل بیت و راه و رسم ولایت را بنیاد نهادی.
- ششمین فروغ جاوید! پرچم هدایت! آنکه آئین ولایت شما نیاموخت سرگشته و گمراه ماند.
- * و در قصیده که امیر المؤمنین را ثناخوان گشته می‌گوید:
- خدایش از میان خلق برگزید و حامل قرآن ساخت، و او به سرشت خلق داناست.
- با تنزیل سوره‌های محکم و استوار، دستوری روشن و تابناکش عطا کرد.
- پرتو خود را بر او افکند و صلا داد: برخیز که اینک توئی مژده بخش و بیم ده از خطر.
- بصیرت آشکار گشت و کوری رخت برپست، گمراهی پشت کرد و فریکاری نفرت بار.
- آنگاه علی را وصی خود ساخت، به‌به از این وصی: سرپرستی گزین و یآوری نیک «۱».

* در ضمن قصیده که در ستایش ائمه طاهرين سروده چنین می‌گوید:

(۱) با این ابیات، از حدیث عشیره یاد می‌کند که در ج ۲ ص ۲۷۸-۲۸۷ گذشت.

ص: ۲۲۷

- رسول حق به جانشینی خود نام شش تن و شش تن را صریحا یاد کرد، که همگان پیشوایند و صاحب برهان.
- درود صاحب عرش بر او باد و رحمت و رضوانش پیوسته بر او ریزان.
- * و در قصیده دگر گوید:
- گفتی: «براثا» خانه مریم است، این حدیثی است کز با ضعف روایان.
- «براثا» خانه عیسی زاده مریم است. پناهگاه پیامبران، جایگاه اختران.
- و هم خانه اوصیاء پیامبران و مأوایشان در دوران باستان.

- هفتاد وصی، بعد از هفتاد پیامبر مرسل، پیشانی عبودیت بر این درگاه سایان.
- آخرین آنان پیشوای ما علی است که در آنجا نماز برد، این است حدیث شایگان.
- * قصیده طولانی دیگر دارد که خاندان رسول را ستایش کرده، از آن جمله:
- نبینی جبریل که در آسمانهای افراشته مقرب است، کارگزار اراده الهی.
- به خاندان رسول گوید: «من از شما میم!» چه کسی همشأن آنهاست اگر صاحب انصافی.
- آری! آل طه از هر که پای بر توده خاک نهاده، شریفتر و از هر که چشم به دنیا گشوده، کریمتر.
- کلمات تابناکی که بر ساقه عرش می درخشند و ببرکت آنان گناهان آدم بخشیده شود با کرامت و مرحمت.
- برکات و عنایاتی که بر سر همگان فرو ریخت و مؤمنین را در بر گرفت.
- یاد آنان، خود عمل صالحی است که برای ابد پابرجاست و بالاترین پاداش بر آن مهیا.
- آنان، خود صلوات زاکیات و درود تابناک اند که در تشهد نماز بر آن صلا دهند.
- و حرم امن الهی که دوستانشان ایمن و دشمنان از عذاب الهی بی امان.
- هر که خواهد دیده به دیدار حق باز کند بدیشان نگردد و هر که خواهد در

ص: ۲۲۸

- کنار حق آرام گیرد، کنار آنان جوید و همانها کشتی نوح اند که هر که از آن کنار ماند هلاک ابد یابد.
- هر که خواهد خانه حق پوید، در خانه آنان کوید، و هر که خواهد به ریسمان حق آویزد و سوی سما خیزد، بدامن آنان چنگ یازد، اینان دستاویز محکم الهی اند که دست همگان گیرند.
 - و هم نامه های نیکوی حق اند که هر که خدا را با نام ایشان خواند، به مراد رسد، کس را از ایشان گزیری نیست.

و هم الوجه وجه الله و الجنب جنبه	و هم فلک نوح خاب عنه المخلف
هم الباب باب الله و الحبل حبله	و عروته الوثقی تواری و تکنف
و اسماءه الحسنی التی من دعا بها	اجیب فما للناس عنها تحرف

* سمعانی در کتاب «انساب» می‌نویسد که: عونی شاعری شیعه مسلک بود صحابه را در شعر خود یاد کرد و بیدی پرشمرد، در قصیده که آغازش چنین است:

لیس الوقوف علی الاطلال من شانی ...

شنیدم که چون عمر عبد العزیز بشنید که عونی صحابه را ناسزا گوید، فرمان کرد تا با چوبش بزدند تا بمرد.

امینی گوید: نام عونی و عصر زندگانی او و هم مزار او بر سمعانی پنهان مانده که چنین سخنی بر زبان رانده است، این قصیده‌ای که نام برده، از قصائد ابو محمد عبد الله بن عمار برقی شاعر اهل بیت است که در نزد متوکل از او سعایت بردند و همین قصیده را که قافیه نون دارد. بر او خواندند، دستور داد: «زبانش قطع کنند و دیوان شعرش بسوزند» و چنان کردند، نامبرده از این زخم پس از چند روز رخت به دار بقا کشید و این در سال ۲۴۵ هجری بود، از این قصیده نونیه این چند بیت است:

فهو الذی امتحن الله القلوب به عما یجمع من کفر و ایمان

- اوست که خداوند دل‌های مردم را با دوستی و ولایتش آزمون کرد که کفر آرند یا ایمان.

ص: ۲۲۹

- خدای صاحب شان، اراده فرمود که در مقام و مرتبه فضل بی‌نظیر باشد.

- آنها که در صدد ابطال شما برآمدند، دچار خشم و عصیان الهی گشتند.

- ممکن نیست حق شما را زیر پا گذارند، جز اینکه آیات قرآن را زیر پا نهند.

- از این رو خلافت را به اهل بیت گذارید، که بیگانه‌اید و آنان پیوند رسول.

ص: ۲۳۰

قرن چهارم

۳۲ غدیریہ ابن حماد عبدی

- سلطان عشق را گو: چه سازم که معشوقم جفا پیشه است، بفریادم رس!
- آتش اشتیاقی که در دل نهان دارم آشکار سازم، یا صبر و تحمل پیش گیرم؟
- اگر شعله عشق را سرپوش نهم، بی شک تار و پود وجودم خاکستر شود.
- جز این چاره نیست که برخی بر ملا شود و برخی پنهان، نهان داشتن تمام آلام چه مشکل است.
- درون من خالی از عشق و دلدادگی بود، شب که سر به بالش می نهادم آرام و قرار داشتم.
- آهو وشی دل از کفم ربود که زبان از ستایش و تمجیدش عاجز است.
- پریچهری که الهه زیبایی در برابرش خجل و شرمسار و از مقابله او در فرار است.
- سبحان الله از این زیبایی و حسن بی همال، ولی شگفت میاورید که خدا حسن آفرین است.
- مرا خواند. بی درنگ لبیک اجابت گفتم، اگر الهه زیبایی نبود، چنین شتاب نمی گرفتم.

ص: ۲۳۱

- جانم را با آنچه داشتم در پای او ریختم، جان و مال را در پای پریچهران ریزند.
- سی بهار، دمساز او بودم، و شپهای تار چون خورشیدش در بر گرفتم.
- اگر دشمن، عیبجوئی کرد، و یا دوست زبان به ملامت گشود، پس گوش انداختم.
- و چون پیریم آغاز شد و سپیدی مو بالا گرفت، چونانکه شعاع خورشید تابش کند.
- روز وصل را با شب هجران بدل ساخت، و چنینم گمان نمی رفت.
- وصلش را جویا شدم، مرا راند، سوگند خورد که نخواهدم پذیرفت.
- گریخت، چنانکه هموارد حیدر گریخت، روز نبرد که از سم ستوران فضا تیره و تار گشت.

- روزی که با مشرکین مقابل شد، و از شمشیرش مرگ می‌بارید.

- تیغ پیچانی چون مار سپید، لغزنده چونانکه مور بر سنگ خارا لغزد.

- هنگامی که از نیام برکشد و در میدان نبرد گوید: منم حیدر! لرزه بر- کوهسار افتند.

- با همان تیغ، خاک بر دهان «مرحب» کرده به خونس کشید و «عمرو» زاده «ود». را

- با همان تیغ، ستون اسلام راست شد و آئین فطرت کمال پذیرفت.

* تا آنجا که می‌گوید:

- اوست کوبنده سرها، قهرمانی که با ضرب شمشیرش، «نوفل» دلاور بخاک در غلطید.

- جبریل شگفت زده، با فریاد تکبیر و تهلیل راه آسمان گرفت: وه چه جوانمردی!

أخو المصطفی یوم الغدیر و صنوه
و مضجعه فی لحدہ و المغسل

- برادر مصطفی در روز «غدیر» و هم‌ریشه‌اش، آنکه پیکر رسول را شست و در گور نهاد.

ص: ۲۳۲

- به خاطر او خورشید بازگشت تا نمازش به وقت فضیلت باشد.

- و پس از نماز، راه مغرب گرفت چون شهابی که سوی شیطان پرتاب گردد.

- مگر احمد مختار نگفت: گاهی که بر جهاز شتران بالا رفت:

- علی تنها برادر من است، و این شرافت با دستور جبرئیل امین!

- بفرمان حق، علی پس از من جانشین من باشد، و وصی من که هر چه خواهد کند.

- هلا! نافرمان او نافرمان من است و نافرمان من نافرمان خدا: خدای صاحب جمال.

- هلا! او جان من است و من جان او، این است نص قرآن و وحی آسمان.

- هلا! من در میان شما چون شهر علمم و علی در آن شهر، هر که خواهد راه شهر گیرد.
- هلا! او سرور شما و صاحب اختیار شماست، بهترین داور و دادگستر.
- همه گفتند: به حکومت او رضامندیم: قطع و فصل کارها و تمشیت امور ما با اوست.
- فضل دیگری خاطر نشان سازم که شما را بس باشد، آن روز که با سپاه جانب یثرب گرفت.
- همگان از تشنگی به ستوه بودند، دیری پدیدار شد و راهبی کامل و دانشمند.
- بانگ بر کشید و فریادش زد، راهب از بیم به خود لرزید.
- وحشتزده از بالای دیر سرکشید. گفتش: ای پارسا در اینجا آبی هست.
- گفت: آب از کجا؟ سرزمینی سنگلاخ و کوهساری خشک؟!.
- ولی خبر آسمانی انجیل حاکی است که در این نزدیکی آبگاهی باشد با فاصله دو فرسنگ.
- و نبیندش جز پیامبری پاک و یا جانشین او والا و برتر.
- بنام خدا. پیش رفت و جستجو کرد، راهب دیر با مراقبت و کنجکاوی پائید.

ص: ۲۳۳

- مهار تکاور بکشید و سواران در رکابش متوقف گشتند، آتش تشنگی شرر بر جانها می کشید.
- فرمود: ای سواران! همین جاست، زیر گامهایتان، هر که آب خواهد فرود آید.
- پاسی نگذشت که زمین را کاویدند صخره پدیدار شد که از جای نمی جنبید.
- چونان نقره صاف و سپید، گویا سوده نقره بر آن پاشیده اند یا طلای ناب.
- فرمود: برکنید! همگان بکوشیدند و صخره از جای نجنبید.
- گفتند: یا علی! این صخره است صاف و لغزان، همگان خسته گشتیم و وامانده.
- دست یازید، بعد از آنکه از زین بر زمین جست و صخره را از جان برکند.

- و چون گوی چوبین به کناری افکند، آبی سرد و گوارا پدیدار گشت.
- آشامیدند تا سیراب گشتند، صخره را بر جای اول نهاد، نه خسته و نه درمانده.
- راهب دیر که این حال بدید، با شتاب فرود آمد و دست آن سرور ببوسید.
- در حضور همگان اسلام آورد، گفت: گمانم نامت آلی باشد. آری چنین است.
- * تمام قصیده صد و چهار بیت است، تنها پنجاه بیت آن در اینجا نقل شد.

۲* ابن حماد غدیریہ دیگری در ثنای امیر المؤمنین سروده است

، از آن جمله:

لعمرك يا فتى يوم الغدير لانت المرء اولى بالامور

- بجان خودت سوگند، ای جوانمرد «غدیر»! که توئی آزاد مرد، سالار و سرور.
- توئی برادر مصطفی برترین خلائق، و هم جان او در مباحله با خصم.
- توئی هم‌ریشه با رسول و داماد پاکش: پدر شیر و شیر.
- تو آن آزادمردی که به دنیا ارج نهاده‌ای، آری علی در این ویژگی یکتاست.
- چشمه‌ای جوشان از دل کوه سر برآورد، به سان گردن شتر.
- مغنی با شتاب آمدش: مزده باد اینک آب خروشان! فرمودش بشارت به وارثان.

ص: ۲۳۴

- بخدا سوگند که آنرا وقف کردم: سبیل! در راه کردگار، عزتمند با اقتدار.
- می‌فرمود: ای دنیای پست! دیگری را بفریب که من مفتون نخواهم گشت.
- با همسرش فاطمه در برابر آزارها صبوری گرفتند و به والاترین پاداش صابران رسیدند.

- ام ایمن گفت: «نیمروزی» هنگام استراحت، بدیدار زهرا شدم.
 - پیش رفتم، شگفتا! دست آسیا ناله کنان می چرخید، فاطمه ناپیدا.
 - بر در حجره شدم، با دلهره و اضطراب به در کوفتم، پاسخی نداد.
 - نزد مصطفی شرفیاب گشتم و آنچه دیده و شنیده باز گفتم.
 - فرمود: سپاس پروردگار که این نعمت گرانبار به دخترم بخشیده زهرای پردبار.
 - خدایش خسته و کوفته یافت، سنگینی خواب را بر او غالب ساخت.
- وہ چہ پر منت.

- «فرشته‌ای بر دستاسیا موکل فرمود تا گندمش آرد نمود» خرم و شادمان باز گشتم.
 - همو بود که با فرمان حق عقد او با زهرای پاک‌طینت در آسمانها برگزار شد:
 - کابین او خمس زمین مقرر گشت، از منابع طبیعی و آنچه بر آن روید و زاید.
 - علی است سالار مردان، و زهرا، سرور زنان و اینهم والاترین کابین.
 - دو فرزندش شبیر و شبر بر همه خلائق فزون آمدند، این است لطف کردگار.
 - دوستی آنان را، پاداش مصطفی ساخت در برابر مزد رسالت و تبلیغ احکام.
- بیان:

در این قصیده، به پاره‌ای از مناقب امیر المؤمنین علیه السلام اشاره کرده است:

از جمله «حدیث مؤاخات و برادری» که در جلد سوم ص ۱۱۲-۱۲۵ گذشت، و هم داستان مباحله که علی به منزله جان شریف رسول خدا نامبردار شده. «۱»

(۱) در آیه مباحله: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (آل عمران: ۶۱)

ص: ۲۳۵

و از جمله «حدیث چشمه ینبع» است، ابن سمان در کتاب «موافقه» حدیث را تخریج کرده و محب الدین طبری در «ریاض النضره» ج ۲ ص ۲۲۸، از او نقل کرده.

عمر در دوران خلافت زمین ینبع را در اختیار علی نهاد، علی زمین دیگرهم در کنار آن خریداری کرده و در آن چشمه حفر کرد، در ضمن کندوکاو، ناگهان آب جوشان و خروشان به پهنای گردن شتر بیرون جست، علی در کناری خستگی می-گرفت، کارگرش مزدگانی آورد، فرمود: به وارثان مژده دهید. و آنگاه به عنوان صدقه جاریه در راه خدا سبیل کرد. «۱»

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۶۰ می-نویسد: در خبر است که مردی از راه رسید و بدو گفت: مژده باد که در زمین شما چشمه خروشان سر برآورد! فرمود: بشر الوارث! بشر الوارث! تکرار می-کرد که به وارث مژده برید. بعد آن زمین را بر فقراء وقف فرمود و همان لحظه وقفنامه را برنگاشت.

حموی در معجم البلدان ج ۸ ص ۲۵۶ و سمهودی در وفاء الوفاء ج ۲ ص ۳۹۳ و نیز دیگران به صدقات جاریه امیر المؤمنین در ینبع اشاره کرده‌اند.

و از جمله سخن آن سرور است که فرمود:

«یا دنیا غری غیری»

جمعی از حافظان حدیث اسناد آنرا در کتاب خود آورده‌اند، چنانکه در ج ۲ ص ۲۸۷ کتابمان الغدیر گذشت.

و از جمله حدیث «دست آسیا» است جمعی از حافظان حدیث از زبان ابی ذر- غفاری آورده‌اند، گفت: رسول خدا او را در پی علی فرستاد، دید در خانه علی آسیائی می-چرخد و چرخانده پیدا نیست، رسول را خبر برد، فرمود: ای اباذر! ندانسته‌ای که خدا را فرشتگانی است که در پهنه گیتی روانند، مأمور گشته‌اند که آل محمد را یاری دهند؟ «۲»

(۱) حدیث با همین مضمون در کتاب «الامام علی» تألیف شیخ محمد رضا مصری ص ۱۷ یاد شده است.

(۲) سیره ملا، ریاض النضره ج ۲ ص ۲۲۳، اصابه ج ۲ ص ۱۰۵، اسعاف الراغبین ص ۱۵۸، أعجب ما رایت ج ۱ ص ۸ الامام علی تألیف شیخ محمد رضا ص ۱۸.

ص: ۲۳۶

و از جمله حدیث ازدواج صدیقه کبری است که شرح آن در جلد ۲ ص ۳۱۵-۳۱۹، ج ۳ ص ۲۰ گذشت.

و از جمله نزول آیه مودت است که تفصیل آن در جلد ۲ ص ۳۰۶ - ۳۱۱ یاد شده است.

۳* غدیریه سوم در مدح امیر المؤمنین علیه السلام

- خدا را خشنود کن و شیطان را خشمناک، تا به روز حشر، رضوان الهی دریابی.

- دوستی خود را برای آنان که ولاءشان از جانب خدا فرض گشته، خالص ساز.

- خاندان پیامبر، محمد سرور جهانیان، آنکه نزد خدای، والاترین جایگاه دارد.

- گروهی که دین و دنیا به وجود آنان قوام گرفته، چون ارکان دنیا و دین‌اند.

- گروهی که اخلاص در محبتشان مایه امان و ایمنی از مخاوف باشد.

- گروهی که طاعت آنان طاعت حق. و نافرمانیشان نافرمانی خدای رحمان است.

- آنان خود راه مستقیم خدایند و دوستی آنان، روز حشر، در ترازوی عمل گرانبار.

- خدایشان به خاطر آزمایش خلائق، محک حق و باطل و تشخیص ضلالت و هدایت ساخت.

- بنیان شریعت را با مراقبت نگهبان گشته، دروغ و بهتان را از ساحت آن زدوده‌اند.

- قرآن مجید، طاعت آنان را بر تمام خلائق حتم و مسجل ساخت، از قرآن بشنو!

- حدیث و خبر متواتر گشت که محمد رسول حق، ما را به دوستی و رعایت آنان سفارش کرد.

ص: ۲۳۷

- رسولی که ریک بیابان در کف دستش ثناخوان گشت تا گواه رسالت او باشد.

- رسولی که خداوند قرآن مجید را بر او نازل کرد تا بر همه علوم حجت و برهان گردد.

- آنکه «روز غدیر» وصی خود را به جهانیان معرفی کرد تا اساس ایمان کامل شود.

اذ لا تطیق بفضلہ جحدانا

من ذالہ یوم الغدیر فضیلة

- کیست که فضیلت «روز غدیر» ویژه اوست، و کس انکار نتواند کرد؟
 - کی است خورنده مرغ بریان که افتخار آن قابل تردید و کتمان نیست؟
 - کی است که بر کوه حری میوه بهشتی تناول کرد و خدایش اناری به هدیه فرستاد؟
 - آنکه خدای آسمانها سوره هل اُتی در شنایش نازل کرد و حور و غلمان پاداش نهاد.
 - آنکه احمد مرسل از مکارم او پرده برداشت، مکارمی که خدا بهیچ بشری عطا نفرمود.
 - آنکه جز نجیب زاده دوستش نگیرد، مادری نجیب که حق شوهر شناخت و فرمان حق برد.
- ۴ و در غدیریه دیگری، ویژه این عید سعید چنین سروده است

:

یا عید یوم الغدیر عد بالهنأ و السرور

- (ای روز غدیر ای روز سعید! هر ساله درآی، با عیش و سرور)
- ای روز غدیر! در نیمروز تو گشت، علی سالار و امیر.
- صبحگاهان جبرئیل امین فرود آمد از جانب خدای به زمین.
- گفت: ای احمد والاپایگاه، فرود آی در کنار این آبگاه.

ص: ۲۳۸

- فرمان خلافت برسان و گرنه فرمانهای دگر نیابد سامان.
- بی‌درنگ فرود آورد همگان و خود بر شد بر جهاز شتران.
- گفت: فرمان از جانب خدای در رسید، خدای لطیف و خبیر.
- فرمان خلافت برسان و گرنه فرمانهای دگر نیابد سامان.

- بی‌درنگ فرود آورد همگان و خود بر شد بر جهاز شتران.
 - گفت: فرمان از جانب خدای در رسید، خدای لطیف و خبیر.
 - که علی را جانشین خود سازم در کنار این غدیر.
 - پذیرفتند: بیعت کردند، از این رو در جهانیان باشد بی‌نظیر.
 - پیشوای پیشوایان است، سالار صغیر و کبیر.
 - راهی است به رشد و صلاح، پرتوی چیره بر آفتاب منیر.
 - حجت الهی است پس از من، بر کافر بدسکال.
 - از پس او بدرهای تابان به شمار ماههای سال.
 - نامه‌ای آنان در میان قرآن، فراوان خوانند حافظان.
 - در دفتر موسی و عیسی مسطور و هم مکتوب در زبور.
 - همواره در لوح محفوظ، می‌درخشد در میان سطور.
 - فرشتگان الهی به زیارت آن روند، وه چه کتیبه رخشان؟!
 - خدای را گواه گرفت و هم جمع حاضران را که فرمان حق بگذاشت.
 - آنگاه سالار غدیر را بخواند و علی از میان انبوه برخاست.
 - با دست پیمان بستند و با دل به مخالفت برخاستند.
 - خدای داند، چه کینه‌ها در سینه‌ها نهفتند.
- ۵* و غدیریه دیگر باز هم در ستایش امیر المؤمنین صلوات الله علیه
- : - علی عالی، جز برادرش محمد، در جهان همتا ندارد «۱»

(۱) به حدیثی اشاره دارد که حافظ محب الدین طبری در ریاض ج ۲ ص ۱۶۴، از انس بن مالک آورده: رسول خدا گفت: هر پیامبری نظیر و همتا داشته. در امت من علی همتا و نظیر من است.

حافظان دیگر هم آنرا روایت کرده‌اند.

ص: ۲۳۹

- جان خود را برخی او کرد و در بسترش خوابید، آنگاه که قریش بدو روی آوردند.

- در «طائف» خلوت کرد و با او به راز نشست، یاران حاضرش گفتند:

- خلوتت با علی به درازا کشید؟ بیاسخ گفت و حق گفت:

- من رازی نداشتم، خدای عزتمند آگاه با او راز گفت:

خلیفه بعده امیر

و قال فی خم ان علیا

- و در «غدیر خم» فرمود علی بعد از او جانشین و سالار است.

- در خانه همگان را به مسجد بست، جز او، سینه‌ها از کینه پر جوش شد.

- از هر ناهنجاری درباره علی زبان نکشیدند، و بدخواهی آغاز کردند.

- فرمود: «شما از علی چه می‌خواهید؟ خدا خود شنوا و بیناست.

- من راه شما را به مسجد مسدود نکردم، خدای مقتدر چنین فرمود.

- ای یاران! من فرمان حق بردم، خدای مهربان و غفور».

- این ویژگی گواه است که علی از هر آلایشی پاک است.

۶ و در قصیده دیگری که روز غدیر را یاد کرده و علی را ثناخوان گشته چنین سروده

: - خدای به احمد فرمود: رسم خلافت را به قریش ابلاغ کن، من ترا نگهبان از دشمنانم.

- اگر این فرمان ابلاغ نکنی، ابلاغ فرامین دگر بی ثمر است.

فانزل بالحجيج غدیر خم و جاء به و نادى المسلمینا

- حاجیان را در «غدیر خم» منزل داد، علی را آورد و همگان را بخواند.

- دست او را برافراشت، چنانکه حاضران دیدند و شناختند.

- وه چه گرامی آنکه دستش افراشته شد، چه گرامی آنکه دستش بیافراشت.

- فرمود: و همگان ساکت و خاموش سخن او می شنیدند:

ص: ۲۴۰

- هلا! این برادر من است و وصی بر حق، عهد گزار و وام پرداز.

- هلا! هر که من سالار اویم، این سالار اوست، گواه باشید.

- خدای مهرورزد با هر که علی را سالار گیرد و خشم گیرد با هر که او را دشمن بدخواه گردد.

- حدیثی از جابر «۱» رسیده است، که مؤمنین را با مهر علی آزمون می نمودیم.

- هر که علی را دوست بود، مؤمن می شناختیم، و منافقان معرف خود بودند -

- با دشمنی علی، هلا! مرگ بر آنها! از جان ما چه می خواهند!

- این سخن همه انصار است، سخن عارف آزمون.

- با دشمنی علی، منافقین را آزمودیم و نفاقشان را بر ملا کردیم.

۷* باز هم قصیده دیگر در ثنای امیر المؤمنین و یاد غدیر خم

، از جمله:

- روز غدیر در تاریخ اسلام، شریفترین و گرامیترین روزهاست.
- روزی که خدا، پیشوای ما را معرفی فرمود، وصی پیامبر، پیشوای پیشوایان.
- پیامبر، بر جهاز شتران، دست علی را بر افراشت و فرمود به همگان:
- هر که را من سالار و سرپرستم، علی سالار و سرور است، این وحی دانای عزتمند است.
- این وزیر من است در زندگی، و پس از مرگ جانشین و قائم مقام.
- کردگارا! آنکه به سالاری او گردن نهد، بدو مهرورز، و آنکه به دشمنی خیزد مبعوض دار.

(۱) این حدیث را حافظان در کتب خود تخریج کرده‌اند. به جلد ۳ ص ۱۸۲ کتاب ما الغدیر بنگرید.

ص: ۲۴۱

- هجوم آوردند برای بیعتی که اکمال دین و اتمام نعمت الهی در آن بود.

۸* قصیده دیگری هم در یاد روز غدیر، سروده

، از آن جمله:

- خواستی نصوص امامت را ابطال و اجماع صحابه را تأیید کنی.
- آیا براستی سخن رسول نشنیدی که روز غدیر، به چه آئین طنین افکند؟
- هلا! این سالار شماست، طاعتش بجان بپذیرید. وای بر نافرمان!
- بدو گفت: توئی برادر من، چونانکه هارون برادر موسی بود، و او خرم گشت.
- بدو گفت: توئی دروازه شهر دانشم، هر که خواهد بهره یاب گردد.

- و شما را گفت: علی بهترین داور شماست، و شما بدادگری هر کس گردن نهادید.
- هنگام تبلیغ سوره براءت، خدا پیشوای امت را معرفی کرد. فریبت ندهند.
- در قرآنش، جان رسول نامیده روز مباحله، وه چه با خشوع آمد.
- آن روز که میان یاران، برادری استوار نمود، او را به برادری خود سرافراز فرمود.
- آن روز که مرغ بریان به انتظار بماند و پیامبر حق، خدا را با زاری بخواند:
- پروردگارا! برانگیز آنکه به درگاهت محبوبتر است تا در کنارم بر این سفره نشیند.
- نیایش پیامبر به پایان نرسید که علی آمد و باز گردید.
- سه نوبت، و آخر بار، در را بکوفت و از جای برکند.

فقال النبی له ادخل فقد اطلت احتباسک یا ذا الصلع

- پیامبرش فرمود: در آی! که دیر آمدی ای اصلع.
- گفت: اینک سومین نوبت است که آمدم و خادمیت عذر آورد.
- با خشم به خادم نگریست: از چه برادرم را باز گرداندی؟
- بکیفر این کردار، پیشی فاحشی بر صورت او نمودار گشت در میان ابرو.

ص: ۲۴۲

- حال، از چه برگزیدید، جز آنرا که خدایتان برگزید و پیروید.
- کجا با این نصوص برابر آید، اجماع کینه‌وران جاه طلب؟
- ۹* قسمتی از قصیده دیگر که در ثنای حیدر سروده

: - سؤال کردی از «حیدر» و مرا مشکل افتاد، پاسخ این سؤال در حد من نیست.

- خدایش همنام خود علی نامید، از این رو در مقام و رتبه، سر به فلک سائید.
 - خدایش از جهانیان برگزید، و بر شاهراه حقیقت چون علم هدایت برکشید.
 - روز غدیر، برای او، پیمان طاعت گرفت، پیمانی استوار و زفت.
 - و آن روز که مصطفی در میان اصحاب عقد برادری بست، وصی او برادر و همتا گشت.
 - دامن حقیقت را از لوث ضلال و حیرت شست، از این رو پای بر فرق جوزا نهاد.
 - فرشتگان آسمانش، حیدر فاروق نام کردند، بفرمان ذو الجلال.
 - پیش از همگان، رسالت احمد را از جان و دل تصدیق نمود- از این رو نامش صدیق بود.
 - اگر دیگران مدعی این اسامی و القاباند، باید که گواه موثقى آرند.
- * به حدیثی اشاره دارد که در جلد دوم ص ۳۱۲-۳۱۴ و جزء سوم ص ۱۸۷، بدین مضمون گذشت که علی صدیق این امت و فاروق آنان است.

۱۰* باز هم قصیده دیگر

:- ای تک سوار صحرا که شترت سبکبال و تازان می‌رود، و اشتیاق پیشاپیش آن.

لله ما أحظاک من رجل له عند الغری لبانة لا تمنع

ص: ۲۴۳

- خدا را، چه کامیابی عظیمی نصیب گشت، هر که سوی نجف آید حاجاتش رواست.

- پرتو انوارش بر جان دلت بتابد و فروغ ولایتش دمیدن گیرد.

جدث به نور الهدی مستودع فی ضمنه العلم البطین الا نزع

- مزاری که مشعل فروزان هدایتش در بر است، و پرچم علم و طهارتش بر در.
- مزاری که نسیم خوشبویش دلیل زائران است و نور تابانش راهبر آنان.
- مزاری که عرصه آن بوستان دلاویز مؤمنین است و دلهایشان مشتاق آن سامان.
- مزاری که در آن رضوان و آمرزش جای گرفته و هم ایمان و فضیلتی که انتظار توان برد.
- مزاری که فرشتگان عالم بالا به طواف آن احرام بندند و مناسک زیارت در آن جمع یابند.
- برخی با خضوع، در برابر فضل آن مقام بپا خاسته و برخی در سجود و رکوع.
- به آرامگاهش که فرا رسیدی خاک آن در بیوس، با قلب خاشع و اشک ریزان.
- بگو: درود بر تو ای سالار آزادگان که کردارم بر او نمایان و سخنم را شنواست.
- شرفیاب گشتم تا دیدارت کنم، سلام گویم و شرط ولایت بجای آرم، ای صاحب اقتدار.
- باشد که روز رستاخیز شفیعم باشی، هوای توام در دل بود که سویت شتابان گشتم و این عشق تو است که شفیع درگاهت ساخته‌ام.
- شگفتا از این کوران که نور ولایت نبینند، با آنکه چون خور درخشان و تابان است.
- گویا، آنچه را مهیمن عزیز در قرآن فرا خوانده، نشنیده‌اند و در نیافته‌اند.
- نه این است که پیروی راهنمای هدایت شایسته‌تر است، همانکه نجات - بخش است؟

ص: ۲۴۴

- مگر او همان حصارى «۱» نیست که میان منافق و مؤمن حجاب شود، و دروازه دارد که نالایقان را با گرز آتشین برانند؟
- همان دروازه که داخل آن رحمت الهی است و بیرونش شکنجه رسوا؟
- نابخردانه، راه رشد و صلاح را پس از پیامبرشان ترک گفتند و در گمراهی سر خورده تباه شدند -
- آنکه از افتخارات آزادگی دم زند، کجا تواند با او برابر شود که در کودکی بر جهانیان سرور گشت.

- بخدا سوگند! وصی پیامبر، در اثر خواری از پای ننشست، آنها خوارتر از این بودند.
- بلکه می‌خواست حجت الهی بر آنان تمام و در دنیا و آخرت رسوای همگان باشند.
- روز غدیر، با او راه خیانت گرفتند و بیعت او را ضایع گذاشتند.
- ای فرمانده بهشت و دوزخ! به عشقت سوگند، سوگندی راست که از دل مؤمن پاک خیزد.
- توئی «صراط مستقیم» بر گذرگاه دوزخ، ای علی ما را در پناه خود گیر!
- برستاخیز، جام آب حیات، خنک و گوارا در دست تو است، دوست را سیراب و دشمن را محروم سازی.
- کلید دوزخ و بهشت در دست تو است، این یک در آتش سوزان و آن یک را در بوستان جای دهی.
- من عشق تو را در دل کاشتم، هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت.

۱۱* باز هم غدیریه در ستایش امیر المؤمنین

:

(۱) فُضِرَ بَيْنَهُمْ بِسُورِ لَهْ بَابِ بَاطِنِهِ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِ الْعَذَابِ (مترجم).

ص: ۲۴۵

- علی در بارگاه خداوندگارش گرانقدر و والاست، گرچه ملامت سرگشتگان فراوان است.
- علی دستاویز محکم الهی است، هر کس بدان چنگ یازد، از گسستن باک ندارد.
- چه شبهای تار، سرگرم راز و نیاز، و چه روزهای گرم سوزان روزه دار؟
- در چه گردابهای مرگ خیزی که فرو رفت و چه ارکان دینی که بر افراخت؟
- از این رو پیامبرش از جهانیان برادری بر کشید، وه چه بهره شایان و چه رستگاری؟
- و روز غدیر، بر همگانش میر و سالار نمود، و از آن پیش امامی بود مقتدای انام.

کما تختلی شهب البزاة حمامها

هو المختلی فی بدر ارؤس صیدها

- در پیکار «بدر» سرهای دلیران را کند، چونانکه شاهین تیز چنگال سر از تن جوجگان.
- صاحب افتخار «روز خیبر» و آن پرچمی که مرد سیاه چرده با رسوائی شکست بازآورد.
- فرمود: فردایش به مردی سپارم که لبیک گویان حق و حرمت آن نگهدارد.
- فرمود: پرچم مرا بگیر، و مردانه راه خیبر پیش گیر، تا پرچم من در دست تو است، بیم هزیمتش نیست.
- امیر المؤمنین دامن مردی به کمر زد و با پرچم رسول رهسپر گشت، نصرت الهی پیشایش آن.
- در دژ را برکند و کناری فکند، و دشمنان را شربت مرگ چشانید.
- مرحب خیبری که قهرمان دلیران بود. بخون کشید، و دماغ یهودیان را به خاک مالید.
- از او پرس که در «سلع» «۱» چه کرد و چه دماری از روزگار «عمرو» برآورد آنگاه

(۱) کوهی است در کنار مدینه، که خندق بآن منتهی می‌شد، و عمرو از آنجا به داخل صفوف مسلمانان تاخت.

ص: ۲۴۶

که آتش جنگ شعله‌ور بود.

- و دل‌های دلیران می‌طپید و زبانها از ترس در کام نمی‌جنبید.
- در برابرش کسی قد مردانگی افراشت که با شمشیر تیز، پردگیان او را در ماتم گذاشت.
- فرمود: ای علی! توئی که پس از من با تأویل قرآن با سرکشان پیکار خواهی کرد:
- از این رو، با «ناکثین» که عهد او در جمل شکستند، جنگید. روز صفین از «قاسطین» دمار کشید.
- و در روز «نهروان» خون «مارقین» بریخت، و سرها از پیکرها فرو ریخت.

۱۲* باز هم غدیریه در ثنای امیر المؤمنین صلوات الله علیه

لیومی فی الوری و غدی
فی خم علی الابد

ولاء المرتضى عددی
امیر النحل مولی الخلق

- مهر مرتضی اندوخته این جهان است و هم فردای من.
 - شاه خوبان، سالار جهانیان، در غدیر خم برای ابد.
 - آن روز که به دستور حق، دست‌ها کشیده و با او پیمان بستند.
 - همتای مصطفی در شرف و مقام، نه بیش و نه کم.
 - «جنب الله» در کتب آسمانی، و دیدبان یکتای صمد.
 - مادر گیتی مانندش نزاید، نه. و نه زائید.
 - مجلی الكرب یوم الحرب فی بدر و فی أحد
و خیبر و النضیر کذا و سلع خندق البلد
آنکه روز نبرد، غبار غم از چهره‌ها زدود: روز «بدر» و «أحد».
 - و روز «خیبر» و یهود بنی نضیر، همین سان، و در کوه «سُلع» خندق بلد
 - های و هوی جنگ که بالا گیرد، با قلبی آرام و استوار.
- ص: ۲۴۷

- دلاوران یاوه گردند از بیم شیرمرد، یکه‌سوار.
- جانها به لب آمده در گرو نفسها و نفسها به شمار.
- از هیبت وصولتش نعره‌ها خاموش، گویا دیاری نیست در میان.

- تنها چکاچک شمشیر است که بر کله خود نوازد یا بر درع و خفتان.

* عبدی، شاعر مورد نظر، غدیریه‌های فراوانی دارد، که باز هم برخی بیاید و از بقیه صرف نظر می‌گردد.

شاعر:

ابو الحسن، علی بن حماد بن عبید الله بن حماد عدوی عبدی «۱» بصری.

حماد، پدر شاعر، نیز از شعرای اهل بیت است، چنانکه فرزندش - همین عبدی مورد نظر - در قصیده‌ای یاد کرده:

- این کمیته بنده شماست «علی» نام و نیز پدرش «حماد» ادیب، بنده شما بود.

- پدرم پیش از من در رثای شما شعر سرود و مرا گفت از این راه سرنتابم.

* شاعر ما از بزرگان شیعه و دانشمندی است یگانه، از صدرنشینان بزم ادب و حافظان حدیث که با شیخ صدوق و امثال او معاصر بوده است. «نجاشی» عصر او را درک کرده و در رجالش می‌نویسد که او را دیده‌ام. ولی تألیفات ابو احمد جلودی بصری، در گذشته سال ۴۳۲ را، با یک واسطه از او روایت می‌کند که شیخ ابو عبد الله حسین بن عبید الله غضائری، در گذشته سال ۴۱۱ باشد.

در این صورت، شاعر ما عبدی از مشایخ غضائری است که در سلسله اجازات نامی معروف و شهرتی بسزا دارد، و از اساتید محدثین است، و در جلالت قدر شاعر و توثیق و مهارت او در علم حدیث، همین بس که مانند غضائری شیخی سترک از او روایت می‌کند.

و اما در فن شعر، بی‌تردید از شهسواران خطه سخن است که پرچم فصاحت

(۱) یعنی عبد قیس، چنانکه در اشعارش بیاید.

ص: ۲۴۸

بر سر هر کوی و برزن افراخته و با علم بلاغت در میدان شعر و ادب تاخته، کلمات شاهوارش در صفوف فشرده منظم، و قصائد آبدارش چون درج گهر منتظم، نامش در الفبای رجال «۱» و ادب مذکور، و شعرش در معاجم ادبی مسطور است.

در مدح و ثناء، سوک و رثای اهل بیت، فراوان شعر سروده و خوب هم از عهده برآمده، و در ستایش آنان، چنان داد سخن داده و بی‌پروا به میدان دشمن تاخته که ابن شهر آشوبش از جانبازان و مجاهرین شعراء این خاندان شمرده است.

اشعار او را، از مدیحه و ماتم، علامه سماوی در یک دفتر جمع آورده و از ۲۲۰۰ بیت افزون آمده، بیشتر چکامه‌هایش گواه سخندانی و سند پیشتازی او در فن معانی و دلیل نقش آفرینی او در نکته سنجی و قافیه پردازی است، چونانکه از بضاعت و افرش در علم و دانش و مهارت و بصیرتش در فن حدیث خبر می‌دهد. و اینکه هر چه داشته، در راه نشر فضائل خاندان حق «آل الله» بذل کرده، حقائق و واقعیات پشت پرده را از اینجا و آنجا در شعر خود گرد آورده و آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبر یافته در نصرت مذهب حق انتشار داده و همگان را به شاهراه هدایت خوانده است.

از این رو شعرش از بافندگی و خیال‌پردازی بدور است، بلکه باید گفت: زبان استدلال و مخاصمه داشته و تنظیم کننده شواهد و اسناد و گویای مذهب علوی اوست.

نجم الدین عمری در کتاب «مجدی» در شرح زندگی زید بن علی بن الحسین می‌نویسد: ابو علی ابن دانیال که از خویشان من بود - خدایش رحمت کند - قصیده بر من خواند که شیخ ابو الحسن، علی بن حماد بن عبید عبدی، شاعر بصری - رحمت خدا بر او باد - سراینده قصیده، خودش بازگو نموده و بر او قراءت کرده بود:

- ابن حماد گوید: جوانی بر من درآمد و گفت: اگر نشناختم، معذورم دار.

- دل هوای تو داشت که خدمت رسد و از رأی وزین تو بهره یاب شود.

- می‌خواهم سؤالی مطرح کنم تا فائده برده باشم، گفتم: پیرس که جوابی محکم

(۱) مانند: رجال نجاشی ص ۱۷۱، انساب مجدی، معالم العلماء، إيضاح الاشتباه علامه حلی، مجالس المؤمنین ص ۴۶۴، ریاض العلماء، ریاض الجنة: روضه پنجم، تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۸۶.

ص: ۲۴۹

و استوار خواهی شنید.

- گفت: مسئله امامت از چه نزد شما ویژه جعفر گشت نه زید و یا دگران؟

- گفتم: از جانب خدای بزرگ، نصوص قطعی بر امامت پیشوایان رسیده.

- که شمار امامان دوازده است، این گفت خاتم پیامبران است هادی امم.

- نه یکنن بیش و نه کم، مانند دوازده ماه سال.

- درست مانند رسالت که ویژه پیامبران است، همین سان امامت ویژه این خاندان.

* نجم الدین گفته: این سخنی است استوار، و برهانی محکم، از این رو که نیاز بشر به امام و پیشوا- یعنی خلیفه- همچون نیاز آنان به پیامبر است، چه جانشین پیامبر است که باید سنت پیامبر را در هر عهد و زمان برقرار دارد.

* بر می‌گردیم به دنباله شعر ابن حماد- رحمه الله:

- گفت: امامت، مقرر نخواهد گشت جز برای آنکه با شمشیر آخته قیام کند.

- از این رو «زید» حائز این مقام است نه جعفر، بهوش آی و فکر کن.

* نجم الدین گفته: در این شعر نام جعفر به فتح راء آمده و این مسلک کوفیین است در منع صرف:

فلذاک زید حازها بقیامه من دون جعفر فادکر و تدبر

- گفتم: با این مقیاس، علی وصی پیامبر، بهره از خلافت نخواهد داشت، بلکه این منصب بایسته عمر است.

- که از شمشیرش کسی در امان نماند. این بافته دروغ‌زان است.

- بر همین اساس، حسن شهید سبط پیامبر، امامتش باطل است چه او شمشیر بر زمین نهاد.

- عابد سجده‌م بظاهر نه دعوی امامت داشت و نه شمشیر برکشید، چون یاور نداشت.

- آیا صحیح است که جعفر دشمنانرا بر خود بیاشوبد و دعوت خود را علنی

ص: ۲۵۰

سازد با اینکه مأمور نشده؟

* نجم الدین گفته: منظور شاعر این است که زید مأموریت داشته.

- گواه مطلب، فرمایش جعفر است، آنگاه که در مرگ زید تسلیتش گفتند.

- اگر عمویم زید پیروز می‌شد، بخدا سوگند که به عهدش با ما وفا می‌کرد.

ولی پیروز نگشت.

* ابن حماد، در این دو شعر به حقیقتی اشاره دارد که از قول حافظ مرزبانی و «کشی» در جلد دوم ص ۲۲۱ و جلد سوم ص ۷۰ گذشت.

ولادت و وفات

به تاریخ ولادت و وفات شاعر هیچیک واقف نگشتیم، ولی می‌بینیم نجاشی که او را درک کرده و از او روایت نکرده، در صفر سال ۳۷۲ متولد گشته و استادش جلودی که شاعر ما از او روایت کرده، هفدهم ماه ذیحجه سال ۳۳۲ در گذشته، از این قرینه می‌توان بدست آورد که شاعر ما عبدی در اوائل قرن چهارم متولد گشته و اواخر همان سده دیده بر جهان فرو بسته است.

[غدیریات منتسب به ابن حماد]

در یک مجموعه خطی بسیار قدیمی، قصیده از ابن حماد بدست آوردیم، که برخی ابیات آنرا این شهر آشوب به عبدی کوفی [سفیان بن مصعب] منسوب داشته که شرح حالش در جلد دوم ص ۲۹۴ گذشت، دیگران هم مانند بیاضی در «صراط المستقیم» از ابن شهر آشوب تبعیت کرده‌اند، که صحیح نیست، قصیده این است:

أ سائلتی عما الاقی من الاسی سلی اللیل عنی هل اجن اذا جنا؟

- ای که از رنج درونم پرسی، از شب تار پرس: آیا دیوانه‌ام؟

- تا خبرت دهد که شعله‌های عشق در وجودم شعله کشد، چون شعله خاموشد شعله دگر بیفروزد.

- می‌گوئی: شب گویا نیست، پیکر نزارم بنگر و حال درونم واپرس.

- اگر باز هم تردید کنی. جانم فدایت، از سیلاب اشکم پرس که دیده‌ام را

ص: ۲۵۱

مجروح کرد.

- دوستان من! اگر از حال ما بی‌خبر نبودید، لذات زندگی سرگرم‌تان نمی‌ساخت.

- ما را فراموش کردید و با دیگران سرگرم شدید، راه هجران گرفتید، و ما چنان نبودیم.

- عهد بستید که خیانت نورزید، به دوستی سوگند که مرتکب خیانت شدید و نشدید.

غدرتم و لم نغدر و ختمت و لم نخن و حلتتم عن العهد القديم و ماخنا

- گفتید، و گفت خود زیر پا نهادید، ما بر همان گفت صادقانه خود پائیدیم.

- خواب ناز گوارای شماست، با اینکه دیدگان ما بر آتش قرار ندارد و بعد از شما نخواهیدیم؟

- در ساحت شما بار فرو نهادیم تا جانی تازه کنیم، ولی جز سوز و گداز طرفی نیستیم.

- اگر دیدارمان مکروه شماست کوچ کرده میرویم و مانند شما از دوستی دیرینه دست می‌کشیم.

- و مهر دیگری را در دل می‌پرورانیم، جفا از شما است نه از ما.

- بیائید و انصاف دهید، ادعای واهی نکنید، راه افراط میوئید بلکه سخنی درست آورید.

- کاش راه انصاف می‌گرفتید ولی مسجل می‌شد که نصف از شما و هشت یک از آن ما.

- هر گاه خورشید بدمد یاد شما باشم و چون پنهان شود با غم و اندوه دمساز گردم.

- بر غریب این دیار نوحه سرا گشته‌ام و خود غریب عشق و دل، از خانه و کاشانه دور مانده‌ام.

- در معاشرت با دوستانم صاف و مخلص بودم، ندانستم که دوستی رو بزوال است

ص: ۲۵۲

- روزگاری سرخوش بودیم، چون سپری شد، از حسرت خون گریستیم.

- بخدا سوگند که همواره مشتاق دیدارم، و پس از هجران شما، دیده بر هم نهادم.

- آب گوارا نوشیدم و اگر نوشیدم گوارا نبود. مگر اینکه باز بر سر دوستی رویم.

- آتش عشق از دل بیرون نگشت، ولی بار ندامت بر دل بماند.

- بار سفر نیستند، مگر اینکه خون ما حلال دانستند، گویا از جان بما نزدیکتر بودند.

- اینکه بینی راه بغداد کمتر گیرم، به خاطر سرگرانی شماست و دوری گزیدن از ما.
- پندارد که خاطر آسوده سازم و دل به مهر دگری بندم؟ چه گمان ناهنجاری؟!
- ای نجدیان! خدا نگهدار. به شما امید بستیم ولی تیر ما به سنگ آمد.
- رواست که سرورم حسین با یاران که چون اختران رخشان همراه بدر تابان بودند، لگد کوب سم ستوران شوند؟
- خواهرش زینب همراه دخترانش که شمر را با شمشیر آخته بر سر حسین دیدند.
- به دامنش آویختند که دست از حسین بدار! و ما را قربانی او ساز.
- رگهای گردنش برید و سرش بر سر نی کرد، چون خورشید که از ابر کناره گیرد.
- فریاد خواهرش زینب، بلند شد «وای بر من» و دست و گریبان از خون او رنگین کرد.
- هلا! ای رسول خدا، یا جدا. اینک بنی امیه کین خود را از ما باز جست.
- اسیر گشتیم چونانکه بردگان به خواری اسیر گردند، گرد جهانمان گردانده در بدر کردند.
- زندگی من با گریه و سوز بر آنان به سر آید ناله اندوهم بر روزگار باقی است.
- هلا! لعنت خدا بر آنان که ستمکاری بر اهل بیت را بنیان نهادند و آنها که بدین راه رفتند.

ص: ۲۵۳

- ای خاندان احمد! همواره مدح و ثنایتان گویم و بر دشمنانتان جز ناسزا و نفرین نثار نسازم.
- کیست که به مدح و ثنایم سزاوارتر باشد، شمائید گرامی‌ترین کس که احرام بست و قربانی کرد.
- براق، جد شما را به آسمانها برد، تا آنجا که با خدای گیتی قاب قوسین یا کمتر فاصله ماند.
- صورتی از پیکر علی پدرتان در آسمانها است که همواره صبح و شام زیارتگاه فرشتگان است.
- او همان «صدیق امت» است که ایمان آورده، راه تقوی گرفت، بخشید نه کم چه پاداش بهشتی را باور داشت.
- خدای صاحب عرش، در قرآنش «جنب الله» نامیده، و دستاویز محکم، و دیدبان، و رخسار حق، و گوش شنوا.

- پشت پیامبرش محمد را بدو محکم ساخت، از این رو در حوادث روزگار بدو تکیه کرد.
- در علم و شجاعت و سماحت یکتا و منفردش ساخت، جلالتش نام برند و کردارش بر شمارند.
- چونان دریاست که عنبرش بر سر آید و در و مرجان از قعرش بزیاید.
- هر گاه دلاوران همآورد را نام بریم، برای حیدر همتا و همآوردی شناسیم.
- بهنگام نبرد، از شجاعت، در گرداب مرگ شناور گردد، و شیران بیشه را از ترس او دل دربر نماند.
- هر که او را در پهنه نبرد ببند، مرگ را با چشم بنگرد که از این سو و آن سویش بخواند.
- شعله جنگ که بالا گیرد و جنگاوران خشمگین پیای شمشیر زنند.
- چشمها از خون سرمه کشد، و دهانها کف بر لب آورده کبود گردد.

ص: ۲۵۴

- سنان نیزه‌ها را چون اختران شبرنگ بینی و بر بالای آن غبار جنگ را چون شب تار.
 - آنگاه که چهره علی دیدار گردد، توده دلاوران چنان پراکنده شوند که رمه گوسفندان از شیر ژیان.
 - جوانمردی که در دست چپ مرگ و با دست راست صلح و صفا تقدیم کند.
- فکم بطل اردی و کم مرهب اودی و کم معدم اغنی و کم سائل اقنی

- چه بسیار قهرمان که بخاک افکند، و هیولا که هلاک نمود، چه بسیار فقیر که بی‌نیاز کرد و گدائی که گنجور ساخت.
- بر نیازمندان، بی‌حساب، ببخشد و هیچگاه منت ننهد.
- اگر جزئی از جود و سماحتش بین جهانیان پخش شود، کسی را بخل و خست نماند.
- هر آنکه دستی به سخاوت بخشنده دارد، چون نیک بنگری راه و روش او را دنبال کند.
- هر ثنائی که من گفتم و دیگران گویند، امیر المؤمنین علی لایق آن است.

- آنکه به مهر ولایش چنگ نزنند زیانکار است به ابد، و روز رستاخیز دندان ندامت بهم ساید.

- از این رو با اخلاص دل در گرو او دارم و در همه حال خود را چاکر او شناسم.

- درود خدا بر شما باد ای خاندان احمد! مادام که قمری بر شاخساران برشده نغمه سراید.

- مهرش اجر رسالت است، ایمان آوردیم و پذیرفتیم.

و عهدکم الماخوذ فی الذر لم نقل لاخذه: کلا. و لا کیف او انی؟

قبلنا و او فینا به ثم خانکم اناس و ماخنا و حالوا و ما حلنا

- در عالم ذر (نطفه) که پیمان ولایت گرفتند، نگفتیم: نه. چرا؟ از کجا؟

- پذیرفتیم و راه وفا گرفتیم، جمعی خیانت کردند و نکردیم، باز گشتند و نگشتیم.

ص: ۲۵۵

- پاکید، از شما رسم پاکی آموختیم، خجسته‌اید، از این رو خجسته گشتیم.

- آنچه خواسته شما بود، همان خواستیم، آنچه مکروهتان بود پیرامونش نگشتیم، هر چه فرمودید، پسند کرده پذیرفتیم.

- بندگان آزاده شمائیم، دلهای ما سوی شما پر می‌کشد، آری دوست به دوست مشتاق است.

- از دل و جان سوی مزارتان روانیم، و اگر با سر و چشم بزیارت آئیم، حق شما را ادا نکرده‌ایم.

- اگر در راه شما پاره پاره شویم. دل از مهر شما باز نگیریم.

- ما این مهر کیشی از پدران آموختیم و چون بمیریم، فرزندان بمیراث برند.

- مهر شما بهترین تجارت فردا است که نه مغبون شویم و نه از زیان ترسیم.

- از چه ثنا خواتان نباشم، با آنکه خدایتان در کتب آسمانی به نیکی ثنا - خوان است.

- پدر شماست که فردای رستاخیز، جهانیان را دو بخش کند: بخشی در نار و بخشی در بهشت عدن.

و اتم لناغوث و امن و رحمة

فما منکم بد و لا عنکم مغنی

- پناهگاه مائید و مایه امن و رحمت، از شما گزیری نیست و نه از شما بی‌نیازی توان جست.

- دانسته‌ایم که اگر دل به مهر شما ننبدیم، طاعت ما قبول درگاه حق نخواهد بود.

- به رستاخیز، سوی شما بازگردیم، هنگامی که با شتاب سر از گور برداریم.

- باز پرسی و حساب خلایق با شماست که گروه گروه به پای میزان درآئیم.

- مهر شما مقیاس طاعت است، سعیدتر آنکه وزنه‌اش سنگین‌تر است.

- روزی که بر حوض کوثر در آئیم، تشنه ماند آنکه علیش براند و سیراب آنکه بخود خواند.

- راهداری بهشت با شماست، خوشا بر ما که با فرمانتان از «صراط» بگذریم.

ص: ۲۵۶

- وای بر ناصبیان! مگر چه گناهی مرتکب شده‌ایم جز اینکه به آئین شما گرویدیم.

- اگر گناه ما همین است، بیقین نه باز گردیم و نه مردود شویم.

- از شما بریدند و خاندان شما را ترک کردند، ما هم از آنان بریدیم، از این - رو تهمت رفض بر ما نهادند.

- مائیم که در ذات حق جز عدل و دادگستری اعتقاد نکردیم، خدا را تنزیه کرده یکتا شناختیم.

و هم شبهوا الله العلی بخلقه

فقالوا: خلقنا للمعاصی و اجبرنا

فلو شاء لم نکفر و لو شاء اکفرنا

و لو شاء لم نؤمن و لو شاء آمنا

- و آنان خدای را با خلق شبیه گرفتند، گفتند: برای گناهمان آفریدند و مجبور بودیم.

- اگر خدای خواهد کافر نشویم و اگر خواهد شویم، اگر خواهد ایمان آوریم و نخواهد نیاوریم.

- گفتند: رسول خدا کسی را انتخاب نفرمود، ما خود خلیفه اختیار کردیم.

- گفتیم: آری شما خود منشور خلافت صادر کرده‌اید از این رو شما بر امام خود سرورید! شما تباه گشتید و به فضل خدا تباه نگشتیم.

- ولی ما همان حیدر را انتخاب کردیم که خدایش روز غدیر منشور خلافت بنام او کرد. نه بدعت نهادیم و نه راه جور گرفتیم.

- برستاخیز که همگان گرد آئیم، جزای این انتخاب خود را در کنار بینیم.

- به دست خود اساس دین خود را ویران کردید. دین بی‌اساس پوشالی است.

- مائیم که از جانب خدای با یرتوی روشن گام زدیم. خدایا ما را ثابت بدار و یرتومان بیفزا.

- امید «ابن حماد» به پروردگارش نیکو است، سزاوار است که ناامید نگردد.

- پایه عظمت ما بدست «شن بن افضی» نهاده شد، و ما نگهبان آن بودیم

ص: ۲۵۷

خدایش خیر داد.

- پس از «قیس» مجد و عظمت پدر، مرا بس، مقام و رتبه «عبد قیس» مرا مهیاست.

- «تمیم» خالوی من است، افتخاری است که بر افتخارات ما افزون گشته.

- این جواهر منظوم، برای سینه عروسان گرد نیامده، مدح و ثنائی است که در آن گفتگو نیست.

و لا ظل أو أضحی و لا راح و اغتدی
تأمل لا عین تره و لا لحنا

- از آن روز که شعر فصیح بر صاحبان خرد عرضه شد، شعر دگران از جلوه افتاد.

- بهترین چامه آن است که الفاظ لطیف و دلپسندش با مضامین نغز و بلند زیب و زیور گیرد.

- شعر خود فنی از فنون علم است، اگر از دانش صحیح مایه نگیرد، هذیان است.

- اگر ادیب سخندان شعر بی‌مایه سرایید، از خجلت و شرمساری سر بگریبان بماند.
 - و اگر منطق او رسا باشد، با مضمونی نغز و استوار و لحنی خوشگوار.
 - گوشها از شنیدن آن محفوظ گردد، لذتی یابد گواراتر از عهد شباب.
 - در هر بیت، و جدی تازه یابد، و چون مست شود، گوید: کاش از سر گیرد.
 - باشد که خدایم این چامه از لطف بپذیرد، پاداش فراوان بخشد و میزان عملم را بدان سنگین و گرانبار سازد.
 - و درود فرستد بر پاک سرشتان آل احمد، مادام که شب تاریک شود و یا با پشت خمیده راه فرار جوید.
- * در قطعه شعر دیگری باز هم امیر المؤمنین را ثنا گفته:

حدثنا الشيخ الثقة	محمد عن صدقه
رواية متسقة	عن انس عن النبي
رأيت على حري	مع على ذي النهي
يقطف قطفا في الهوى	شيئا كمثل العنب
فأكلا منه معا	حتى اذا ما شبعنا

ص: ۲۵۸

رأيت مرتفعا	فطال منه عجبى
كان طعام الجنة	أنزله ذو العزة
هدية للصفوة	من الهدايا النخب

- شیخ ثقه محمد، از صدقه روایتی مسند آورده از انس از رسول خدا (ص).

- دیدمش بر کوه «حری» با علی نشسته، خوشه انگوری از هوا گرفت.

- هر دو تناول نموده سیر شدند، بعد به آسمان برشد. بسیار شگفت آوردم.

- آن میوه بهشتی بود که خدای عزتمند به برگزیدگانش هدیه کرد.

* در این قطعه به حدیثی اشاره می‌کند که محمد بن جریر طبری به سند خود از انس روایت کرده که روزی، رسول خدا بر استر سوار گشته تا کوه «کدی» روان گشت، آنگاه استر را بمن سپرده فرمود: بفلان موضع روان شو، علی را خواهی یافت که نشسته و به تسبیح پروردگار مشغول است، از منش سلام رسان و بر این استر سوار کرده نزد من آر.

گوید: خدمت علی رفتم، پیغام رساندم، چون به خدمت رسید، رسول خدا فرمود: بنشین! این مکانی است که هفتاد پیامبر مرسل بر آن قرار گرفته، و من از همه آنان والاترم. با هر یک از آن پیامبران برادر او همراه بوده و تو از همه آنان بهتری.

گوید: این هنگام. ابر سفیدی بر سر آن دو سایه افکند، خوشه انگوری از میان ابر آویز شد، رسول خدا تناول می‌کرد و می‌فرمود: برادر! بخور! این هدیه الهی است، بعد از تناول انگور، آب آشامیدند، ابر بالا رفت. رسول خدا فرمود:

سوگند بآنکه هر چه خواهد آفریند! از این خوشه سیصد و سیزده پیامبر و سیصد و سیزده وصی تناول کرده‌اند هیچ پیامبری گرامی‌تر از من نبوده و هیچ وصی از علی گرامی‌تر نیست.

* ابن حماد عبدی، قصیده دیگری در ستایش علی (ع) دارد که از «نونیه» عونی استقبال کرده است:

ص: ۲۵۹

ما لابن حماد سوی من حمدت آثاره و أبهجت غرانه «۱»

- ابن حماد تنها یک ممدوح دارد: آنکه آثارش ستوده و شمایلش خجسته و نیکوست.

- آن علی مرتضی است، پاک سرشتی که «عدنان» به وجودش افتخار دارد.

صنو النبی هدیه کهدیه اذ کل شیء شکله عنوانه

- همتای رسول، رفتارش چون رفتار او است و دوست آینه تمام نمای دوست.

- بحق رتبه وصایت را احراز کرده وام او را پرداخت، آنگاه که وامخواهان گرد آمدند.

- یار خیر خواه مخلص، موقعی که دیگران نفاق پیشه و دورو بودند.

- وارث رسول، پرچم هدایت، امین خاندان، وزیر و هم‌یار جانی.

- آن جوانمرد شیر صولت که هر گاه در پهنه نبرد نمایان شد، دلاوران سپر افکندند.

- هژبری که اگر شیر ژيانش ببند، از هول و هیبت، روان از تنش پرد.

صقر و لکن صیده صید الوغی لیث و لکن فرسه فرسانه

- شاهین تیزچنگ است ولی شکارش دلیران، شیر بیشه است ولی طعمه‌اش پهلوانان.

- دلیری که هر گاه در معرکه جولان گرفت، دلیران دگر از ترس جان ناپدید شدند.

تبکی الطلی ان ضحکت آسیافه و ترتوی ان عطشت سنانه

- اگر شمشیرش بخندد. خون بگرید و اگر نوک نیزه‌اش تشنه ماند از خون دلاوران سیراب گردد.

- روز جنگ، درندگان صحرا دنبالش گیرند، چون در پهنه نبرد مهمان اویند.

(۱) غران: جمع غریر بمعنی شمایل نیکو است، در مثل گویند «أدبر غریره و اقبل هریره» یعنی جوانی او پشت کرد و پیری رو آورد.

ص: ۲۶۰

- جان سلحشوران را در چاه هلاکت به بند کشد، از این رو هم‌آوردان از او بر حذر باشند.

و کم کمی قد قراه فی الوغی

فلیس تخبو ایدا نیرانه

- چه دلاورانی که در پهنه نبرد مهمان او گشت، از این رو آتش این مطبخ خاموش نگردد.

- گواه این سلحشوری در نبرد «بدر» و «احد». مدینه و مکه آشکار شد.

- و «جنگ خیبر» و در «بصره» که ناکثین را بخاک نشاند و هم صفین و نهروان.

- این چنین شیر مردی است که قرآن، از جانب خدای آسمان به ثنای او نازل گشت.

فقله «ولیکم» فانما

یخص فیها هو، لا فلانه

- فرمود: «انما ولیکم الله» و او را ویژه این ولایت ساخت نه فلان را.

- سه تن: خدا و رسول و «علی»: آنکه در رکوع نماز، زکوة بخشید.

- فرمود:

«اذن واعیه»

و آن حیدر است که سخن حق را گوش شنواست.

- رسولش دعا فرمود که آنچه گوید و املاء کند، محفوظ دارد و از خاطر نسپارد.

- و فرمود:

«و نضع الموازین بالقسط لیوم القیامه»

و جز علی پرستاخیز «میزان» نباشد.

- وای بر آنکه در برابر علی وزنه اش سبک آید و خوشا بر آنکه سعادتش یار گشته وزنه اش سنگین باشد.

- اوست امیر مؤمنان، رتبه‌ای که از خدای یکتا جل شانه یافته است.

- از قدرت و سلطنت محروم‌ش ساختند، با آنکه حقیقت بر آنها مکشوف بود.

- سالارمان پیشوای برحق، از حق خود دست کشید، چون یاور نداشت.

- جز چهار تن با او یار نگشت، و آن چهار تن بجان حق سوگند، ارکان اربعه بودند.

- مقداد و عمار یاسر، و تسلیم محض یعنی سلمان وفادار.

- و هم جندب راست‌گو، ابو ذر غفاری که از فرمانش بیرون نگشت.

ص: ۲۶۱

- اگر می‌خواست، هلاکشان می‌ساخت، ولی بجا گذاشت تا نسل مؤمنین برجای ماند.

* از چکامه‌های عبدی، قصیده‌ای است که پیشوای سوم سبط شهید را رثا گفته است:

لله ما صنعت فینا ید البین	کم من حشا اقرحت منا و من عین
ما لی و للبین؟ لا اهلا بطلعته	کم فرق البین قدما بین الفین

- خدا را، جدائی بروزگار ما چه آورد، که دلها داغ‌دیده و دیده‌ها اشکبار آمد.

- مرا با جدائی چه کار؟ طلعتش ناخجسته باد! چگونه بین دوستان تفرقه انداخت؟

- بسان دو شاخه تر از یکریشه آب می‌خوردند: شاداب و خرم، با شمایل یکسان.

- در اثر مهر و الفت گویا یک روح باشند و دو پیکر.

- روزگار نتوانست با همه مکر و فسونش، تخم اختلاف در میان پاشد و نه آندو عهد مودت زیر پا گذاشتند.

- آخر، چشم «سفر» به آن دو یار جانی افتاد که بی‌دغدغه و آرام به زندگی خود ادامه دهند.

- تیر بلائی در کمان نهاد و مصیبتی ببار آورد، بعد از سالها مهر و الفت آندو را از هم جدا کرد:

- یکی در شرق و دیگری در غرب، پراکنده و زار، رانده و اندوهبار.
- آری روزگار، نسبت به دوستان یکدله حسودتر است که روز وصل را به شب فراق تبدیل کند.
- به روزگار دل مبنده که رنگ و وارنگ است، با دو چهره و دو زبان.
- جفا کرد بر خاندان محمد که به هر دیارشان پراکنده ساخت: دو تن در یکجا نباشند.
- گویا سوگند یاد کرده که آنان را تار و مار سازد، مانند کینه‌وری سرسخت

ص: ۲۶۲

یا دشمنی خونخواه.

- گروهی در مدینه مدفون گشته‌اند و جمعی به کربلاء و برخی در نجف.
- و هم خاک طوس، و سامرا که چون بغداد، دو بدر تابان در میان گرفته.
- سروران من! بر کدامتان افسوس خورم و بر کدام گریه کنم با چشم خون چکان.
- بر حسن مسموم بمویم که مظلوم ماند؟ یا بر حسین که پیکر عربانش میان دو لشکر ب خاک افتاد.
- گریم بر آنکه محاسنش با خون خضاب گرفت، صورتش را بر خاک نهاده رگهای گردنش بریدند.
- و زینب که در میان دختران حسین لطمه بر صورت می‌نواخت و اشک بر دو گونه‌اش شیار انداخته بود.
- فریاد می‌زد: ای یگانه امید زینب! که دست جدائی از کفم ربود.
- بعد از تو روزگارم مباد، و اگر زنده مانم روی خوش نبینم و نه خواب بچشمانم راه کند.
- برادر جان! قبل از جدائی سوی من بنگر، بخدا سوگند که فراق دل مرا باتش کشید.
- بنگر به این دخترت فاطمه که با ذلت یتیمی و اسیری روبروست.
- هر گاه به پیکر پرخونت نزدیک شود، آن پلید شوم با تازیانه‌اش بزند و او بازو سپر سازد.
- پناه آورده و فریاد زند: عمه جان! جانم بخاطر این دو مصیبت تباه شد:

- ضرب تازیانه بر پیکر ناتوان و رنجورم، و داغ پدر که بر دل نشسته گرانبارتر و جانکاه‌تر.

- به یگانه بازمانده‌ات علی بنگر که بی‌یاور است و با دو زنجیرش به غل بسته‌اند.

- کیست که بعد از تو بما رحم کند، کیست به این دو اسیر یتیم شفقت آرد.

ص: ۲۶۳

- و حسین سبط، در گرداب مرگ: گاهی دو دست به جلو افراشته و گاه به دو زانو می‌نشیند.

- توان پاسخ ندارد، جز اینکه با چشم حسرت بار بدانها می‌نگرد.

- همواره چون ابر بهاران بگریم، برای آن دو سرور شهید.

- آن دو سرور شریف که بهترین جهانیان‌اند از حیث پدر و جد.

- نیاز بران، به درگاه حق، پیشگامان به سوی خدا، دو شفیع روز جزا.

- عارف بمقام خالق، حکیم در میانه خلق. دادگستر، و فرزانه.

- شکبیا در نعمت، شاکر در نعمت، پشت کرده به دنیا، رو آورده به خدا.

- گواه بر خلق، پیشوای بر حق، راستگو از جانب خدا، وه چه باوفا.

- پارسا، پرهیزگار و پاک، باایمان، شجاع و بی‌باک.

- حجت بر خلق، فرمانروای پاک سیرت، پاک نهاد با درایت.

- دو پرتو فروزان در عالم اشباح (ذر) و چونانکه رسول فرمود: دو گوشواره عرش.

- دو سیب خوشبو بر دست احمد، و دو نسل گهربار برای علی و فاطمه.

- درود خدا بر روح پاکشان، و سیراب باد تربتشان در پائیز و بهار.

* تا آنجا که گوید:

- ابن حماد را عملی شایسته درگاه نباشد، جز اینکه به دامن «میم و عین» چنگ زده باشد.

- «میم» یعنی منتهای آرزویم محمد. «عین» یعنی علی که نور چشم است.

- درود خدای بر ایشان باد، مادام که خورشید بدمد و سپس راه غروب گیرد.

* این قصیده ۵۷ بیت است که چهل و چهار بیت آن مذکور شد.

و قصیده دارد در سوک سید الشهداء سبط پیامبر که ضمنا از حدیث غدیر یاد می‌کند:

- سلام بر آن بارگاهی که در کربلا می‌درخشد، و گنج پارسائی و جهان دانش در خود نهفته است.

ص: ۲۶۴

- محفل ماتم بپا کن و سیلاب اشک فرو ریز!

- تربت پاکش با سوز دل بیوس و گونه‌ها بر خاک درش نه.

- بگو! ای آرامگاه قدس که پیکر سرورم در بر تو است، سیراب باشی سیراب.

- بناز بر تربت دگران که سزاوار هر گونه افتخار و نازی.

- گل بوستان پیامبر در تو آرام گرفته: آنکه در قلب و دیده مصطفی جای داشت.

- کوه وقار و دریای دانش در تو جا ساخته، آری سرفرازی و بالیدن سزاوار توست.

- پیکری در تو نهان است که با فرو افتادنش ارکان دین فرو ریخت با آنکه استوار بود.

- آنکه جبرئیلش با سرود شادی گهواره جنبان بود، و میکال با تحفه و ارمغان به درگاه.

- آنکه فطرس ملک به آستان همایون پناه جست و به آسمان نیلگون پرکشید.

- آن روز که سپاه «پسر هند» به سویس شتافت تا کینه دل باز جوید.

- آه، خداوندا! با شمشیر گلویش شکافتند، جانم فدایش باد.

- با اندوهی جانکاه به خیمه زنان چشم دوخته از غیرت دل خون می‌خورد.

- آن هنگام که سمندش بازمین بازگون غرقه در خون جانب خیمه‌ها گرفت شیهه کشان.

- پردگیان فریاد نوحه و زاری سر کردند، موپیشان و مویه کنان.
- از خیمه بیرون شتافتند، با آنکه جامه تقوی و پارسائی به تن داشتند.
- از سوز دل سیلی به صورت نواختند، و با ناله و شیون برون تاختند.
- آوایشان به ماتم و زاری در میان دشمنان بلند بود، چون دیوانگان.
- چادر از سر فرو گذارده بیگانه و خویش از هم باز نشناستند.
- و چون سرانور حسین را بر بالای نی دیدند، چون بدر تابان.
- فریاد بی کسی برآوردند: ای قوم از چه رو اسیر باشیم؟ با آنکه جرمی نیاوردیم.
- از چیست که در میان شما یکتن خاندان رسول را یار و یاور نیست؟

ص: ۲۶۵

- بر این سیه کاران خشم و نفرین خدا نثار باد، و لعنتی پیوسته و هموار، در همه روزگار.
- به آنکه بر دوستی آل احمد ملامت کند، برگو: پیوسته در آتش حسرت سرنگون باش.
- در عوض تشویق و معذرت، زبان به ملامت گشوده‌ای، آنهم در محبت این خاندان.
- که خدای کیهان، علی پدرشان را به روز «خم» پیشوا و رهبر ساخت بر جهانیان؟
- روزی که دست بیعت سپردند همگان، گوئی نه؟ از غدیر خم پرس و جهاز شتران!
- آنکه رسول خدا دانش اولین و آخرین را ویژه او ساخت.
- همان که بر دوش پیامبر گام نهاد، بهتر به گویم: بر عرش خدا پا نهاد.
- و خانه کعبه را از لوٹ بتها پاک کرد: یک یک از بالا به زیر افکند.
- می‌گفت: «اگر خواستمی، دست بر اختران آسمان سودمی، وه چه با اقتدار بودم آن دم».
- همان که خورشید مغرب برای او بازگشت سفید و رخشان.

- چون نماز پسین به وقت بگذاشت، روان شد به سوی مغرب شتابان.
- همان که ساقی کوثر باشد، نوشاند دوست را و محروم سازد دشمنان.
- فرماندار «حشر» که دوزخیان را در دوزخ و بهشتیان را در بهشت جای دهد جاودان.
- خدای را فرشته‌ای است مقرب، بر صورت علی بر فراز کیهان.
- فرشتگان که شوق لقایش دارند، بزیارت شتابند، به به از زائر و میزبان.
- همانکه در «صرصر» «۱» مرده‌ای را زنده ساخت، از گورش برآمد لبیک زنان.

(۱) نزدیک تیسفون (مترجم).

ص: ۲۶۶

- آن علی که پیامبر خدا، مکرر در مکررش فرمود، با بانگ بلند:
- توئی رفیق من! دمساز من! وزیر و خلیفه من، وه چه وزیر خردمند!
- توئی جایگزین من همچو هرون جایگزین موسی. از این رو پشتیبان دیگر نخواهم.
- همان که در پهنه میدان «عمرو عبدود» را بر خاک هلاک افکند.
- و در خیبر را با دلیری و جسارت از جای برکند.
- فاتحانه پرچم را بر دوش کشید، که روز قبل به دست مردی زبون و ترسو نگون گشت.
- آنکه بفرمان حق جفت فاطمه شد و دیدگانش با میلاد شبر و شبیر روشن گشت.
- و بهم تاب ذو الجلال علی آدم فارتد ذنبه مغفورا
- با شرافت این خاندان توبه آدم به درگاه حق پذیرا شد و گناه او بخشوده آمد-
- به یمن وجودشان آسمان برجا ماند و گرنه با ساکنانش فرو می‌ریخت.

- به همراه همین خاندان رسول حق به «مباهله» برخاست، در جهانیان شرافتی بدین پایه سترک توان یافت؟
- در شأن این خاندان آیاتی از جانب مقتدر مهیمن نازل گشت که بس فراوان و شایگان است.
- در سوره‌های طس و حامیم و سوره رحمن و آیات دگر که دروغ و افترا نیست.
- در این آیه که گوید: «به صورت نطفه‌اش بیافریدیم تا بیازمائیم، از این رو شنوا و بیناست».
- لطفه‌ای است که اگر شناسای حق تأمل کند، مقام ارجمندش دریابد.
- ای دوست من! اگر از سوره هل آتی و تفسیر آن با خبری گوش فرا ده که گوید:
- «نیکوکاران از جام شرابی سیراب شوند که چاشنی آن کافور است».
- ویژه آنان، قادر مهیمن چشمه برآورد که به هنگام نوش، در جوش و

ص: ۲۶۷

خروش است.

- به نذرشان وفا کردند و خدایشان ستایش کرد، با آن شرائط کیست که به نذر خود پیاید.
- آری، آنان از حساب و باز جوئی رستاخیز بیمناکند، روزی که شرار شکنجه و عذابش در هوا پیران است.
- خدایشان از آسیب آن روز در پناه گرفت که جز خرمی و نشاط نبینند.
- پیاس صبر و شکیبائی در شدائد، بوستان بهشت و جامه‌های حریر پاداش گرفتند.
- تکیه زنند بر تختهای زرین در سایه انبوه درختان، نه خورشیدی پیدا و نه سوز سرما.
- جامهای شراب گوارا بچرخ افتد، شرابی که از چشمه قدرت پر شود.
- در پیاله نقره و مینای بلور، وه چه زیبا و خوش تراش.
- جامی دیگر از سلسبیل با عطر زنجبیل، که کامرا شیرین و معطر سازد و دل را شفا بخشد.
- در عرصه بهشت به هر سو بنگری، نعمتی پایدار بینی با سلطنتی برقرار.

- جامه‌ها از تافته سبز که پرتو آن دلرباست.

- حلقه‌های نقره خام، زیور دست و گردن، از همه والاتر، شراب ناب که خمار از سرها بزداید.

- عبد العزیز جلودی «۱» که مردی راستگو و نیکوکار بود، حدیث گفت:

- از راستگویان دگر همچون علائی، که یاد هر دو گرامی باد.

- تا برسد به ابن عباس گفت: جمعی در خدمت رسول خدا بودیم.

(۱) ابو احمد، ابن یحیی بصری، یکی از مؤلفین امامیه و موثقین ثابت قدم که در فقه و حدیث و تاریخ کتابهای ذی قیمتی تألیف کرده. در سال ۳۳۲ هفدهم ذی حجه جهان را بدرود گفته است.

ص: ۲۶۸

- دخترش فاطمه بتول گریان و نالان در رسید. «۱»

- فرمودش: چیست ای دخترکم که گریانی و نالان؟ در پاسخ آهسته گفت:

- زنان گردم جمع آمدند و هر یک به زبانی سرکوفت زدند:

- پدرت ترا با علی کابین بست، شوهری فقیر و بی‌مال.

- فرمود: فاطمه جان گوش فرا ده! خدایا سپاس گزار که نعمت سرشاری نصیب کرد.

- جز بفرمان خدای، ترا با علی جفت نکردم، همان خدای که تدبیرش نکو است.

- خدا به جبریل فرمان داد و او با آوای بلند در آسمانها صلا در داد.

- فرشتگان همه فرا آمدند و در «بیت المعمور» گرد جبرئیل انبوه گشتند.

- جبریل به پا خاست و حق ستایش و بزرگ داشت حق بجای گذاشت.

- آنگاه ندا در داد: پروردگارا شاهد باش که فاطمه را با علی، جوانمرد پاک - گوهر، جفت کردم.

- خدای آسمانها فرمود: کابین این فرخنده ازدواج را من مقرر سازم که بالاترین کابین است.

- یک پنجم سود ویژه آب و خاک، و مهر و وداد آنرا بر همگان فرض و مسلم ساختم.

- بدین هنگام درخت طوبی شاد باش خود را بر حوریان نثار کرد، مشک عنبر و عبیر «۲».

- روایت است از رسول خدا سخنی که در میان امت مشهور است.

- فرمود: در آن اثنا که بهشتیان در بوستانها می خرامند، پرتوی بتابد.

(۱) این ابیات را، ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» به نام عبدی ثبت کرده و گمان بردیم که مراد، سفیان بن مصعب عبدی است، از این رو در ضمن شرح حال او در ج ۲ ص ۳۱۸ یاد آور این اشعار شدیم، بعد که بر تمام قصیده دست یافتیم متوجه شدیم که منظور، ابن حماد عبدی است.

(۲) شرح این احادیث را در جلد ۲ ص ۳۱۸ همین کتاب الغدير، ملاحظه فرمائید.

ص: ۲۶۹

- چنان پرتوی که از درخش آن چشمها خیره شود، شگفت آورند و فریاد زنند:

- مگر نه خدای عزت فرمود: آنجا نه خورشید تابد و نه سوز سرما باشد؟

- هاتنی بهشتیان را پاسخ دهد: «آرام گیرید، شما از هر آفتی در امانید.

- سرور و سالارتان علی با زهراء مرضیه سخنی گفت که او را به وجد آورد.

- این درخش و پرتو از شکر خند مبارک اوست». حق او را بشناسید و یادش گرامی دارید.

- ای زادگان احمد! به رستاخیز، پشت و پناه من شمائید.

- به خاطر شما و به فرمان شماست که دوستان سعادت یابند و دشمنان شما در آتش سوزان جای کنند.

- دوستی شما ذخیره فردای ماست، وه چه ذخیره با برکت و گرامی.

- باین قصیده چون در و گوهر گوش سپار که همه جد است نه شوخی، شایسته سپاس نه سرزنش.

- ایات آن پرداخته فکر و نتیجه احساس علی بن حماد است که چنین با زیب و زیور است.

قصیده ۹۴ بیت است.

* به نام ابن حماد شاعر، در ضمن مجموعه‌های قدیمی که در نجف اشرف و کاظمیه بدست آمد، قصائد فراوانی دیده شد که اینک فهرست آنرا می‌نگاریم، و برخی از ایات منتخبه را عینا درج می‌کنیم:

۱- قصیده در ۴۶ بیت و مطلع آن:

یا یوم عاشورا اطلت بکائی و ترکنتی و قفا علی البرحاء

۲- قصیده در ۳۷ بیت و تمام آن:

هن بالعيد ان اردت سوائی ای عید لمستباح العزاء

- برای تهنیت عید، سراغ دگران گیر! آنکه پرچم عز افراشته عیدش

ص: ۲۷۰

کدام است؟

- در این سوک و ماتم از هر چه عید است، بیگانه‌ام، مرا با سوز دلم واگذار و بگذر.

- همگان سال نو را با شادی و سرور استقبال کنند، عید من با فریاد زاری شروع شود.

- و چون جامه نو در پوشند، من جامه اندوه و مصیبت به تن بیارایم.

- دگران شراب ناب نوشند، شراب من سرشکی باشد که همراه خون از دیده روان است.

- و چون از وجد و سرور، شادی آغاز کنند، من با شیون و زاری بر حسین! ترانه غم ساز کنم.

- اگر بار غمی که از مصیبت او بر دل نشسته، تار و پود وجودم را بر باد دهد، کم است.

ایهنی بعیده من موالیه
ابادتهم ید الاعداء

- آیا سزاوار تهنیت و مبارکباد است، آنکه سرورانش به دست دشمن نابود و هلاک شدند؟

- آه، ای کربلاء! چه غبار غمی که در تو، بر دلهای داغدار نشست؟

- بعد از کشته کربلا که به جور سیه‌کاری شهید شد، باز هم از زندگی برخوردار باشم؟ چه بیحیائی؟

- چگونه شربت آبم گوارا شود، با آنکه حسین، با تشنگی جام بلا را سر کشید؟

- چگونه صبر و قرار گیرم که پیکر شریفش عریان و بی‌ردا در برابر چشم باشد؟

- چگونه سر شکم چون سیل روان نباشد، که محاسنش از خون خضاب گرفت؟

- پیکر او در بیابان «طف» پا مال سم ستوران گشت، و پیکر من بر بستر نرم آرمیده؟

- پدرم فدای زینب باد که چون کنیزانش، از پرده عزت بدر آورده به اسیری بردند.

- و چون بر شهدا گذر کرد و پیکر برادر را عریان و پر خون بر خاک دید.

ص: ۲۷۱

- شتابان به سویش دوید. شمر با دشنام و ستیزش بر شمرد، و او آرام و لرزان گفت:

- ای شمر! بگذار تا توشه‌ای از دیدار برادرم بگیرم. این آخرین آرزوی یک اسیر است.

- آیا جدمان رسول خدا را پاس نمی‌دارید که اینگونه بی‌آزرم، به ستیز من برخاسته‌ای؟

- و بعد رو برادر گفت: ای برادر عزیزم! از چه مرا در گرداب بلا یکه و تنها رها کردی؟

- در این غم جانکاه استخوانم آب شد، پیکرم رنجور و توانم سستی گرفت.

- ای برادر! امیدم بود که در مرگ و زندگی غمگسار من باشی، امیدم نا امید گشت.

- اگر می‌پذیرفتند، جان خود را فدای تو می‌ساختم، گرچه ناقابل است.
- ای برادر! بعد از توبه کسی دل نبندم، کور شوم، که دیگر روی جهانیان نبینم.
- آه! چه حسرتبار، این فاطمه دخترک تو است که جامه اسیری به تن دارد.
- از سوز ماتم دستی بر سر و دستی دگر بر دل گرفته می‌نالد.
- می‌نگرد که پدر تاجدارش در خون طپیده، ریگهای تفتیده کربلا را در مشت می‌فشارد.
- از شدت ضعف، توان در پای نمانده که سوی پدر خیزد، ناچار با ناله دردناک می‌گوید:
- پدرجان! روز یتیمی و ناتوانی به چه کسی پناه برم؟ درد اندوه و محنت مرا که دوا خواهد کرد؟
- و چون دید که لبهای پدر بی‌حرکت و تنها چشم اندوهبارش به حسرت نگران است.
- جانب عمه‌ها دویده گفت: عمه جان، خاک غم بر سرم باد که یتیم شدم.
- ای خاندان احمد! درود خدا بر شما باد، تا روزگار باقی است و اختران

ص: ۲۷۲

جوزا پرتو افشان.

- شما از میان خلق، برگزیده خدائید، چنانکه جدتان خاتم پیامبران.
- شما اختران هدایتید، با پرتو شماست که خلق جهان از حیرت و گمراهی برهند.
- من «ابن حمادم» خود باخته آن خاندان که مهر شما ذخیره فردای من است.
- امیدم اینکه سرافکنده نمانم، و به آرزوهای خود کامیاب باشم.

۳- قصیده با ۷۵ بیت و این سرآغاز:

بداء لا تصیب له دواء!

شجاع نوی الاحبة کیف شاء

۴- قصیده با ۲۸ بیت و این سرآغاز:

أ یفرح من له کبد یذوب و قلب من صبابته کئیب

۵- قصیده با ۶۸ بیت و این سرآغاز:

و یک یا عین سحی دمعا سکوبا و یک یا قلب کن حزینا کئیب

۶- قصیده با ۷۴ بیت و این سرآغاز:

أ تلعبا و قد لاح المشیب و شیب الرأس منقصة و عیب

۷- قصیده با ۶۷ بیت و این سرآغاز:

دعوت الدمع فانسکب انسکابا و نادیت السلو فما أجابا

و در این قصیده گوید:

- اگر مهر خاندان رسول، گناه است، مرا از این گناه چه باک است.

- مهر ورزم و تنای خود را نتار قدمشان سازم، و نتار دشمنشان فحش و دشنام.

- تنای آنان را وسیله معاش خود نساختم، بلکه خواسته دل بود که به جان کوشیدم.

- «ابن حماد: علی» با مدح و ستایش این خاندان جز پاداش الهی را در نظر نخواهد گرفت.

۸- قصیده با ۲۶ بیت و این مطلع:

هل لجسمى من السقام طيب

أم لعينى من الرقاد نصيب

ص: ٢٧٣

٩- قصيده با ٣٠ بيت و اين مطلع:

يا اهل بيت رسول الله انكم

لا شرف الخلق جدا غاب او آبا

١٠- قصيده با ٦٠ بيت و اين مطلع:

الدهر فيه طرائف و عجائب

تتري و فيه فوائد و مصائب

١١- قصيده با ٣٤ بيت و اين مطلع:

أ يا من لقلب دائم الحسرات

و من لجفون تسكب العبرات

اين قصيده، به سبك تائييه دعبيل است و در آخر قصيده گويد:

اليك امين الله نظم قصيدة

على بن حماد دعاها فأقبلت

شبيه لما قال الخزاعي دعبيل

مدارس آيات خلت من تلاوة

امامية تزهو بحسن صفات

و همته من أعظم الهممات

تضمنه الرحمن بالغرفات

و مهبط وحى مقفر العرصات

۱۲- قصیده با ۹۵ بیت و این سرآغاز:

بقاع فی البقیع مقدسات

و اکناف بطیبة طیبات

۱۳- قصیده با ۲۸ بیت و این سرآغاز:

دعنی أنوح و أسعد النواحا

مثلی بکی یوم الحسین و ناحا

۱۴- قصیده با ۴۳ بیت و این سرآغاز:

أرى الصبر یفنی و الهموم تزید

و جسمی یبلی و السقام جدید

۱۵- قصیده با ۸۶ بیت و این سرآغاز:

ما ضر عهد الصبی لو أنه عادا

یوما یزودنی من طیبة زادا

در این قصیده به استقبال سید اسماعیل حمیری رفته است که در قصیده گوید:

طاف الخیال علینا منک عبادا

و از این رو عبدی ما در آخر قصیده گوید:

و ازنت ما قال اسماعیل مبتدئا

«طاف الخیال علینا منک عبادا»

۱۶- قصیده با ۳۷ بیت و این مطلع:

أبك ما عشت بالدموع الغزار

لذراری محمد المختار

۱۷- قصیده با ۲۹ بیت و این مطلع:

ءآمرتی بالصبر أسرفت فی امری

أ یؤمر مثلی لا ابالک بالصبر

ص: ۲۷۴

۱۸- قصیده با ۶۰ بیت و این مطلع:

سلامی علی قبر تضمن حیدرا

سلام مشوق ما یطیق التصبرا

و در آخر این قصیده گوید:

- من در دین خود راه افراط نیویم، و نه در مهر «وصی» راه تقصیر گیرم.

- با این روش و آئین روز رستاخیز. «علی بن حماد» به ملاقات حق خواهد رفت.

۱۹- قصیده با ۲۸ بیت و این سرآغاز:

یا لائمی دع ملامی فی الهوی و ذر

فان حب علی قام فی عذری

۲۰- قصیده با ۶۲ بیت و این سرآغاز:

دعی قلبه داعی الوعید فاسمعا

و داع لبادی شبیه فتورعا

٢١- قصيده با ٧٧ بيت و اين سرآغاز:

فرقت يا بين شمالا كان مجتمعا

أبعدت عني حبيبي و السرور معا

٢٢- قصيده با ٢٥ بيت و اين سرآغاز:

خليلى عجب بنا نطل الوقوفا

على من نوره شمل الطفوفا

٢٣- قصيده با ٥٢ بيت و اين سرآغاز:

خواطر فكرى فى الحشاء تجول

و حزنى على آل النبى يطول

٢٤- قصيده با ٥٨ بيت و اين سرآغاز:

أ هجرت يا ذات الجمال دلالا

و جعلت جسمى للصدود خيالا؟

٢٥- قصيده با ٢٧ بيت و اين سرآغاز:

الا ان زين المرء فى عمره العقل

و نهج هدى ما فيه ز حلوقه زل

٢٦- قصيده با ٢١ بيت و اين سرآغاز:

يا على بن أبى طالب يا ابن المفضل

يا حجاب الله و الباب القديم الازلى

۲۷- قصیده با ۵۱ بیت و این سرآغاز:

ناجتک اعلام الهدایة فاعلم
فانظر بعین العقل فی عقبی الهوی
و أقمت فیها بالطریق الاقوم
و اسال عن الدارین ان لم تعلم

۲۸- قصیده با ۵۵ بیت و این مطلع:

النوم بعدکم علی حرام
من فارق الاحباب کیف ینام؟

ص: ۲۷۵

* قصائد دیگری هم در مجموعه‌های ادبی به علی بن حماد عبدی نسبت یافته ولی سروده ابن حماد دیگری است محمد نام که قرن‌ها بعد چشم به زندگی گشوده است، از جمله قصیده با این مطلع:

لغیر مصاب السبط دمعک ضایع
و لا أنت ذا سلو عن الحزن جازع

شاعر، در آخر این قصیده، خود را چنین معرفی کرده است:

لعل ابن حماد محمد عبدکم
له فی غد خیر البریة شافع

- باشد که این بنده شما «محمد بن حماد» را - برستاخیز - بهترین جهانیان شافع آید.

ص: ۲۷۶

قرن چهارم

تجلی الهدی «یوم الغدیر» علی الشبه و برز ابریز البیان عن الشبه

«۱»- بروز غدیر، جلوه حق بر تاریکی شبهات پرتو افکند، و طلای ناب از غش پاک شد.

- خدای عرش، نظام اجتماعی را تکمیل فرمود، چونانکه قرآن مجید بی‌پرده بیان کرد.

- رسول خدا در اجتماع مسلمانان به پاخواست و بازوی علی یکتا مرد جهان را بر افراشت.

- فرمود: هر که را من سالار و سرورم، اینش سرور و سالار است. وه چه افتخاری؟!

شاعر:

ابو الفرج، محمد بن هندوی رازی.

* «خاندان هندو» از خاندانهای مشهور امامیه‌اند که به نشر علم و ادب بپا خاسته‌اند. در میان این خاندان جمعی با زیور فضل و دانش به افتخارات ویژه نائل آمده، در فن شعر و انشاء گامهای وسیع و مثبتی برداشته در فرهنگ رجال با نام و نشان

(۱) رک، مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۳۱ ط ایران، صراط المستقیم بیاضی.

ص: ۲۷۷

و شهرت علمی و ادبی فراوان یاد شده‌اند.

از جمله: ابو الفرج محمد بن هندو، سر دودمان این بیت شریف است که ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» از شعرای اهل بیت دانسته، و در صف پرهیزگاران جای داده است.

* از جمله: ابو الفرج حسین بن محمد بن هندو است که ثعالبی در یتیمه ج ۳ ص ۳۶۲ به شرح حال او می‌پردازد، و بعد از اینکه از اصحاب و دوستان صاحب ابن عباد وزیر معروفش شمرده، قسمتی از اشعار او را یاد می‌نماید و می‌گوید: سروده‌های نمکین او فراوان است و مقام را گنجایش ذکر آن نیست، جز اینکه چند بیت، به عنوان نمونه یاد شود، از جمله:

- اگر قله‌های مجد و عظمت را برافراشته بینی، وحشت مگیر، پیش رو که گام به گام بدان نزدیک شوی.

- نیزه بلند که بینی سر به فلک سایید، از خاک برخیزد و گره گره جانب آسمان گیرد.

* و هم این سروده دیگر:

يقولون لي ما بال عينك مذ رأيت محاسن هذا الظبي أدمعها هطل؟
فقلت زنت عيني بطلعة وجهه فكان لها من صوب أدمعها غسل

- گویند: دیدگانت را چه آسیب رسید؟ از آنگاه که بدیدار این غزال گشودی اشکبار است.

- گفتم: تیر نگاهم در آغوش رخسارش جای گرفت، از این روش با سیلاب سرشک غسل باید کرد.

* و از جمله: ابو الفرج، علی بن حسین بن محمد بن هندو، شرح حال او در فرهنگهای «۱» رجال ادب یاد شده، و همگان دانش سرشار او را ستوده به مهارت او در

(۱) طبقات الاطباء ج ۱ ص ۳۲۳، دمیة القصر ۱۱۳، فوات الوفيات ج ۲ ص ۴۵، معجم الادباء ج ۱۳ / ۱۳۶، محبوب القلوب اشکوری، نسمة السحر.

ص: ۲۷۸

فن حکمت و فلسفه، طب، انشاء شعر، احساس و ادب اعتراف کرده‌اند، کتاب «مفتاح طب»، «مقاله مشوقه»: پیش گفتار در علم فلک، «کلم روحانی» از حکمت یونانیان «وساطت» بین زنیاران و لوطیان، که جنبه هزل و شوخی دارد، از تألیفات اوست، ضمناً دیوان شعری هم از خود به یادگار نهاده و در سال ۴۲۰ در جرجان بدرود حیات گفته است.

و از سروده‌های ابو الفرج علی در مضامین تازه و بدیع:

- سنگینی وقارم در برابر آهووشی از دست رفت که چشم جهانیان به سویش دوخته است.

غدا وجهه كعبة للجمال و فی قلبه الحجر الاسود

- رخسار ماهش «کعبه» زیبا پرستان ولی در سینه‌اش «سنگ سیاه».

- و از سروده‌های ادیبانه‌اش:

- بآن ماهپاره بگوئید: ترا با صلاح و فساد من چه کار است؟

زود فؤدا راحلا قبله لا بد للراحل من زاد

- از لبانت توشه همراه مسافر دلباخته کن، مسافر از زاد و توشه ناگزیر است.

❖ و هم این قطعه دیگر:

- گفتند: چند روزی به دگران پرداز و دل از دوستان بی وفا بردار، چاره دل همین است.

- ولی این دل به گنجایش مهر آنان ساخته شده، مهر دگران را در آن راه نیست.

❖ و هم این قطعه زیبای دیگر:

- بجان خودت سوگند که به خاطر بدگویان و سخن چینان، از نامه دریغ نکردم.

- بلکه از فراق سیل اشک بر دامنم ریزد و نامه را سیاه کند: نامه سیاه قابل ارسال نیست.

❖ و یا این سروده دگر:

- مرد عائله مند را با افتخار و کمال چکار؟ کسی جانب افتخارات پوید که تنها و یکتاست.

ص: ۲۷۹

- نبینی خورشید عالمتاب که یکتاست، اقطار کیهان در نوردد، و بنات نعش از جای نجنبند؟

❖ و این قطعه آخرین:

- آنجا که خوار و بی مقدار شوی، خیمه و خرگاه بیرون زن که خواری فرو- مایگی است.

- اگر زیستن در خانمان مایه شکست و نقصان است، ترک گفتن آن با عزت و شرافت توأمان است، نه بینی که چوب

«صندل» در هندوستان با هیزم برابر است؟

* خواننده گرامی فراموش نکند که شرح حال ابو الفرج علی بن هندو، در کتاب «عیون الانباء»، «فوات الوفيات»، «محبوب القلوب» به «یتیمه الدهر» حواله شده در حالیکه یتیمه از شرح حال او خالی است، بلکه شرح حال پدرش حسین بن محمد در یتیمه یاد شده است.

اضافات چاپ دوم:

[بلی، ثعالبی شرح حال ابو الفرج علی را در «تتمه یتیمه» ص ۱۳۴-۱۴۳ یاد کرده و او را با عبارات زیر ستوده است:

در آداب و علوم دستی کامل و سهمی به سزا داشت و در فن بلاغت فائق و کامیار بود. یگانه روزگار در شعر و احساس و زین. نادره اهل فضل در صید مضامین بکر و شیرین. پیشوای اهل ادب در نظم جواهر آبدار و لؤلؤ تابدار. این همه با پرداخت عبارات شیوا، و دریافت هدفهای والا. و اوست یادآور نقادان پر فن که اینک شعر من است جادوی سخن.

من در کتاب «یتیمه»، فقط شمه از اشعار نخبه او را یاد کردم «۱»، چون به تمام سروده‌های او دست نیافته بودم، اینک در اینجا (تتمه الیتیمه) فصلی از چکامه‌های نغز و ساخته‌های نمکین پر مغز او درج می‌کنم که در صفحات تاریخ ادب چون معجزه رخشان از تمام ادب پروران سبق برده است.

(۱) ج ۳ ص ۲۱۲.

ص: ۲۸۰

ثعالبی، بعد از این ثنا و ستایش، اوراقی چند از شعر آبدار، و قسمتی از رساله هزلیه «وساطت» او را زیب و زیور کتابش ساخته است.

و از جمله این خاندان: ابو الشرف، فرزند ابو الفرج علی بن حسین بن محمد بن هندو است که صاحب «دمیه القصر» در صفحه ۱۱۳ ضمن شرح حال پدرش از او یاد می‌کند.

غدیری که در صدر این فصل نگاشته آمد، گاهی در مجموعه‌های ادبی به نام ابو الفرج: سلامة بن یحیی موصلی ثبت شده «۱» و این صحیح نیست، زیرا دانشوری که به کتاب «مناقب» ابن شهر آشوب و نیز کتاب «معالم العلما» ی او واریسی کرده باشد قطع دارد که ابن شهر آشوب، ابو الفرج موصلی را در هر دو کتاب با نام کوچک یاد می‌کند، و شاعر ما ابو الفرج را با کنایه. و خدا داناتر است.

(۱) رک: یتیمه الدهر ج ۱ ص ۸۲

ص: ۲۸۱

قرن چهارم

۳۴ غدیریہ جعفر بن حسین

قل للذی بفجوره فی شعره ظہرت علامہ

- بگوی آن را که پای از گلیم بیرون نهاده و در سروده‌اش آثار تجاوز آشکار است.
- از بیخردی، دین خود را به گمراهی سرگشته فروخته، چشم طمع به حطام دنیویش دوخته:
- ترا چه رسد - ای ملعون ازل و ابد - که در اسرار امامت سخن ساز کنی؟
- پنداشتی، امامت میراث رسول است، نه حق گفتی و نه شایسته تکریم شدی.
- امامت و پیشوائی با نص رسول است که قائم مقام اوست.
- کمقاله فی یوم خم لحیدر لما أقامه
- چونانکه در غدیر خم با حیدر فرمود، آنگاه که او را بپا داشت:
- هر که را من سالار و سرورم، این علی سرور سالار است. وه چه بلیغ و رسا فرمود.
- از صاحب خبری پرس، تا بدانی و سر انگشت ندامت به دندان گیری.
- اوست که با شمشیر بران در پهنه پیکار، غبار غم از چهره‌ها زدود.
- در روز «بدر» که سرورانت از ضرب بازویش به ستوه آمدند.

ص: ۲۸۲

- پدرشان (عباس) در بند اسارت، با ناله و افغان خواب از چشم پیامبر ربود.
- در آئین ما، پیشوا و سالار، آن کسی است که رسولش علنا نام برد و ارکان امامتش استوار کند.
- در میدانهای نبرد که آتش جنگ فروزان شود، شعله‌های آنرا حاضرش سازد.

- اوست قلعه گشای «خیبر» بعد از آنکه دگران با فرار، راه سلامت جستند.

- بخدا سوگند! اگر جهانیان را با او مقیاس گیرند، با سر ناخنش برابر نیایند.

* قاضی ابو المکارم، محمد بن عبد الملک بن احمد بن هبة الله بن ابی جراده حلبی، در گذشته سال ۵۶۵، در شرح قصیده میمیه ابی فراس که به نام «شافیه» شهرت یافته، از مروان بن ابی حفصه شاعر نقل می‌کند که: در حضور متوکل قطعه شعری خواندم که در آن به رافضی‌ها تاخته‌ام، متوکل به عنوان صله، فرمانداری بحرین و یمامه را به من عطا کرد و در حضور همگان چهار خلعت بر تنم بیاراست، قطعه شعر این است:

لکم تراث محمد و بعد لکم تنفی الظلّامة

- جانشینی رسول، بمیراث، شما راست، با دادگری شما سیه کاری از میان برخاست.

- دختر زادگان رسول، چشم طمع بمیراث او دوخته‌اند و کمترین بهره‌ای ندارند.

- داماد که ارث نبرد، و دختر را جانشینی نسزد.

- آنانکه میراث شما را بخود بستند، جز پشیمانی طرفی نیستند.

- حق وراثت به حقدار رسید.

- اگر حق جانشینی و خلافت دخت رسول را بود، هنگامه قیامت بیا بود.

- میراث او جز بهره شما نیست، نه بخدا سوگند، کرامتی هم نیست.

اصبحت بین محبکم و المبغضین لکم علامه

- اینک منم که با این چکامه‌ام، میان دوست و دشمن نمایانم.

* مردی که او را جعفر بن حسین خوانند، بر ابن ابی حفصه تاخته و با این شعر:

ص: ۲۸۳

«قل للذی بفجوره» الخ سخن در دهان او شکسته است «۱».

امینی گوید: به گمان اینکه شاعر ما از فرزندان ابو عبد الله حسین بن حجاج بغدادی باشد یا از معاصرین او، در شمار غدیریه سرایان قرن چهارم یاد کردیم، و بیش از این از شرح حال شاعر اطلاعی بدست نیاوردیم.

البته غیر از آنچه ذکر شد، غدیریه‌های فراوانی از سروده‌های قرن چهارم بدست آوردیم، ولی چون به شرح حال سرایندگان آن واقف نشدیم، از ایراد آن صرف نظر نمودیم.

(۱) رک: اعیان الشیعه ج ۱۸ ص ۴۴۶

ص: ۲۸۴

شعراء غدیر در قرن پنجم

۳۵ غدیریه أبو التجیب، طاهر

در گذشته ۴۰۱

عید فی یوم «الغدیر» المسلم و أنکر العید علیه المجرم

- آنکه در برابر حق تسلیم است، روز غدیرش عید است، اما مجرم تبهکار در عناد و انکار.

- ای منکران روز غدیر و آنچه رسول مختار در غدیر خم اعلان کرد! مرگ بر شما باد!

- خدای تعالی که شوکتش بلند باد، آیتی فرستاد، «امروز آئین شما را به کمال رساندم.

- و نعمت هدایت را بر شما تمام فرمودم» آری نصب امام، از نعمت بخشی خداست بر انام «۱».

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۲۸

ص: ۲۸۵

شاعر:

ابو نجیب، شداد بن ابراهیم بن حسن جزری ملقب به «طاهر» از شعرای اهل بیت است که در رشته‌های مختلف شعر به نظم گهر پرداخته و بر شاخسار سخن سرود شادی ساز کرده، با احساسی رقیق و عباراتی رشیق و مضامین ژرف و عمیق. اشعار آبدارش در دیوانی گرد آمده است.

ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» گوید: از شعراء با شهامت اهل بیت است که بی‌پروا از فتنه دشمنان، ندای ولایت در داده و به ستایش این خاندان زبان گشاده است.

و در «معجم الادباء» ج ۴ ص ۲۶۱ گوید: از شعراء عضد الدوله فرزند بویه است مهلبی را هم ثنا گفته: شعرش دقیق و اسلوبش لطیف بود. در سال ۴۰۱ در گذشته از جمله شعر او:

- اگر آدمیزاده از امکانات خود خوشنود نباشد و کار نیکی به فرجام نیاورد.

- او را واگذار که رسم تدبیر نداند، یک روز خندان است و در برابر سالی گریان.

* و از جمله شعر او:

- ای گروه صوفیان! ای شیرترین گروهان! کیشی پدید آوردید ناستوده و پلید.

- آیا خداوند عزت در قرآن فرمود که چون چارپایان بخورید و رقص کنان جفتک بیندازید؟

* و همو گوید:

قلت للقلب: ما دهاک أبن لی	قال لی: بایع الفرانی فرانی
ناظره فیما جنت ناظره	أو دعانی أمت بما أودعانی

ص: ۲۸۶

- به دل گفتم: از چه آشفته برگو! گفت: خباز پسری تار و پودم درید.

- جادوی چشمانش جان مرا خسته، دلش بجوئید تا قلب مرا شفا بخشد یا واگذارید که با درد خود بمیرم.

* و نیز گفته:

- سرزمین خدا وسیع است و نعمت دنیا فراوان.

- بآنها که تن به خواری داده بر خاک راه نشسته‌اند برگو: سبکبال بار سفر بندید.

* و نیز گفته:

- رای مرا بر هم زدید، از آنروز که از دیده‌ام پنهان شدید روی خوش ندیدم تا باز گشتید.

- شما را با شور و شیدائی من کاری نباشد، بهر چشمی بنگرم، ممکن نیست بهتر از شما بیابم با نگاه مهر آمیز و یا با نفرت و خشم.

* و نیز در ج ۳ ص ۱۹۴ «معجم الادباء» گوید: ابو نجیب شاعر گفت: من بیشتر اوقات، در ملازمت وزیر ابو محمد مہلبی (در گذشته سال ۳۵۲) بودم، روزی جامه‌های خود را شسته و بر روی بند نهاده بودم تا خشک شود، وزیر، چاکری در پی من فرستاد من عذر آوردم، عذر مرا نپذیرفت و با اصرار مرا به حضور خواند، بدو نوشتم:

- چاکرت در زیر بند عریان است، گویا- و خدا نکند- شیطان است.

- جامه می‌شوید که چرک و فرسودگی در آن شریک ملک است به هیچ وجهی جدا نمی‌شود، گویا وطن کرده است.

- جامه که از دین و آئینم فرسوده‌تر است، اگر مرا دینی باشد، آنچنانکه مردم را چند دین است.

- این حال و روزگار من بود، قبل از اینکه احسانت دست مرا بگیرد.

- هر که مرا ببیند، روی گرداند و گوید- البته هر سخنی را دلائلی در میان است:

- این مرد که تار و پودی از بافته عنکبوت بر تن دارد، آدمیزاد است؟

ص: ۲۸۷

* وزیر، برایم جبه فرستاد با یک عمامه و شلوار باضافه ۵۰۰ درهم سیم.

«کتبی» در «فوات الوفيات» ص ۱۶۷ به شرح حال او پرداخته و گوید: «شاعری است که ابو محمد مہلبی: وزیر معز الدوله را ثنا گفته و هم عضد الدوله را، وفاتش در حدود سال ۴۰۰ هجری است» و بعد شمه‌ای از ابیات او را نقل کرده.

و نیز در ص ۱۳۲ ضمن ترجمه وزیر مہلبی، داستان رخت شوئی مزبور را که ما از «معجم الادباء» آوردیم بازگو نموده است.

ترجمه حال شاعر، در «دائرة المعارف بستانی» ج ۲ ص ۳۶۰ نیز مذکور است.

مصادر سه گانه که یاد شد، متفقا «ابو نجیب» را کنایه «شداد بن ابراهیم» دانسته‌اند که با لقب «طاهر» معروف بوده، در این صورت، تنها پای یکتن در میان است، نه دو تن چنانکه سرورمان «امین» در کتاب «اعیان الشیعه» پنداشته: یکبار در ج ۱

ص ۳۸۹ شاعر نامبرده را با نام کوچک «شداد» یاد کرده و گوید: در حدود سال ۴۰۰ فوت کرده و دگر بارش در ج ۱ ص ۴۱۱ با نام بزرگش «ابو نجیب طاهر جزری» و گوید: عصر زندگی او ناشناخته است.

صاحب «دمية القصر» در ص ۵۰، این شعر را از شاعر نامبرده یاد می‌کند:

- بنگر به «ابن شبل» که در عشقبازی چسان کامیاب است، پیوسته قلب دگران بدو مشتاق است.

- اینک دلهای زنان سرخوش رویش که بدیگران نپردازند، دیروز، چشم مردان شیفته رخسارش، گویا از زنان بیزارند.

عشقوه امرد و التحی فعشقنه الله اكبر ليس يعدم عاشقا

- بی‌ریش بود و مردان دل‌باخته‌اش، ریش برآورده و زنان عاشق شیدایش! الله اکبر! ازین رونق بازارش!

* تعالی هم در «تتميم یتیمه الدهر» ج ۱ ص ۴۶ به یاد او پرداخته و از قصیده‌ای که در ستایش سیف الدوله علی بن عبد الله، در گذشته سال ۳۵۶ سروده این سه بیت را برگزیده:

ص: ۲۸۸

و حاجة قبل لی نبه لها عمرا و نم. فقلت: علی قد تنبه لی

- نیازی داشتم، گفتند: چاره‌اش بیدار کردن عمر است، بعد از آن راحت بخواب. گفتم علی خود بیدار من است.

- دو علی دارم که در دنیا و آخرت حاجت من از دست آنها رواست.

- «علی بن عبد الله» گل بوستان من، و «علی امیر المؤمنین» سرور و سالار من.

* و از شعر دیگرش:

- به آسمان ننگری که سیلاب اشکش روان گشته، نیشخند رعد و برق با او در مزاح است؟

- کمان رنگینش از دور پیداست، و پنداری بر لب بام است.

- گویا طاقی است از عقیق سرخ و طاق دگر از فیروزه نیلگون. در وسط طاقی از زر ناب است.

اضافات چاپ دوم:

[این خلکان هم قسمتی از شعر او را در «وفیات الاعیان» ج ۲ ص ۲۳۶، به نقل از دمیة القصر آورده و احساس او را می‌ستایند].

ص: ۲۸۹

قرن پنجم

۳۶ غدیریه شریف رضی

[۴۰۶ - ۳۵۹]

و البشر عنوان البشیر

نطق اللسان عن الضمیر

- زبان ترجمان دل است، مژده شادی از قیافه پیک پیداست.

- اینک دلها از اضطراب و وحشت آرمید.

- تاریکی از افق ناپدید شده صبح امید دمید.

* تا آنجا که گوید:

- بهجت و سرور از ما برید و تنها روز «غدیر» ش سر آشتی بود.

- روزی پرافتخار که وصی رسولش حلقه بر در کوفت و امیر مؤمنان گشت.

- از این رو دل خنک دار و عشق عاریتی را به معشوق بازگردان.

- ریشه غم و اندوه برکن و نهال شادی و امید بنشان.

- آن دیگرانند که اندوه دل را با جرعه شراب چاره سازند.

- و چون در جستجوی نعمت شوی، از فضل بی‌کران به نصیبی جز فراوان قانع مباش.

- که چشم طمع فرو دوزی و از آب دریا به کفی قناعت ورزی.

ص: ۲۹۰

- اینک هنگام آن است که دست تمنا فراز باشد و آرزوها دور و دراز.

- با دو دست کرم، جود و بخشش کن، نه کم بلکه بسیار.

- مگذار که دست الحاح و طلب کشیده دارند با آنکه نعمت سرشار است و بخت کامکار.

- سپاس و ثنایت بر زبان است و داغ مهرت بر دل آشکار.

- نک ستایشنامه بکر و نو، همچون درخش بوستان خرم و دلپذیر.

- از سراینده‌اش خوشدل و شادان، چون شادی نیزار از آب غدیر.

✽ تا آخر قصیده «۱».

شاعر:

شریف رضی، ذو الحسین، ابو الحسن، محمد بن ابی أحمد: حسین بن موسی - بن محمد بن موسی بن ابراهیم فرزند امام ابی ابراهیم موسی کاظم علیه السلام.

مادرش فاطمه خاتون دختر حسین بن ابی محمد: حسن اطروش فرزند علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

پدرش ابو أحمد، در عهد خلافت عباسی و دولت آل بویه، صاحب منزلتی بزرگ و والا بود، ابو نصر بهاء الدین، او را با لقب «طاهر أُوحد» امتیاز بخشید. پنج نوبت سرپرستی و نقابت آل ابی طالب را بعهدہ گرفت، و در حال نقابت رخت از جهان کشید موقعیکه دیدگانش تاریک گشته بود.

و اگر عزت و اقتدارش نبود، عضد الدوله ناچار نمیشد که او را موقع بازداشت در شهر فارس در دژی محکم و استوار نگه دارد، ابو أحمد همواره در آن دژ بود تا عضد الدوله رخت از جهان کشید و فرزندش شرف الدوله او را آزاد نمود، و هنگامی که راهی بغداد شد، به مصاحبت خود برگزید.

(۱) تمام قصیده در دیوانش ج ۱ ص ۳۲۷ ثبت است، با این قصیده، پدرش را در روز عید غدیر ثنا گفته و از اینکه املاک او (در سال ۳۹۶) بدو بازگشته، شادباش گفته است.

ص: ۲۹۱

در خدمات دینی و اجتماعی گامهای وسیعی برداشته و تلاش و کوششی چشمگیر داشته، با سابقه ممتد و قدمی استوار. در سال ۳۰۴ تولد یافته و در شب شنبه ۲۵ جمادی الاولی سال ۴۰۰ چشم بر دنیا فرو بسته «۱» و چکامه سرایان در سوگ و ماتمش قصیده‌ها سروده‌اند، از جمله دو فرزندش:

سید مرتضی و شریف رضی و نیز مهیار دیلمی. و هم ابو علاء معری با قصیده‌ای که در «سقط الزند» ثبت آمده است.

اما سرورمان شریف رضی، از افتخارات خاندان عترت است، پیشوائی در علم حدیث و ادب و چهره درخشانی از چهره‌های آئین و مذهب. در آنچه از تبار والا گهرش به ارث برده، مقام اول را حائز گشته است:

از علم سرشار، سرشت تابان، اندیشه روشن، مناعت طبع، شیوه والا، خاندان پاک: با تباری از نبی و شرافتی از علی، عظمتی از فاطمه و سیادت از کاظم. تا برسد به فضائلی چون سیل خروشان، و افتخاراتی چون موج از پس موج بیکران.

هر چند، دبیر خوش بیان در ثنا و ستایش او داد سخن دهد، دیدگاه کمالاتش طی نشود، و ژرفای معالی و مکارمش تحدید نگردد، و زبان از وصف روح تابناکش خسته و عاجز ماند، و تمام آنچه در فرهنگ رجال، از مدح و منقبت او برشته نظم و تحریر کشیده‌اند، دون آن مناقب بی‌کران و اخلاق و آداب کریمه است که سرورمان شریف رضی حائز آن گشته است: از فهرست نجاشی گرفته (ص ۲۸۳) تا یتیمه الدهر ثعالبی (۳ ر ۱۱۶) و انساب مجدی و تاریخ بغداد (۳ ر ۲۴۶)، کامل ابن اثیر ۹ ر ۸۹، معالم العلماء ۱۳۸، دمیة القصر ۷۳، تاریخ ابن خلکان ۲ ر ۱۰۶، منتظم ابن جوزی ۷ ر ۲۷۹، خلاصه علامه ۸۱، صحاح الاخبار ۶۱، انساب ابی نصر بخاری، عمدة الطالب ۱۸۳ تحفة الازهار ابن شدقم، تاریخ ابن کثیر ۱۲ ر ۳، مرآة الجنان ۳ ر ۱۸، شذرات الذهب ۳ ر ۱۸۲، شرح ابن ابی الحدید ۱ ر ۱۰، غایة الاختصار، درجات الرفیعه سید علیخان مدنی، مجالس - المؤمنین ۲۱۰، جامع الاقوال، نسمة السحر یمنی، لسان المیزان ۴ ر ۲۲۳، ریاض الجنة

(۱) «صحاح الاخبار» ص ۶۰ - الدرجات الرفیعه و کتابهای دیگر و فرهنگهای رجال.

ص: ۲۹۲

زنوزی، روضة البهیه سید علیخان. ملخص المقال، رجال ابن ابی جامع، اجازه سماهیچی اتقان ۱۲۱. منهج المقال ۲۹۳ تاسیس الشیعه ۱۰۷، سمیر الحاضر شیخ علی، تنقیح - المقال ۱۰۷، یتیمه عاملی ۱۸ تاریخ آداب اللغة «۱» ۲ ر ۲۵۷، اعلام

زرکلی ۳ ر ۸۸۹، دائره بستانی ۱۰ ر ۴۵۸، دائره وجدی ۴ ر ۲۵۱، مجله «الهدی» نشریه عراق در جزء سوم از سال اول صفحه ۱۰۶، معجم المطبوعات.

ضمناً: تحلیل مقام و شخصیت «شریف رضی» را در تألیفات ذیل ملاحظه می‌کنید:

۱- نوشته که علامه شیخ عبدالحسین حلی نجفی گرد آورده و مانند مقدمه همراه جزء پنجم از تفسیر او بطبع رسیده است. از صفحه ۱ تا ۱۱۲.

۲- گلزار ادبی که نویسنده شهیر «زکی مبارک» در دو جلد بزرگ ترتیب داده و طبع رسیده. بنام «عبقریه شریف رضی».

۳- نوشته علامه شیخ محمد رضا فرزند استادمان حجة الاسلام شیخ هادی کاشف الغطاء.

۴- نویسنده معاصر، سید علی اکبر برقی قمی، در کتابی بنام «کاخ دلاویز» شرح حال شریف رضی را منفرداً مورد بحث و تنقیب قرار داده است.

اضافات چاپ دوم:

[امینی گوید: سید برقی، مردی بود نیک روش، پاک دامن و از پیشتازان میدان فضل و ادب، ولی در این سالهای اخیر، به جانبداری از حزبی پست و گمراه برخاست و پناه بر خدا، چنان به سر درآمد که از مقام و موقعیت علمی به دره بدنامی سقوط کرد.

خداوند ما را از هر گونه لغزش محفوظ و از هر اشتباهی در امان بدارد، و از پایان سوء در پناه گیرد.]

۵- نوشته دکتر «محفوظ» در ۲۵۰ صفحه بنام «الشریف الرضی» که در بیروت مطبعه ریحانی به چاپ رسیده است.

۶- نوشته فرزندم، محمد هادی امینی، کتابی مستقل.

(۱) با اشتباهی که در تألیف نهج البلاغه و محیط علمی مؤلف و تاریخ وفاتش مرتکب شده.

ص: ۲۹۳

ضمناً برخی از جوانان فرومایه مصر که چون طفل، ناخوانده بر خوان علم و ادب نشسته «۱»، در صدد تحلیل مقام علمی و شخصیت ممتاز شریف رضی برآمده، در مطاوی گفتارش از سرشت ناپاک خود پرده برداشته، و در واقع جان خود را هدف تیر ملامت و عار و ننگ ابد ساخته است:

در آن میان که قلم بر دست گرفته و نابخردانه می‌خواهد مجد و عظمت «شریف رضی» را خاطر نشان سازد، هرزه درآئی آغاز کرده، اجداد پاک و والاتبار او را به بدی یاد می‌کند و آنچه در سینه پر کینه خود از دشمنی و عداوت خاندان رسول اقدس پنهان داشته، با خرده گیری و ناسزاگوئی به سرور و سالارشان سید اوصیا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، بر ملا کرده است.

آری اینجاست که کوتاه فکری خود را آشکار کرده رأی سخیف و عنصر پلید خود را نشان می‌دهد، و با دست خود گور خود را می‌کند.

فرض بفرمائید که این مرد از کینه‌وران و حسد پیشه‌گان بر آن رسول است.

ولی می‌بینیم که هیچکس، از نعره‌های وحشیانه او در امان نمانده است: حتی پیشوایان مذهبش که آنانرا به محاکمه می‌کشد و با زبان تند و گزنده، فحش و ناسزا نثار می‌کند.

من نمی‌خواهم که سخنان او را جمله جمله مورد بحث و انتقاد قرار دهم، گفتار یاوه‌اش بی‌ارزش‌تر از این است که در مقام جواب برآیند، و گوینده‌اش فرومایه‌تر از آنکه نامش در کتب یاد شود. ولی تأسف من بر حوزه مصر است که نام و آوازه‌اش بوسیله سفلگان آلوده شود. تأسف من بر جامعه مصر است که دامن فضل خود را از لوث این آلودگیها پاک نمی‌سازد، تأسف من بر مراکز چاپ و انتشار آن دیار است که این گونه ترهات رسوا کننده را منتشر می‌سازد، تأسف من ... تأسف من ...

(۱) نامش محمد سید گیلانی است و کتابش بنام «شریف رضی» در ۱۰۹ صفحه چاپ شده.

ص: ۲۹۴

معلمان ادب و مشایخ حدیث:

۱- ابو سعید، حسن بن عبد الله بن مرزبان نحوی، معروف به «سیرافی» در گذشته سال ۳۶۸، در کودکی، قبل از آنکه ده ساله شود، علم نحو را از او تعلیم گرفته است.

این را ابن خلکان و یافعی و صاحب «درجات الرقیعه» به نقل از ابو الفتح ابن جنی استاد شریف رضی آورده‌اند.

۲- ابو علی، حسن بن احمد فارسی نحوی، در گذشته سال ۳۷۷. اجازه هم از او دریافت نموده، و در کتاب «مجازات نبویه» از او روایت می‌کند.

۳- ابو عبد الله، محمد بن عمران مرزبانی، در گذشته سال ۳۸۴، و گویند سال ۳۷۸.

۴- ابو محمد، استاد اقدم، هارون بن موسی تلکبری، در گذشته سال ۳۸۵.

۵- ابو الفتح، عثمان بن جنی موصلی، در گذشته سال ۳۹۲، در کتاب «مجازات نبویه» فراوان از او نقل می‌کند.

۶- ابو یحیی، عبد الرحیم بن محمد، معروف به «ابن نباته» صاحب خطبه‌های مشهور، در گذشته سال ۳۹۴.

۷- استاد بزرگ، استادمان شیخ مفید، ابو عبد الله ابن المعلم، محمد بن نعمان در گذشته سال ۴۱۳. او و برادرش سید مرتضی علم الهدی از او علم حدیث فرا گرفته‌اند.

صاحب «درجات رفیع» گوید: شیخ مفید، فاطمه زهرا دختر رسول را در خواب دید که در مسجد کرخ بغداد بر او وارد شد و دو کودکش حسن و حسین همراه او بودند، هر دو را به او سپرده گفت: بآنها فقه بیاموز با شگفت از خواب بیدار شد. نیمروز فردا، فاطمه دختر «الناصر» در حالیکه کنیزان دور او را گرفته بودند و دو کودکش علی مرتضی و محمد رضی پیشاپیش او، وارد مسجد شد، شیخ مفید برخاست و بر آن خاتون سلام گفت، و او فرمود: ای شیخ! این دو فرزند من‌اند، خدمت تو آوردم که بآنان فقه بیاموزی.

شیخ مفید بگریه اندر شد و داستان خواب دوشین را به آن خاتون قصه کرد و بعد به تعلیم و تربیت آن دو پرداخت، و خداوند با لطف و عنایت، ابواب علم و دانش

ص: ۲۹۵

را بر آندو گشاده داشت تا آنجا که شهرت و آوازه آنان در آفاق گیتی پیچید، شهرتی که تا جهان پایدار است برقرار است. این قصه را، ابن ابی الحدید هم در شرح نهج - البلاغه ج ۱ ص ۱۳ نقل نموده.

۸- ابو الحسن، علی بن عیسی ربیعی، نحوی بغدادی، در گذشته سال ۴۲۰، چنانکه در «مجازات نبویه» صفحه ۲۵۰، آمده است. شریف رضی در تفسیر این آیه کریمه «رب انی وضعها انی و الله أعلم بما وضعت» میگوید: «استادمان ابو الحسن علی بن عیسی نحوی، شاگرد ویژه ابو علی فارسی می‌فرمود - و من علم نحو را ابتدا بر او قرائت کردم، پیش از آنکه بر استاد دیگرم ابو الفتح عثمان ابن جنی قرائت کنم. کتاب «مختصر ابن جرمی» و قسمتی از کتاب «ایضاح» ابو علی فارسی را هم بر او خواندم.

با مقدمه که خودش به عنوان «مدخل» و درس آمادگی علم نحو به من دیکته و املا می نمود و نیز کتاب «عروض» ابو اسحاق زجاج، و «قوافی» ابو الحسن اخفش را نزد او تعلیم گرفتم ...».

۹- قاضی عبد الجبار، ابو الحسن ابن احمد شافعی معتزلی، چنانکه در «مجازات نبویه» آمده، نزد او هم قرائت اخبار و حدیث داشته.

۱۰- ابو بکر، محمد بن موسی خوارزمی، نزد او تعلیم فقه گرفته: مجازات نبویه ص ۹۲.

۱۱- ابو حفص، عمر بن ابراهیم بن احمد کنانی، از او روایت حدیث دارد:

مجازات نبویه ۱۵۵.

۱۲- ابو القاسم، عیسی بن علی بن عیسی بن داود بن جراح، استاد حدیث او بوده:

مجازات ۱۵۳.

۱۳- ابو محمد، عبد الله بن محمد اسدی اکفانی.

۱۴- ابو اسحاق، ابراهیم بن احمد بن محمد طبری، فقیه مالکی، در اوائل جوانی نزد او تعلیم یافته، چنانکه در «منتظم» ابن جوزی و غیر آن آمده.

ص: ۲۹۶

شاگردان و راویان:

جمعی از نام آوران شیعه و پرچمداران مذهب عامه از او روایت می کنند از جمله:

۱- «شیخ الطائفه» ابو جعفر، محمد بن حسن طوسی، در گذشته ۴۶۰.

۲- شیخ جعفر بن محمد دوریستی (طرشتی).

۳- شیخ ابو عبد الله، محمد بن علی حلوانی. چنانکه در «اجازات» آمده.

۴- قاضی ابو المعالی، احمد بن علی بن قدامه، در گذشته ۴۸۶ (اجازات بزرگان مذهب).

۵- ابو زید، سید عبد الله بن علی کیابکی ابن عبد الله حسینی جرجانی، چنانکه در اجازه شهید دوم به پدر شیخ بهائی جبل عاملی آمده و نیز در اجازه سرورمان مجلسی اول به فرزندش علامه مجلسی دوم.

۶- ابو بکر، احمد بن حسین بن احمد نیشابوری، خزاعی، از شاگردان میرز شریف رضی و برادرش علم الهدی مرتضی است، (مقایس علامه حجت شوشتری).

۷- ابو منصور، محمد بن ابی نصر محمد بن احمد بن حسین بن عبد العزیز عکبری، معدل، (رک: قصص الانبیاء راوندی).

۸- قاضی، سید ابو الحسن علی بن بندار بن محمد هاشمی، از شریف رضی و برادرش مرتضی، روایت کرده (اجازه بزرگ شیخ عبد الله سماهیجی به شیخ یاسین، و اجازه دیگر او به شیخ ناصر جارودی بسال ۱۱۲۸).

۹- شیخ مفید، عبد الرحمن بن احمد بن یحیی نیشابوری، از شریف رضی و برادرش علم الهدی، بدون واسطه تمام تألیفات آن دو بزرگوار را روایت کرده (اجازه بزرگ شیخ عبد الله سماهیجی که قبلاً یاد شد).

ص: ۲۹۷

تألیف و تصنیف:

۱- نهج البلاغه: از اعصار پیشین تا عصر حاضر، دانشمندان و محدثین با دقت تمام، همت به حفظ این کتاب گماشته و مانند قرآن کریم آنرا بعنوان تبرک حفظ می- کرده‌اند، از کسانی که نزدیک به دوران مؤلف، در شمار حافظان این کتاب بشمار آمده‌اند، قاضی جمال الدین محمد بن حسین بن محمد کاشانی است و چنانکه شیخ منتجب الدین در فهرست خود یاد کرده، نهج البلاغه را از حفظ می‌نوشته است.

اضافات چاپ دوم:

[و از حافظان این کتاب در دوران پیشین: خطیب ابو عبد الله محمد فارقی، در- گذشته سال ۵۶۴ است، چنانکه ابن کثیر در تاریخ خود ج ۱۲ ص ۲۶۰ و ابن جوزی در کتاب «منتظم» ج ۱۰ ص ۲۲۹ یاد کرده‌اند].

و در این دورانه‌ای اخیر: از جمله، علامه پارسا، سید محمد یمانی مکی حائری در گذشته ۲۸ ربیع الاول سال ۱۲۸۰ در حائر مقدس حسینی.

و از جمله دانشمند مورخ شاعر، شیخ محمد حسین مروت. معروف به «حافظ» عاملی. سرورمان سید صدر الدین کاظمی بنقل از علامه شیخ موسی شراره می‌گفت که این مرد تمام قاموس اللغة و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و چهل هزار قصیده از حفظ داشت.

و بعضی از بزرگان می‌گفت که: کامل ابن اثیر را از اول تا آخر نیز حفظ داشته است، واقعا این فضل خدائی است که به هر که خواهد عطا فرماید.

و نیز از دورانه‌ای بسیار قدیم، نزدیک به عصر مؤلف، دانشمندان به شرح این کتاب شریف پرداخته، و تا کنون بیش از ۷۰ شرح بر آن نوشته‌اند، از جمله:

۱- سید علی ابن الناصر، معاصر سرورمان شریف رضی، به نام «اعلام نهج البلاغه» و آن اولین و قدیمی‌ترین شرح نهج البلاغه می‌باشد.

۲- احمد بن محمد، و بری، از دانشمندان قرن پنجم.

۳- ضیاء الدین، ابو الرضا، فضل الله راوندی، قسمتهائی از نهج البلاغه را در سال

ص: ۲۹۸

۵۱۱ بعنوان تعلیق و پاورقی شرح نوشته.

۴- ابو الحسن، علی بن ابی القاسم: زید بن امیرک: محمد بن ابی علی: حسین بن ابی سلیمان: فندق بن ایوب بن حسن بن احمد بن عبد الرحمن بن عبید الله بن عمر بن حسن بن عثمان بن ایوب بن خزیمه بن عمر بن خزیمه بن ثابت: «ذو الشهادتین» از صحابه رسول خدا، این مرد که از بیهقی نیشابور است، در شمار مشایخ ابن شهر آشوب بوده و نهج - البلاغه را در سال ۵۱۶ نزد شیخ حسن بن یعقوب قاری خوانده و شرحی بر آن نوشته بنام «معارض نهج البلاغه». در روز شنبه ۲۷ شعبان در سبزوار متولد شده و در سال ۵۶۵ دارفانی را وداع گفته است «۱».

۵- ابو الحسین، سعید بن هبة الله، قطب الدین راوندی، در گذشته ۵۷۳، نام شرحش: «منهاج البراعه».

۶- شیخ ابو الحسین، محمد بن حسین بن حسن بیهقی نیشابوری، مشهور به - «قطب الدین کیدری» شرحی دارد به نام «حدائق الحقائق» در سال ۵۷۶ از این شرح فارغ شده.

۷- افضل الدین، حسن «۲» بن علی بن احمد ماهابادی، از اساتید شیخ منتجب الدین صاحب «الفهرست» در گذشته بعد از سال ۵۸۵ می باشد.

۸- قاضی، عبد الجبار. «۳» علامه نوری در «مستدرک» در شمار شارحین نهج البلاغه نام او را یاد کرده، و این نام بین جماعتی از دانشمندان معاصر شیخ طوسی مشترک است.

(۱) حموی در معجم الادباء ج ۵ ص ۲۰۸ شرح حال او را به نقل از کتاب خودش «مشارب - التجارب» یاد کرده و شرح نهج البلاغه را از تألیفات او شمرده است، در این صورت صاحب «کاخ دلاویز» بی مورد منکر این شرح شده و بر علی بن یوسف شیرازی خورده گرفته است، اشتباه دیگرش این است که بیهقی را اول شارح نهج البلاغه شناخته است.

(۲) در برخی از فرهنگهای رجال، نام این شارح ابو الحسن یاد شده، و اشتباه است.

(۳) و آنان همگان از فقهاء بزرگاند: قاضی رکن الدین عبد الجبار بن علی طوسی، قاضی عبد الجبار بن فضل الله، عبد الجبار بن منصور، شیخ عبد الجبار بن احمد، شیخ عبد الجبار بن عبد الله مقری رازی، عبد الجبار بن محمد طوسی، ابو علی عبد الجبار بن الحسین.

- ۹- فخر رازی، محمد بن عمر طبری شافعی، در گذشته ۶۰۶، چنانکه «قفطی» در «تاریخ الحكماء» یاد کرده.
- ۱۰- ابو حامد، عز الدین، عبد الحمید، مشهور به «ابن ابی الحدید» معتزلی مدائنی، در گذشته ۶۵۵، شرح او معروف و متداول است، سلطان محمود طبری که ذکرش خواهد آمد، آنرا تلخیص کرده.
- ۱۱- سید، رضی الدین، ابو القاسم، علی بن موسی بن طاوس، حسینی در گذشته ۶۶۴.
- ۱۲- ابو طالب، تاج الدین، معروف به «ابن الساعی» علی بن انجب بن عثمان بن عبد الله بغدادی، در گذشته ۶۷۴. این دانشمند تألیفات فراوانی دارد، از جمله شرح نهج البلاغه است چنانکه در «منتخب المختار» ص ۱۳۸ آمده.
- ۱۳- کمال الدین شیخ میثم بن علی بن میثم، بحرانی، در گذشته ۶۷۹، سه شرح بر نهج البلاغه دارد: بزرگ کوچک. متوسط.
- ۱۴- شیخ احمد بن حسن ناوندی، از دانشمندان قرن هفتم، شاگرد شیخ جمال الدین ورامینی. حواشی فراوانی بر «نهج البلاغه» از تقریرات استادش ورامینی ثبت کرده.
- ۱۵- علامه حلی، جمال الدین، ابو منصور، حسن بن یوسف بن مطهر، در گذشته ۷۲۶.
- ۱۶- شیخ، کمال الدین ابن عبد الرحمن بن محمد بن ابراهیم عتائقی حلی، یکی از دانشمندان قرن هشتم، شرحی دارد در چهار جلد.
- ۱۷- یحیی بن حمزه علوی یمنی، از پیشوایان زیدیه، در گذشته ۷۴۹، در شرح خود، به حل مشکلات لغوی نهج البلاغه اکتفا کرده است.
- ۱۸- سعد الدین، مسعود بن عمر بن عبد الله تفتازانی شافعی، در گذشته ۷۹۱ یا ۷۹۲ یا ۷۹۳.
- ۱۹- سید افصح الدین «۱» محمد بن حبیب الله بن احمد حسینی، تاریخ فراغت از

(۱) ابن یوسف شیرازی، بحاثه، محقق در ترجمه رساله «ما هو نهج البلاغه» دو شرح نام می برد.

یکی در صفحه ۱۷ که شارح آن سید افصح الدین نامبرده است، شرح دوم در صفحه ۲۶ بنام سید افصح الدین دیگری که ناشناخته مانده، این اشتباه است، سید افصح الدین یک نفر است با یک شرح.

شرح، سال ۸۸۱.

- ۲۰- مولی، قوام الدین، یوسف بن حسن، مشهور به «قاضی بغداد» در حدود سال ۹۲۷ در گذشته است.
- ۲۱- ابو الحسن، علی بن حسن زواره از شاگردان محقق کرکی. شرحی بزبان فارسی دارد بنام «روضة الابرار» که در سال ۹۴۷ از نوشتن آن فراغت یافته.
- ۲۲- مولی جلال الدین، حسین بن خواجه شرف الدین عبد الحق اردبیلی معروف به «الهی» در گذشته سال ۹۵۰، شرحی بزبان فارسی نوشته بنام «منهج الفصاحه».
- ۲۳- مولی فتح الله ابن مولی شکر الله کاشانی، در گذشته ۹۸۸، شرحی فارسی بنام: «تنبيه الغافلين و تذكرة العارفين».
- ۲۴- عز الدین، علی بن جعفر: شمس الدین آملی، از شاگردان شیخ علی بن هلال جزائری، شرح فارسی.
- ۲۵- مولی، عماد الدین علی قاری استرآبادی، از بزرگان قرن دهم، حاشیه بر نهج.
- ۲۶- مولی، شمس بن محمد بن مراد، در سال ۱۰۱۳، شرح ابن ابی الحدید معتزلی را ترجمه کرده است.
- ۲۷- شیخ بهائی عاملی، در گذشته ۱۰۳۱، شرحی بر نهج البلاغه نوشته که ناتمام مانده، این را «برقی» در نامه که بمن نگاشته، تذکر داده است.
- ۲۸- شیخ الرئيس، ابو الحسن میرزا قاجار، شرحی نوشته، ناتمام. (نامه مزبور برقی).
- ۲۹- شیخ نور محمد، ابن قاضی عبد العزیز، ابن قاضی طاهر محمد، محلی شرح فارسی به سال ۱۰۲۸.
- ۳۰- مولی عبد الباقي خطاط صوفی، تبریزی، در گذشته ۱۰۳۹، شرح فارسی بنام «منهاج الولاية» «۱».

(۱) بحاثه محقق، ابن یوسف شیرازی، در ترجمه «ما هو نهج البلاغه» ص ۱۹، شرحی بنام «عبد الباقي» ثبت کرده و نام شرح را ندانسته، و در ص ۲۵ شرح «منهاج الولاية» را ثبت کرده و مؤلف آنرا گمنام دانسته.

ص: ۳۰۱

۳۱- مولی، نظام الدین، علی بن حسن جیلانی، شرحی بنام: «أنوار الفصاحة» نوشته در سه جلد، از نگاشتن جلد اول در تاریخ چهارم ربیع الاول ۱۰۵۳ فارغ شده.

- ۳۲- شیخ حسین بن شهاب الدین بن حسین عاملی کرکی، در گذشته ۱۰۷۶ در سن ۶۸ سالگی.
- ۳۳- فخر الدین، عبد الله بن مؤید بالله. شرح ابن ابی الحدید را تلخیص کرده بنام «العقد النضید المستخرج من شرح ابن ابی الحدید» نسخه یافت شده با تاریخ ۱۰۸۰.
- ۳۴- سید ماجد بن محمد بحرانی، در گذشته ۱۰۹۷، شرح او ناتمام مانده.
- ۳۵- شیخ محمد مهدی بن ابی تراب سهندی، شرح فارسی، تاریخ فراغ، ماه رمضان ۱۰۹۷.
- ۳۶- میرزا علاء الدین محمد گلستانه، در گذشته ۱۱۰۰، شرحی بنام «حدائق الحقائق» و شرحی کوتاه بنام «بهجة الحقائق».
- ۳۷- سید حسن بن مطهر بن محمد یمنی، جرموزی، حسنی (۱۱۱۰-۱۰۴۴).
- شوکانی در «البدر الطالع» ج ۱ ص ۳۱۱ از شرح او یاد کرده.
- ۳۸- مولی تاج الدین حسن، معروف به «ملاتاجا» پدر فاضل هندی، در گذشته ۱۱۳۷ شرحی دارد بزبان فارسی، در اصفهان دیده شده.
- ۳۹- مولی محمد صالح بن محمد باقر، روغنی، قزوینی، از بزرگان قرن یازدهم شرح فارسی، چاپ ایران. «۱»
- ۴۰- سید نعمه الله بن عبد الله، جزائری شوشتری، در گذشته ۱۱۱۲، شرحی در سه جلد.
- ۴۱- مولی، سلطان محمود بن غلامعلی طبسی قاضی، از شاگردان علامه مجلسی.
-
- (۱) این شرح بر صاحب «وقایع الایام» مشتبّه شده و آنرا بنام «ملا صالح برغانی قزوینی» ثبت کرده، برقی در «کاخ دلاویز» و بحاثه ابن یوسف شیرازی هم در ترجمه «ما هو نهج البلاغه» دنبال اشتباه او را گرفته‌اند.
- ص: ۳۰۲
- ۴۲- مولی، محمد رفیع بن فرج گیلانی، در گذشته حدود ۱۱۶۰ در مشهد رضوی.
- ۴۳- شیخ محمد علی بن شیخ ابو طالب زاهدی، گیلانی اصفهانی، در گذشته ۱۱۸۱ در هند، برخی خطبه‌ها را شرح نوشته.
- ۴۴- سید عبد الله بن محمد رضا، شبر حسینی کاظمی، در گذشته ۱۲۴۲، دو شرح دارد.
- ۴۵- امیر محمد مهدی، خاتون آبادی اصفهانی، در گذشته ۱۲۶۳. شرح فارسی.

- ۴۶- حاج سید محمد تقی بن امیر محمد مؤمن حسینی قزوینی، در گذشته ۱۲۷۰. شرح فارسی.
- ۴۷- میرزا باقر نواب ابن محمد بن محمد لاهیجی اصفهانی. به فرمان سلطان فتحعلی شاه قاجار شرحی بفارسی نگاشته که در ایران چاپ شده.
- ۴۸- حاج نصر الله بن فتح الله دزفولی، به فرمان سلطان ناصر الدین شاه قاجار شرح ابن ابی الحدید را به فارسی ترجمه کرده و تحقیقاتی بر آن افزوده. تاریخ فراغ ۱۲۹۲.
- ۴۹- سید صدر الدین بن محمد باقر موسوی، دزفولی، از شاگردان آقا محمد بیدآبادی.
- ۵۰- سید مفتی عباس، در گذشته ۱۳۰۶ (یکی از شعراء «غدیر» در قرن چهاردهم). برقی ضمن نامه به من نوشته که شرحی بر نهج البلاغه دارد.
- ۵۱- مولی احمد بن علی اکبر مراغی تبریزی، در گذشته پنجم محرم ۱۳۱۰ تعلیقه بر مشکلات نهج البلاغه دارد.
- ۵۲- شیخ بهاء الدین محمد (از شعراء غدیر در قرن چهاردهم) شرحی دارد (نامه برقی).
- ۵۳- استاد، محمد حسن، نائل مرصفی، مشکلات لغوی نهج را شرح کرده و به صورت پاورقی ذیل کتاب، در مصر به چاپ رسیده، سال ۱۳۲۸.
- ۵۴- شیخ محمد عبده، در گذشته ۱۳۲۳.
- ۵۵- حاج میرزا حبیب الله موسوی خوئی، در گذشته حدود ۱۳۲۶. شرحی
- ص: ۳۰۳
- مفصل به نام «منهاج البراعة».
- ۵۶- شیخ جواد طارمی ابن حاج مولی محرم علی زنجانی، در گذشته ۱۳۲۵.
- نام آن: «شرح الاحتشام علی نهج بلاغة الامام».
- ۵۷- حاج میرزا ابراهیم خوئی، در سال ۱۳۲۵ شهید شده، شرحی بنام: «الدرة النجفیة» دارد. در تبریز سال ۱۲۹۳ چاپ شده.
- ۵۸- جهانگیر خان قشقائی در گذشته ۱۳۲۸ در اصفهان.

- ۵۹- سید اولاد حسن بن محمد حسن هندی، در گذشته ۱۳۳۸، بنام «الاشاعه».
- ۶۰- شیخ محمد حسین بن محمد خلیل شیرازی، در گذشته ۱۳۴۰.
- ۶۱- سید علی اطهر کهجوی هندوی، در گذشته شعبان ۱۳۵۲.
- ۶۲- استاد محی الدین خیاط، ساکن بیروت. شرح او در سه جلد چاپ شده.
- ۶۳- سید ذاکر حسین اختر دهلوی، معاصر، شرح بزبان اردو.
- ۶۴- استاد محمد بن عبد الحمید مصری، شرح محمد عبده، باضافه بعضی افادات و تحقیقات او با هم چاپ شده.
- ۶۵- سید ظفر مهدی لکهنوی، شرح بزبان اردو.
- ۶۶- سید هبة الدین محمد علی، شهرستانی، شرحی بنام «بلاغ المنهج».
- ۶۷- شیخ محمد علی بن بشارت خیقانی، شرحی دارد که در قصیده شیخ احمد نحوی در ستایش همین شارح، یاد شده.

و لقد کسی نهج البلاغة فکرة شرحاً فأظهر کل خاف مضمراً

* در نامه برقعی به من نام این شارحان نیز یاد شده:

- ۶۸- میرزا محمد تقی الماسی، نوه علامه مجلسی. شرح فارسی، تمام نشده.
- ۶۹- شیخ عبد الله بحرانی، صاحب «عوامل».
- ۷۰- شیخ عبد الله بن سلیمان بحرانی، سماهیجی.
- ۷۱- حاج مولی علی، علیاری تبریزی.
- ۷۲- شیخ ملا حبیب الله کاشانی. صاحب تألیفات گرانها.

ص: ۳۰۴

- ۷۳- سید عبد الحسین حسینی، آل کمونه، بروجردی.

۷۴- میرزا محمد علی بن محمد نصیر، چهاردهی گیلانی، شرح در سه جلد.

۷۵- میرزا محمد علی قراچه داغی تبریزی.

۷۶- استاد محمد محیی الدین عبد الحمید، معلم دانشکده «اللغة العربیة» در دانشگاه «الازهر». شرح شیخ محمد عبده را دیده و مباحث مهمی بر آن افزوده که مجتمعا در ذیل نهج البلاغه در مطبعة استقامت مصر چاپ شده.

زیادات چاپ دوم:

[مطلع شدیم که جمعی از بزرگان معاصر، در پیرامون «نهج البلاغه» تألیفات گرانها و یادداشتهای پرارزشی تهیه کرده‌اند، از جمله:

۷۷- حاج میرزا خلیل، صیمری، کمره‌ای، طهرانی، شرحی طولانی و مفصل در ۲۴ جلد ترتیب داده که برخی اجزاء مهم آن در تهران به طبع رسیده.

۷۸- سید محمود طالقانی، شرحی بس طولانی که برخی مجلدات آن بطبع رسیده.

۷۹- حاج سید علی تقی، فیض الاسلام، اصفهانی، در ۶ جلد با خط زیبا چاپ شده.

۸۰- حاج میرزا محمد علی، انصاری قمی، با نظم و نثر فارسی در چند جلد با سبکی زیبا چاپ شده.

۸۱- جواد فاضل، برخی خطبه‌ها را با زبانی شیرین و بیانی نمکین به فارسی برگردانده].

ص: ۳۰۵

مؤلف نهج البلاغه:

همه این دانشمندان و بزرگانی که نهج البلاغه را شرح و تعلیق نوشته‌اند تردیدی ندارند که این کتاب، گرد آورده شریف رضی است، فرهنگهای شیعه هم بطور کلی بر این معنی اتفاق نظر دارند و هیچیک از ارباب تراجم را از دوران مؤلف تا عصر حاضر، ملاحظه نخواهید کرد، جز اینکه می‌بینید صریحا نسبت کتاب را به شریف رضی صحیح دانسته و بر این معنی جزم و یقین دارد، مانند فهرست ابو العباس نجاشی در گذشته ۴۵۰، و فهرست شیخ منتجب الدین، در گذشته ۵۸۵، و ... و ...

خواننده گرامی می‌تواند با مراجعه به صورت اجازاتی که دانشمندان و محدثین برای اصحاب خود نوشته‌اند، صحت این معنی را دریابد، از جمله:

۱- اجازه شیخ محمد بن علی بن احمد بن بندار، به شیخ فقیه ابو عبد الله حسین، دائر به روایت کتاب نهج البلاغه، تاریخ اجازه: جمادی الاخره سال ۴۹۹.

۲- اجازه شیخ علی بن فضل الله حسینی، به علی بن محمد بن حسین متطبب، راجع به روایت نهج، تاریخ اجازه، رجب سال ۵۸۹.

۳- اجازه شیخ نجیب الدین یحیی بن احمد بن یحیی حلی، به سید عز الدین حسن بن علی، معروف به «ابن البرز»، روایت همین کتاب، تاریخ اجازه شعبان ۶۵۵.

۴- اجازه علامه حلی، به «بنی زهره» تاریخ: ۷۲۳.

۵- اجازه سید محمد بن حسن ابن ابو الرضا علوی، به جمال الدین ابن ابو المعالی سال ۷۳۰.

۶- اجازه فخر الدین محمد فرزند علامه حلی، به «ابن مظاهر»، سال ۷۴۱.

۷- اجازه استادمان شهید اول، به شیخ «ابن نجده»، سال ۷۷۰.

۸- اجازه شیخ علی بن محمد بن یونس، بیاضی، صاحب «صراط المستقیم» به شیخ ناصر بن ابراهیم بویه، احسائی، سال ۸۵۲.

۹- اجازه شیخ علی، محقق کرکی، به مولی حسین استرآبادی سال ۹۰۷.

ص: ۳۰۶

۱۰- اجازه محقق کرکی، به شیخ ابراهیم، سال ۹۳۴.

۱۱- اجازه محقق کرکی، به قاضی صفی الدین عیسی، سال ۹۳۷.

۱۲- اجازه شهید ثانی، به شیخ حسین بن عبد الصمد عاملی، سال ۹۴۱.

۱۳- اجازه شیخ حسن فرزند شهید ثانی، متن اجازه بسیار مفصل است.

۱۴- اجازه شیخ احمد بن نعمه الله بن خاتون، به مولی عبد الله شوشتری سال ۹۸۸.

۱۵- اجازه شیخ محمد بن احمد بن نعمه الله بن خاتون، به سید ظهیر الدین همدانی، سال ۱۰۰۸.

۱۶- اجازه علامه، مجلسی اول به شاگردش آقا حسین خونساری، سال ۱۰۶۲.

۱۷- اجازه علامه، مجلسی اول، به فرزندش علامه مجلسی دوم. اجازه طولانی است بتاريخ ۱۰۶۸.

۱۸- اجازه شیخ صالح بن عبد الکریم، به مولی محمد هادی فرزند محمد تقی شولستانی، سال ۱۰۸۰.

۱۹- اجازه مجلسی دوم، به سید میرزا ابراهیم نیشابوری، بتاريخ ۱۰۸۸.

۲۰- اجازه علامه مجلسی، به سید نعمه الله جزائری، بتاريخ ۱۰۹۶.

و اجازات دیگر.

بالتر از تمام این دلائل، تصریحات شریف رضی است که خود در کتابهایش بدان حواله کرده است، مثلاً در جزء پنجم از تفسیرش ص ۱۶۷ می‌گوید:

«و کسی که مایل است تاریخ این موضوع را که بدان اشاره کردیم، بداند.

باید در کتاب دیگرمان بنام «نهج البلاغه» مطالعه و دقت کافی نماید، همان کتابی که گزیده سخنان امیر المؤمنین علیه السلام را در آن جمع آورده‌ایم و مشتمل بر سه باب است در فنون مختلفه معانی و رشته‌های پراکنده سخن از خطبه‌ها و نامه‌ها گرفته تا مواعظ و حکم و کلمات قصار.

ص: ۳۰۷

و در کتاب «مجازات نبویه» «۱» ص ۲۲۳ می‌گوید: «این مطلب را در کتاب دیگرمان موسوم به «نهج البلاغه» یاد کرده‌ایم، همان کتابی که برگزیده تمام سخنان آن سرور را در آن گرد آورده‌ایم».

و در ص ۴۱ مجازات نبویه گوید: این معنی را در کتابمان نهج البلاغه ایراد کرده‌ایم.

و در ص ۱۶۱: این کلام را در کتاب نهج البلاغه، ایراد کرده‌ایم.

و در ص ۲۵۲: این موضوع را در کتابمان نهج البلاغه، ضمن سخنان آن سرور به کمال بن زیاد نخعی آورده‌ایم.

و در اواخر «نهج البلاغه» ضمن توضیح کلام آن حضرت

«العین و کاء الستة»

می‌نویسد:

شریف رضی گوید: درباره این استعاره در کتابمان مجازات آثار نبویه بحث کرده‌ایم.

و در پیش گفتار کتاب «نهج البلاغه» گوید: من در سالهای اول جوانی و شادابی زندگی، دست به تألیف کتابی زدم، بنام خصائص الائمه [ویژگیهای ائمه اطهار] مشتمل بر خبرهای ظریف و جالب و کلمات گهربار آنان ... تا آخر» و کتاب خصائص الائمه، اینک موجود است، و حتی دو نفر با هم اختلاف نکرده‌اند که این کتاب تألیف شریف رضی است.

در این صورت، سخن جاهلانه که برخی از نویسندگان اظهار داشته: یعنی کتاب را به برادرش علم الهدی نسبت داده، و بعدهم، او را متهم ساخته که «تمام کتاب و یا قسمتی از آن پرداخته خود اوست که بنام امیر المؤمنین شهرت داده» «۲» -

و یا سخن آن نویسنده دیگر، که بدون دلیل ادعا کرده و گفته: «بیشتر مطالب این کتاب باطل و ساخته شریف رضی است» «۳» با آنکه عظمت مقام او از حیث دانش و جلالت و وثوق و اعتماد مانند خورشید آسمان درخشان است. -

(۱) اینکه، مجازات نبویه تألیف رضی است، مورد اتفاق و پذیرش همگان است.

(۲) میزان الاعتدال ۱/ ۲۲۳، دائرة المعارف بستانی ۱۰/ ۴۵۹، تاریخ آداب اللغة ۲/ ۲۸۸

(۳) میزان الاعتدال و لسان المیزان ۴/ ۲۲۳.

ص: ۳۰۸

و یا آن نویسنده دیگر که مردد مانده آیا این کتاب تألیف شریف رضی است یا برادرش شریف مرتضی، و بالاخره ساخته این یا آن «۱» -

هیچیک از این سخنان را در بازار حقیقت ارج و ارزشی نیست، و هیچ محملی برای آن نمیتوان سراغ گرفت، جز اینکه بگوئیم تعصب چشم نویسنده را کور کرده است. ضمناً جهالت عمیق آنانرا به رجال و بزرگان شیعه و تألیفات آنان میرساند.

شگفت‌تر سخنی که دیده‌ام گفته ذهبی در «طبقات» ج ۳ ص ۲۸۹ میباشد که می‌نویسد: «در این سال یعنی سال ۴۳۶، شیخ حنفیه! علامه محدث! ابو عبد الله حسین بن موسی حسینی: شریف رضی، سازنده کتاب «نهج البلاغه»، دار جهان را بدرود گفت».

ابن ابی الحدید، در شرح نهج، ج ۲ ص ۵۴۶، بعد از اینکه خطبه ابن ابی الشحماء عسقلانی کاتب را می‌آورد می‌گوید:

این زیباترین خطبه است که این نویسنده ماهر القاء کرده، و چنانکه مشاهده میشود با زحمت هر چه بیشتر آنرا ساخته و پرداخته و با مطالعه کافی از عیب و عوارض پیراسته، با وجود این از سستی و بی‌مایگی خود خبر می‌دهد.

من از این رو خطبه او را آوردم، که بسیاری از کوتاه فکran، خود سرانه می‌گویند «قسمت بیشتر نهج البلاغه، کلام نوپرداخته است که جمعی از شیعیان فصیح ساخته و پرداخته‌اند» و چه بسا برخی از آنرا به ابو الحسن رضی و یا غیر او نسبت داده‌اند.

تعصب چشم آنانرا کور کرده که از راه روشن دور افتاده و به کوره راه تاریک منحرف شده‌اند و علت آن جز سرگشتگی و بی‌معرفتی به سبک و اسلوب سخن نیست.

من در اینجا با کلامی موجز و مختصر، اشتباه و مغالطه این اندیشه را روشن می‌سازم، می‌گوییم: از دو حال خارج نیست یا تمام نهج البلاغه ساخته و پرداخته شده و به علی امیر المؤمنین نسبت یافته یا اینکه تنها برخی از آن ساختگی است، و قسمت دیگر، واقعا از سخن آن بزرگوار است.

احتمال اول قطعا یاوه و باطل است، چون یقین داریم که با تواتر، برخی از

(۱) تاریخ ابن خلکان ۱/ ۳۶۵، مرآة الجنان یافعی ۳/ ۵۵.

ص: ۳۰۹

خطبه‌ها و نامه‌ها از آن حضرت روایت شده، و محدثین همگی یا اکثرشان و نیز مورخین اسلامی، بیشتر آنرا نقل کرده‌اند، با اینکه شیعه نیستند تا بگوئیم از مذهب خود جانبداری کرده‌اند.

احتمال دوم، گواه ادعای ماست، زیرا هر کس با سخن و خطابه انس یافته و در علم بیان از تحصیلات کافی برخوردار بوده و در باب فصاحت و بلاغت صاحب ذوق و تشخیص باشد، قهرا می‌تواند، کلام رکیک و بی‌پایه را از کلام فصیح جدا کرده و سخن عرب اصیل را از نوپرداز باز شناسد، و کسیکه دارای چنین ذوق و ادراکی بوده و بر مجموعه دست یابد که گفته جمعی یا دو نفر از خطبا در آن مسطور باشد خواهد توانست بین این سخن و آن سخن، این سبک و آن سبک امتیاز دهد.

ملاحظه نمی‌کنید که ما با همین دانش و معرفتی که به شعر و نقادی آن داریم اگر دیوان ابو تمام را ورق بزنیم، و مشاهده کنیم که در آن دیوان چند قصیده یا یک قصیده از دیگران ثبت شده، با ذوق و ادراک، تفاوت آنرا با شعر ابی تمام و سبک و اسلوب او درک خواهیم کرد.

ملاحظه کنید، نقادان و شعر شناسان، از اشعار منسوب به ابی تمام، قصائد فراوانی را حذف و اسقاط کرده‌اند، چون با شیوه او در نظم سخن مباینت داشته است، و با همین روش در اشعار ابو نواس، مطالعه کرده چکامه‌های فراوانی را ساقط کرده‌اند، چون با سبک و شیوه او در پرداختن شعر آشنائی داشته‌اند.

نقادان ادب، درباره شعر دیگران هم غیر از ابو تمام و ابو نواس، با همین روش به تحقیق و بررسی برخاسته‌اند، و دلیل آنان، تنها ذوق ادبی و توجه به سبک ویژه هر یک از شعراء بوده است.

شما با تأمل و دقت در کتاب «نهج البلاغه» نیز ملاحظه می‌کنید که تمام آن چون آب یکرنگ و یک طعم است با یک روح و یک روش، درست مانند جسم بسیطی که اجزاء آن هیچگونه تفاوتی با هم ندارند، و مانند قرآن کریم که اول آن با وسط و وسط آن با آخرش یکسان است، هر سوره یا هر آیه که مورد تأمل قرار

ص: ۳۱۰

گیرد با سایر سور و آیات، از حیث برداشت، روش، اسلوب، مسلک، نظم و ترتیب، متحد و برابر است، اگر نهج البلاغه، قسمتی از آن ساختگی و قسمت دیگر صحیح و مسلم بود، یک چنین اتحادی در سبک و اسلوب نداشت.

با این برهان روشن، سرگشتگی و گمراهی آنانکه می‌گویند قسمتی از این کتاب جعلی و ساختگی است آشکار و هویداست.

ضمناً باید دانست که گوینده این سخن با طرح این احتمال، اشکالات فراوانی بر مسلمیات مذهب خودش وارد می‌کند که از عهده پاسخ بر نخواهد آمد، زیرا اگر پای این گونه احتمالات در میان بیاید، و تا این حد تسلیم و سوسه و تردید شویم به هیچ حدیث رسول خدا هم وثوق و اطمینان نخواهیم یافت، و رواست که کسی در صدد طعن و انکار برآمده و بگوید: این خبر جعلی است، این سخن ساختگی است، و همچنین، خطبه‌ها و مواعظ و سخنان دیگری که از ابو بکر و عمر نقل شده است.

باری، منکر نهج البلاغه، هر شاهد و قرینه‌ای را که در روایات رسول خدا و پیشوایان بر حق و سخنان صحابه و تابعین و نوشته‌های دبیران و خطیبان، معتبر می‌شناسد، دوستان امیر المؤمنین علی را می‌رسد که بهمان شواهد و قرائن در اثبات نهج البلاغه و سایر فرمایشات آن سرور، استناد کنند، و این مطلب واضحی است.

سخن ابن ابی الحدید، پایان پذیرفت.

و همو درج ۱ ص ۶۹، آخر خطبه شقشقیه می‌گوید:

استاد من ابو الخیر، مصدق بن شیبب واسطی در سال ۶۰۳ می‌گفت: این خطبه یعنی خطبه شقشقیه، را بر استاد، ابو محمد، عبد الله بن احمد، معروف به «ابن الخشاب» در گذشته ۵۶۸، قرائت می‌کردم، موقعی که باین کلام رسیدم یعنی اظهار تأسف ابن عباس که گفته بود: «بخدا سوگند! آنقدر که از ناتمام ماندن سخن امیر المؤمنین متأسف شدم از فوت هیچ سخنی متأسف نشده‌ام» ابن خشاب بمن گفت: اگر من حاضر بودم به ابن عباس می‌گفتم: «مگر، در دل پسر عمویت علی عقده باقی مانده که در این خطبه بر ملا نکرده باشد؟ تا بگوئی: کاش سخنش را تمام کرده بود! بخدا سوگند

ص: ۳۱۱

برای هیچکس از پیشقدمان و دنباله روان حرمتی بجا نگذاشته، و کسی نبوده که نام نبرد جز رسول خدا».

استادم مصدق گفت: ابن خشاب مردی شوخ طبع بود، بدو گفتم: فکر می‌کنید که این خطبه ساختگی باشد؟ پاسخ داد: نه بخدا سوگند، همانطور که یقین دارم تو مصدقی یقین دارم که این خطبه از سخنان علی است. گفتم: بسیاری از مردم گویند که این خطبه ساخته دست «رضی» است.

پاسخ داد: کجا «رضی» و یا غیر او میتواند با این سبک و اسلوب بدیع خطبه‌ای بیورانند؟ ما تمام رسائل و منشآت رضی را دیده‌ایم، راه و روش او را در پرداخت نثر فهمیده و شناخته‌ایم، میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است.

بخدا سوگند: من این خطبه را در کتابهایی دیده‌ام که دویست سال قبل از سید رضی تألیف شده، بخدا این خطبه را با خط کسانی از علماء ادب دیده و شناخته‌ام که پیش از ابو احمد نقیب پدر سید رضی نوشته‌اند و پیادگار نهاده‌اند؟.

شارح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید گوید: من نیز قسمت‌های زیادی از این خطبه را در تألیفات استادمان ابو القاسم بلخی پیشوای معتزله بغداد، دیده‌ام که سالها پیش از تولد رضی زندگی داشته، و قسمت‌های دیگری از آنرا در کتاب ابو جعفر «ابن قبه» از متکلمین امامیه دیده‌ام، و آن، کتاب مشهوری است که به نام «الانصاف» خوانده می‌شود و «ابن قبه» از شاگردان شیخ ابو القاسم بلخی است و در همان دوران قبل از حیات سید رضی زندگانی را بدرود گفته است. سخن ابن ابی الحدید پایان پذیرفت.

علامه شیخ هادی آل کاشف الغطاء کتابی پرداخته در ۶۶ صفحه که تنها پیرامون کتاب نهج البلاغه، و شبهات وارده بر آن بحث می‌کند، کتاب بطور جامع، و کامل تهیه شده و نیکو از عهده مطلب برآمده است «۱». شیخ محمد عبده نیز، در مقدمه شرح خود پیرامون کتاب نهج، سخنان جالبی آورده، و استاد حسین بستانه، استاد سابق ادبیات عرب در دبیرستان مرکزی زیر عنوان: «ادب الامام علی و نهج البلاغه» متعرض تمام

(۱) با کتاب «مستدرک نهج البلاغه» در نجف اشرف به چاپ رسیده است.

ص: ۳۱۲

اشکالات شده، و با بحث و تنقیب و جوابگویی از توهّمات یاد شده، اعتبار آن را تأیید و تثبیت کرده است، این مقاله در شماره چهارم از سال پنجم مجله «الاعتدال» در نجف اشرف به چاپ رسیده است.

علامه سید هبة الدین شهرستانی، رساله پیرامون اعتبار و صحت کتاب نهج تألیف نموده و موقعیت علمی و جهانی آنرا روشن ساخته است، این رساله تحت - عنوان «ما هو نهج البلاغه» در صیدا چاپ شده و بعد به وسیله یکی از فضلاء ایران، در تهران بفارسی ترجمه شده و برخی فوائد و اطلاعات بر آن افزوده شده است.

از جمله تألیفات سید رضی:

۲- خصائص الائمة. مؤلف، نام کتاب را در دیباچه نهج البلاغه یاد کرده و کتابرا ستوده است، یک نسخه از این کتاب نزد من هست، در این کتاب، برخی از کلمات امیر المؤمنین را شرح و توضیح داده و در بسیاری از مواضع کتاب نام خود را برده است. با این حال، شگفت است که علامه حلی گفته: «در عراق نسخه‌هایی به اسم «خصائص الائمة» یافت می‌شود که از حیث اسلوب و روش با نام کتاب «ویژگیهای پیشوایان» تناسب دارد، ولی نسبت آن به مؤلف قطعی نیست.

۳- مجازات آثار نبویه، در بغداد سال ۱۳۲۸ چاپ شده.

۴- تلخیص البیان عن مجاز القرآن. در چند موضع از کتاب مجازات نبویه از آن نام برده است. صفحات ۲، ۳: ۹، ۱۴۵ را ملاحظه کنید.

۵- حقائق التأویل فی متشابه التنزیل نام تفسیر اوست که در کتاب «مجازات نبویه» از آن یاد کرده، گاهی نام آنرا حقائق التأویل نهاده و گاهی بعنوان کتاب مفصل در متشابه قرآن. نجاشی از آن با نام «حقائق التنزیل» یاد کرده و صاحب عمدة الطالب با نام «المتشابه فی القرآن».

۶- معانی القرآن، و این کتاب سومی است که در پیرامون قرآن نگاشته است ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» ص ۴۴ از آن یاد کرده و می‌گوید: مانند آن کمیاب

ص: ۳۱۳

است، و نسابه عمری در کتاب «المجدی» گوید: قسمتی از این تفسیر را ضمن یک جلد مشاهده کردم، بسیار نمکین و پسندیده است، اگر بخواهیم مقیاسی بدست دهیم، باید بگوئیم مانند تفسیر ابو جعفر طبری و یا مفصل‌تر از آن خواهد بود، ابن خلکان هم می‌گوید: «مشکل است که مانند آن یافت شود، گواه است بر سعه اطلاعات او در نحو و لغت».

ولی احتمال می‌رود که این کتاب مورد ستایش همان تفسیر نامبرده قبلی باشد.

۷- حاشیه پیرامون اختلاف فقهاء.

۸- حاشیه بر ایضاح ابو علی فارسی.

۹- الحسن من شعر الحسين، قسمتی از زبده اشعار ابن الحجاج را گرد آورده که شرح حال او را ضمن شعراء قرن چهارم یاد کردیم «۱».

۱۰- «الزیادات» در شعر ابن الحجاج نامبرده.

۱۱- «الزیادات» در شعر ابو تمام که ضمن شعراء قرن سوم به شرح حال او پرداختیم.

۱۲- گزیده شعر ابو اسحاق صابی.

۱۳- نامه‌هایی که میان او و ابو اسحاق به صورت شعر مبادله شده. «۲»

* و در عمدة الطالب این چند کتاب را هم نام می‌برد:

۱۴- رسائل و منشآت، در سه جلد. و چنانکه در فهرست این ندیم ص ۱۹۴ یاد شده، ابو اسحاق صابی در گذشته قبل از سال ۳۸۰، مراسلات شریف رضی را بصورت کتاب در یکجا گرد آورده است.

۱۵- اخبار قضاة بغداد.

۱۶- شرح حال پدر بزرگوارش «طاهر» که در سال ۳۷۹، بیست و یکسال پیش از درگذشت پدر برشته تحریر کشیده است.

(۱) صفحه ۱۵۴-۱۷۳ همین جلد. (مترجم).

(۲) این کتابها در فهرست نجاشی ثبت شده.

ص: ۳۱۴

* و در کتاب تاریخ آداب اللغة، این چند کتاب را هم افزون یاد کرده:

۱۷- «انشرح الصدر» یا اشعار برگزیده.

و من گویم: این کتاب، تألیف یکی از ادباست که از دیوان شریف رضی گزین ساخته است، چنانکه در «کشف الظنون» ج ۱ ص ۵۱۳ آمده.

۱۸- طیف الخیال. مجموعه است که بنام شریف رضی ثبت شده.

و من گویم: این کتاب از تألیفات برادرش سید مرتضی است.

۱۹- دیوان شعر، که چاپ شده و آوازه‌اش در همه جا پیچیده است. ابن خلکان گوید: جماعتی به گرد آوردن اشعار رضی همت گماشتند، آخرین گرد آورده را ابو- حکیم خبری عرضه کرده است «۱».

(۱) امینی گوید: علامه، شیخ عبد الحسین حلی، ضمن شرح حال رضی در مقدمه حقائق التأویل جزء پنجم که به طبع رسیده

می‌نویسد: «نشاختیم که ابو حکیم خبری کیست؟ و در چه زمان بوده و نامش چیست؟» این سخن بس شگفت‌آور است، زیرا ابو حکیم خبری معروف‌تر از آن است که نشناخته ماند، ابو حکیم، معلم، عبد الله بن ابراهیم بن عبد الله بن حکیم خبری (با فتحه خاء و سکون باء) یکی از اساتید علوم عربی است، در بغداد معلم بوده، و خطی زیبا داشته، در فقه نزد شیخ ابی - اسحاق شیرازی تعلیم گرفته و در علم فرائض و حساب فائق آمده و در این دو فن تصنیف دارد.

دیوان حماسه و دیوای بحتری شاعر را با چند دیوان دیگر شرح نوشته. در فن حدیث از ابو محمد جوهری و جماعت دیگر، استماع حدیث نموده است، وفاتش روز سه شنبه ۲۲ ذیحجه سال ۴۷۶ بوده.

دو دختر از او بجا مانده که هر دو اهل حدیث بوده‌اند، بزرگین با نام «رابعه» که مانند پدرش بر ابو محمد جوهری قراءت حدیث نموده و کوچکتر با نام «ام الخیر فاطمه» که از ابو جعفر محمد بن احمد معدل و جماعتی دیگر حدیث فرا گرفته، و حتی سمعانی صاحب «الانساب»، در بغداد، قسمت زیادی از «موفقیات» زبیر بن بکار را بر همین بانو قراءت کرده است. وفات او در ماه رجب سال ۵۳۴ اتفاق افتاده است.

ابو الفضل محمد بن ناصر بن علی، سلامی، حافظ که از ابو محمد جوهری روایت می‌کند، دختر زاده همین ابو حکیم خبری است، از رابعه دختر بزرگین.

رک: انساب سمعانی، معجم الادباء، بغية الوعاة.

ص: ۳۱۵

صاحب ابن عباد که شرح حالش در شمار شعراء قرن چهارم گذشت «۱»، پیکي به بغداد گسیل داشت که دیوان شریف رضی را برای او رونویس کند، ضمنا نامه همراه آن برای شریف رضی فرستاد، و آن در سال ۳۸۵ سال وفات صاحب بود، شریف رضی که از ماجرا مطلع شد، دیوان خود را برای او ارسال نموده و هم قصیده در ثنای او سرود که از آن جمله است:

- میان من و تو دو حرمت دست بهم داده: نثر من که اقتدایش به توست و شعرم.

- با پیوست علم و ادب که جوانمردان را بهم پیوند دهد، نه چون پیوند عشیره و تبار.

- اگر اشعار خود را بتو هدیه سازم، بسان بافته آهنی است که بر داود عرضه گردد.

* «تقیه» دخت سیف الدوله، در گذشته سال ۳۹۹، از مصر کسی را گسیل داشت که دیوان شریف رضی را برای او رونویس کند، روزی که دیوان بدستش رسید، گفت هدیه گرانبهاتر از آن سراغ ندارم.

این موضوع، شاهد این است که شریف رضی، توجه تامی به شعر خود داشته و آنرا در دوران زندگی خود جمع آوری کرده که برای رونویس آن خدمت شریف رضی می‌آمده‌اند. و چه بسا ترتیب دیوانش مانند دیوان برادرش سید مرتضی بر اساس تاریخ و سالهای نظم اشعار بوده است.

شعر و شاعری:

واضح است که هر کس بر روحیات سرورمان شریف رضی واقف شود، و موقعیت ارجمند او را از جنبه علم، ریاست و مقام رفیع بشناسد، مقام شعر و شاعری را، دون مقام او خواهد یافت، و روح او را برتر از روح دگر شاعران.

- می‌بیند که هنر شعر بر شخصیت او نیفزوده و نه در مناعت و شرافت او اثری

(۱) صفحات ۷۸-۱۴۳ همین جلد (مترجم).

ص: ۳۱۶

داشته. عظمت و مقامی برای او کسب نکرده و نه در پیشرفت اجتماعی او یار و مددکارش بوده است، او قبل از دهسالگی به قافیه سنجی پرداخته و موقعی که دهساله بوده ضمن قصیده چنین سروده:

- مجد و سروری، می‌داند بازیچه دست من است، گر چه در سرگرمیهای کودکان غوطه‌ورم.

انی لمن معشران جمعوا لعلی
تفرقوا عن نبی او وصی نبی

- من از آن خاندانم که چون برای مهمی گرد هم آیند، شکوه و جلالشان بهنگام پراکنده شدن، نمودار شود: آن یک پیامبر است و آن دگر وصی، آن یک نقیب و آن دگر شریف و ...

- اگر خواهی، از همت عالیم سراغ گیر که در قلب ستارگان رخشان جای گرفته.

- اگر بخواهم، اراده‌ام چون خار بر چشم صاحبان دولت می‌خلد و آنان را غرق خون می‌سازد.

- چه میدانهای پیکار که پنجه مرگ گلوی دلاوران را از نزدیک فشرد.

- هیولای مرگ در صفوف لشکر به پا خاست و با ضرب شمشیر بر آن پیکر دلیران را به خاک افکند.

- شمشیرها در دل دشمن بهم پیوست و سنان نیزه‌ها در خود و جوشن فرو نشست.

بکت علی الارض دمعا من دمائهم فاستغربت من ثغور النور و العشب

- از خون دشمنان، دم شمشیر و ناوک نی اشک ریزان گشت و صفحه این مرز و بوم از گل و لاله خندان شد.

* شریف رضی، هنر شعر و قافیه پردازی را فضیلت و افتخار نمی‌دانست، بلکه آنرا وسیله برای پیشبرد مقاصد خود می‌شناخت، می‌فرمود:

- شعر برای من افتخاری نیست، ولی هر گاه دیگران به مفاخره برخیزند من با شعر آبدارم به مقابله برخیزم.

- چکامه‌ام والاتر از آن است که با آن به استقبال بزرگان شتابم ولی هر کس

ص: ۳۱۷

به زیارت من آید شعر نمکین خود را تحفه حضور سازم.

- سروده که لایق حضور شاهان است، چونان «مثل سائر» که بهر مرز و بوم روان است.

- گر چه من در این میدان صاحب سر و افسرم، از حرفه شاعری بیزارم.

* و هم گوید:

و ما قولی الاشعار الا ذریعة الی امل قد آن قود جنیبه

و انی اذا ما بلغ الله غایة ضمانت له هجر القریض و حوبه

- من شعر و قصیده را وسیله آرزو ساختم و بزودی مهار آنرا می‌کشم.

- اگر خدایم بر کرسی آرزو نشاند، از قافیه پردازی و شرمساری آن برکنار می‌شوم.

* و هم گوید:

- تنها بدان خوشنودی که بگویند: شاعر است، خاک بر سر «شعر» که در شمار فضیلت و افتخار برآید.

- همینست بس که بوستان شعر و احساس خرم شود، و شاخسار آن سر به آسمان ساید.

- تا چند دلباخته نظم و سرود باشی، و هنوز از مرحله گفتار پای به میدان عمل نگذاری.

*- شریف رضی، در چکامه‌ها و قصائدش، خود را حساس‌ترین شعرای جهان می‌شناسد، گاه شعر خود را برتر از شعر «بحتری» و «مسلم بن ولید» می‌بیند و گاه فروتنی کرده و خود را همپایه «فرزدق» و «جریر» می‌شمارد و یا همتای «زهیر» و گاه در صدد حق جوئی برآمده و با دیده ستایش شعر خود را می‌سنجد و احساس خود را ما فوق احساس دگران معرفی می‌نماید.

بیشتر نقادان ادب، او را سرآمد شاعران قریش می‌شناسند، خطیب بغدادی در تاریخ خود ج ۲ ص ۲۴۶ می‌نویسد: از ابو عبد الله محمد بن عبد الله دبیر شنیدم که در حضور ابو الحسین ابن محفوظ که یکی از رؤساء بود، می‌گفت: جمعی از بزرگان علم

ص: ۳۱۸

و ادب را دیدم که می‌گفتند «شریف رضی از همه شاعران قریش سراسر است» ابن محفوظ گفت: این سخن استوار و صحیح است، در میان قریش، شاعرانی یافت شده‌اند که خوب می‌سروده‌اند ولی کم، اما کسی که هم نیکو بسراید و هم فراوان، جز شریف رضی را ندیده‌ایم.

در فرهنگ رجال، بطور گسترده از شعر و ادب او تمجید شده، چونانکه سایر مفاخر او از فضائل نفسی و کمالات روحی مورد ثنا و ستایش قرار گرفته است، در اینجا مجال واری و نقل تمام آن نیست، بلکه بخاطر اختصار، قسمتی از آن یاد می‌شود:

۱- نسابه «عمری» در کتاب «مجدی» گوید: شریف رضی، در بغداد «نقیب النقباء» خاندان ابی طالب بود، هیبت و جلالی به کمال داشت، با ورع و پارسائی و زهد از دنیا و بی‌اعتنائی. خاندان و خویشاوندان خود را رعایت می‌کرد، از پامال شدن حقوق آنان به خشم می‌شد، و از جانیان و ستمکاران ایشانهم انتقام می‌گرفت.

او یکی از نوابغ روزگار و نزد بزرگان علم و ادب تعلیم یافته بود، قسمتی از تفسیر او را که بر قرآن کریم نوشته، در یک جلد زیارت کردم، زیبا و نمکین بود، اگر با تفسیر ابو جعفر طبری قیاس شود، برابر و یا بزرگتر است.

شعر و احساسش، والاتر از آن است که در وصف گنجد، تا کنون، لقب «سرآمد شاعران قریش» ویژه اوست، با توجه به اینکه حارث بن هشام، و «عبلی» و «عمر ابن ابی ربیع» پیشاپیش آن شاعران، و محمد بن صالح موسوی حسنی، و علی بن محمد حمانی «۱» و ابن طباطبا اصفهانی «۲»، در دنباله آنان آمده‌اند.

۲- ثعالبی در «یتیمه الدهر» گوید: اینک شریف رضی نابغه دوران، و نجیب‌ترین بزرگان عراق است، علاوه بر تبار والا و افتخاراتی چون خورشید عالم آرا، با فرهنگی نمایان و فضلی تابان، زیب و آزین بسته و از هر چه خوبتر، طرفی به کمال جسته. از

(۱) از شعراء غدیر است، در قرن سوم. رک: الغدیر ج ۳ ص ۵۷-۶۹.

(۲) از شعراء غدیر است، در قرن چهارم. رک: الغدیر ج ۳ ص ۳۴۰-۳۴۷.

ص: ۳۱۹

این گذشته، او سرآمد شاعرانی است که از خاندان ابی طالب برخاسته‌اند، چه گذشتگان و چه معاصران، با آنکه در صف آنان، شعرای برجسته و ماهری، مانند «حمانی» و «ابن طباطبا» و «ابن الناصر» و دیگران جلوه‌گر بوده‌اند. بلکه اگر گوئیم:

شریف رضی «اشعر قریش» است، گزافه نگفته‌ام و گواه آن، ضمن مراجعه به اشعارش مشهود می‌شود، شعری پرمغز و استوار، خالی از عیب و عوار، که در عین روانی و سلاست قرص است و متقن، با معانی نغز و بلند، ولی چون میوه بوستان مهیای تناول و چیدن.

پدرش ابو احمد ریاست نقبائی را عهده‌دار بود که چون داروغه، امور داخلی خاندان ابی طالب را، رتق و فتق می‌کردند، او بر همه آنان حکومت داشت، به مظالم یعنی اختلافات مالی آنان رسیدگی می‌نمود و کاروان حج را رهبری می‌کرد، و تمامی این مناصب و مشاغل، در زمان حیات ابو احمد، یعنی به سال ۳۸۸ به فرزندش «شریف رضی» انتقال یافت.

۳- ابن جوزی در «منتظم» ج ۷ ص ۲۷۹ می‌نویسد: «رضی» در بغداد، نقیب خاندان ابی طالب بود، بعد از دوران سی سالگی، قرآن کریم را در مدتی اندک، حفظ نمود. در فقه و فرائض میراث اطلاعات کافی داشت، دانشمندی فرزانه و شاعری سخندان بود. پارسا و معتقد، با همت والا، روزی از زنی، چند مجموعه یادداشت به پنج درهم خرید، یک جزوه آن به خط ابو علی «ابن مقله» بود، با دلال گفت تازنک را حاضر ساخت و بدو گفت: در میان نسخه‌ها یک جزوه با خط ابن مقله یافتیم، اگر مایلی اینک جزوه را برگیر، و اگر بهای آنرا طالبی، اینک پنج درهم دیگر از آن تواست آن زن پنج درهم را بگرفت و دعایش کرد و رفت. «شریف رضی» مردی بخشنده و با سخا بود.

۴- ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه گوید: «رضی» در مدتی اندک، پس از دوران سی سالگی قرآن را حفظ کرده و بخش مهمی از فقه و فرائض (میراث) را فرا گرفت، دانشمندی ادیب، و شاعری ماهر بود، با نظم روان و فصیح و الفاظی پر معنی و بلیغ، در پرداختن قافیه توانا و در ساختن انواع شعر مقتدر که اگر در وادی تغزل

ص: ۳۲۰

گام زند و بیاد معشوق ترانه و غزل ساز کند، احساس لطیف و خیال دلپذیرش شگفتیها ببار آورد، و اگر در میدان ثنا و ستایش تازد و با نظمی سهل و روان، به صید معانی پردازد، هیچ شاعری بگرد او نرسد و اگر در سوگ و ماتم، به سوز درون دامن زند؛ بر همه ماتم سرایان سبقت گیرد، و با همه اینها، دبیری سخندان و صاحب سخن بوده پارسا، با روحی شریف و همتی والا، پابند احکام دین، معتقد و با یقین. از هیچکس صله و جائزه نپذیرفت، حتی جوایز پدرش را باز می‌گرداند.

۵- «با خرزی» در کتاب «دمية القصر» ص ۶۹ می‌نویسد:

در محفل پیشوایان صدر نشین و در مجلس بزرگان، صاحب پایگاه برترین است.

اگرش من زبان به ستایش گشایم، چنان است که به خورشید تابان گویم: وه چه پرتوی! و یا به گلزار گویم: چه خرم و زیبایی؟

با شعری بدیع که اگر به مفاخره برخیزد، بر آخرین مدارج عظمت بر شود و عقد ثریا بر تارک نهد، و اگر راه تشبیب و غزل پوید، احساس لطیفش از نسیم سحری سبق جوید، تا آنجا که هر گاه غزلیات پر شورش بر سخندان ماهر خوانده شود، شیفته و شیدا، فریادش به «احسنت» برآید و بر شور و شغف فزاید.

اگر به ستایش محبوبکان زبان باز گشاید، با ترانه‌های شیوا، چون مشاطه‌ای باشد در کنار پرچهرگان رENA؛ و چون به تنای ممدوحی سخن ساز کند، با قصائد دلریا، عقل بحیرت ماند که شاعر نبوغ خود را جلوه‌گر ساخته یا عظمت ممدوح را.

و بهر حال چون سمند تیزگام به میدان دواند، در «وصف» باشد یا «مدح»، بخت آن کسی فیروز باشد که در «گروپندی» نام او بر زبان راند.

و اگر بسان دبیران و منشیان خامه بر دست گیرد، نثر شیوایش، چون لؤلؤ شاهوار است که بر عروس بخت نثار کند، یا دانه‌های شبمنی که بر چهره گل نشاند.

و بحان خودم سوگند، شهر بغداد از وجودش خرمی گرفت که او را در دامن خود پیرورد:

از پستان دجله‌اش شیر داد و از نسیم روحپرور خود، مشام جانش را معطر ساخت.

شعر زیبایش، چندان از آب دجله نوشید، که گوارا شد، و چندان غوطه خورد

ص: ۳۲۱

که پاک و تابناک برآمد، هر گاه گلزار کمالات و فضائش بجلوه آید: بغداد با آن خرمی و نشاط، به گشت و گزار شود، و در گرمای نیمروز به نسیم جانفزایش پناه برد.

۶- رفاعی در «صحاح الاخبار» ص ۶۱: می‌نویسد: شریف رضی، سرآمد شاعران قریش است، از این رو که شاعر خوش پرداز قریش، فراوان سروده. و آنکه فراوان سروده خوش پردازد نبوده، اما شریف رضی میان این دو فضیلت جمع کرده است. علاوه بر این مردی پارسا، با تقوا، عادل و دادگستر بود و ابهتی عظیم در دلها داشت.

لقاب، مناصب:

بهاء الدوله در سال ۳۸۸ سرورمان، سید رضی را با لقب «شریف اجل» تشریف داد، و در سال ۳۹۲ با لقب «ذو المنقبین» و در سال ۳۹۸ با لقب «رضی ذو الحسین» و در سال ۴۰۱ دستور داد که در حضورش او را با عنوان «شریف اجل» خطاب کنند و نامه‌های رسمی را با همین عنوان مزین سازند.

البته، مناصب و کارگزاریها، در دوران سرورمان شریف رضی، فراوان و متعدد بوده است: از جمله: وزارت، شامل: وزیر رسمی، وزیر مختار. استانداری: عام و خاص، استانداری عام هم یا با دستور و انتخاب از مرکز خلافت، یا در اثر غلبه و استیلاء و رسمیت یافتن اضطراری از جانب مرکز. فرماندگی لشکر، آنهم با دو صورت:

تنها اداره امور لشکر و فرمان جنگ و عقب نشینی، یا به اضافه تقسیم غنائم و پیمان صلح. فرمان سرکوبی مرتدین، سرکوبی یاغیان، فرمان قضاوت و داوری، سرپرستی مظالم (دادستانی) سرپرستی قبائل اشراف: بصورت عمومی و خصوصی، فرمان برگزاری نماز جماعت، فرمان رهبری حجاج، سرپرستی دفاتر مالی و حقوقی، سرپرستی امور حسبی و حفظ ناموس اجتماع، و غیر آن از سرپرستیها و کارگزاریها.

از جمله دفتر مخصوص دبیران و منشیان، دفتر مردان موثق و عدول و اهل انصاف (شهود)، دفتر بزرگان و اشراف و اعیان دفتر گردن فرازان و شیر مردان و

ص: ۳۲۲

تک سواران، دفتر صاحب نظران و هوشمندان و تیز بینان، دفتر سادات علوی و اشراف خاندان نبوی، دفتر فقهاء و پیشوایان دانش و دین.

در این میان منصبی است ویژه آن کس که تمام این فضائل و کمالات را زیر پی دارد، مانند سرورمان شریف رضی، نمونه والای فضل و کمال، از این رو کسی که در صدد بحث و کنکاش از مقام و منزلت اوست و می‌خواهد روحیات و معنویات او را برآورد کند، ناچار است که تمامی آن مناصبی را که شریف رضی عهده‌دار گشته، گرچه بصورت فهرست و اختصار باشد، مورد مطالعه و تدقیق قرار دهد.

اینجاست که شخصیت و عظمتی مافوق تصور، در برابر دیدگانش مجسم می‌شود شخصیتی آکنده از علم، فقه، حکمت، اعتماد، رشد، مناعت، جوانمردی، هیبت عظمت، جلال، جمال، وفاء، عزت نفس، بینش، احتیاط، تصمیم، شهامت، عفت بزرگ

منشی، کرم، گردن فرازی و بی‌نیازی، که هر یک کم و بیش در وجود شاعران و ادیبان دیگر وجود داشته، و مجتمعا و تماما در وجود شریف رضی.

شریف رضی، به سال ۳۸۰ در سن ۲۱ سالگی دوره طائع لله، عهده‌دار نقابت و سرپرستی خاندان ابی طالب گشت و هم رهبری حاجیان و نظارت در مظالم اجتماعی (دادستانی) باو سپرده شد، فرمان این مناصب و مقامات از جانب بهاء الدوله در سال ۳۹۷ در بصره بنام او صادر، و در محرم سال ۴۰۳ سرپرستی امور این خاندان را به طور کلی باو محول نمود، و با عنوان «نقیب النقباء» مخاطب گشت، گویند: سرپرستی کل مقام و رتبه است که به عهده کسی محول نشده، جز پیشوای هشتمین علی بن موسی - الرضا سلام الله علیه، که ولی عهد مأمون بود، و حتی بنا به نوشته ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱، شریف رضی از جانب القادر خلیفه عباسی، بر حرم مدینه و مکه، بخلافت منصوب گشته است.

با این همه، شخصیت شریف رضی، والاتر از آن است که با منصب و مقام شناخته و یا سنجیده شود و چنانکه شاعر گوید:

لم تشید له الولایات مجدا	لا، و لا قیل رفعت مقداره
بل کساها و قد تخرمها الدهر	جلالا و بهجة و نضاره

ص: ۳۲۳

- مقام و منصب، ارکان عظمتش استوار نکرد، نه. و نه بر قدر و منزلتش فزود.

- فرمانروائی، در چشم روزگار خوار و زیون گشته بود، او جامه عزت و جلالش بر تن استوار فرمود.

* باری آن مناصب و مقاماتی که سرورمان شریف رضی عهده‌دار بوده در کتب دانشمندان سلف، با تمام شرائط و آداب تجزیه و تحلیل شده و در این زمینه کتابهای ویژه تألیف یافته است، ما در اینجا به مختصری از آنچه در کتاب «احکام سلطانی» نوشته «ماوردی» در گذشته سال ۴۵۰ آمده است اکتفا می‌نمائیم:

نقابت:

«نقابت» منصبی است که به خاطر حفظ و نگهداشت شرافت خاندانها تأسیس شده تا از برخورد و درگیری با افراد فرومایه در امان مانند، ضمنا نقیب هر خاندان نسبت به افراد همتبارش مهربانتر و قهرا فرمانش نافذتر است.

نقابت دو قسم است: کلی و جزئی، نقابت جزئی، تنها به امور سرپرستی قیام می‌کند، بدون اینکه حکمی صادر کند یا کیفری اجرا نماید، از این رو، فقه و دانش، جزء شرائط آن نخواهد بود، بلکه تنها نسبت به دوازده مورد نظارت خواهد نمود:

۱- آمار خانواده‌های سادات و حفظ نژاد و تبارشان که با بیگانگان مخلوط و مشته نشوند، آنکه از جمع خاندان خارج می‌شود معلوم باشد و آنکه داخل آنان می‌گردد شناخته باشد.

۲- فامیل‌های مختلف با نام و نسب مضبوط گردند، و پدر خانواده مشخص باشد، تا در اثر تشابه نام و مکان نژاد آنان مختلط نگردد.

۳- ضبط آمار نوزادان، دختر و پسر، تا پدر و مادر آنان مشته نگردد، و ثبت نام اموات که راه افترا و تزویر در نسب آنان بسته شود.

۴- مراقبت افراد از نظر آداب و اخلاق، تا شایسته مقام و منزلت تبار خود،

ص: ۳۲۴

در اجتماع ظاهر شوند، در نتیجه حشمت و موقعیت آنان برقرار و حرمت رسول خدا محفوظ ماند.

۵- دور نگهداشتن آنان از مشاغل پست، و باز داشتن از کارهای زشت و پلید که نه خوار و بی‌مقدار شوند و نه زیر دست این و آن.

۶- مانع شود که پیرامون، معاصی نچرخند و حرمت قانون را زیر پا نهند تا آنجا که در نصرت دین اجدادشان تعصب بیشتر داشته و در پاک کردن محیط از آلودگیها و منکرات جدیت وافرتری نشان دهند. وگرنه زبان ملامتگران باز شود، و مورد خشم و نفرت واقع شوند.

۷- مراقب باشد که شرافت و افتخارات آنان، باعث نشود که به دیگران زور بگویند و جفا روا دارند، که این خود انگیزه خشم و کین است، بلکه وادار کند تا با لطف و تواضع دلهای دیگران را بجانب خود معطوف دارند.

۸- یاری کند تا حقوق آنان پامال نشود، و نه اجازه دهد که آنان حقوق دیگران را نادیده بگیرند، انصاف دهد و انصاف بگیرد.

۹- حقوق مالی آنان را مانند سهم سادات در غنائم و اموال خراجیه استیفا کند و طبق دستور الهی، در میان آنان تقسیم کند.

۱۰- مراقب باشد که زنان و دوشیزگان با شوهران لایق و هم‌رتبه خود، ازدواج کنند تا شرافت خاندان محفوظ و مصون بماند.

۱۱- به استثنای اجراء حدود و قصاص، نسبت به خطاکاران، اجراء عدالت نموده سختگیر باشد، از لغزش بزرگان چشم‌پوشد و با پند و تذکر از خطای آنان درگذرد.

۱۲- موقوفه‌هایی که ویژه آن خاندان است، مورد نظارت و سرپرستی قرار دهد: در حفظ اصل بکوشد، و هر چه بیشتر در ازدیاد منافع و بهره آن تلاش کند، و اگر تولیت آن با دگران است، در استیفاء حقوق و قسمت کردن آن نظارت کند، اگر وقف خصوصی است، مستحقین آنرا تشخیص دهد و شرائط لازم را رعایت نماید.

ص: ۳۲۵

تا حق به حق‌دار برسد.

نقابت کلی و عمومی

علاوه بر آنچه در نقابت جزئی و خصوصی یاد شد، پنج وظیفه دیگر به نقیب محول می‌شود:

۱- در منازعات و درگیریها داور آنان باشد.

۲- سرپرستی اموال و املاک یتیمان را در دست بگیرد.

۳- در مورد ارتکاب جرائم، حدود و کیفر لازم را اجرا کند.

۴- برای شوهر دادن زنان و دوشیزگانی که برای آنان ولی و سرپرست معین نشده، اقدام کند.

۵- با اجراء حکم «حجر» دست سفیهان و نابخردان را از ضایع کردن اموال کوتاه کند و در صورت بازگشتن به رشد و صلاحیت، اموال آنان را در اختیار خودشان قرار دهد.

«نقیب» با اجراء این پنج وظیفه مقام نقابت عمومی و کلی را احراز می‌نماید و اینجاست که باید فقیه و دانشمند باشد تا حکومت و داوری او نافذ گردد ... (احکام سلطانیه ص ۸۲-۸۶ ملاحظه شود).

این نقابت عامه همان منصب والائی است که به سرورمان شریف رضی محول گشته بود.

سرپرستی مظالم (دادستانی)

از جمله وظائف این منصب، وادار کردن دادخواهان به انصاف و حق جوئی است و بازداشتن آنان از نزاع و مخاصمه، از این رو شرط احراز این مقام آن است که شخصیتی عالیقدر، فرمان روا، پر هیبت، پاکدامن، قانع و پارسا باشد، زیرا اجراء وظیفه او، جز با سطوت و اقتداری که در خور امیران است و دقت و موشکافی که شایسته قضاة

ص: ۳۲۶

و داوران است، میسور نیست.

حال اگر این شخصیت، از جمله وزیران و امیران باشد، نیازی به صدور فرمان و منشور مستقل نخواهد بود، بلکه همان منشور وزارت و فرمانروائی، برای نظارت مظالم و دادستانی کافی است، اگر از جمله وزراء و امرا نباشد، با توجه به شرائط گذشته از افراد شایسته و لایق این مقام دعوت شده، منشور و فرمان ولایت و دادستانی بنام او صادر می‌شود.

سرپرستی مظالم، گاه عمومی و کلی است، یعنی نقیب، هم در مرحله حکومت و داوری (قضائیه) و هم در مرحله اجراء و تنفیذ (مجریه) انجام وظیفه می‌کند، در این صورت، بایستی دارای جلال و مرتبه والائری باشد، و از میان افرادی انتخاب گردد که با نائب الحکومه، وزیر مختار و یا استاندار همدیف باشد، و اگر فقط در مرحله دوم (قوه مجریه) عهده‌دار نقابت است، چنین مقام و مرتبه لازم نخواهد بود، تنها کافی است که در اجراء حق و عدالت سخت گیر باشد، از نکوهش بدگویان پروا نکند و دست طمع به سوی رشوه دراز نسازد ... (احکام سلطانیه ص ۶۴-۸۲).

سرپرستی امور حج

سرپرستی امور حج به دو قسمت تقسیم می‌شود: گاه رهبری کاروان منظور است و گاه اقامه مناسک حج. رهبری کاروان نیازمند سیاست و کفایت و تدبیر است و رئیس کاروان باید مردی فرمانروا، صاحب نظر، شجاع، با ابهت و کاردان باشد تا بتواند از عهده وظائف دهگانه خود برآید:

۱- گرد آوردن همگان و جلوگیری از تشتت و پراکندگی که مایه هلاکت اموال و جانهاست.

۲- تقسیم بندی گروهها، برای حرکت و فرود، تا موجب درگیری و گمراهی از راه و مقصد نگردد.

۳- کاروان را با نرمی و همواری حرکت دهد که ضعیفان، درمانده نشوند، و

ص: ۳۲۷

آنها که احيانا عقب مانده‌اند، یاوه نشوند، از اینروست که پیامبر فرمود: «امیر کاروان کسی است که از همگان ضعیف‌تر است» یعنی آنکه چارپایش کند و ناتوان است دیگران باید در حرکت و فرود تابع او باشند و جانب او را رعایت کنند.

۴- شاهراه امن و پر نعمت را برای حرکت کاروان در نظر داشته باشد و از راه خشک و سنگلاخ بپرهیزد.

۵- اگر آب کمیاب باشد، قبلا در تهیه آن باشد و اگر چراگاه کم است، در فکر علوفه چارپایان.

۶- هر گاه در منزلی فرود آیند، با اعوان خود، بمراقبت و پاسبانی قیام کند و چون براه افتند، گرداگرد آنان بچرخد تا از شر سارقان و طراران در امان مانند.

۷- اگر راهزنان راه کاروان را ببندند، با تمام امکانات خود، مقابله کند، اگر می‌تواند با نبرد و قتال، و اگر نه با بذل اموال، راه کاروان را باز کند که حجاج از وظائف و اعمال حج عقب نمانند، البته بذل اموال، در صورتی است که حجاج از جان و دل بپذیرند، زیرا در این گونه موارد، بذل اموال واجب نیست.

۸- در نزاع و درگیری، میان افراد کاروان وساطت کند تا صلح و صفا برقرار گردد، و اگر مجاز نیست، بدون رضایت آنان داوری ننماید، و در صورتی که مجاز باشد یعنی اهلیت داوری داشته و فرمان لازم صدور یافته باشد، می‌تواند شخصا داوری کند، و اگر به شهری وارد شوند که حاکم شرع در آن مستقر است، می‌تواند داوری را بدو محول کند.

۹- ستمگران را بجای خود بنشانند و خطاکاران را ادب کند، و جز در صورتی که مجاز باشد و از اهل اجتهاد، حدود الهی را اجرا نکند.

۱۰- مراقب وقت و هنگام باشد که به موقع مناسک حج را دریابد، و حتی -المقدور، محتاج به سرعت و تاختن نشوند که باعث رنج و خستگی خواهد بود. و موقعی که به میقات رسیدند به حد کافی فرصت دهد که بانجام واجبات و مستحبات احرام موفق شوند.

ص: ۳۲۸

اما اقامه حج و پیاداشتن مناسک آن:

کسی که متصدی این کار می‌شود، و او را امیر الحاج گویند، بمنزله امام جماعت است در نمازهای روزانه، و علاوه بر شرائطی که در امام جماعت معتبر است، بایستی به احکام و مناسک حج مطلع باشد و وقت و هنگام آنرا بشناسد. دوره این سرپرستی و نظارت، فقط ۷ روز است که از نماز ظهر روز هفتم ذیحجه شروع و روز ۱۳ خاتمه می‌یابد.

امیر الحاج، پنج وظیفه قطعی دارد و یک وظیفه ششم که در لزوم آن اختلاف شده:

۱- اعلام کردن به مردم که روز احرام و حرکت برای درک مشاعر چه روزی است تا همگان تابع او باشند و به راه و روش او اقتدا کنند.

۲- مناسک و اعمال حج را با همان ترتیبی که در شرع مقرر شده، چه بر وجه استحباب و یا بر وجه لزوم، یادآور شده عملی سازد تا دیگرانهم از او پیروی نمایند.

۳- توقف در عرفات و مشاعر و منی از حد لازم تجاوز نکند، بموقع معین کوچ کند تا دیگران هم بمتابعت کوچ نمایند.

۴- راهنمایی حجاج که در ارکان وظائف از او پیروی کنند، و به راز و نیازی که با خالق کعبه دارد، توجه کرده آمین گویند.

۵- امامت در نمازهای یومیه.

۶- قضاوت و داوری در میان حجاج و اجراء کیفر از قبیل حد و «تعزیر»، که مورد اختلاف مذاهب است.

شریف رضی، از دوران جوانی، تا اواخر زندگی، عهده‌دار این مقام منیع بود چه در زمان پدر بزرگوارش به عنوان یار و معین یا نیابت، و چه بطور استقلال از سال ۳۸۰ هجری، و در این پست، خدمات عظیمی انجام داده که در تاریخ ثبت شده و یاد او را جاویدان ساخته است:

ابو القاسم، ابن فهد هاشمی در کتاب «اتحاف الوری باخبار القری» ضمن حوادث سال ۳۸۹ می‌نویسد: در این سال، شریف مرتضی و شریف رضی به حج مشرف شدند، در راه حج، ابن جراح طائی، آن دو را متوقف ساخت. نه هزار دینار از مال خود بدو عطا

ص: ۳۲۹

کردند، تا خود را بمراسم حج برسانند.

ولادت، وفات

به اتفاق مؤرخین، شریف رضی، به سال ۳۵۹ در بغداد، متولد گشت، و در همانجا بالید و بزرگ شد. «۱» و در همان بغداد، بروز یکشنبه، ششم محرم «۲» سال ۴۰۶ دیده بر جهان بست، چنانکه در رجال نجاشی، تاریخ بغداد، عمدة الطالب، خلاصة الرجال و غیر آن آمده است.

در «شذرات الذهب» نوشته «در صبح روز پنجشنبه درگذشت» و گویا اشتباه از کاتب باشد، زیرا مدرک گفته‌اش را کتاب «ابن خلکان» معرفی کرده، و در تاریخ ابن خلکان می‌نویسد: «صبح روز یکشنبه» نه پنجشنبه.

در «دائرة وجدی» ج ۴ ص ۲۵۳ سال وفات را ۴۰۴ نوشته، گویا از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید گرفته، یا خطائی است که از کاتب رخ داده، چون می‌بینیم، همین فرید وجدی در ج ۹ ص ۴۸۷ دائرة‌اش تاریخ صحیح را یاد آور شده و نوشته: «ششم محرم سال ۴۰۶». یکی از معاصرین شریف، ابو الحسن احمد بن علی بتی، در گذشته شعبان سال ۴۰۵، پیش از مرگ، قصیده در سوگ و رثای شریف سروده است که در دیوان او ج ۱ ص ۱۳۸ دیده می‌شود، گرد آورنده دیوانش می‌گوید: بعد از تاریخ این سروده چند ماه گذشت که شریف رضی در گذشت. رضوان خدای بر او باد.

در مرگ «شریف رضی»، وزیر، ابو غالب، فخر الملک، و سایر وزراء و اعیان و اشراف و قضاة، همگان با پای برهنه، برسم عزاء، در خانه او حضور یافتند، فخر الملک بر او نماز خواند، و در همان خانه‌اش که در محله کرخ ردیف مسجد اهل انبار بود، دفن شد.

(۱) جرجی زیدان در «تاریخ آداب اللغة» ج ۲ ص ۲۵۷، نوشته: «شریف رضی در سامرا می زیسته» و این اولین اشتباه او نیست که جهل او را به تاریخ شیعه و زندگی رجال آنان ثابت می کند

(۲) ابن خلکان گوید: «و گویند: در ماه صفر» و ابن کثیر نوشته «پنجم محرم».

ص: ۳۳۰

برادرش شریف مرتضی، بر جنازه برادر حاضر نشد و در مراسم نماز هم شرکت نمود، از بی قراری و جزع نتوانست به جنازه برادر بنگرد، به روضه امام موسی بن جعفر علیهما السلام پناه برد، و در پایان روز، فخر الملک، شخصا به روضه امام مشرف شده شریف مرتضی را به خانه اش فرستاد.

بسیاری از مؤرخین نوشته اند که: «جسد او را، بعد از آنکه در خانه اش به امانت خاک کردند، به کربلاء مشرفه منتقل ساختند و در کنار پدرش ابو احمد حسین بن موسی بخاک سپردند و از تاریخ چنین برمی آید که در قرون وسطی، مزارش در کربلاء مشهور بوده است، صاحب عمدة الطالب می نویسد: «مرقد شریف رضی، در کربلاء آشکار و معروف است». و نیز در شرح حال برادرش مرتضی می نویسد: «نزد پدر و برادرش بخاک رفت، و مرقد آنان آشکار و معروف است». رفاعی، در گذشته ۸۸۵، در کتاب «صحاح الاخبار» ص ۶۲ می گوید: «جنازه شریف مرتضی را به کربلاء حسینی بردند، مانند پدرش و برادرش، و در آنجا بخاک سپردند، و مرقدش در آنجا ظاهر و مشهور است».

این موضوع، با اعتبار عقل هم سازگار است، زیرا فرزندان «ابراهیم مجاب» در حائر قدس جوار حضرت سید الشهداء سکونت اختیار کردند، ابراهیم نامبرده در نزدیکی حائر از جانب بالاسر مبارک دفن شد، و فرزندانش مرقد او را گورستان شخصی خود گرفته، در اطراف او دفن شدند، و هر کس از این خاندان در بغداد یا بصره سکونت داشت، همچون فرزندان «موسی ابرش» بعد از مرگ، به کربلاء منتقل و در کنار جدشان بخاک رفتند، ضمنا قطعی است که جنازه پدر شریف رضی، به حائر حسینی منتقل و در همانجا دفن شد.

اضافات چاپ دوم: [و شاید، ابتدا در خانه اش دفن شده باشد، و بعد او را به کربلاء برده باشند، چنانکه ابن جوزی در «منتظم ج ۷ ص ۲۴۷ یاد کرده است].

و هم قطعی است که جنازه شریف علم الهدی را بعد از اینکه در خانه اش بخاک سپردند، به حائر حسینی منتقل نمودند، تولیت آن تربت مقدس در کف آنان بود و هیچ کس، جز با اجازه آنان در حائر حسینی دفن نمی شد، همان طور که ضمن

ص: ۳۳۱

شرح حال وزیر، ابو العباس ضبی، در همین جلد صفحه ۱۸۱ گذشت.

جمع کثیری از معاصرین شریف رضی، او را مرثیه گفتند، و در پیشاپیش آنان برادرش علم الهدی است که گفته:

- ای یاران! داد از این فاجعه ناگوار که بازوی مرا شکست، کاش جان مرا هم می‌گرفت.

- پیوسته بیمناک و بر حذر بودم، تا اینکه در رسید، و شرنگ مصیبت در کام من ریخت.

- چندی التماس کردم و مهلت خواستم، آخر هجوم آورد و به حال زارم ننگریست.

- مگوئید از چه سیلاب اشکش روان نیست؟ اشک را هم چون بخت نامساعد سرباری نیست.

- خدا را، بر این عمر کوتاه و تابناک!، و چه عمرها که دراز بود و ناپاک.

* از جمله کسانی که در سوک شریف، مرثیه ساختند، شاگردش مهیار دیلمی است، شرح حال او در ضمن شعراء قرن پنجم «۱» خواهد آمد، دو قصیده دارد، که یک قصیده آن ۷۰ بیت است، و در دیوان او ج ۳ ص ۳۶۶ ثبت شده، این چنین شروع می‌شود:

- بازوی «هاشم» را که فرو انداخت؟ دست «لوی» را در پیچید و از پایگاه حشمت فرو کشید؟

- در ریگزار حجاز، قریش را در هم کوبید و سرایرده عزتشان برکند؟

- پای بر فرق «مضر» نهاده با خفت و خواری پامالشان کرد، و کس دم برنیاورد؟

- کیست که به مکه تاخت و حرمت خانه خدا بشکست؟

- از آن پس به مدینه تاخت و تربت پاکان عترت را پی سپر ستوران ساخت؟

- رسول خدا گرایان است، فاطمه در صحرای «طف» بر فرزندان عزیزش زار و نالان.

(۱) جلد هشتم ترجمه شماره ۳۸-

ص: ۳۳۲

- دین خدا در امن و امان بود، چه کسش بر آشوفت؟ حصار دژ بلند و افراخته چه کسش بعزم تسخیر برخاست؟

- بازوی مردان دلاور از کار ماند که تسلیم شدند؟ یاسر از مسلمانی برتافتند؟

- یا «شریف رضی» شبان فداکار این خاندان، طعمه اجل گشت که رمه آنان از چرا بازماند.

* و قصیده دیگرش ۴۰ بیت است و در دیوانش ج ۱ ص ۲۴۹ با این مطلع ثبت شده:

ا قریش لا لفم اراک و لا ید فتواکلی غاض الندی و خلی الندی

* به خاطر شهرت این دو قصیده، و اینکه در بسیاری از کتب تراجم و فرهنگهای رجالی ثبت آمده، تا برسد بدیوان مهیار دیلمی، از نقل تمام این دو قصیده صرف نظر شد.

یک نمونه از شعر شریف رضی، قصیده است که درباره مذهب سروده، با یاد اهل بیت افتخار می‌جوید، و اشتیاق خود را بزیارت تربت پاکشان می‌رساند:

الا لله بادرۃ الطلاب و عزم لا یروع بالعتاب

- هلا! چه خوش است حمله با شتاب، و اراده که نلرزد از بیم عتاب.

- و آنکه دامن همت بر کمر زده می‌تازد، همچون تاختن شمشیر به سوی گردنها و رقاب.

- ملامتش کنم که از چه دوری گرفتی؟ و او نکوهش آرد که زود آمدی نابهنگام.

- من به چشم دیدم که عجز و ناتوانی از بیم صولت شب به خاک افتاده جانیات او را ستایش کرد.

اگر روزگار، با صولت و سطوت راه مرا نمی‌بست، از همه سو به جانب سروری و ارجمندی می‌تاختم.

- شیوه جوانمرد عرب، هم آغوشی با شمشیر بران و سمند تیز گام است.

- از دشمنان: جز تهدید دروغین نبیند و از او جز شمشیر راست نبیند.

ص: ۳۳۳

- فرداست که از شمشیر و سنان خفتان سازم، با اینکه از شیوه جوانی بر کنار نیم.

- و از سیاهی شب جامه بر تن آریم، بهنگامی که کاروان برون تازد، برون تاختن شمشیر از نیام.

و کم لیل عبات له المطایا و نار الحی طائرة الشهاب

- چه شبها که با مرکوب رهوار، آماده تاخت شدم، دیگران در اطراف آتش پر شرر سرگرم.

- نگریستم که زمین چهره خود را دگرگون ساخته و با شیر و گرگ بازی برخاسته.

- من نیز چهره و دیدار خود دگرگون ساختم، چنانکه سپیدی مو از خضاب.

- زیباتر از آن ندیدیم که سفیدی را با سیاهی طراز بندند.

- من با آرزوی خود همخواه‌ام ولی سنگینی آمال و آرزو شتران قوی هیکل را بزانو درآورده است.

- اگر یأس و ناامیدی بر ما چیره شود، امید را در دل زنده کنیم و با شجاعت پیش تازیم.

- هر آنگاه که ژاله بهاری از ابر خیزد و شرار باران همراه حباب برق‌ص آید.

- گویا آسمانرا آب در گلو شکسته، بر سر وادیها از دهان فرو ریزد.

- دره و هامون با سیلاب، هم آغوش گشته، ابر سپید بر سر آن دامن بگسترد.

- و چون بر تپه و ماهور بگذرد، مانند لعاب از گردنه‌ها سرازیر شود.

- گویم: خداوند سرزمین مدینه را از باران رحمت و آب گوارا سیراب کند.

- به ویژه، تربت بقیع را و خفتگان آن، آبی دامن کشان و سیلابی ریزان.

- و تپه‌های «غری» و چکیده حسبی که در بلندیه‌های آن جا گرفته.

- و تربت آن شهیدی که در بیابان «طف» خفته و با لب تشنه داعی حق را لبیک گفته.

- و هم بغداد و سامرا و طوس را، سیراب کن، از ژاله بهاران و سیلاب باران.

- چشمها در کنار این گورها اشکبار است همچون گریه آسمان بر کوهساران.
- اگر ابر آسمان از ریزش باران دریغ ورزد، سراپها آب گشته بر زیر آن گورها روان گردد.
- خدایت سیراب کند! که چه روزها تشنه دیدار بودم، از راه دور و نزدیک.
- ای باد «جنوب» از سر راهم بر کنار شو، و سرمای جان گزایت را از ساحت من دور ساز.
- در سیاهی شب به سویم متاز که از آن تربت پاک توشه نگرفتم.
- اگر ابرها از اکناف آسمان بدان سوی کشانده شوند و چون شتر قربانی از گلوی آنها ناودانها سرازیر شود. باز هم حق آن تربت پاک ادا نشود.
- مگر آن تنهای پاک در کام زمین فرو نشدند که به رستاخیز برای نعمت جاودانی انگيخته شوند؟
- چه بسیار شد که کینه حسودان، مست و خراب، جام مرگ را در میانشان به گردش آورد.
- درود الهی هر دم و هر روز بر آن نشانه‌های هدایت و قبه‌های عظمت چون نسیم وزان باد.
- پیوسته عزم سفر را تجدید کنم، گرچه یاران از رفاقت و یاری دریغ ورزند.
- سینه باد و طوفان بشکافم تا نسیم جانفزائی از تربت بوتراب دریابم.
- چشم دارم که روزگارم سریاری در قدم نهد و صید آرزو در میان چنگالم بال و پر زند.
- شتران بادپیما را جانب شما روان سازم تا چون تیر شهاب دل هامون را بشکافند.
- لعاب از دهانشان بر سر و گردن ریزد، چونانکه لعاب سیل بر دامن جبال.

و اجنب بینها حرق المزاکي فاملی باللغام علی اللغاب

- مهار توسن تیز گام را یدک کشم و بنوبت خستگی از جان شتران برآرم.

- باشد که آبی بر این آتش تفته بپاشم که در میان سینه‌ام جای کرده است.
- دیدار و زیارتان رهبری است که ما را به گنجور رستگاری و پاداش هدایت کند.
- در «زورا» بغداد (کاظمیه) دو تربت پاک می‌شناسم که درد حسرت و اشتیاقم را کنار آن شفا می‌جویم.
- مهار جانرا جانب آن درگاه می‌کشم و سلام خود را تقدیم آن بارگاه می‌سازم که بی‌جواب نخواهد ماند.
- زیارتشان روان مرا پاک سازد و جامه‌ام را از هر عیب و عاری بیالاید.
- جدم علی فرمانروای دوزخ است «۱» روزی که نجات بخشی از عذاب خدا جز او نیست.
- ساقی حوض کوثر، روزیکه دلها از تب و تاب کباب است، و همو پیشگام بر «صراط» باشد، برای حساب.

و من سمحت بخاتمه یمین تضن بکل عالیة الکعاب

- دست راستش انگشتی خاتم به سائل بخشد «۲» و بخل ورزد که مجد و عزتش به یغما رود.
- آیا کنند در از خیبر معجزه نیست که اعتراف کنند و یا «غائله» آن مار.
- می‌خواست که مکرری اندیشد و خدا نخواست، کلاغی پرواز گرفت و فتنه از میان برخاست. «۳»
- آیا این چنین بدر تابان در تاریکی و سیاهی محو شود؟ و این خورشید درخشان در میان ابر و مه پنهان ماند؟
- هر که بر او ستم راند، با گذشت و وقار، کیفر او در کف نهاد.
- بینم که ماه شعبان درآمد و مرا مشتاق زیارت ساخت، کیست که پاداش

(۱) حدیث آن در ج ۳ ص ۲۹۹ مشروحا گذشت.

(۲) حدیث آن در ج ۲ ص ۴۷ و ج ۳ ص ۱۵۵-۱۶۲ گذشت.

(۳) حدیث آن در ج ۲ ص ۲۴۱-۲۴۲ گذشت.

مرا خاطر نشان سازد؟

- در قصائد خود با نام شما افتخار جویم، نه با شعر و احساسم، و با مدد شماست که گامهای استواری در خطابه و نثر بردارم.

- از آلودگی برکنارم. از اینرو که با دشمن شما در جدالم، هدف تیر فحش و ناسزایم.

- آشکارا دم از ولای شما زنم نه در پرده. از دگران بیزاری جویم و باک نیارم.

- سزاوارتر از من به ولاء شما کیست؟ با آنکه رشته خاندانم بشما منتهی است.

- دوستار شمایم، گرچه دشمنم دارند، به پابوس شما روانم گرچه از پای درمانم.

- فتنه روزگار میان ما جدائی افکند، ولی بازگشت ما به یک دودمان و تبار است.

* در این قصیده بسال ۳۹۱ روز عاشورا، سید الشهداء سبط پیامبر امام حسین علیه السلام را مرثیه گفته است:

هذى المنازل بالغميم فنادهَا و اسكب سخي العين بعد جمادها

- اینک سرزمین «غمیم» است: صلا درده! و سیلاب اشک از دیده روان ساز!

- گر این حصار بلند را وامی بر دوش است بپرداز و اگر خون دلی در این خاکدان اسیر است، فدابخش و رهاساز.

- یا بر شو بر فراز جهاز شتران و با نظاره این ویرانه، آبی بر آتش درون بیفشان.

نؤى كمنعطف الحنية دونه سحم الخدود لهن ارث رمادها

- خندقی بیپرامون همچون قوس کمان، نزدیکتر گودالی سیاه پر از خاکستر میراث مطبخیان.

- اینک طناب بند خیمه ها و در کنارش نشیمنگاه جوانمردان، آتش دگران رو به خاموشی است، جز آتش اینان.

- و این مهار بند، ویژه آن جوانان که با سمند زرد و سرخ خیمه خود آیین بندند، و دیگران با حله آویزان.

ص: ۳۳۷

- بخدا سوگند! با کاروانی برگرد این دیار از حرکت باز ماندم که دستها بر جگر نهادند.

- با حسرت و زاری سیلاب اشک بر رخسار روان کرده از سوز دل جامه بر تن دریدند.

- چندان در این ماتم سرا ماندند که گویا پای شتران و استران میخکوب زمین کردند.

- سپس راه برگرفتند، آبشخور آنان، سیلاب دیدگان، توشه راهشان غم واندهان.

- هر یک جامه عزا حمایل ساخته، دانه‌های اشک چون مروارید بر حله‌ها رخشان.

- به تهنیت قدومت، بارانی فرو ریزد که توده خاک را جان بخشد، نرم و هموار.

- و چون به دشت و هامون بنگری، مرغزاری در نظر آید چون حله یمن شاهوار.

- از این دیدگان که اینک بزیارت آمده‌اند، بجز بیخوابی و غمگساری چه میجوئید؟

- دیگر اشکی بر این دیده‌ها نماند، نه بخدا، خواب هم بدان راه نبرد.

- اینک از گریه بر این دیار باز ماندیم، و بر حال زار فاطمه گریانیم که در سوگ فرزندانش اشکبار است.

لم یخلفوها فی الشهید و قد رأی دفع الفرات یزاد عن أورادها

- آیا بهنگام ولادتش دانست که زنازادگان سر حسین را بر سر نی خواهند کرد؟

- آن روز که عراقیان به سوگ و ماتم نشینند، شامیان با جشن و سرورش عید شمارند.

- از خشم پیامبر نهرا سیدند که یکسر کشتزار او را درو کردند.

- بینش و هدایت را در برابر سرگستگی و ضلالت فروختند، رشد و صلاح را وانهاده نکبت و جهالت خریدند.

- رسول خدا را خصم خود ساختند و چه بد ذخیره برای روز جزا مهیا کردند.

- خاندان پیامبر بر پشت شتران بدخوسوار، خون پیامبر بر ناوک نیزه‌ها نمایان.

- ای دل بسوز، بر خاندان علی که پس از عزت و ارجمندی، پامال امویان گشت.

- مهار ذلت و خواری در بینی کشیدند و ریسمان اسارت بر گردن نهادند.

- گفتند: هلاک آل علی، دین کردگار است! مگر نه این دین از جدشان بیادگار است؟

طلبت ترات الجاهلیة عندها و شفت قدیم الغل من احقادها

- به آئین «جاهلیت» خون کشتگان بازجستند و سینه‌های پر کینه را از آتش التهاب، شفا بخشیدند.

- حقوق غائبین را ویژه خود ساختند و بدلخواه خود بر حاضرین ستم راندند.

اللّٰه سابقکم الی ارواحها فکسبتم الاثام فی اجسادها

- خدا، ارواحشان را از معرکه نبرد به عالم بالا برکشید، و شما با تاختن بر اجسادشان فجیع‌ترین جنایات را مرتکب گشتید.

- اگر قبه‌های افراشته آن پاکان بر زمین فرو خوابید، ارکان دین خدا هم به خاک در غلطید.

- اینک خلافت اسلامی از مسیر خود منحرف است، دیگر به رشد و صلاح امت امید نتوان برد.

- منبر خلافت پی سپر قلدران گشت: گرگهای بنی‌امیه بر زبر آن جستند.

- خلافت، ویژه برگزیدگان خداست که بآنان الهام بخشید و کفیل دین و آئین ساخت.

- بتمام افتخارات جنگ یازیده ویژه خود ساختند، ملامتی نیست که جن و انس به حسادت برخاستند.

- پارسائی و بردباری، منش گستاخان خونریز، خونریزی و جلادت - اگر از خدایشان بیم نبود - روش زاهدان گوشه گیر.

- خاندانی که نوزادان خود را با یراق جنگ در «قماط» پیچند و به جای

ص: ۳۳۹

گهواره در صدر زین جای دهند.

- حدیث آزادی و کمالاتشان بر زبان دشمنان، که همواره از رقیبان روایت کنند.

- ای خشم خدای! بیاخیز و بخاطر پیامبرش بر دشمنان بتاز، و شمشیر تیز از نیام برکش!

- بتاز بر آن گروهی که خون محمد و خاندانش را بخاطر یزید و زیاد تباه کرده بر زمین ریخت.

صفدات مال الله ملء اکفها و اکف آل الله فی أصفادها

- حقوق الهی را جنگ جنگ به یغما برند و دست خاندان الهی را در غل و زنجیر کشند.

- با شمشیر محمد، در پی آل و تبار او تاخته بهر سو رانند، چونانکه شتران غریبه را از سر آبگاه برانند.

- گفتم - کاروان خسته و رنجور را که چون عقاب‌های خاکستری بر قله کوهساران روان است.

- ساروان در پی شترانی می‌دود که از لاغری چون کمان‌اند، سرکش آنها از بیم تازیانه مطیع گشته و او بر کفل رامها می‌نوازد.

- چنان تند و سریع در اهتزازند که پنداری گردن شتران، پیشاپیش، جدا از تنش‌ان دوان است.

- گفتم: بایست! گرچه دامنم پرغبار است، دلی در سینه دارم که از فراق یاران در تب و تاب است.

با لطف حیث غذا مراق دمائها و مناخ اینقها لیوم جلادها

القفر من ارواقها و الطیر من طراقها و الوحش من عوادها

- در این صحرای «طف» که قربانگاه شهیدان و نبردگاه دلیران بود.

- اینک رواقش خشک و سوزان، پناهنده‌اش مرغان آسمان، زائرش وحش

ص: ۳۴۰

بیابان است.

- دانه‌های اشکی بر این زمین‌ریزان است که سوز و گداز عشقش مددکار است.

- ای عاشورای حسین! شعله‌های جانسوزت تار و بود مرا بسوخت.

- هر ساله به سوز درونم دامن زنی، هر چند به خاموشی آن بکوشم.

- چون مار گزیده روزگarm تلخ و دردبار و چشمم در تب و تاب است.

- ای جد والاتبار! سپاه غم و حسرت، همواره بر دلم می‌تازد: حمله می‌کند و می‌ستیزد.

- سیلاب اشکم ریزان است، اگر شبانگاهم دریغ کند، صبحگاهان روان است.

- این بود ثنا و ستایشم. و رسا نیست. بلی. هر کسی به میدان تازد، مهار سمند را از کف بگذارد.

- آیا بگویم: «ترتیت سیراب باد»؟ که شما خود باران رحمتید و ابر بهاران.

- با مدح و ثنایم، ارج و منزلت شما را بیفزایم؟؟! شما بر قله کوهساران و من در تپه و هامون!

- با چه زبان به ستایش اختران خیزم که بر طاق آسمان همطراز کهکشان باشند؟

- خورشید که با روشنی و جلال میدمد، از ستایش ما بی‌نیاز است.

* در عاشورای سال ۳۷۷، این قصیده را در سوگ جدش سید الشهداء سروده است:

ساحت بذودی بغداد فآنسنی

تقلبی فی ظهور الخیل و العیر

- بغداد، فریادم برکشید که برون شو! و من بر پشت سمند و تکاور، با خاطری آرام.

- هر چند از این سوآن سویم کشاند، با شهامت و جلالت بیشتر در برابر خود یافت.

- بی‌واهمه بر شهر بغداد بتازم و بی‌محابا آنچه خواهم کنم.

- فتنه برخاست و آواره دیارم کرد، مرا آفریدند که بر صدر زین جای گیرم یا جهاز شتران. نه بر بالش نرم در کنار زنان.

ص: ۳۴۱

- هر چند از مقابله و دفاع ناتوان ماندم، بدون باخت، از معرکه جان بدر بردم.

- با شتاب، در سیاهی شب روی نهان کردم، آنگاه که بیابان لخت و عریان شد از دد و دام.

- گوینده گفت - و سوز دل، اشک بر رخسارم می‌بارید:

- آرام گیر و درد را بر خود هموار کن - برای اندوه و غم وقت بسیار است.

- گفتم: هیئات! پندت نه بموقع است، غم و اندوه جز در روز عاشورا به دلم راه نگیرد.

- روزی که بر پسر فاطمه، آوای رحیل برکشید، ناوک تیری دو پهلوی و تیز.

- به خاک در غلطید، بی‌پرستار و غمخوار، پرستارش سم ستوران، غمخوارش تیغ ساربان.

- با لب تشنه، نیزه جان ستان در دلش جا گرفت، سوز تشنگی و آرزوی آب گوارا از خاطرش برد.

- گویا شمشیرهای تیز و بران که در پیکرش جا می‌گرفت، آتشی بود که بر خرمنی از نور در می‌گرفت.

لله ملقى على الرضاء عض به فم الردى بين اقدام و تشمير

- خدا را. بر ریگزار تفتیده کربلا، پیکری نگون است که از نیش هیولای مرگ پاره‌پاره غرق در خون است.

- تپه‌ها با سایه خود بر پیکر چاک چاکش رحمت آرد و گرد باد، جسم عریانش را با دامن محبت مستور دارد.

- وحش بیابان حرمت قربانگاهش شناخت، با آنکه سه روز بر خاک افتاده بود، گامی پیش نگذاشت.

- بسا دریای آرام، که گرداب اجل در پیش دارد و امواج مرگبارش بدنبال است.

- بسا قهرمانی که بر روزگار می‌بالید و چرخ زمانه به کام مرگش درافکند.

- زاده زیاد را ناپاکی حسب بر حسین بپاشوفت، تلاش او در استحکام قدرت

ص: ۳۴۲

یزید تحسین و سپاسی برنینگخت.

- خواست جنایت ننگین خود را جبران کند، ولی شکست، قابل ترمیم نبود.

- دختران رسول را به اسارت بردند، با آنکه نهال دین سرسبز و خرم بود.

- اگر غول مرگ نجیب زاده از خاندان ما در ربود، این هیولا، چنگ و دندانهای هماره به خون رنگین است.

- اینک با صفحه جبین نیزه دشمن را بجان می‌خرد، که از خاک و خون خضاب بسته.

- بعد از آنکه، با قلبی آرام و اندیشه استوار، ناوک سنان را از جبین خود بر می‌تافت.

- غبار میدان، دامن کشان می‌گذرد، گریبان در ماتم خورشید چاک زده.

- بر گروهی که شمشیرشان در گلو شکسته، گویا برقی بود که بر فراز تپه‌ها درخشید.

عن شاهر فی اقاصی الارض موتور

بنی امیه! ما الاسیاف نائمة

و السابقات تمطی فی المضامیر

و البارقات تلوی فی مغامدها

- ای پسران امیه! تیغ دلاورانی که عزیزانشان در اقصای نقاط زمین بخون طپیدند، بخواب نخواهد رفت.

- شمشیر در نیام بخود می‌پیچد، سمند تیزگام در میدان تمرین بی‌قرار است.

- و من به انتظار روزی نشسته‌ام که بی‌پروا درآید و لرزه بر اندام این فریب-خوردگان افکند.

- تیغها، هر چند بخواهد بر گردن دشمنان فرود آید و شراب خون بپاشد.

- رواست که هر روز از خاندان مصطفی، با ضرب تیغ و سنان ماهی بر زمین افتد؟

- و هر روز چشمه زلال آنان با حوادث روزگار، تیره و تار گردد؟

- غار تبر قوم که دیو مرگ از چنگالش می گریخت، اینک در پنجه غارتگران اسیر است.

- سپید چهره‌ایکه با کبر و ناز می گذشت، در روز عاشورا دیده از جهان بریست.

ص: ۳۴۳

- چیست که از چهره غمین و دیدگان فرو رفته‌ام در شگفتی؟ جراحت قلبم عمیق گشته التیام نگیرد.

- با کدام چشم سوی معالی و ارجمندی بنگرم که دیدگانم خشک شده چاره پذیر نباشد.

- با روزگار، با زخمی جانکاه روبرو شوم، تا عمر باقی است، و هم قلبی که خرم و شادان نیست.

- یا جداه! غم جانکاه و سوز درونم در اختیار نباشد. خواهم آبی از دیدگان بر - آتش دل بیفشانم.

- دیده بیخوابم خیانت کرده از ریزش اشک دریغ دارد، همچون کمان سخت که از اطاعت کماندار سرپیچد.

- تسلاي خاطر بر دل من حرام است، با آنکه بر هیچ دلی حرام نباشد.

* و در عاشورای سال ۳۸۷ باز هم سید الشهداء را چنین در سوگ و ماتم نشسته:

راحل انت و اللیالی تزول و مضربک البقاء الطویل

- از این سرا کوچ خواهی کرد، روزگار هم نخواهد ماند. دیر زیستن درد بی - درمانی است.

- نه دلاوری بجا ماند که با شمشیر هم آغوش گردد، نه آرزویی و نه آرزومندی.

- پایان زندگی - در این جهان - نابودی است، بوستان سبز و خرم روزی افسرده خواهد گشت.

- آدمیزاده طعمه مرگ است، اسب تازی هم که پرورش جنگی یابد، عاقبت هدف تیر و نیزه خواهد بود.

- زندگی در شکم مادر، با خواب نوشین شروع شود، بعد از آن درد و رنجی است طولانی تا در خاک تیره به خواب ابد آرام گیرد.

- زندگی چون ابر است که باد جنوبش، در روزی آکنده از مه، گرد آورد، و باد صبایش پراکنده سازد.

- شیوه روزگار است: دوستان راه سفر گیرند و بازماندگان بر آنها بگریند.
- گذشت روزان و شبان، فراق و جدائی را تسریع کند، چونانکه گیاه، هر چند بیش قد برافرازد، طراوت خود را از دست بدهد.
- بسا جوانمردی که از روزگار خود خرم و شادان است، و دگری در تب و تاب
- دنیاست. اگر با آن سر وصل دارد، با این تخم جفا کارد، چون زیبا رویان بی‌وفا.
- اینک بر فراق عزیزش عزادار و گریان است، فرداست بر او بگریند و بعزایش نشینند.
- آرزوها مایه حسرت و رنج است، نه دلگرمی و امید.
- غول مرگ را چه باک است که کدامین عزیز را در رباید، بعد از آنکه پسر فاطمه را در ربود.
- کدامین روز، بخاطر حادثه هولناک و فاجعه دردناک، دیده‌ها اشکبار است؟
- روز عاشورای حسین، که نه دوست وفا کرد، نه میزبان پناه داد.
- ای پسر فاطمه! عهد کردند و عهد خود شکستند، وفاداران چه اندک‌اند.
- سفارش رسول را در حق تو زیر پا نهادند و به خونخواهی جاهلیت برخاستند.
- به رویت شمشیر کشیدند، و مقدرات الهی را بهانه کردند، عذری بدتر از گناه.
- عذر خواستند و پشیمان گشتند، بعد از آنکه سپاه خود را بسیج کردند این نه هنگام معذرت و پشیمانی است؟
- کاری که جز با ضرب شمشیر سرانجام نگیرد، فرجامش تلخکامی و نابودی است.

یا حساما فلت مضاربه الهام	و قد فله الحسام الصقیل
یا جوادا آدمی الجواد من الطعن	و ولی و نحره مبلول
حجل الخیل من دماء الاعادی	یوم یبدو طعن و تخفی حجول
یوم طاحت ایدی السوابق فی النقع	و فاض الونی و غاض الصهییل

- ای شمشیر بران که سرها شکستی و عاقبت با تیغ کین سرت را شکستند.

- ای جوانمردی که با سمند تیزگام به دریای خون تاختی، بازگشتی و گلویت

ص: ۳۴۵

گلگون است.

- ساق ستوران از خون رنگ شقایق گرفت، روزی که طعن نیزه آشکار است و سپیدی ساقتها در خون پنهان.

- روزی که سمند تیز تک در لای و لجن گرفتار ماند. ضعف و سستی بالا گرفت شیهه ستوران جانب پستی.

- پنداری صورت خود را نهان سازم، با آنکه با خیل ستور، بر سر و صورت او تاختند؟

- پنداری شربت آب گوارا باشدم و هنوز سینه دشمن از خون او سیراب نگشته؟

قبلته الرماح و انتضلت فيه المنايا و عانقته النصول

- نیزه‌ها سینه‌اش را بوسه زدند، تیرها از شوق رخس بیرواز آمدند، ناوک سنانها در آغوش نشستند.

- اسیرانش بر شتران سوار گشته، گریبانها تا به دامن چاک زده‌اند.

- بخاطر آن دلها که دیده عشق بیدارشان خونچکان و بخاطر آن اشکها که بر رخسارشان روان است.

- نقاب از چهره چون آفتابشان کشیدند، تابش آفتاب هم خود نقاب است.

- با سر انگشت چهره ماهشان را پنهان نمودند، اشک رخسار هم چون حجاب است.

- شکوه بردند، اما با گریه و زاری، فریاد زدند، ولی با نوحه و شیون.

- ساریان بدخیم کناری نگیرد. و ناله یتیمان آرام نپذیرد.

یا غریب الدیار صبری غریب و قتیل الاعداء نومی قتیل

- ای آواره شهر و دیار! صبر و قرارم نماند. ای کشته دشمنان! خواب بر من حرام است.

- دل بی قرارم به سویت پر می کشد، با عشق و شغف، با ناله و شور.

- کاش در کنارت به خاک می رفتم، یا تربتت را در چشم می انباشتم.

- همواره مزارت بموسم باران سیراب باد.

ص: ۳۴۶

- بارانی نرم و هموار، همراه بادی لطیف و نسیمی خنک و سایه بر دوام.

- ای زادگان احمد! تا چند امروز و فردا کنم و سنان نیزه‌ام از طعن و ضرب محروم.

- خیل تیز گامم در زیر زین، اشتران باد پیمایم در کمین، تازه وارد از آمادگیم در اندیشه و بیم.

- تا چند؟ باز هم تا چند، سرکشان و جانیان گردن افرازند؟ و تا چند فرو- مایگان دون بر والا گهران ارجمند فرمانروا باشند؟

قد أذاع الغلیل قلبی و لکن غیر بدع ان استطب العلیل

- آتش درون تار و پود قلبم را بسوخت، عجبی نیست که دل سوخته در پی درمان برآید.

- کاش زنده مانم و روزی با دوستان برجهم، در کفم شمشیری برنده و آخته.

- به خونخواهی قربانیان «طف» پیکرشان را با نوک سنان بر خاک کشم. گروه گروه بهم پیوندیم.

- تار و پود قلبم با مهرش زیور بسته چونان موی سپید و سپیدی مو، جز با مرگ درمان نیابد.

- من رعیتی سر بفرمانم، گرچه از خاندان شمایم: پدرم حیدر است و مادرم زهرای بتول.

- هر گاه دیگران با مجد و جمال به میدان مفاخرت آیند، گوی سبقت آنراست که گوید: جدم رسول.

- همگان از دیدارم خرم و شاداند، چون به فضل و برتریم شناسند. دگران را هر که بینم زائد و فضول.

- جمعی با شور و نوا چکامه دلربایم را در بزم ادب بخوانند، برخی دگر به خطابه و سخن پردازیم گوش سپارند.

- کاش می دانستم نکوهشگرم کیست؟ با آنکه اندیشمندان حقشناس بر سخنم خرده نگیرند.

ص: ۳۴۷

- با هدف و خواسته‌ام وداع گویم که گمنامی بلامتم برخاست؟ با آنکه جهانیان معذورم شناسند؟

- آری آرزویم همین است - اگر خداوندم با بخت فیروز قرین سعادت سازد - پایگاه برتر، آرزوی خردمندان هوشیار است.